۷۱۴

یا صاحب الزمان

هذا کتاب رجعت

و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین علی اشرف الانبیاء والمرسلین
محمد و عترته المعصومین اما بعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد
باقر بن محمد تقی (?) حشرهما مع الابرار که چون بر کافه ارباب فطنت و ذکا و
عامه اصحاب بصیرت و اعتقاد ظاهر و هویداست که اداء شکر و نعمت صفویه
صفویه نور الله برهانهم و شید الله ارکانهم که سلاطین دین مبین اجداد طاهرین
ایشان صلوات الله علیهم اجمعین ببرکات تائیدات ایشان استوار و قوانین
شریعت منوره واقعا بین (?) مطهر نبوی صلی الله علیه و آله بسعی جمیل ایشان با جاری است
بر کافه مؤمنان متحتم و دعای خلود این دولت ابد پیوند بر عامه فرقه ناجیه شیعیان
لازم است و چون از پرتو خورشید این سلطنت روز افزون این ذره بی‌مقدار توفیق
یافت که اخبار حضرات ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین را در حقوق ...

پنج مجلد از کتاب بحار الانوار جمع نموده و عموم طلبه علوم دینیه را از کتب شیعه
انتفاع عظیم حاصل گردیده و در اثنای جمع احادیث این حدیث بنظر قاصر رسید که
از ائمه اهل بیت علیهم السلام بظهور این دولت علیه خبر داده و باتصال این سلطنت
بهیه بدولت قائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شیعیان را بشارت فرموده‌اند
بخاطر فاتر رسید که ترجمه این حدیث شریف را با قریب از ده حدیث دیگر که مشتمل بر
احوال شریف حضرت خاتم اوصیاء و نقاوه اذکیاء و شفیع روز جزا و محرم
اسرار سید انبیاء اعنی صاحب الزمان و خلیفة الرحمن علیه و علی آبائه الصلوة والسلام
بوده باشد بموقف عرض نواب کامیاب فلک جناب خورشید احتجاب اعلی شهریار
عادل کامل گردون بارگاه معدلت پناه گلدسته گلستان مصطفوی نوباوه بوستان
مرتضوی ثمره شجره نبوت و رسالت نقاوه امامت و ولایت خلاصه اخفاء (?) سید
المرسلین نقاوه اولاد ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باسط مهاد امن و امان
رافع لوای عدل و احسان بانی مبانی مروت و احسان و انصاف ماحی مراسم جور و
اعتساف مستجمع ظهور و مفاخره (?) دوران کاسر اعناق اکاسره زمان سلطان سلاطین
قاآن و خاقان گیتی ستان السلطان بن السلطان ابوالمظفر السلطان شاه صفی
الصفوی الموسوی بهادرخان خلد الله ملکه واجری فی بحار الظفر والنصره فلکه برساند و
این جناب دو ورق بهار کتاب (?) از دریای علوم اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین
استخراج نموده حدیثی بدین (?) ... دولت ابد توامان گردانم امید که طالب این سلطنت

عظمی باو نماید و خیام سعادت فرجام خاتم اوصیا بپوندد باید و صبح صادق این دولت کبری
تا طلوع خورشید عالم افروز قائم آل محمد علیهم السلام از آسیب ظلمت شبهای زمان
تیرگی نیابد بمحمد و آله الطاهرین من قال آمین ابقی الله مهجته فان الله جزاء دعاه یستمل
البشر **حدیث اول** شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی که از اعاظم محدثین است
در کتاب غیبت بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام محمد بن
علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین صلوات الله علیه فرمودند که گویا می‌بینم قوم
قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا
یعطونه فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ما
سئلوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم
قتلاهم شهداء یعنی گویا می‌بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و
طلب دین حق از مردم کنند و مردم را دعوت نمایند پس ایشان قبول نکنند پس بار دیگر طلب
و قبول نکنند پس چون این را ببینند شمشیرهای خود را بر دوش بگذارند و جهاد کنند پس مردم بدین
حق در آیند پس ایشان باین راضی نشوند تا آنکه بر ایشان پادشاه و والی شوند و پادشاهی را بصاحب
ایشان نه بانند بلکه ندهند مگر بصاحب شما یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
و هر که از ایشان کشته شود در آن جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد و مترجم
گوید که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی که این حق را ظاهر نمود و
مردم را بدین حق دعوت کرد پادشاهان باقت بغیر سلسلهٔ علیهٔ صفویه نبوده انار الله برهانهم

ودرین

و درین حدیث شریف چنین تشبیه فرمودند انصار و اعوان این دولت ابد مقرون را بانبیا رتبه است
که بر مقاتل ایشان شهید است **حدیث دوم** از شیخ نعمانی در کتاب مذکور بسند معتبر از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که روزی حضرت
امیر المؤمنین علیه و امام المتقین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه بعد از وقایعی که بعد از آنحضرت
بظهور رسید تا ظاهر شدن قایم آل محمد صلوات الله علیهم حضرت سید الشهدا حسین بن علی
علیهما السلام فرمودند که یا امیر المؤمنین خبر ده وقتی که حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک
خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله فرمودند که خدای تعالی زمین را از لوث
کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام بسیاری بر زمین ریخته شود بعد از آن پادشاهی بنی امیه
و بنی عباس علیهم اللعنه را بتفصیل بیان فرمودند و حدیث طولانی که راوی اختصار کرده
است پس فرمود که اذا قام القائم بخراسان وغلب علی ارض کوفان والملتان وجاز
جزیرة کاوان وقام منا قائم بجیلان واجابته الابر والدیلم وظهرت لولدی
رایات الترک متفرقات فی الاقطار والجرمات وکانوا بین هنات وهنات
اذا خربت البصرة وقام امیر الامرة بمصر فحکی علیه السلام حکایة طویلة ثم قال اذا جهزت
الالوف وصفت الصفوف وقتل الکبش الخروف هناک یقوم الآخر ویثور
الثائر ویهلک الکافر ثم یقوم القائم المأمول والامام المجهول له الشرف
والفضل وهو من ولدک یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین فی دریسین
بالیین یظهر علی الثقلین ولا یترک فی الارض الادنین طوبی لمن ادرک زمانه

ولحق امام در شهر اتابه بغیر آنگاه خروج کنند پادشاه خراسان و غالب شود
بر زمین کوفه و ملتان و بگذرد از جزیره کاوان که در حوالی بصره است و خروج کند
از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند دیالمه و ظاهر گردد از برای که در حوالی
استرآباد است و دیلم که قزوین در حوالی آنست و ظاهر شود از برای فرزند من علمهای
ترکان و متفرق شوند در اطراف عالم و در رمکینهای شریف و جنگها و فتنهای
عظیم شیرازه رود بهم و در وقتی جنگ کنند در بصره و بر جزیره پادشاه
پادشاهان پس حدیث طولانی بیان فرمودند که راوی از میان انداخته است
پس فرمودند که آنگاه تهیه کرده شود چندین هزار لشکر و برکشیده شود صفها و
بکشد قوم فرزند خود را در آن هنگام و دیگری پادشاه شود و طلب خدای آن کشته
گان کنند ذکی کافران را هلاک گرداند پس بعد از آن زمان قایم آل محمد صلوات الله
که عالمیان در آرزوی او بند ظاهر شود امامی که مردم قدرش را ندانند یا پی
بکمال او نبرند او راست شرف و فضیلت عالمیان و او از فرزندان است
با چنین نزو صف و مینوال الکمشتر او یکی با جبر سد ظاهر شود در میان حرزکن
کعبه معظمه با جمعی اندک در برجی و انسی غالب کهف و مردم تخزن یعنی کافران و
ظالمان را از زمین براندازند و خوش حال کسی که زمان او را دریابد و روز
کار دولت او برسد و در خدمتش حاضر شود هر جسم گوید ظاهر است که خروج کنند
خزانه اشاره است امرای ترکان مثل چنگیز خان و هلاکو خان و خروج کننده

اشاره است

اشاره است بشاه دین پناه رضوان مکان شاه اسمعیل حشره الله مع الائمة الکاتبین
ابتدا حضرت فرمودند که از ماست و او را فرزند باشد و از میان خسروان
روزگار بدین نسب عالیمقدار بهمین سلسله علیه ممتاز و سرافراز شد
و پادشاه پادشاهان با امرا و اعیان خسرو خلد الله شأنهما باد دیگر از سلاطین
عظام اولاد کرام او و چون راوی بسیار از حدیث را انداخته است بخصوص
حکم کرد و کشتن قوم فرزند خود را به گمان این حقیر اشاره است بشهادت شاهزاده
عالی تبار رضی میرزا انار الله برهانه و پادشاه دیگر که هلاک خواهد شد اشاره است
بسلطنت سلطان علیین آشیان شاه ... خلیع الاول افاض الله علیه شآبیب
الغفران و چون حدیث مختصر رکوانده بعضی از وقایع بعد افتاده است اما
بشارت بتعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة والسلام وانتقال
این دولت دین پرور بدولت امام حق البشر در آخر حدیث ظاهر **حدیث ششم**
شیخ محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است
از ابی عبدالله مخزومی که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه ذکر کردند
ملک شقاوت اساس بنی عباس را بیان فرمود و گفت یا ابا عبدالله ان فی حروف
القرآن المقطعة لعلما جما ان الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب
فقام محمد صلی الله علیه و آله حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم
ولد و قد مضی من الالف السابع مائة سنة و ثلث و ستین سنة

قال وبقیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا عددتها من
غیر تکرار ولیس من حروف المقطعة حرف ینقضی الا قیام قائم من
بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد واللام ثلثون والمیم
اربعون والصاد تسعون فذالک مائة و احد وستون ثم
کان خروج حسین بن علی علیه السلام الم الله فلما بلغت مدته قام قائم
ولد العباس عند المص ویقوم قائمنا عند انقضائهما بالمرا فافهم ذالک
وعه واکتمه یعنی تحقیق کرد حروف مقطعه که در اول سورهای قرآن است علم بسیار است
بدستیکه الله تعالی فرود فرستاد الم ذالک الکتاب پس حضرت محمد صلی الله علیه وآله
اظهار پیغمبری خود نمود تا آنکه نور حقیقت او هویدا شد وکلمه حق او ثابت ومحکم شد
ودر روزی که متولد شد از هزار هفتم از خلقت آدم صد وسه سال گذشته بود
پس گفت که بیان این در کتاب خداست در حروفهای مقطعه اول سورها هرگاه بشماری
بی تکرار وهیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آنکه نزد منقضی شدن آن یکی از بنی
هاشم خروج میکند پس فرمود که الف یکیست ولام سی است ومیم چهل است وصاد
نود است پس این صد وشصت ویک میشود پس خروج حسین بن علی علیهما السلام
در الم الله پس چون مدتش تمام شد خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس نزد المص
وخروج میکند قائم آل محمد ع نزد منقضی شدن این حروف به المرا پس بفهم و
نگاهدار وپنهان دار مترجم گوید که این حدیث از جمله احادیث مشکله است در چند باب

تعداد اکثر

وجه اشکال دارد وتا حال نشنیده ام که کسی حل این حدیث کرده باشد واین حقیر او جلی
چند بخاطر قاصر رسید که در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام ویک وجهش را در این
رساله ایراد مینمایم اول باید دانست که حساب ابجد چنانکه در کتب معتبره حساب
میشود بچند وجه در زمان سابق مقرره بود وبنای این حدیث بر حساب ابجد
اهل مغرب است که سابق در میان عرب شایع بوده است وابجد ایشان چنین است
صعفض قرست ثخذ ظغش یعنی صاد را شصت میگیرند وضاد را هشتاد
میگیرند وغین را نهصد میگیرند وشین را هزار میگیرند ودر باقی حروف با مشهور موافق اند
پس بدانکه اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از جمیع فواتح بر آن
آورده اند بانکه مکررها را بیندازی یعنی از الم والر وحم وغیر آن که مکرر واقع است
یک حساب کنی وحروف مبسوطه را باز بر و بینات حساب کنی مثل آنکه الف را سه حرف
بگیر ولام را سه حرف بگیر وهم چنین پس الم المص الر المر کهیعص طه
طسم طس یس حم عسق حرفهاشان را اگر بشماری صد وسه میشود و
از خلقت حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این
حدیث معتبر شش هزار وصد وسه سال گذشته بود اول هر هزار سالی مبدا تاریخ است
واز اول هزار هفتم صد وسه سال گذشته بود وعدد این حروف نیز صد وسه است
چنانکه دانستی پس فرمود الم که در اول سوره بقره است اشارت است به بعثت
حضرت سید المرسلین صلعم وچون حضرت فرمود که نزد انقضاء هر یک از فواتح سور

خروج یکی از بنی هاشم میشود و اول حروف بنی هاشم از حضرت عبدالمطلب بود و
اول ظهور حروف عبد المطلب تا ظهور رسالت و انتشار آن هفتاد و یک است که عدد
الم است بحساب ابجد بحسب ترتیب قرآن ابتدا از الم البقره الم عمران است و آن
اشارت است بخروج امام حسین علیه السلام زیرا که از ابتدای رواج امر رسالت تا خروج
آنحضرت هفتاد و یک بود و دیگر بحسب ترتیب سور قرآنی المص است و آن اشارت است
بخروج بنی عباس که ایشان از بنی هاشم بودند هر چند خروج شان باطل بود و بحساب
ابجد مغاربه صد و سی و یک است و از اوایل بعثت تا اوایل ظهور حروف ایشان
صد و سی و یک بود و هر چند تا بعثت ایشان بیشتر بود احتمال دارد که ابتدای این
تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس با بعثت ایشان نیز موافق می آید و توضیح این کرد
بنای حساب المص بر ابجد مغاربه است در ضمن حدیثی که در کتاب الانوار از مفضل الا
ضیا نقل شده است حاصل میشود و آنکه قیام قائم آل محمد علیه السلام و آنکه در قرآن مجید است
همه را حساب بکرد و بگوید آنکه در الم که یک مراد بود جزو و آیه قیام الم قرار نمود و در
موضع و در آن اجمال مراد هر بود در بیان نقل نمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج میشود و
تقریباً از سنه تحریر این رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت از هجرت است شصت و
پنج مانده باشد چون سید آن تاریخ از اوایل بعثت بود امید که حق تعالی در این زودی
جمیع مؤمنان را بلقای آنحضرت مشرف گرداند بمحمد و آله الطاهرین
حدیث چهارم شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در

کتب های خبر بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب
انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی النقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان
بود در سر من رای گفت که روزی کافور خادم حضرت علی النقی صلوات الله علیه بنزد من آمد
و مرا طلب نمود و چون بخدمت آنحضرت رسیدم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت
و محبت اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال و پیوسته
محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان
سبقت گیری در ولایت ما و ترا بر رازی از اسرار پنهان مطلع میگردانم و ترا بخریدن کنیزی میفرستم
پس نامه پاکیزه نوشت بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زد و کیسه زری
بیرون آورد که دویست و بیست اشرفی در آن بود فرمود بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر
حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسیده باشد جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی
دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر
سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمر بن یزید
نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و
فلان صفت دارد و جامه او حریر کنده پوشیده
است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او
و خواهی شنید از پس پرده صدای رومی میگوید که وای پرده عفتم دریده شد
پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز

وعفت او در خریدن مرا راغب‌تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت
که اگر نزد حضرت سلیمان نشان داده در ظاهر شوی و پادشاهی او را بجای آری مرا بتو رغبت نخواهم کرد
پس خود را ضایع مکن و قیمت مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چاره
کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر لازم است فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل
میکنی البته باید که بهم رسد مشتری که دلم باو میل کند و اعتماد بوفا و دیانت داشته
باشم پس در اینوقت تو برو نزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف
و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگ و خط فرنگ و در آن نامه کرم و سخاوت
و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است آن نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب
این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم
بشیر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بجا
آوردم پس آن کنیز چون نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمر بن یزید که مرا بصاحب این نامه
بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در
باب قیمت گفتگوی بسیار کردند تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی
علیه السلام بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شادمان
شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را
بیرون آورد و می بوسید و بر دیده های خود میمالید و بر رو میگذاشت و بر بدن می
مالید پس من از روی تعجب گفتم که می بوسی نامه را که صاحبش را نمی شناسی پس گفت

گفت ای عاجز

ای عاجز کم معرفت ببزرگی اولاد پیغمبران گوش بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن
فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند
قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی
حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد
فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر
خود از نسل حواریان عیسی علیه السلام از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر
و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزر
گان سپاه و سرکردهای قبائل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام
پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه
کرده بودند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را
بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها
و چلیپاها همگی بر زمین سرنگون افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین
افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد و در آنحال رنگهای
کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت
که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی مینماید
که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال
بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها

را بر جای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر دیگر را که روز بدبخت را که این دختر با او تزویج کنم
تا سعادت این برادر دفع کند نحوست آن برادر را پس چون چنین کردند آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند
همینکه شروع کردند بخطبه خواندن همان حالت اول ظاهر شد و نحوست این برادر و نحوست آن برادر
بود و سر اینکار را ندانستند که از سعادت دیگری است نه از نحوست ایشان پس مجلس متفرق
شدند و جدم غمناک بحرم سرا بازگشت و پرده های خجالت در آویخت پس چون شب شد
بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع
شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی می نمود و در همان موضع
تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و جمعی دامادش
علی بن ابیطالب صلوات الله و جمعی از امامان و فرزندان بزرگوار ایشان قصر را
منور بقدوم خویش منور گردانیدند پس حضرت مسیح بقدم ادب باستقبال حضرت خاتم
الانبیاء صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد حضرت رسالت
پناه فرمود که یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را از برای این فرزند
سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام
حسن عسکری علیه السلام فرزند آنکسی که تو نامه اش بمن دادی پس حضرت عیسی علیه السلام
نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهان بتو روی آورده پیوند کن رحم
خود را با رحم آل محمد صلی الله علیه و آله شمعون گفت کردم پس همگی بر آن منبر بر آمدند و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشاء فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری علیه السلام عقد

بستند و فرزندان

بستند و فرزندان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با حواریان گواه شدند پس چون از خواب
بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج را در سینه پنهان
داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام
مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار را بباد فنا میداد تا بحدیکه خوردن و آشامیدن
بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق پنهان در
بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر
[کرد و] از دوای درد من از او سؤال نمود هیچ سودی نمیداد پس چون از علاج درد من مأیوس
گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا هیچ آرزوی در دنیا بخاطرت هست
که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر
شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تو اند رفع نمائی و بندها و زنجیر را
از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش
بمن عافیتی بخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک
طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمان را عزیز و گرامی داشت
پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام
بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت
آنحضرت بودند پس حضرت مریم علیها السلام بمن گفت که این خاتون بهترین زنان مادر
شوهر تو است امام حسن عسکری علیه السلام پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت

کردم که حضرت امام حسن عسکری را بزنی خطبه میکنند دار دیدن فرح امامی رایه پس آنحضرت
فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه تو کافر و مشرک میباشی و بر مذهب ترسایانی
واینک خواهرم مریم دختر عمران بزاری میگوید بسوی خدا از دین تو اگر میل خاطر تو بسوی حق تعالی
وحضرت مسیح علیه السلام از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن
تو آید بگو لا اله الا الله وان ابی محمد رسول الله وان علیا ولی الله چون این کلمات
طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و
گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم
و آن کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم و چون شب آینده
درآمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست بی
بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی چرا از مفارقت جمال خود مرا بی
جفا کردی فرمود که دیر آمدن من نزد تو نبود مگر آنکه تو مشرک بودی اکنون
که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم آمد تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیک
دیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب
نگذشته است که درد هجران بشربت وصال دوا ننماید بشیر بن سلیمان گفت
گفتم چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد امام حسن عسکری علیه السلام در
شبی از شبها که جدت فلان روز بجهت قتل لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد
پس خود در عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان وخدمت

کاران بنداز

وخدمتکاران بنیه از هیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو
و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر
کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر
پادشاه رومم و مرد پیری که من در غنیمت بحصه او افتادم از نام من سؤال
کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشیر گفت که این عجب است
که تو از اهل فرنگی و زبان عربی نیک میدانی گفت که جدم از بسیاری محبتی که
بمن داشت و میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد زنی
مترجم را که زبان فرنگی و عربی هر دو را میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام
می آمد و لغت عربی بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید
که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت
بکنیزک خطاب نمود که چگونه حق تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصارا
و شرف و بزرگی محمد و اهل بیت او علیه السلام را گفت که چگونه وصف کنم برای
تو فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود
که میخواهم که ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار اشرفی
بتو دهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف را
میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که
پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از

آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از که بهم خواهد آمد فرمود که از
آنکس که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترا برای او خطبه کرد پس از او پرسید که
حضرت مسیح و دین او ترا بعقد او در آورد گفت فرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام
حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان
عالمیان مسلمان شدم شبی نگذشت که او بدیدن من نیامده پس حضرت کافور خادم
طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد
حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و
بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه
خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن امام حسن عسکری علیه السلام و مادر حضرت
صاحب الزمان صلوات الله علیهما است حدیث صحیح مشایخ عظام ذوی الاحترام
محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه القمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان
از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها
روایت کرده اند که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آوردند
و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت
شما بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین زودی حق سبحانه
و تعالی از و فرزندی بزرگواری بیرون خواهد آورد که عالم را پر از عدل و داد بکند بعد از
آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را نزد شما فرمود که از پدر بزرگوار

رخصت بطلب

رخصت بطلب درین باب حکیمه گوید جامه های خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام
علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخنی بگویم حضرت
از پا یا من را ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس خاتون را بفرست برای فرزندم
گفتم ای سید من از برای همین مطلب آمده بودم که درین امر رخصت بگیرم فرمود که
ای با برکت صاحب برکت خدا میخواهد که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره
عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری گرداند حکیمه خاتون
گفت بزودی بخانه خود باز گشتم و زفاف آنمعدن فتوت و عفاف را در خانه
خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر آن زهره منظر را بخانه خورشید
انور یعنی والد مطهر بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب
عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او
گردید و من پیوسته بعادت مقرره زمان پدر بخدمت امام خیر البشر میرسیدم پس
روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون
کنم گفتم تو ای خاتون منی و صاحب منی هرگز نگذارم تو کفش از پای من بیرون کنی
و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت کنم و منت بر دیده خود میگذارم چون حضرت امام علیه السلام
این سخن از من شنید گفت ترا خدا جزای نیکو دهد ای عمه پس خدمت آنحضرت نشستم
تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامه های مرا که تا بروم
حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که درین شب متولد میشود فرزند

گرامی کرد حق سبحانه و تعالی او را و زنده میگرداند زمین را بعلم و هدایت و بعد از آن که مرده
باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سیده من در نرجس خاتون
هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و
پشت نرجس خاتون را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم و برگشتم و عرض کردم
تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل برا او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر
موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری برا او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید
زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی ع و حال این
فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی ع و در روایت دیگر آنست که حضرت
فرمود که حمل اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد و در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی آییم بلکه
از ران فرود می آییم زیرا که ما نور حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را
از ما دور کرده اند حکیمه خاتون گفت که نزد نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم
گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمینمایم پس شب در آمد و افطار کردم
و نزدیک نرجس خاتون خوابیدم و در هر ساعتی از و خبر میگرفتم و او بحال خود
خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در آن شب بیش از شبهای دیگر بجهة
تهجد برخاستم و نماز شب گذاردم چون بوتر رسیدم نرجس خاتون از خواب بیدار شد و وضو ساخت جنبی
و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود نزدیک بود که
در دلم شکی پدید آید از وعده که حضرت کرده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری ع

از حجره صدا زد

از حجره صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است در این حال در نرجس خاتون اضطرابی
مشاهده کردم و او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز داد که
سوره انا انزلناه بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حالت داری گفت ظاهر شد
اثر آنچه مولای من فرموده بود پس من شروع کردم بخواندن سوره انا انزلناه شنیدم
که آن طفل در شکم مادر با من موافقت میکرد در خواندن و بر من سلام کرد و من
ترسیدم حضرت صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی فرزندان ما را بحکمت
گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود میسازد در زمین پس چون کلام حضرت امام ع
تمام شد نرجس را ندیدم و غایب شد گویا پرده میان من و او حایل گردید پس
دویدم بسوی امام حسن عسکری ع فریاد کنان فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای
خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد در نرجس خاتون نوری مشاهده کردم
که دیده ام را خیره کرد حضرت صاحب الامر ع را دیدم رو بقبله بسجده افتاده بزانو
و انگشتان سبابه را بآسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله وان
جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین ولی الله پس یک یک امامان را
شمرد تا بخود رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری وثبت
وطائی واملاء الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا وعده نصرت
که بمن داده وفا کن وامر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از
دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد و در روایت

و بکر ضایت که چون حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شد نوری از وی ساطع
گردید و با آفاق آسمان پیوست و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر آمدند و بالهای
خود را بر سر و رو و بدن آنحضرت می مالیدند و پرواز میکردند پس حضرت امام حسن
عسکری ع مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا در بر گیر بسوی من بیار پس در بر گرفتم
او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود
که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی آمد حق و باطل
مضمحل شد نیست و ثبات ندارد حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر
بزرگوار بردم همین که نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را در بر
گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و در دهان و هر دو گوشش زبان
گردانید و بر دست چپ او را نشانید و دست مطهر خود را بر سر آنسرور مالید
و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب الامر علیه السلام
استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن
لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما
کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت
و آبای کرام آنحضرت نازل شده و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم
بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را

پیشوایان دین

پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین
و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهم اللعنة والعذاب و لشکرهای ایشان
از ایشان آنچه را حذر میکردند بر گشتیم بترجمه حدیث پس حضرت صاحب
الامر صلوات علیه بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین ع و جمیع امامان
علیهم السلام صلوات فرستاد تا بپدر بزرگوار خود پس در آنحال مرغان بسیار
نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند پس یکی از آن مرغان را صدا زد
که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چند روز یکمرتبه بنزد ما بیار
و مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان
نیز از عقب وی پرواز کردند پس حضرت امام حسن عسکری ع فرمود
که سپردم ترا بآنکسیکه مادر موسی را باو سپرد پس نرجس خاتون
گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد
خورد و بزودی بسوی تو او را بر گردانند چنانچه حضرت موسی را
بمادرش بر گردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که گردانیدیم موسی را
بسوی مادرش تا دیده مادرش بآن روشن گردد پس حکیمه گفت که
این چه مرغ بود که حضرت صاحب الامر را باو سپردی فرمود که روح
القدس است که موکل است بائمه علیهم السلام که ایشانرا موافق میگرداند
از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشانرا بعلم زینت میدهد

گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود
گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیا
ایشان هر گاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند
یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پر
وردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند در صبح و شام
بر ایشان نازل میشوند پس حلیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان
امام حسن عسکری علیه السلام تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت روز ملاقات
کردم بصورت مرد کاملش ندیده کرده ام او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم
این مرد کیست که میفرمائی نزد او بنشینم فرمود این فرزند نرجس خاتون است
و خلیفه منست بعد از من عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر
او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری ع بعالم قدس ارتحال
شد و من حضرت صاحب الامر را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سؤال مینمایم
مرا خبر میدهد و گاه هست میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید
و در روایت دیگر وارد شده که حلیمه گفت که بعد از سه روز از
ولادت حضرت صاحب الامر مشتاق لقای آنحضرت شدم رفتم
بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم که مولای من کجاست
فرمود که سپردم او را بکسی که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود

بیا نزد

گهواره

بیا نزد ما چون روز هفتم شد رفتم دیدم بر سر گهواره و دیدم مولای خود را دیدم
چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد
که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود
که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب الامر شهادتین فرمود و صلوات بر آنحضرت
رسالت پناه فرستاد و بر سایر ائمه علیهم السلام و بسم الله گفت و آیه که گذشت
تلاوت نمود پس حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق
سبحانه و تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد صحف آدم ع را بزبان
سریانی خواند و کتاب ادریس ع و کتاب نوح ع و کتاب هود ع و کتاب صالح ع
و صحف ابراهیم ع و توریة موسی ع و زبور داود ع و انجیل عیسی ع و قرآن جدم
محمد ص همه را خواند پس قصهای پیغمبران همه را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری ع
فرمود که چون حقتعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را بسرادق
عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب فرمود که مرحبا بتو ای بنده من که ترا خلق
کردم برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توفیق هدایت یافتن بندگان من
قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی
تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را میآمرزم
و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک این را برگردانید بسوی پدرش
و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست او را

از شر دشمنان حضرت و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق او را
با دست او برپا دارم و باطل را سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و از نسیم
خادم امام حسن عسکری منقول است که در ساعت ولادت حضرت صاحب الامر متولد
شد عطسه کرد فرمود الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس فرمود که ظالمان
گمان کردند که حجة الله را باطل و ضایع میتوانند کرد و وقتیکه رخصت فرماید حق
تعالی مرا در سخن گفتن هر آینه شک بر طرف شود و چون یک سال از ولادت آن
حضرت گذشت من خدمت آنحضرت عطسه کردم فرمود یرحمک الله من خوش
حال شدم پس فرمود که میخواهی ترا در عطسه بشارتی بدهم گفتم بلی فرمود
که امان است از مرگ تا سه روز حدیث ششم شیخ صدوق محمد بن بابویه و غیر او
از اکابر محدثین رضوان الله علیهم بسند معتبر از سعد بن عبدالله قمی روایت کرده اند
که او گفت روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب و او بعد از مناظرات بسیار
گفت وای بر تو و اصحاب شما گروه روافض مهاجرات و انصار را طعن میکنید
و انکار محبت پیغمبر صلعم نسبت بایشان مینمائید با آنکه ابوبکر بسبب زود مسلمان شدن
از همه صحابه بهتر بود و از بس که پیغمبر صلعم او را دوست میداشت در شب غار او را
با خود برد چنین میدانست که بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف
شود و امور مسلمانان بعد از او معطل شود و حضرت علی بن ابیطالب را بجای
خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد

و من از این

و من از این سخن جوابها گفتم ساکت شد پس گفت که ای گروه روافض شما میگوئید
که عمر و ابوبکر منافق بودند و حکایت عقبه و دبها انداختند دلیل خود می آورید
بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از راه اکراه با خود فکر
کردم اگر گویم از طوع و رغبت بود خواهد گفت پس نفاق چه معنی
دارد و اگر گویم از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی
نداشت که مردم مجبور شوند از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم و
طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل مسئله از مسائل مشکله و این هم مسئله را
درج کردم که بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام بفرستم با احمد بن اسحق که وکیل
آنحضرت بود رفتم چون او را طلب کردم گفتند متوجه سر من رای شد من از
عقب او روان شدم چون باو رسیدم و حقیقت حال را گفتم گفت خود
با من بیا و از حضرت سؤال کن با او رفیق شدم تا بدولت سرای حضرت رسیدیم
و رخصت طلبیدیم رخصت فرمود داخل شدیم و احمد بن اسحق همیانی
داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت
کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت
فرستاده بودند چون نظر بر روی حضرت انداختیم روی آنحضرت را از تابش
ماه شب چهارده در حسن و صفا و نور و ضیا و بر دامن حضرت طفلی
نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و در نزد

آنحضرت انار بود از طلا که بجواهر گران بها و نگینهای مرصع کرده بودند یکی از
بزرگان بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست آنحضرت
نامه بود که کتابت میفرمودند و آن طفل مانع میشد آن انار را می انداختند که آن
طفل مشغول آن انار میشد تا خود کتابت فرمودند پس احمد انبانهای
خود را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت با آن طفل فرمود که اینها هدایا
و تحفهای شیعیان تواست بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود
که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را که از جمع کنانیان پاکست دراز
کنم بسوی مالهای حرام و هدیه های رجس و ناپاک پس حضرت صاحب الامر علیه السلام
فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در آن انبانست تا حلال و حرام را از هم
جدا کنم اسحق یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب الامر ع فرمود که این کیسه از
فلانست که در محله قم ساکنست و شصت و دو عدد اشرفی درین کیسه است
چهل و پنج دینارش از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود فروخته است
و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان
سه دینار است حضرت امام حسن عسکری ع فرمود راست گفتی ای فرزند بگو که
چه چیز درینها حرامست تا بیرون کنند فرمود که درین میان یک اشرفی است
بسکه ری بتاریخ فلان زده اند تاریخش بدان نقش است و نصف نقش محو شده است
و یک دینار مقراضی شده ناقص است که یک دانگ و نیم است و حرام درین کیسه همین

دو دینار است

دو دینار است و وجه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال و فلان ماه او را
نزد جولاهی که از همسایگان اوست بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود و مدتی بر
این گذشت و دزد دزدید و نقصه بقیش بگرد و تاوان از و گرفت و ریسمان باریکتر
از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که آن بافتند و فروخت و این دو دینار قیمت
آن جامه است و حرامست چون کیسه را احمد بیرون آورد گشود دو دینار بهمان علامتها که
حضرت صاحب الامر ع فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس
صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این مال فلانست که در
فلان محله قم ساکنست و پنجاه اشرفی درین صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید
که چرا فرمود این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزیگرانش مشترک
بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و حق آنها در آن میانست حضرت
امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس احمد را گفت کیسه ها را بردار
و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که نمیخواهیم و اینها حرامست بعد از آن فرمود
که آن جامه که آن پیرزن برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که آن پیراهن را در میان
خورجین پنهان کرده بودم فراموش کردم برخاست که بیاورد پس حضرت
بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم شوق
ملازمت تو مرا آورده است حضرت فرمود آن مسائل که میخواستی چه شد گفتم حاضر است
فرمود که ای نور چشم من بپرس آنچه میخواهی و اشاره کرد بحضرت صاحب الامر ع

گفتم الهی مولا و فرزند مولای من روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر صلعم طلاق
زنان خود را بجناب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام رسولی فرستاد و نزد عایشه ملعونه فرمود که اسلام و اهل اسلام را
هلاک کردی بآن غش و فریبی که از تو صادر شده و فرزندان خود را بجهالت و
ضلالت بهلاکت انداختی و اگر دست از این بر میداری خوب والا ترا طلاق میکنم
آیا این چه طلاق بود که بعد از وفات آنحضرت متفرع بود حضرت صاحب الامر علیه السلام
فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زنان حضرت پیغمبر را عظیم کردانیده بود و ایشان را
بشرف مادر مؤمنان مخصوص ساخته بود و حضرت رسول صلعم و آله بحضرت امیر
المؤمنین علیه السلام فرمود که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند و هر یک از
ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و
از این شرف بیفتد از همه زنان پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه
که خداوند عالمیان بحضرت موسی علیه السلام فرموده است که فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس
طوی که ترجمه ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود را بدرستیکه در وادی پاکیزه که
طوی نام دارد هستی بدرستیکه علمای سنت که نعلین آنحضرت از پوست مرده بود لهذا خدا امر
فرمود که بکنند حضرت فرمود که هر که این سخن را میگوید بر موسی افترا بسته است و او را
با رتبه نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین
جایز خواهد بود هر چند آنمکان مقدس و متطهر باشد و اگر نماز در آن جایز نبود بر حضرت

موسی حلال و حرام را

موسی حلال و حرام را نمیدانست و جاهل بچیزی که در آن نماز نمیتوان کرد و این قول
کفر است گفتم پس یا مولای تفسیر آیه بفرمائید فرمود که موسی در وادی مقدس فریاد
کرد که خداوندا محبت را برای تو خالص کردانیده ام و دل خود را از یاد غیر
تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و آگاه بود برای ایشان
آتش ببرد و حق تعالی فرمود که محبت اهل را خالص از جهت ما کن اگر محبت
تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است و در وادی مقدس
قدم بنه پس نعلین کنایه از این محبت است چنانچه بعضی علما بیان این نقل کرده اند
که در عالم خواب که چیزها بمثال ایشان بنظر می آید کفش مثال زن است و کسی در خواب
ببیند که کفش را دزد برد زنش بمیرد یا از وی جدا میشود سعد گفت دیگر پرسیدم
از تاویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا تعالی بحضرت
زکریا خبر داده بود بعد از آن بحضرت رسول صلعم و آله اعلام فرموده است و قصه
این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را باو تعلیم بدهد
آنحضرت نمود پس جبرئیل حضرت زکریا نام حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم را یاد میکرد گریه مشغول میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات
کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار که بر زبان میرانم غمهای من زایل می
شود و چون ذکر میکنم نام آن عالیمقدار را که ذکر میکنم چشمهای من بیجا می آید
و مرا از گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آن

جناب الهی زکریا وحی فرمود که گفت کهیعص پس کاف اشارت است بنام کربلا و ها بهلاکت
عترت طاهره سید انبیا است و یا یزید است که کشنده و ظالم ایشان بود و عین
عطش و تشنگی ایشان است در آن صحرا و صاد صبر ایشان است چون زکریا این قصه
دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول
گریه و زاری و ناله و سوگواری شد و مرثیه در مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی آیا
دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد و آیا بلای چنین مصیبتی را
بساحت عزت او راه خواهی داد و آیا بعلی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید
آیا چنین درد و الم را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد از این میگفت
که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری و کبر سن مایه روشنی چشم و دلم شود و
و چون فرزندی کرامت فرمایی مرا فریفته محبت او گردان پس چنین کن که دل من
در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد
آمد پس خدا تعالی یحیی را کرامت فرمود مانند حضرت امام حسین بشهادت فایز گردید
و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین نیز شش ماه بود پس
غرض کلام که پیغمبر و ولی حجت بر اینکه امت برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد و فرمود
که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان
باشد گفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد حضرت فرمود که چه میدانند که باعث
صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند که شاید گمان کنند که صلاح

و آخر مفسد ظاهر شود

و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است که مردم نمیتوانند برای خود امام تعیین
نمایند پس فرمود که بجهت تائید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آنرا
قبول کند بگو چه میفرمایی که خدا بخلق فرستاده و ایشان را از میان خلق
برگزیده و کتابها برای ایشان فرو فرستاده و ایشان را مؤید بوحی و عصمت
گردانیده علمهای هدایت امت اند و اختیار جمیع امت‌ها از ایشان بهتر میدانند
و موسی و عیسی از جمله ایشان اند آیا جایز است که با وفور عقل و کمال ایشان یک کسی را
از میان امت اختیار کنند بگو بعقل خود و برگزیده ایشان منافق ظاهر
شود و ایشان گمان کنند که او مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال
عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را
اختیار کرد که با خود بطور برد که اینها را مؤمن میدانست و مخلص و معتقد می
شمرد و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا تعالی حال ایشان بیان
فرموده پس هرگاه برگزیده خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح امت است
و افسد امت ظاهر شود پس چه اعتبار باشد باختیار برگزیده عوام الناس که از
ما فی الضمیر مردم خبر ندارند و مهاجران و انصار که بر سرائر مردم اطلاع ندارند پس
میباید که امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بخفایا و خفیات امور او
دانسته باشد بعد از آن با من فرمود که ای سعد خصم تو گفت که حضرت رسول الله

ابوبکر را برای شفقت بغار برد چونکه میدانست که او خلیفه است مبادا کشته شود
چرا در جواب نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که خلافت
بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید پس
بگمان شما این چهار خلیفه بحق اند پس لازم نبود که آنحضرت بردن یکی را بغار بلکه بایست
که همه را با خود همراه ببرد و بنابر آنکه تو میگوئی آنحضرت در باب سه خلیفه دیگر
تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق ایشان را سبک شمرده و آنچه آن
خصم تو از تو پرسیده که اسلام ابوبکر و عمر بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که بطوع
بود اما از برای طمع دنیا بود زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند و ایشان
از [illegible] تورات و کتابهای خود احوال محمد را بر ایشان میخواندند و حکایت میکردند او بر عرب
مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از پادشاهی بخت
النصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری خواهد و از کفر و عناد میکنند بمن نسبت
اما بدروغ دعوی رسالت فرموده ایشان از روی کینه یهود [illegible] هر کلمتین
گفتند از برای طمع آنکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در
کافر بودند و چنین در آخر مایوس شدند با منافقان بر بالای عقبه نشستند و در اثنا
خود را بسته که ایشان را نشناسند و لبهارا انداختند که شتر حضرت را رم دهند
و حضرت را هلاک کنند پس خدای تعالی جبرئیل فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان

حفظ کرد

حفظ کرد و ضرر نتوانستند رسانید و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود
که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از روی طمع ظاهر بیعت کردند که حضرت
بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند و
و خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن
تمام شد حضرت امام حسن عسکری ع برای نماز برخواستند و حضرت صاحب الامر ع
با ایشان برخواستند و من برگشتم احمد بن اسحق را در راه دیدم که گریان می آمد
گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت آنچه که حضرت فرموده بود در باب
نیست گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان برگشت و صلوات
بر محمد و آل او میفرستاد و گفت همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود
در روی [illegible] نماز میکرد سعد گفت الحمد لله گفتیم و چند روز که در آنجا بودیم
هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب الامر ع را نیز در حضرت ملازمت
میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت
آنحضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاده عرض کرد یا بن رسول الله رفتن
نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سؤال میکنم که صلوات
فرستد بر جدت محمد مصطفی ص و بر پدرت علی المرتضی و مادرت سیدة النساء
و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عموی تو و بر ائمه طاهرین و بر پدرانت

وبر تو صلوات فرستند و بر فرزندت و از خدا طلب مینمایم شان ترا رفیع گرداند
و آخر دیدن ما شما را چون این خبر را عرض کرد حضرت گریست چندانکه قطرات گریه
از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در این
برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این سخن شنید بیهوش شد و چون
بهوش آمد گفت از تو سؤال مینمایم بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی
بجامهٔ که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط خود کردند و سیزده درهم بدر
آوردند فرمودند که این را بگیر و از غیر این زر خرج مکن و کفنی که طلبیدی نیز خواهد
رسید و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و در منزل
حلوان رسیدیم احمد را تب کرد و بیماری صعب او را عارض شد از خود مایوس
شد چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم احمد شخصی از اهل قم را طلبید
که در حلوان جبر رد بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید هر یک بجای
خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم امام حسن عسکری ع را دیدم
که میگوید که خدا شما را جزای نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحق و عاقبت این مصیبت را
برای شما خیر گرداند برخیزید و او را دفن کنید که او از همهٔ شما گرامیتر بود نزد امام
بشنوای شما این را بگفت و از نظر غایب شد پس چون برخاستیم و با گریه و نوحه او را
دفن کردیم رحمة الله تعالی حدیث هفتم محمد بن بابویه قمی رحمة الله روایت کرده است

ازابوالادیان

از ابوالادیان که گفت من در خدمت آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام میکردم و نامه
های آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در کوفتی که در آن مرض با عالم بقا ارتحال
فرمودند بخدمت آنجناب رفتم نامهٔ چند نوشته بمداین دادند و فرمودند که بعد از پانزده
روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانهٔ من خواهی شنید و
مرا در آن وقت غسل دهند ابوالادیان گفت که ای سید من هرگاه این واقعه شود
کی و بعد امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند
او امام بعد از من است گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین
منست گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که چه در همیان است پس بیرون آمدم
و نامها را بمداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در
روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام
مطهر بلند شده بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانهٔ آنحضرت
نشسته است و شیعیان برگرد او در آمده او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت
بامامت میگفتند من در خاطر خود گفتم که اگر این امام باشد امامت نوع دیگر شده است
این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و
قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ
سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید

برادرت را کفن کرده‌اند بیا و بر وی نماز کن جعفر برخواست و شیعیان با وی همراه شدند
و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری عم را کفن کرده‌اند و
بر روی نعش گذاشته‌اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند
چون خواست که تکبیر بگوید طفلی دیدم گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند
ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم
بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد
و بر پدر خود نماز گذارد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی عم دفن
کردند و متوجه من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامه‌ها که با تو است پس تسلیم
کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آن نشانها که حضرت امام عم فرمود ظاهر شد
و یک علامت مانده است پس بیرون آمدم حاجز بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام گشته
که امام نیست گفت که بود این طفل جعفر گفت که والله هرگز او را ندیده بودم و
نمی‌شناختم در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال امام حسن
عسکری عم چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم
اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما
نامه‌ها و مالی چند هست بگو که نامه‌ها از جماعتست و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر بر
خواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در آن حال خادم بیرون آمد از

جانب حضرت

جانب حضرت صاحب الامر بیرون آمد و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان است و همیانی هست
که در آن هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی است که طلا را روکش کرده‌اند
آنچه هست نامه‌ها و مالها تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامه‌ها و مالها
بگیری او امام زمانست و چون امام حسن عسکری علیه السلام که همسایان همیان بود پس
جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه در آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد
معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری عم را
گرفتند که آن طفل را بما نشان بده او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان
گفت حمل دارم من از آنحضرت باین سبب او را با ابن ابی الشوارب قاضی
که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبدالله بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج
در بصره خروج کرد و ایشان بکار خود درماندند و کنیزک از خانه قاضی بخانه خود
باز گشت و شیخ طوسی علیه الرحمة بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که
معتضد خلیفه فرستاد مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک اسبی با خود
برداریم و یکی را سوار شویم و دیگر را جنیبت بکشیم و سبکبار برویم بسامره و
خانهٔ حضرت امام حسن عسکری عم را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید
غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر کرا در آن خانه بیابید سرش را
برای من بیارید پس چون بخانهٔ حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته

بود و بند زیرجامه در دست داشت و بمیانه رسیدیم که در خانه است
کفش ها حبشی و هیچگونه ملتفت نشد بسبب ما و از ما پروا نکرد و پس
داخل خانه شدیم پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر
ندیدیم گویا الحال از دست کارگر بیرون آمده و در آن هیچکس نبود چون پرده را
برداشتیم حجره بزرگ بنظر آمد گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده و در منتهای آن
حجره حصیری بر روی آب گسترده اند و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین
مردم بحسب هیئات و مشغول نماز است و بهیچگونه بسوی ما التفات ننموده احمد بن
عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شده طپید و اضطراب بسیار
کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش
باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود حال او نیز بدینمنوال گذشت من
متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب
درگاه خدا و الله که ندانستم که از نزد که می آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و
اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه من الوجوه متوجه گفتار ما
نشد و مشغول نماز بود هیبت عظیم در دل ما بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار میکشید و
حجاب را سفارش کرده بود که در هر وقت که برگردیم ما را به نزد او ببرند ما
در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که بغیر

اذ تو

از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرف گفتید گفتیم نه پس سوگند های عظیم
یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه بدیگری نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم
و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب
کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیما
غلام خلیفه به سرمن رای آمد و در خانه امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از فوت آن
حضرت پس حضرت صاحب الامر علیه السلام از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست داشت
و به سیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگوید
که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تو است ما برمیگردیم پس از خانه بیرون آمد
علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من پرسیدم از این حکایت
که آن شخص نقل کرده است آیا راست بود یا نه گفت که ترا خبر کرد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت
که هیچ خبر در عالم مخفی نمی ماند **حدیث هشتم** شیخ معتمد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب
البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند
و امید خروج او دارند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای خروج
آن حضرت است فرمود که حق تعالی ابا دارد از اینکه برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین نماید
که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتیکه حق تعالی در امر ما قیام رجعت در قرآن

مجیده فرموده است آنکه و تمامی ارباب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کسی که او را مهدی نداند حتی
مقتبس قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده و دعوی اطلاع بر اسرار
الهی کرده است مفضل گفت ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود
که با حضرت او ... خود نامش بلند شود و امر او هویدا گردد از آسمان منادی بنام
و کنیه و لقبش ندا کند تا آنکه حجت تمام شود بر خلق تمام شود بر آن حجتی که
ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه‌های او را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش
مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را ندانستیم
پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی به پیغمبر وعده داده است
که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاده پیغمبر خود
با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها هر چند کراهت داشته
باشند آنها که بخدا شرک می‌آورند و در آیه دیگر فرموده است و قاتلوهم حتی
لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله و دینهای همه از برای خدا پس فرمود که والله ای
مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق گردد
و از هیچ کس بغیر دین حق قبول نکنند چنانچه حق تعالی فرموده است و من یبتغ
غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین
یعنی هر که طلب کند غیر اسلام را هرگز از او قبول نکنند و او
در آخرت

در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با کی مکالمه
خواهد کرد فرمود که با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه مؤمنان از جن و
امر و نهیش بیرون خواهد آورد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش
برسانند والله ای مفضل گویا می‌بینم آنحضرت را که داخل شود در ذی طوی [...]
پناه را در بر دارد و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پایش دو نعلین حضرت
رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش انداخته تا کسی او را
نشناسد و بیاید تا بیت الله نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید
و دیده‌ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل
شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است امر تو جاری است پس
حضرت صاحب الامر علیه السلام دست مبارک خود را بر روی خود کشد و گوید پس خداوندی را
سزاوار که وعده ما را راست کرد زمین بهشت را میراث داد که هر جا خواهیم قرار
بگیریم پس نیکو مزد و بیت مزد کار کنندگان پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام
ابراهیم علیه السلام و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان
من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من
بر روی زمین بیائید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر
جائی عالم باشند از شرق تا مغرب عالم و به هر حالی که بوده باشند بشنوند همه

یک آواز پس همگا متوجه خدمت آنحضرت باشند و یک چشم زدن همه حاضر شوند نزد
آنحضرت در میان رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی
آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشند از آن روشنی یابد و آن نور در میان
خانهای مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد و ندانند که قایم آل محمد
ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن بطی الارض از اطراف عالم
بخدمت آنحضرت حاضر شده اند و در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست
خود را بگشاید و مانند دست موسی ع از نور عالم را روشن کند و گوید که هر که
با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس کسی که دستش را ببوسد
و با او بیعت کند جبرئیل ع باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف
بیعت رسند پس سیصد و سیزده تن از نقبا بعد اجابت سرافراز گردند آنگاه مردم
مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها
که با اویند پس بعضی گویند که همان صاحب الزمانست که داخل مکه شده گویند که آیا یک از
اصحاب ایشان را میشناسید گویند که نمیشناسیم هیچ یک را مگر چهار کس را از اهل مکه و چهار کس از
اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بعث در اول طلوع آفتاب باشد
پس چون بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ای و از بلند ندا کند که ای اهل آسمانها
و زمینها بشنوید که ایگروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را

یاد کنند و نیز

یاد کنند و لعنت دهند او را با نام و پدر نسبی امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را
میشمرد تا حسین بن علی علیه السلام با و بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت
امر او منمائید که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگوید و اجابت می
کنند ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده تن نقبا میگویند شنیدیم
و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمی ماند مگر آنکه آن ندا را میشنوند
و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و جاها پس چون نزدیک غروب
آفتاب شود و از مغرب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر
شده است و او عثمان بن عتبه است از فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنة
والعذاب الشدید با و بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه
میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطانست
و بگویند که شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شک و منافق و کافری که
باشند بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب الامر ع
پشت بکعبه داده بگوید که هر که خواهد نظر کند بآدم ع و شیث ع و نوح ع
و سام و ابراهیم ع و اسمعیل ع و موسی ع و یوشع ع و عیسی ع و شمعون ع پس
نظر کنند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند بمحمد ص و علی ع
و فاطمه و حسن و حسین ع و ائمه از ذریه حسین علیه السلام پس نظر کنند بمن و آنچه

خواهد از من سؤال کنند که علم همه نزد من است و آنچه آنها مغفلت نداشته و خبر
نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف آسمانی و صحف پیغمبران
میخواهد بیاید و از من سؤال کند و بشنود پس ابتدا کند صحف آدم و شیث
بخواند و امت آدم و شیث گویند اینست والله صحف آدم و شیث
در آن هیچ تغییر راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس
بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور
داود علیه السلام را پس علمای ملتها همه شهادت دهند که اینست آن کتابها
بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده
بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بر حضرت رسول صلعم نازل
ساخته و آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در این
حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که روی او بجانب پشت شده باشد و بگوید
که ای سید من بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم
بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای
مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب
کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم
و منبر را درهم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد سرگین انداختند پس بیرون آمدیم

و جمیع لشکر

و جمیع لشکر ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را
بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم که در جوار مدینه طیبه است آخر شب فرود
آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکاران را پس
زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و
کسی و چیزی بر زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و رویهای
ما را بر پشت برگردانید چنانچه بینی پس برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی
ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد صلعم و خبر ده او را
که هلاک کرد حق تعالی لشکر او را در بیدا و با من گفت که ای بشیر ملحق شو
بحضرت مهدی علیه السلام در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان
و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه ترا قبول فرماید پس حضرت دست
مبارک بر روی بشیر بمالید وی را بحالت اول برگرداند و با حضرت بیعت کند
و در لشکر آن سرور بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن
زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو
خواهند کرد چنانچه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد و مفضل پرسید
که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود که والله ای مفضل در آنحضرت با گروه
گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف اشرف و کوفه و عدد

اصحابش در انوقت چهل و شش هزار ملک خواهند بود و شش هزار جن و در روایت دیگر چهل و شش
هزار از جن و خدا باین لشکر او را بر عالم مظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد
کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس اطاعتش نمایند و خلیفه از
اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که
خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از اساسی که حضرت ابراهیم و اسمعیل گذاشته
بودند بنا میکند و از سر نو میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم را
خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و بهای اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب
میکند و هر که انرا بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود
فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل خود را در انجا جانشین خواهد کرد چون از مکه بیرون
آید اهل مکه خلیفه او را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید ایشان بیایند
گرد آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و متضرع گویان ای مهدی آل محمد توبه
میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند
و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند انگاه یاوران
خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند و بایشان بگوید که برگردید هر کس
که ایمان نیاورد او را بکشید و هر که ایمان بیاورد بقتل نرسانند پس چون لشکر
فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یکی ایمان نیاورد مفضل پرسید که

ای مولای

ای مولای من خانه حضرت امام علیه السلام و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که دار الخلافت آنحضرت
شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت
غنیمتها در مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع
مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی
کوفه باشند یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه هزار درهم
باشد و دوران شهر کوفه و سعتش بقدر پنجاه و چهار میل که هجده فرسخ باشد و قصرهای
کربلا متصل بکوفه گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناه و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمدن
ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان
از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه
بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و
فرمودند که ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبه معظمه بر
کربلای معلی فخر کرد و حق تعالی وحی فرستاد بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن
بقعه مبارکیست که در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و آن
همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی علیه
السلام را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در

الی نهایت ظاهر شدن حضرت قائم علیه السلام مفضل پرسید که ای سید من بعدا دیگر کجا
متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول الله و چون وارد مدینه شود امر عجیب از او ظهور
آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که
چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای خلایق این قبر جد من رسول الله صلی الله علیه وآله است
گویند بلی ای مهدی آل محمد صلی الله گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب
و دو همخوابه او ابو بکر و عمر اند حضرت صاحب علیه السلام در حضور خلایق از روی مصلحت پرسد که
کیست ابو بکر و کیست عمر و به چه سبب از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و شاید
باشد که دیگری باشند که در اینجا مدفون شده پس مردم گویند که ای مهدی آل محمد غیر ایشان
کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای آنکه در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول الله
بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد
گویند بلی ما بصفت می شناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در این که ایشان در اینجا
مدفون اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر
بیرون آرند پس بفرماید که کفنهای ایشان تر و تازه باشد و ایشان را بخلق کشند بر درخت
خشکی پس برای امتحان خلق در آن حال درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش
بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که اینست والله شرف و بزرگی
که ما در دوستی ایشان رسیدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر که در دلش بقدر حبه از محبت

ایشان که

ایشان را داشته باشد حاضر شوند پس منادی صاحب الامر ندا کند که هر که این دو مصاحب
و دو همخوابه رسول صلی الله علیه وآله را دوست دارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب
بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستداران ایشان و یکی لعنت کنندگان برایشان
پس حضرت فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جویید از ایشان و اگر نه بعذاب
الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل محمد ما پیش از آنکه ندانیم که ایشان را
پیش خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه بیزاری جوییم امروز
از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار بر ما ظاهر شده و دانستیم که مقرب درگاه
حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که بتو ایمان آورده است و از هر که ایمان بایشان
نیاورده است و بر دار کشیده است پس حضرت مهدی صلوات الله امر فرماید باد سیاه را
که بایشان وزد و همگی را هلاک گرداند پس بفرماید که آن ملعون را از درخت
بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی
جمع شوند پس هر ظلم و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بایشان لازم
آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیر المؤمنین ع و کشتن
امام حسین ع و اطفال و پسر عمان و یاران علیهم السلام و اسیر کردن ذریت رسول
صلی الله علیه وآله و ریختن خون آل محمد ص در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته
شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه

و هر ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد ع همه را بایشان بشمارد که از
ایشان شده و ایشان اعتراف نمایند که زیرا اگر در روز اول غصب حق خلیفه نمی
کردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان
قصاص نمایند پس ایشان را بفرماید بر درخت بر کشند و آتشی را امر فرماید که از
زمین بر آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را
بدریاها پاشد مفضل عرض کرد که ای سید من آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که
هیهات یا مفضل والله که سید اکبر رسول خدا و صدیق اکبر امیر المؤمنین ع و فاطمه ع
و حسن مجتبی ع و حسین شهید کربلا ع و جمیع ائمه هدی البته زنده خواهند شد و از برای
جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه
ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا بهر جا که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند
پس از آنجا حضرت مهدی ع متوجه کوفه شود و در ما بین کوفه و نجف اشرف فرود
آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل
پرسید که زوراء که بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب
الهی خواهد بود وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهای
که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها
که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده

ذکر شهها نشنیده باشد

و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد شمشیر خواهد بود و اگر کسی
در وقتی چنان آباد شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانهها و قصرهایش بهشت است
و دخترانش و ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بنده گان را قسمت نکرده است
مکر و افترا در آن شهر ظاهر شود و در آن شهر افترا بر خدا و رسول بناحق و گواهی
ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن
آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا باین فتنهها و لشکرها و کار
کسی که گذرد بر آن دهند که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوش
روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و با واز فصیح ندا کند که بفریاد رسید آل
محمد بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نماید او را گنجهای خدا در طالقان
چه گنجها نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پارههای آهن در پشت اسب
عزم و صلابت با یونان اشهب سوار بجنگ کمان و مقمع و بوسته بکشد ظالمان را
تا بکوفه در آید در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در
کوفه ساکن میشود و با و خبر میشود که مهدی آل محمد با جمیع اصحابش نزدیک کوفه
رسیده اند با جمیع اصحاب خود میگوید که بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه می
خواهد والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که برای اصحاب
خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی ع

می‌آیند و میگویند که اگر راست میگوئی مهدی آل محمدی پس عصای حضرت رسول الله
و انگشتری او بروز دهد او که فاخت مشاهده نمایند و علامات اش که کسی با آن حج کنند و
اسبش که بر نوع نام داشت و ناقه اش که غضبا میگفتند و استرش که دلدل می
گفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق که و مصحف امیرالمؤمنین ع که بی
تغییر و تبدیل جمع کرد پس اینها را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای
آدم ع و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم ع و صاع یوسف ع و کیل و ترازوی
شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود ع و انگشتر سلیمان ع و تاج
او و اسباب عیسی ع و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی ع عصای حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را بر سنگ صلبی کند در ساعت درخت بزرگی شود که
جمیع لشکر در زیر آن باشند حتی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو
بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کنند که سید حسنی و
جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند آنها
گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشان را پند دهد
و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس بفرماید که همه را بقتل رسانند
مفضل پرسید که پس دیگر چه خواهد کرد فرمود که لشکر بر سر سفیانی خواهد فرستاد
تا او را بگیرند و در دمشق بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت

امام حسین

امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو تن که با آنحضرت
شهید شدند در کربلا پس این رجعتی از پی رجعت خوشتر نیست پس ظاهر می آید
صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و برای او قبه در نجف
اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در
صنعاء یمن و چهارم در مدینه طیبه گویا می‌بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان
و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس ظاهر می آید سید
اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با هر که ایمان آورده به آنحضرت از مهاجران
و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگها با آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند
جمیع را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او یا رد گفته
او مینمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود
سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود
میرسانند و امام چنین بر میگردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر ع و هر که
یاری ایشان کرده باشد و شمشیر آنها شوند و هر که از ایشان گروه تا آنکه پیش
از آخرت بعذاب خدا در دنیا مبتلا کردند و در آن وقت ظاهر شود تأویل این
آیه کریمه که ترجمه اش گذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از ابو بکر و عمر علیهما اللعنه و اللعنات
دیگر پرسید که حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین ع با حضرت مهدی علیه السلام

خواهند بود و فرمود که بلی بجا برآرد که ایشان جمیع دنیا را بگردند حتی پشت
کوه قاف را و آنچه که ظلمات است و جمیع دریاها تا آنکه هیچ موضعی در زمین
نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا بر پا دارند پس فرمود
که گویا می بینم ای مفضل ای گروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده
باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار بعد از
وفات آنحضرت بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن و
لعنت کردن ما و ترسانیدن ما را از کشتن و بردن خلفای جور ما را از
حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما را بزهر و محبوس گردانیدن
ما را پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شود و بفرماید که ای فرزندان
من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده پس ابتدا کند
حضرت فاطمه صلوات الله علیها شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنة
که فدک را از ما گرفتند و چندانکه حجتها برایشان اقامت کردم سودی
نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور
مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من
بسوی قبر تو آمدم ای پدر شکایت ایشان را بتو کردم و عمر هم بسقیفه
بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و غصب خلافت و حق شوهر

من امیر المؤمنین

من امیر المؤمنین علیه السلام کردند پس آمدند که او را به بیعت ببرند او ابا کرد
هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من از عقب در
گفتم ای عمر این چه جرأت است بر خدا و رسول میکنی میخواهی که نسل پیغمبر را
از زمین براندازی عمر ملعون گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه
بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند بگو علی را اگر بیاید و بیعت کند و گرنه آتش می
اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم آنکه
پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس
عمر بانگ زد که حرفهای احمقانه زنانه را بگذار خدا پیغمبری و امامت هر دو را بشما
نداده است پس عمر ملعون تازیانه زد و درب را شکست و در بر شکم من زد و فرزند
محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه و ا رسول الله دختر
تو فاطمه را دروغگو مینامند و تازیانه بر وی میزنند و فرزندش را شهید میکنند
و خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین علیه السلام دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت
ای دختر رسول خدا ای پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه
از سر نگشائی و سر باسمان بلند نکنی والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر
زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن درد و از آن
آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین ع شکایت کند که چندین شب

با حسن ع بخانه مهاجر و انصار رفتم آنها که مکرر بتو بیعت خلافت مرا ایشان
کرده بودند و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد
بجز یک نفر نصرت من نیامدند و بس محنتها کشیدم و قصه من مثل قصه هارون در
میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادر موسی بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف
گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم و از برای خدا آزارها
کشیدم که هیچ پیغمبری مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن
بن ملجم پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید ای جد چون
خبر شهادت پدرم بمن رسید معاویه ولد الزنا را با صد و بیست هزار کس بجانب
کوفه فرستاد که مرا و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت
کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای آن ملعون
بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را
بجنگ او خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو باسمان
کردم و گفتم خداوندا گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو
ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من
مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود
آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من

وگفتند

وگفتند که معاویه ملعون لشکرها بانبار و کوفه فرستاده و مسلمانان را
غارت کرده‌اند و زنان و اطفال بسیار کشته‌اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم
پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمع با ایشان فرستادم و گفتم که بعد از
من خواهید دید و بعد از من خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد و خواستم
با معاویه ملعون صلح بکنم آخر شد مگر آنچه ایشان را خبر داده بودم
پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی با خون خود خضاب کرده
با جمیع شهیدانی که با او شهید شدند پس حضرت رسول صلعم و آن نظرش بر
ایشان بیفتد و جمیع اهل آسمانها و زمینها نیز بگریند آنحضرت گریان شود و حضرت
فاطمه علیها السلام نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین ع و امام
حسن ع از جانب راست حضرت رسول صلعم بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ
آنحضرت پس حضرت امام حسین ع نزدیک آید حضرت رسول او را بسینه خود
بچسباند و بگوید فدای تو شوم یا حسین دیده تو روشن باد و دیده من در باره
تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهدا
باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد
مادر امیرالمؤمنین برداشته بیاورند و فریاد کنان حضرت فاطمه صلوات الله علیها
آیه تلاوت فرماید که ترجمه ظاهرش اینست امروز که روز یست وعده میداد او امروز

امروز مییابد هر نفسی آنچه کرده است از کار بد آرزو می کند که کاشکی میان او
و آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و
فرمود که روشن مباد دیدهای ما که نزد ذکر این قصه گریان نگردد مفضل بسیار
گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب
غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که کرده در
باب آنها که بر من ظلم کرده اند و حق مرا غصب کرده اند و مرا زدند و جزع آوردند
بستمهای که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند براو ملائکه آسمانهای
هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است
ملائکه خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران ما و آنها
که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید
عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دو
ستان شما و دشمنان در آن روز زنده خواهند شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن
جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم
از رجعت مگر نشنیده اند که این آیه را که ولنذیقنهم من العذاب الادنی
دون العذاب الاکبر یعنی البته بچشانیم بایشان عذاب پست تر از عذاب

الاکبر فرمود

الاکبر فرمود که عذاب پست عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس
حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند معنی رجعت آنست
که پادشاهی بما عود کند و مهدی ما پادشاه شود وای برایشان که پادشاهی دین و دنیا از ما گرفته است تا برگشته
پادشاهی نبوت و امامت وصایت همیشه با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در آن
هر آینه در نفس قبول نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که و نرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی
اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما است و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود
که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر و آن شکایتها کنند بجد خود
رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنچه از ستمکاران برایشان واقع شده است پس برخیزم من و
شکایت کنیم آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام و
شکایت کند بجدش از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا علیه السلام و شکایت کند
از مامون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن
عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتزل پس برخیزد مهدی آخر الزمان علیه التحیة والثناء الف الف
تحیات همنام جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در بر کرده باشد پیراهن نورانیش را در
جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و عمامه بر سر و کمر را بسته باشند
و ایستاده نزد جدش و بگوید که مراد صحف کتب برای مردم و دلالت فرموده نام و

ذنب و کثرت مرا از برای ایشان بیان کنی پس امت اگر رحمی میکنند و اطاعت من
نکردند و گفتند متوالی شده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند مغرور است و اگر چنین بود و الغدر
غالب نمی بود و من جبر کردم از برای خدا که خدا مرا رحمت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمایند که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء
من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گویند که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد
کلمة حق تعالی و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی
الدین کله و لو کره المشرکون پس بخوانند انا فتحنا لک فتحا مبینا
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته و یهدیک صراطا علیک
مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی میفرماید که بیامرزد از برای الله تعالی آنچه گذشته است از
گناهان تو و آنچه مانده است بعد از این خواهد شد حضرت صادق ع فرمود که ای مفضل حضرت
رسول صلی الله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابیطالب و شیعیان فرزندان
من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا
در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت
بار کرد و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من
اینها فضل خدا است بر ما ببرکت شما امامان حضرت فرمود ای مفضل این مخصوص تو است و امثال تو

از شیعیان

از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند
و ترک عبادت میکنند پس این فاضل بحال ایشان نمی توانیم کرد زیرا که حق تعالی
فرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شیعیان را از عذاب الهی [illegible]
مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد خواند که لیظهره علی الدین
کله مگر آنحضرت بر همه دینها غالب نشده اند فرمود که ای مفضل اگر بر همه دینها غالب شده
بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان و از دینهای باطل در زمین
نمی ماند بلکه این در زمان مهدی ع در رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و
قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت
صادق ع فرمود که پس برگشته حضرت مهدی علیه السلام بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان
بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحاب خویش
گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی
از برادران مومن بر ذمه او باشد چه گونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت
مهدی علیه السلام میفرماید در تمام عالم که هر که قرضی داشته باشد از شیعیان ما بیاید و بگوید
پس برمیدارد ادا میفرماید حتی گلوله سیر و یکدانه خردل **حدیث نهم** شیخ بزرگوار محمد بن
بابویه قمی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد تقی ع که آنحضرت روایت
فرمودند از آبا و طاهرین خود از حضرت امام حسین صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود

که روزی رفتم بخدمت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابی بن کعب در خدمت آنحضرت
نشسته بود چون داخل شدم فرمود که مرحبا بتو ای زینت آسمانها و زمینها ابی گفت
چگونه غیر از تو کسی یا رسول الله زینت آسمانها و زمینها خواهد حضرت گفت ای ابی
بحق آن خدائی که مرا براستی بخلق فرستاده است که رتبه حسین علیه السلام در آسمان بزرگتر است
از زمین و در جانب راست عرش نوشته است که او چراغ راه هدایت است و کشتی
نجات امت است و پیشوای خلق است و در شأن و منصب نیست مگر فرزند علم است و ذخیره
نجات عالمیان است بدرستیکه حق سبحانه و تعالی در صلب او نطفه مبارک پاکیزه ترکیب داد
و او را تلقین فرموده است که هیچ مخلوقی خدا را بآن دعا نخواند مگر آنکه الله تعالی او را دعای تعقیب
در قیامت با آنحضرت محشور گرداند و در آنحضرت شفاعت خواه او باشد
و حق تعالی غمهای او را زائل گرداند و قرضش را ادا کند و کارش را آسان کند
و راه دین و دنیایش را واضح کند و او را بر دشمن غالب گرداند و پرده عیبهای
او را اندازد ابی گفت که آن دعا کدام است یا رسول الله فرمود که میگوئی هرگاه از
نماز فارغ شوی و هنوز نشسته باشی بگوی اللهم انی اسئلك بكلماتك
ومعاقد عرشك وسكان سمواتك والارضيك وانبيائك ورسلك
ان تستجيب لي فقد رهقني من امري عسر فاسئلك ان تصلي على محمد
وال محمد وان تجعل لي من امري يسرا برحمتك يا ارحم الراحمين

چون این دعا بخواند

چون این دعا بخواند خدا کارش را آسان گرداند و سینه او را بعلم و معرفت بگشاید
و ترا شهادت لا اله الا الله در وقت مردن تلقین کند ابی گفت که یا رسول الله
آنچه نطفه است که در صلب حبیب من حسین است فرمود که مثل او مثل ماه است و آن نطفه
علوم و معارف الهی ظاهر گردد و هر که تابع او شود رستگار آید و هر که او را انکار کند
و برو اعتراض نماید در گرداب ضلالت فرو رود و پرسید که اسمش چیست و دعایش
کدام است فرمود که نامش علی است و دعایش اینست یا دائم یا دیموم یا حی یا
قیوم یا کاشف الغم ویا فارج الهم ویا باعث الرسل ویا صادق الوعد هر که این دعا را
بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین علیه السلام محشور گرداند و آنحضرت قائد
او باشد بسوی بهشت ابی پرسید که یا رسول الله آیا او را خلفی و وصی است فرمود که بلی
از برای او است میراثهای آسمان و زمین فرمود که حکم بحق کردن در میان مردم
و نام وی و تغییر دادن احکام الهی در میان آنچه خواهد شد بعد از او تا روز قیامت ابی
پرسید که چه نام دارد فرمود که نامش محمد است و بدرستیکه ملائکه انس میگیرند باو در
آسمانها و در دعای خود میگوید اللهم ان کان لی عندك رضوان وود
فاغفر لي ولمن تبعني من اخواني وشيعتي وطيب ما في صلبي
پس حق تعالی مرتب ساخت در صلب او نطفه مبارک پاکی از جمیع بدیها و جبر
داد و مرا جبرئیل خبر داد که خدای عز و جل این نطفه را طیب و پاکیزه گردانیده و نزد

خود او را جعفر نامیده و او را هدایت کننده و هدایت یافته را فضل نعمت الله پسندیده
جناب خود گردانیده و خدا را باید دعا بخواند یا داین عقب مثل این یا ارحم الرّا
حمین اجعل لشیعتی من النار وقاءً ولهم عندک رضاً فاغفر ذنوبهم
ویسّر امورهم واقض دیونهم واستر عوراتهم وهب
لهم الکبائر التی بینک وبینهم یا من لا یخاف الضیم ولا تأخذه
سنة ولا نوم اجعل لی من کل غمّ فرجاً هر که این دعا بخواند خدای
عزّ و جلّ او را حشر کند در قیامت رو سفید با جعفر بن محمد سی بعثت ای ابی
پدر بزرگوار خود ابو جعفر آورده است از و نطفه مبارک نیکو که حق تعالی رحمت خود را برو
نازل ساخت و او را از خود موسی نام کرد ای کسی یا رسول الله گویا که ایشان همه یک
دیگر را وصف میکنند و هر یک از دیگر رسته اند می شوند و میراث علم از یکدیگر وصف
کرده است اشیا را برای من پس یحیی عا از جانب پروردگار عالمیان آمی رسید که ایا
او را دعاییست بخوان دعاید رانش فرمود بلی هر که بخواند و دعایش یا خالق
الخلق ویا باسط الرزق ویا فالق الحبّ والنوی ویا بارئ النسم
ومحیی الموتی وممیت الاحیاء ودائم الثبات ومخرج النبات افعل بی ما انت اهله هر که
این دعا بخواند خدا حاجتش را برآورد و در قیام قیامت او را با موسی بن
جعفر محشور گرداند در بهشت حق تعالی در صلب او ترکیب کرده است نطفه مبارک طیبه

پاکیزه پسندیده

پاکیزه پسندیده و نزد خدا او را علی نام کرده است و او پسندیده خدا است در علم
او و حکم او و او حجة خود را تمام کند و دعایش اینست اللّهمّ اعطنی الهدی
وثبّتنی علیه واحشرنی علیه آمناً امن لا خوف علیه ولا حزن
ولا جزع انک اهل التقوی واهل المغفرة پدر بزرگ خدا تعالی در صلب
او ترکیب داده است نطفه مبارک طیبه پاکیزه پسندیده و نام کرده است او را محمد بن
علی و او شفاعت کننده شیعیان است و وارث جلال علم اهل بیت و علامت
بیّنه راه هدایت است و محبت ظاهره پروردگار است و در حین ولادت خواهد گفت
لا اله الا الله محمد رسول الله و میگوید در دعای خود یا من لا شبیه
له ولا مثال انت الله لا اله الا انت ولا خالق الا انت تفنی
المخلوقین وتبقی انت حلمت عمن عصاک وفی المغفرة رضاک
رضاک هر که این دعا بخواند حضرت محمد تقی شفاعت کننده او باشد در روز قیامت بهشت
و الله تعالی در صلب او نطفه قرار داده است که ظلم کننده است و کننده
نیست و نیکوکار و مبارک و طیب و طاهر است و او را نزد خدا علی بن
محمد نام کرده است و خلعت سکینه و وقار بر او پوشانیده و علوم خود را با و
سپرده و هر راز پنهان را با و آشکار گردانیده و هر که او را ملاقات کند
و در از کرد در سینه اش باشد آن راز را خبر میدهد و دشمنی را با و میشناساند و در

دعایش میگوید یا نور یا برهان یا مبین یا منیر یا رب اکفنی شر
الشرور و آفات الدهور و اسئلک النجاة یوم ینفخ فی الصور
هر که این دعا را بخواند حضرت امام علی نقی علیه السلام در قیامت شفیع و کشاننده او باشد
در بهشت و بتحقیق او حق تعالی در پشت او نطفه قرار داده و او را از نور خود حسن
نام کرده و او را نور رشید در شهرها و جانشین محمد گردانیده در زمین و موجب عزت
گردانیده برای امت جدش و راهنمای گردانیده برای ایشان نزد پروردگار
و عذابی گردانیده برای کسی که مخالفت او کند و حجتی گردانیده برای هر که
ولایت و محبتش را بجان قبول کند و برهان گردانیده برای هر کسی که او را
امام خود گرداند و دعای خود میگوید یا عزیز العز فی عزه یا عزیز اعزنی
بعزک و ایدنی بنصرک و ابعد عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعک
و امنع عنی بمنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد
یا صمد هر که این دعا را بخواند خدا او را با آنحضرت محشور گرداند و از آتش
جهنم او را نجات دهد هر چند مستحق جهنم شده باشد الله تعالی در پشت او قرار داده
نطفه مبارک پاکیزه طیبه طاهره مطهره که راضی باشد هر مؤمنی که خدا در روز
الست بجان ولایت آنحضرت را اذعان کرده و کافر شود باو هر منکری که در آن
روز قبول بجان نکرده پس او است امام پرهیزکار پاکیزه کردار خشنود کننده ابرار

پیشوای متقین و دشمن کافران و گرداننده ابرار

و پسندیده ابرار

و پسندیده ابرار و پسندیده پروردگار و هدایت کننده و هدایت یافته حکم میفرماید
داوری نماید بعدالت و خدا تصدیق بشارت او و هرچه گوید خروج کند از مکه در وقتی که
دلالتها و علامتهای او ظاهر شده باشد او را گنجی است نه از طلا و نه از نقره بلکه
اسباب نفیس و اسب و مردان شجاع صاحب علامت که خدا گرد آورده از برای او
را از شهرهای دور بعدد اهل بدر سیصد و سیزده کس و با او صحیفه سر مهری که در آن
صحیفه عدد اصحابش و نامهای ایشان و کنیتهای ایشان و شهرهای ایشان و طبیعت
های ایشان و کیفیتهای ایشان نوشته است و ایشان جمعی هستند که بسیار
جهد و اهتمام در اطاعت آنحضرت داشته باشند الی آخر سیرت که دلالتها و
علامتهای آنحضرت که آنست که رسول الله فرموده که او را علمی هست که چون هنگام
خروج آنحضرت شود آن علم بسبب گشوده شود و سخن کرده و خدا آن علم را
گویا گرداند و ندا کند آنحضرت را که بیرون بیا ای حجت خدا پس بکش
دشمنان خدا را و او را رابطه و علامات است و او را شمشیری است در غلاف
که چون وقت خروجش بشود شمشیر خود از غلاف کنده میشود و ندا
میکند آنحضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا پس جایز نیست که تو از نشستن از
جهاد دشمنان خدا پس خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هر جا که
بیابد اقامت کند و حد خدا را برپا دارد و بحکم خدا حکم کند و بیرون

اینجه خبر حسین ع از جانب پدر اش داده باشد و بعضی بعثت ع از جانب جد باو رسیده در روزی
که ظاهر شود و آنچه من خبر داده ام اگر چه بعد از صدقی باشد و امور خود را بخدا
میگذارم پس ای خوش حال کسی که او را ملاقات نماید بهشت از برای کسی که
او را دوست دارد و سعادت مند کسی است که با امامت او قائل باشد و خدا ایشان را
از هلاکت نجات بخشد و اقرار بخدا و رسول و جمیع ائمه علیهم السلام داشته
باشند درهای بهشت از برای ایشان بگشاید صفت این امامان در زمین صفت
مشک است که بوی خوشش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر نشود و مثل ایشان
در آسمان مثل ماه تابنده درخشنده است که هرگز نورش زائل نشود کسوف آبی عارض گردد
یا رسول الله چگونه است حال و وصف کردن ایشان از جانب خدا فرمود که
خدا اینها را از ده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاد و نام هر امامی بر مهرش
نقش است و صفتش و احکامش در صحیفه اش نوشته است ابن بابویه و شیخ
طوسی رحمة الله علیهما بسند معتبر از حضرت علی بن موسی ع روایت کرده اند که
آن حضرت فرمودند که ناچار است شیعیان را از فتنه عظیم که در آن فتنه
بسیاری از شیعیان خاص از دین بدر روند و آن در وقتیست که سیمین از
فرزندان من وفات یابد و بعد از او امام ایشان غائب باشد و اهل
زمین بر او بگریند و چه بسیار از مؤمنان بر او دل سوخته و غمگین باشند

وجنتشم زلال

و چشمه زلال آب حیات منبعث از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک ظهور او شود
در ماه رجب سه آواز از آسمان بایشان رسد که نزدیک وقت ظهور شود یکصدا آن
آنکه الا لعنة الله علی القوم الظالمین یعنی لعنت الله تا آخر ستمکاران صدای
دویم ازفة الآزفة یعنی نزدیک شده بود صدای سیم نزدیک ظاهر شود
در پیش قرص آفتاب و صدا کند که هذا امیر المؤمنین است که برگشته است
بدنیا که هلاک کند ظالمان را پس در آن وقت صدای فرج رسد و مرده ها
آرزو کنند که کاش زنده بودیم و خدا سینه های مؤمنان را از کینه های
منافقان و دغلهای ایشان نجات دهد و در روایات معتبره بسیار وارد شده است
که در روز خروج حضرت قائم آل محمد علیه السلام در اول روز ملکی ندا کند که
بدرستیکه حق تعالی با علی بن ابی طالب و شیعیان اوست و در آخر روز شیطان
ندا کند که حق با عثمان و شیعیان اوست پس آنها که صاحب یقین نباشند
و دلهای ایشان مرضی باشد و در شبهه مبتلا شوند بصدای دوم گمراه شوند و آنها
که صاحب یقین باشند و احادیث اهل بیت علیهم السلام را شنیده باشند
دانند که ندای دوم از شیطان است و اعتقاد بگفته ایشان داشته باشند
برای ایمان ثابت باشند و در احادیث معتبره وارد شده است که آن
حضرت در روز شنبه عاشورای محرم ظاهر شود و دست بر حجر الاسود

اندازد و اول کسی که با او بیعت نماید جبرئیل باشد که بصورت مرغی سفید نازل شود و بیعت
کند پس جبرئیل یک پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر را بر بیت المقدس و باواز
فصیح ندا کند که همه خلایق بشنوند اتی امر الله فلا تستعجلوه یعنی آمد امر الهی پس عجب
زود آمدن آن مکنید و بر روایت دیگر آنکه بنام و نسب قائم علیه السلام ندا کند هر که
در خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد برخیزد و هر که ایستاده باشد
از وحشت بنشیند و از جمله علامات آنحضرت آنست که بصورت جوانان ظاهر شود
که هر که گمان کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته است یا کمتر و همیشه بر یک قرار
باشد تا هنگام وفات و پیش از آنکه آنحضرت ظاهر شود در احادیث بسیار وارد
شده است که پنج علامت پیش از خروج مهدی علیه السلام است و ندای آسمانی
و خروج کردن سفیانی و فرو رفتن لشکر او بر زمین و کشتن نفس
زکیه از سادات حسینی در پیش کعبه یا در پشت کوفه و خروج کردن یمانی از
جانب یمن و در ساعتی که خروج نماید سیصد و سیزده کس از مخلصان
شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف عالم نزد آنحضرت حاضر شوند
بعضی شب از میان رخت خواب خود ناپیدا شوند و در هنگام صبح
نزد آنحضرت شوند و حضرت سیصد و سیزده شمشیر از آسمان برایشان
قسمت نماید که بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدرش را نوشته باشند

و از جمله علامات

و از جمله علامات ظهور آنحضرت که از اخبار معتبره ظاهر میشود گرفتن
آفتابست در نیمه ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه در آخرش بر خلاف
عادت و قواعد منجمین و دیگر فرو رفتن مردم بر زمین در سه جا چنانچه
گذشت و یکی در مغرب یکی در مشرق و ایستادن آفتاب در میان آسمان
از اول زوال تا اوسط وقت عصر و طلوع کردن آفتاب از مغرب و ظاهر شدن
ستاره دُم دار در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه پس خم شود
بمرتبه که نزدیک شود که هر دو طرفش بیکدیگر برسد و سرخی در آسمان ظاهر شود و با
اطراف آسمان منتشر شود و آتش طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود و
سه روز یا هفت روز بماند و عربان بر شهرها مستولی شوند و از حکم پادشاه
خود را بکشند و شام خراب شود و سه علم ضلالت و پادشاهی در شام
بلند شود و علمهای بنی قیس و عرب داخل مصر شوند و علمهای قبیله
عرب متوجه خراسان شوند و شترها رو بکوفه بهم رسند که ادعای پیغمبری
کنند و دوازده علم از آل ابیطالب بلند شود که همه دعوی امامت کنند و پادشاه
شاهی در بغداد و در اطراف بزرگ بهم شود و زلزله شود و جماعت کثیری بر زمین فرو
روند و خوف و قحط و طاعون و کمی اموال و زراعات و ملخها بر عراق مستولی
شود و ملخ در وقتش و غیر وقتش نازل شود و دو طائفه از عجم با هم جنگ کنند و خون

بسیار در میان ایشان رنجیده شود و جماعتی از اهل بدعت بصورت میمون و
خوک مسخ شوند و علامات دیگر بسیار است که در کتاب بحار الانوار است بنا ذکر آنها
نکردیم **حدیث یازدهم** محمد بن بابویه و جعفر بن قولویه و محمد بن ابراهیم نعمانی از فرات
روایت کرده اند از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه که آن
حضرت فرمود که گویا می بینم حضرت قائم علیه السلام را در نجف کوفه که زره حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را پوشیده در بر اسب سیاهی سوار شود که میان پیشانی آن اسب
سفیده باشد پس اسب بحرکت در آورد بنحویکه باقی نماند از آنحضرت مردم شهرهای ایشان
پس علم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بگشاید و برپا کند و چوبش از عمود عرش باشد
و سایر اعضایش تمام نصرت و یاری حق سبحانه و تعالی باشد آن علم را بسوی
هیچ جماعتی متوجه نسازد مگر آنکه خدا ایشان را هلاک گرداند پس چون آن
علم را حرکت دهد هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه دلش مانند قطعه آهن شود و بهر
مؤمنی خدا قوت چهل مرد کرامت فرماید و هیچ مؤمنی در قبرها نماند مگر آنکه
حق تعالی این فرح را در قبر او داخل گرداند و مؤمنان در قبرها بزیارت
یکدیگر روند و یکدیگر را بشارت دهند بظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله
پس برو نازل شوند سیزده هزار کس و دین حق را در آنجا برپا دارند و کجیها
و معده نهائی زمین را از برای او ظاهر شود و بهر طرف که متوجه شود راه رعب

زمی دردا

و ترس در دلها بیفتد و هر که را ببیند بصورت بشناسد که او مؤمن است یا منافق
نیکوکار است یا بدکار و بطریق حکم داود و سلیمان علیهما السلام بعلم واقع
در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد و هر جا که رود ابری بر سر آن
حضرت سایه کند و صدا از ابر بر آید بزبان فصیح که همه خلق بشنوند که این
مهدی آل محمد است زمین را پر از عدالت می کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده
باشد و زمین در زیر پای او و لشکرش پیچیده شود و مسافتهای بسیار را باندک
زمانی طی نمایند و آنحضرت را سایه باشد چون از مکه بیرون آید منادی از
جانب آنحضرت ندا کند که هیچکس آب و توشه با خود برندارد و سنگ حضرت موسی را
که بار یک شتر است با خود داشته باشد و هر منزلی که فرود آیند سنگ را نصب
نمایند و آب از دوازده چشمه از آن جاری شود که هر تشنه که از آن بخورد سیراب شود
و هر گرسنه که بخورد سیر شود و چون بنجف اشرف برسند و در آنجا ساکن شوند
پیوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و هر گرسنه که بخورد سیر شود و هر تشنه
که بخورد سیراب شود و در روایت دیگر آنست که آب و طعام و علف از سنگ
بیرون آید که خود و چهارپایان ایشان بخورند و عصای حضرت موسی با آن
حضرت باشد که هر وقت که بیندازد اژدهایی شود بتخف و چون دهان بگشاید
از کام بالا تا زمین آن چهل ذرع باشد و هر چیز را که امر فرماید فرو برد و

پیراهنی که جبرئیل علیه السلام برای حضرت ابراهیم علیه السلام از بهشت آورد در وقتی که او را
نمرود به آتش انداخت و رجعت آن پیراهن را که پوشید آتش در او تاثیر نکرد
و همان پیراهن بود که حضرت یوسف علیه السلام در مصر آنرا فرستاد و حضرت یعقوب علیه السلام
در شام بوی آن را شنید و چون بر روی او انداختند دیده اش روشن شد و وقتی
که حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شود آن را پوشیده باشد و انگشتر سلیمان علیه السلام
در دست داشته باشد و تابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب و آثار انبیا را
همراه داشته باشد و هیچ کافری را بر روی زمین نگذارد اگر کافری پناه
بدرختی یا بسنگی برد و در پنهان شود آن درخت و سنگ فریاد کنند که کافر نزد
من است بیا او را بکش و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مومنان بکشد
پس عقلهای ایشان کامل گردد و در آن زمان هر شیعه را قوت چهل مرد باشد
و دلهای ایشان از آهن محکمتر باشد اگر همت بندد کوهها را از جا بکنند
و همه جبر اطاعت ایشان کنند حتی درنده گان زمین و پرنده گان هوا و اگر یکی از
اصحاب آنحضرت پا بر زمین بگذارد آن زمین فخر کند بر زمینهای دیگر و یکی
از اصحاب قائم علیه السلام بر روح نگذاشته است و حق تعالی ترس و بیم از
دلهای ایشان برداشته و در دلهای دشمنان ایشان انداخته و هر یک از ایشان
رهزنی گذارد و از شمشیر جرأت تر باشند و دشمن را زیر پا بمالند و خورد

کشند و خدا

کشند و خدا گوشها و دیدهای ایشان را نوری دهد که در هر جا که باشند
بجمال شریف آنحضرت نظر کنند و با او سخن گویند و جواب بشنوند و جمیع
دردها و بلاها و ضعف و سستی ببرکت آنحضرت از ایشان برطرف
شود و برکات آسمان و زمین زیاده شود و بلاهای آسمانی از زمین که
غصب خلافت امیرالمومنین ع کرده‌اند قطع شده تا زمان آنحضرت و کینه‌ها از دل مردم
برطرف شود و درندگان و حیوانات با یکدیگر آشتی کنند و ضرر
بیکدیگر نرسانند حتی یک زن تنها از عراق بشام رود و همه جا بر گیاه
و سبزه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد و هیچ دزدی و درنده او را ضرر
نرسانند و اول که آنحضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شیبه
که کلید دار کعبه اند ببرند و بر کعبه بیاویزند و ندا کنند که ایشان دزدان
خانه خدا اند و فرزندان قاتلان حضرت امام حسین ع را بکشند برای
آنکه بکرده پدرهای خود راضی بودند و هر که بکار زشتی راضی باشد چنان است
که آن کار را خود کرده است و عایشه را زنده گردانند و انتقام فاطمه ع
و مادر ابراهیم ع را از او بکشد و کسی که زکوة ندهد او را گردن بزنند
بنور آنحضرت روشن گردد و تاریکی برطرف شود و مردم را احتیاج به
آفتاب و ماه نباشد و هر یک از شیعیان آنقدر عمر کنند که هزار

پس از هر یک بوجود آید و در پشت کوفه مسجدی بنا کنند که هزار در داشته
باشد و از پشت قبر حضرت امام حسین علیه السلام نهری بسوی نجف اشرف جاری
سازد که آبش در بالای نجف اشرف ریزد و در میانش پلها و آسیاها بسته
شود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که گویا می‌بینم پیر زالی زنبیلی از گندم بر سر
دارد و می‌برد که بنهر کربلا آسیا آرد کند بی آنکه کرایه بدهد و آنحضرت عیال
آنحضرت در مسجد سهله قرار گیرند و علی را تنها و مسجدها را خراب کنند و چوب
بستی را راست کنند مانند چوب بستی که در زمان موسی علیه السلام بود و کنگرهای مسجدها را
خراب کنند و منارها را خراب کنند و شاه راه مسلمانان را شصت ذرع
گردانند و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند بر طرف کنند و هر حجره
و روزنه و ناودان و بیت الخلا بر شارع گشوده باشند خراب کنند
و فلک را خدا امر کند که دیر حرکت کند که هر روزه برابر ده روز باشد
و خانه کعبه را خراب کنند و بر اساس حضرت ابراهیم علیه السلام بنا کنند و مسجد
الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله را خراب کنند و بطوری که در زمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بوده بنا کنند و مقام حضرت ابراهیم را بجائی که حضرت
گذاشته بود و عمر علیه اللعنه بتقریب جابجا تغییر داد برگردانند و جمیع قطعها را زائل
گردانند و جمیع شهرها را آباد گردانند و شیعیان در آن زمان چنان مستغنی شوند

[illegible]

که کسی را بطلبد که فقیری بیابد برای زکوة و الصدقه قبول نماید و جزیه از اهل کتاب
قبول نفرماید و از هیچکس بغیر از اهل اسلام راضی نشود و بیابانها که شخصی بر
بالای سر آنحضرت ایستاده باشد و او را امر و نهی فرماید و فرمانی که حضرت
امیرالمؤمنین علیه صلوات الله علیه فرمود که گویا می‌بینم که شیعیان ما در میان مسجد
کوفه خیمه‌ها بر پا کرده‌اند و مردم را تعلیم قرآن تازه مینمایند و چون حضرت
والی و حاکم شهری از شهرها فرستد میفرماید که کتاب تو کف دست
تو است هر امری که ترا رو دهد در آن مشتبه شود و حکم الهی را در آن نفهمی
بدانی نظر بکف دست خود بکن که بقدرت آنچه خواهی نوشته است و حضرت
لشکرها بقسطنطنیه فرستد پس چون بخلیج قسطنطنیه برسند چیزی بر قدمهای
خود بنویسند و بر روی آب راه روند چون مردم روم این حال را از ایشان
مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکر او بر روی آب راه میروند خودش چون
خواهد بود پس دروازه شهر را بگشایند و ایشان داخل شوند و آنچه حضرت
فرموده باشد بعمل آورند و چون مردم بخدمت حضرت روند چنین سلام کنند
که السلام علیک یا بقیة الله و در زمان آنحضرت در مسجد کوفه چشمه از
روغن و چشمه از شیر و چشمه از آب طهور جاری باشد و چون قائم علیه السلام
در کوفه قرار گیرد لشکری بجانب شام بفرستد که سر انیشه را بکشند ایشان

هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع هر کدام نازل شوند و نیز حضرت امیرالمؤمنین
بیایند و بگویند که راست گفتند خدا و رسول آنچه شما را وعده داده اند پس
حضرت امیر هفتاد کس همراه ایشان کنند و بسوی بصره فرستند که لشکرهای بصره را
بکشند بجانب فرنگ نیز فرستند که آنها را فتح کنند پس بکشند هر جانور حرام گوشتی را
تا آنکه بر روی زمین بغیر از طیب و حلال گوشت نباشد و بر یهود و نصاری و سایر
ملتها عرض کنم اسلام را و مخیر کنم ایشان را میان شدن و کشته شدن هر که مسلمان شود بر او
منت گذارم و بخشم و هر که از اسلام کراهت داشته باشد بحکم خدا خونش را
بریزم و هیچیک از شیعیان نباشد مگر آنکه حق تعالی ملکی نازل گرداند که گرد از رویش
خاک را از رویش پاک کند و زنان و منزلتش را در بهشت باو نماید و بر
روی زمین هیچ کور و زمین گیر و مبتلا نماند مگر آنکه [illegible] از ایشان را ببرکت اهل بیت
زائل گرداند و خدای عزوجل برکت خود را از آسمان بزمین فرستد تا آنکه هر درختی
از میوه بار بردارد و کرشاخهایش را بشکند و شما شیعیان میوه زمستان در تابستان
و میوه تابستان در زمستان چنانچه حق تعالی میفرماید و لو ان اهل القری آمنوا
واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا
فاخذناهم بما کانوا یکسبون یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیز
کار شوند هر آینه بگشاییم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولکن تکذیب کردند

[illegible]

گردند پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم بکردارهای ایشان پس فرمود
که بدرستیکه الله تعالی بخشد در آن زمان شیعیان را کرامتی که بر ایشان در زمین
هیچ چیز مخفی نماند تا آنکه هر شخص خبر دهد اهل خانه خود را بهر چه از ایشان
صادر شود و در احادیث معتبره وارد شده است که اول کسیکه از زمین بدر آید
و برجعت آید حضرت امام حسین علیه السلام باشد و آنقدر در زمین پادشاهی کند
که موهای ابرو بر روی چشم مبارکش بیفتد و در روایت دیگر وارد
شده است در تفسیر آیه کریمه ثم رددنا لکم الکرة علیهم که حضرت امام حسین علیه السلام
بیرون آید با هفتاد کس از اصحاب که با او شهید شدند و کلاه خودهای طلاکار
بر سر داشته باشند و در روایت دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند چنانچه حضرت
عیسی علیه السلام بود [illegible] ایشان بمردم بشناسند که این حسین بن علی است
که خروج کرده است تا آنکه مردم باو شک نیاورند و بدانند که شیطان و دجال
نیست و در آن وقت حضرت صاحب الامر در میان ایشان باشد پس چون معرفت
حضرت امام حسین علیه السلام در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم صلوات الله علیه
از دنیا رحلت کند و حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل دهد و کفن کند
و حنوط کند و در لحد گذارد زیرا که امام را بغیر از امام کسی دیگر غسل نمیدهد
و نماز نمیکند بر او و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین علیه السلام

بگیرند بجانب فرنگ اهل فرنگ بایشان گویند ما شما را بشهر خود نمیگذاریم تا نصرانی
نشوید و بهیچ باور نباشید ایشان بدین نصاری در آیند و صلیبها بگردن اندازند
و داخل شوند چون قائم علیه السلام وارد فرنگ شوند نصاری طلب امان و صلح
کنند حضرت قائم علیه السلام فرمایند که ما شما را امان ندهیم تا کیشهای ما را بما دهید
پس آن اشقیا را بگیرند و همه را گردن بزنند و چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بعد از نبوت آنچه مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمود و کسی را بر آنچه
گذشته عقاب ننمود و احکام را تازه برای ایشان جاری ساخت حضرت
صاحب الامر علیه السلام نیز چنین خواهد کرد و آنچه پیش از ظهور آنحضرت واقع
شده است مؤاخذه نخواهد شد این مختصری بود از احوال خیر مآل آنحضرت در رجعت و
هر که بسط کلام در این باب رجوع خواهد نماید بکتاب بحار الانوار حدیث
دهم شیخ قطب الدین راوندی و غیر او از حضرت امام حسین علیه السلام روایت
کرده اند که حضرت فرمودند که جدم رسول صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت
که ای فرزند زود باشد که ترا ببرند بسوی عراق زمینی که پیغمبران و اوصیای
ایشان در آنجا ملاقات کرده اند و آن عمورا نامیده اند و تو در آن زمین
شهید خواهی شد و جماعتی از اصحاب تو با تو شهید شوند که درد آهن بایشان
نرسد پس این آیه را خواند قلنا یا نار کونی بردا و سلاما

علی ابراهیم

علی ابراهیم و فرمود که چنانچه آتش با جز الگلب بر ابراهیم سرد شد آتش جنگ بر
تو و اصحاب تو سرد شود پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بشارت باد
شما را والله که اگر ایشان ما را بکشند بنزد پیغمبر خود میرویم پس سکنی نمایم در آن
عالم آنچه خدا خواهد پس کسی که زمین شکافته شود و او بیرون آید منم پیش از
قیامت من باشم بیرون آیم بر گردن آمدن که موافق آید با بیرون آمدن حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام و ظاهر شدن اهل بیت علیهم السلام پس فرود آیند گروهی از آسمان
از جانب خدا از نزد عالمیان که هرگز نیامده باشند پیش از آن و نازل شوند بر من جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و نازل شوند محمد و علی و من و برادرم
و جمیع آنها که خدا با ما منت بر ایشان گذاشته است سوار شدیم بر اسبان
ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما سوار نشده است پس حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله علم خود را بجنبانند و شمشیر خود بدست قائم آل محمد صلی الله علیهم
بدهد پس بعد از آن در زمین آنقدر بمانیم که خدا خواهد پس حق تعالی بیرون
آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از شیر و چشمه از آب پس حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بمن دهد شمشیر حضرت پیغمبر را و بفرستد مرا بمشرق و
مغرب عالم و بهیچ دشمنی از دشمنان خدا نرسم مگر آنکه خون
او را بریزم و هر بتی که بر روی زمین یابم بسوزانم تا آنکه برسم بهند و جمیع شهرهای آن

بعد از وفات حضرت صاحب الامر علیه السلام سیصد و نه سال پادشاهی جمیع روی
زمین کند پس چون مدت آنحضرت تمام شود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر
شود و نوبت پادشاهی آنحضرت شود و در احادیث بسیار از ابی عبدالله جعفر بن
محمد صادق علیه السلام منقول است که برید عجلی از آنحضرت پرسید که اسماعیل که خدا در
قرآن مجید او را صادق الوعد وصف نموده آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت
فرمود که نه اسمعیل پسر حزقیل است که حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید پس
او را تکذیب کردند و پوست سر و روی او را کندند ناگاه خدا بر ایشان غضب کرد
و سطاطائیل ملک عذاب را فرستاد تا نزد آن پیغمبر علیه السلام آمده و گفت
خدا مرا فرستاده است که اگر خواهی قوم ترا بانواع عذابها معذب گردانم اسمعیل
گفت مرا بعذاب ایشان حاجتی نیست خدا وحی کرد پس چه حاجت داری ای اسماعیل خود را
عرض کن حضرت اسماعیل گفت پروردگارا تو پیمان از پیغمبران گرفتی برای خود
و برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری و برای اوصیای او بولایت او و امامت او
و خبر دادی خلقت را با آنچه ستمکاران امت او با حسین بن علی جگرگوشه آن
پیغمبر بعد از او خواهند کرد و وعده دادی حسین علیه السلام را که او را بدنیا برگردانی تا
بدست خود انتقام کشد از هر که بر او ستم کرده و او را شهید کرده پس حاجت من
در درگاه تو آنست ای پروردگار رحیم که مرا برگردانی بدنیا تا خود انتقام از قوم

خود بکشم

خود بکشم چنانچه حق تعالی حاجت او را برآورد و حضرت اسمعیل با حضرت
امام حسین علیه السلام در رجعت بدنیا باز خواهند گشت و در روایت دیگر وارد شده است
که حضرت امام حسین علیه السلام با هشتاد و نه هزار کس از مردم کوفه در رجعت باز خواهند
گشت حدیث دوازدهم شیخ حسن بن محمد بن جمهور قمی در کتاب واحده
روایت کرده اند از عاصم بن حمید که حضرت محمد باقر علیه السلام فرمود که
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در خطبه خود فرمود که بدرستیکه حق تعالی یکی بود و فرد
و یگانه است و در یگانگی خود منفرد است و در اول آفرینش بکلمه تکلم نمود پس
آن کلمه نور شد و از آن نور جناب مقدس نبوی و من و ذریه را خلق
فرمود پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از او روح گردانید و در آن نور ساکن
کرد و آن نور را بآن روح در بدنهای اهل بیت جا داد پس مائیم روح
برگزیده خدا و مائیم کلمات تامات الهی و خدا ما را حجت خود گردانید بر خلق تمام
کرده است پس ما نور سبزی بودیم در وقتیکه نه آفتاب و نه ماه و نه شب و نه
روز و نه چشم جوینده در عالم بود و ما خدا را عبادت میکردیم و تقدیس و تسبیح او
میکنیم و اینها پیش از آن بود که خدا خلایق را بیافریند پس خدا عهد و پیمان
گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان بیاورند و ما را یاری کنند و اینست
معنی آن آیه کریمه و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من

کتاب حکمت ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن
به ولتنصرنه و بظاهر لفظ آنست که یاد آورید آن وقتی را که گرفت خدا
عهد و پیمان از پیغمبرانش که هرگاه بشما بدهم از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی
شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه با شماست از دین و کتاب هر آینه ایمان بیاورید
باو و هر آینه البته او را یاری کنید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یعنی ایمان
بمحمد صلی الله علیه و آله بیاورید و وصی او را یاری کنید و زود باشد که البته وصی پیغمبران را
یاری خواهید کرد پس گرفت خدا پیمان مرا با پیمان پیغمبر که همدیگر را یاری کنیم
و بتحقیق که من یاری آنحضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را
کشتم و وفا کردم بعهدی که خدا از من گرفته بود یاری پیغمبرش و احدی از
پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده اند زیرا که پیش از امامت من از دنیا
رفته بودند و بعد از این مرا یاری و نصرت خواهند کرد و در آن وقت از مشرق
و مغرب عالم همه از من خواهد بود و خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله
اجمعین زنده خواهد کرد و پیش روی من جهاد خواهند کرد و شمشیر بر سر کافران
زنده و کافران مرده زنند که خدا ایشان را زنده کرده باشد خواهند و در برابر
من [illegible] و چه گونه تعجب نکنم از مردمان که خدا ایشان را زنده
کند و صدا ایشان بلبیک بلند باشد و فوج فوج آیند و گویند لبیک لبیک یا داعی الله

یعنی اجابت کردیم

یعنی اجابت کردیم و بخدمت تو ایستاده ایم ای خواننده مردم از جانب
خدا و در میان کوچه و بازارهای کوفه در آیند و شمشیرها بر دوش گذاشته
و زنند بر سر کافران و جباران و ظالمان اولین و آخرین تا خدا بعمل آورد
آن وعده را که باهل بیت رسالت داده در آن آیه کریمه که وعد الله
الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی
لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون
بی شیئا یعنی وعده داده است خدا آن جماعتی را که ایمان آورده اند
از شما و اعمال شایسته بجا آورده اند که البته ایشان را خلیفه و
جانشین خود گرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد جمعی از نیکان را که پیش از
ایشان بودند و ممکن و ثابت گرداند برای ایشان دین ایشان را که
پسندیده است برای ایشان و خوف و ترس ایشان را بدل کند با ایمنی که عبادت
من کنند و هیچگونه شک بمن نیاورند حضرت فرمود یعنی عبادت می کنند
با ایمنی و از احدی از بندگان خدا نترسند و تقیه نزد ایشان نباشد بدرستیکه
مرا است برگشتن بعد از برگشتن و زنده شدن بعد از زنده شدن است
و منم صاحب صولتها در برگشتنها بسیار هم و دولت صاحب صولتهای عجیب منم

عصا را آهن منم بنده خدا و برادر رسول خدا منم امین خدا و خزینه دار علم خدا
و صندوق سر خدا و حجت خدا و صراط خدا و میزان خدا منم کلمه خدا و منم
اسماء حسنی الهی و منم امثال علیا و منم آیات کبری و منم صاحب بهشت و دوزخ
که اهل بهشت را به بهشت ساکن گردانم و اهل جهنم را بجهنم رسانم و بسوی منست باز
خلق در قیامت و حساب ایشان و منم مؤذن در اعراف و منم در پیش چشمه
آفتاب ظاهر شوم در آخر الزمان و منم دابة الارض که خدا در قرآن فرموده است
در آخر الزمان ظاهر شوم و عصای موسی و انگشتری سلیمان با منست میان
مؤمن و کافر گذارم که نقش بند مؤمن حقا و کافر حقا و منم پادشاه مؤمنان
و پیشوای متقیان و زبان سخن گویان و خاتم اوصیای پیغمبران و وارث
ایشان و خلیفه پروردگار عالمیان و منم آنکسی که خدا بمن داده است علم
مرگهای مردم و بلاها ایشان را و علم حکم میان خلایق را و منم آنکه خدا مسخر
من گردانیده است ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و
آفتاب و ماه و ستارگان را ایگروه مردم بپرسید از من آنچه خواهید بروایت
دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون شیطان گفت که مرا مهلت ده
تا روزی که مردم مبعوث شوند حق تعالی اجابت او نموده فرمود که تو از

مهلت داده

مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم و چون آن روز شود شیطان ظاهر
شود با جمیع لشکرش و تابعانش از آن روزی که خدا آدم علیه السلام را
خلق کرده است تا روز وقت معلوم و آن آخر رجعتهای حضرت امیر المؤمنین است
راوی گفت که مگر آنحضرت را چندین رجعت است فرمود که بلی آنحضرت را رجعتها است
و هیچ امامی نیست در هیچ قرنی و زمانی مگر آنکه برمیگردد با او برمیگردند نیکوکاران
و بدکاران که در زمان او بوده اند تا خدا مؤمنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام
خود را بکشند و چون روز وقت معلوم شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر گردد
و با اصحابش نزدیک بکوفه بجنگی بکنند که هرگز چنین جنگی نشده باشد از
اول دنیا تا آخر دنیا و گویا می بینم اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را که شکست خورند و
صد قدم از پس پشت بر گردند گویا می بینم که پاهای ایشان بفرات داخل
شوند پس در آنحال خداوند جبار پاره ابری فرستد که میان آن ابر ملائکه باشند
و حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در پیش ابر آید و حربه از نور
در دست داشته باشد و چون شیطان را نظرش بر آنحضرت افتد از عقب
عقب پس پس رود و گویند که کجا میروی الحال که ظفر یافتی بر ایشان شیطان
گوید که من می بینم چیزی را که شما نمی بینید من میترسم از عقاب الهی پروردگار
عالمیان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله در رسد و حربه در میان کتفش

برنند که او و جمیع اصحابش همه با ان یکدفعه هلاک شوند بعد از ان عبادت خالق
در زمین کرده شود و شرک و کفر از زمین برطرف شود و حضرت امیر المؤمنین ع
چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی کند و از هر شیعه هزار پسر از صلب او
بهم رسد هر سال یک پسر و در انوقت دو باغ سبز که خدای عز و جل در سوره الرحمن
فرموده است که مدهامتان نزد مسجد کوفه و حوالی کوفه بهم رسد و چنین است و
دانسته باشند که خدا خواهد و احادیث معتبره بسیار وارد شده است در تفسیر این آیه
کریمه فان متم او قتلتم لالی الله تحشرون که امت هر کی و کشته شدنی
برای او اگر پیش از رجعت بمیرد در رجعت کشته خواهد شد و اگر کشته شود
در رجعت خواهد مرد و در احادیث معتبره دیگر وارد است که این آیه کریمه یوم
نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزی که حشر
کردانیم از هر امتی گروهی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما که این آیه در
باب رجعت است زیرا که در قیامت همه را حشر کرداند چنانچه در جای دیگر
فرموده است که محشور میکردانیم ایشان را و ترک نکنیم و در حدیث دیگر منقولست
در تفسیر این آیه فان له معیشة ضنکا که حضرت صادق علیه السلام فرمود
که این آیه در باب ناصبیان و شیعیان است که در رجعت فضله بنی آدم خوراک

ایشان خواهد بود

ایشان خواهد بود و احادیث دیگر انکه دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است
که نزدیک بقیام قیامت ظاهر خواهد شد از طرق عامه و خاصه منقول است
و در بعضی احادیث معراج منقول است که خداوند عالمیان بحضرت رسول صلعم
و آله خطاب فرمود که یا محمد علی آخر کسی است که قبض روح او خواهم کرد از امامان
و اوست دابة الارض که با مردم سخن خواهد گفت و در بعضی اخبار معتبره وارد
که هر که در رجعت زنده شود عمرش برابر عمر وی خواهد بود که پیش از رجعت
زنده کافی که بوده است و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با حضرت امام حسین علیه السلام یک رجعت
خواهند فرمود و از جمیع بنی امیه معاویه علیه اللعنه و هر که با او جنگ کرده انتقام
خواهد کشید پس کند سی هزار کس از یاوران او از اهل کوفه از سایر مردم
هفتاد هزار کس در صفین با معاویه و اصحابش که زنده شده اند ملاقات
کنند در همان موضعی که در اول ملاقات واقع شده بود معاویه و اصحابش
همه بقتل رسانند پس دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون و آل فرعون به
بدترین عذابها معذب کرداند پس بار دیگر حضرت امیر المؤمنین ع با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله برگردند و جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله علم خود را بآنحضرت بدهد و انبیاء همه در زیر علم او باشند

و او را خلیفه کرداند در زمین و سایر امامان عاملان و نایبان آنحضرت باشند
در اطراف عالم و خدا را مردم روی زمین بدون تقیه و علانیه عبادت
کنند و حق تعالی بآنحضرت عطا فرماید چندین برابر پادشاهی دنیا از اول دنیا
تا آخر دنیا تا آنکه بعمل آید آن وعده که خدا در قرآن بآنحضرت فرموده که او را
بر جمیع اهل دنیا غالب کرداند در روایت دیگر منقولست که چون از بعد
قیام قائم آل محمد علیه السلام شود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب
بارانی ببارد که خلایق مثل آن باران ندیده باشند پس باین باران گوشتهای
مؤمنان در بدنهای ایشان در قبرهای ایشان بروید و گویا می بینم ایشان را
که از جانب جهینه آیند و خاک از سرهای ایشان ریزد و در حدیث دیگر
مرویست که چون قائم آل محمد علیه السلام بیرون آید از پشت کوفه با او بیست و هفت
کس از مردگان که زنده شده باشند پانزده نفر از قوم موسی ع که مردم را هدایت
بحق میکردند و بحق عدالت میفرمودند و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن
نون وصی موسی ع و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر
پس ایشان یاوران او و حاکمان او باشند در شهرها و ایضا منقولست که چون
آنحضرت ظاهر شود بقبر هر مؤمنی کسی بیاید و بگوید امام تو ظاهر شده است

اگر بخواهی

اگر بخواهی نزد او کردانیم ترا که با او ملحق شوی و اگر نخواهی در نعیم پروردگار خود
بمان تا روز قیامت و از حضرت صادق ع منقولست که چون حضرت رسول ص
رجعت نماید پنجاه هزار سال در رجعت بماند پادشاهی کند و حضرت امیر المؤمنین ع
چهل و چهار سال و در احادیث معتبره وارد شده است سئوال کردند از آنحضرت
از تفسیر این آیه کریمه ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد یعنی آنکس که قرآن را بر تو واجب کرده است ترا بر میگرداند بمحل باز
گشت حضرت فرمود که والله که دنیا منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول ص و امیر
المؤمنین ع هر دو بدنیا برگردند و در نجف اشرف بیکدیگر ملاقات کنند و در آنجا
مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ابن طاوس علیه الرحمه از بعضی کتب
معتبره روایت کرده که مدت دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال مدت سایر مردم است و هشتاد هزار
سال مدت ملک آل محمد است و پادشاهی ایشان و از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که فرمود که گویا می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت
سرخ و امام حسین ع بر آن تخت نشسته باشد و در دور و کنار آن نود هزار قبه
سبز باشد و مؤمنان فوج فوج بدیدن آنحضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب
حق تعالی بایشان رسد که ایدوستان من هر چه خواهید از من سئوال کنید که
بسیار آزار کشیده اید و خواری دیده اید و مظلوم شده اید امروز روزیست که هیچ

حاجت از حاجات دنیا و آخرت مسئول نگشته مگر آنکه برآورده و طعام و شراب
ایشان از بهشت از برای ایشان آید بدانکه از جمله اجماعیات شیعه است که پیش از
قیامت در زمان قائم آل محمد علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد
بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدولت ائمه خود دیده های ایشان روشن
شود و بعضی از جزای نیکوی ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای
آنکه آزار بکشند و اندکی که مستوجب شده برسد انتقام ایشان را در دولت ایشان
بچشند نیکان و از ایشان انتقام بکشند و تا آخر مردم در قبرها میشوند
تا روز قیامت که محشور شوند زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع
نمیکنند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و اما سایر خلق
پس ایشان را بحال خود میگذارند و آیه کریمه نیز دلالت میکند بر رجعت کرده اند
مثل محمد بن بابویه قمی در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی
و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و همیشه میان شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع
بوده است و سنیان در این باب بر ایشان طعنه میزدند و ایشان جوابهای شافی میگفتند
و کتابهای بسیار در این باب تصنیف کرده اند شیخ نجاشی علیه الرحمه در کتاب
رجال نقل کرده است که ابو حنیفه بمؤمن الطاق که از اکابر محدثین شیعه است
آمد و بر سبیل سخریه گفت که تو قائل برجعت اعتقاد داری مرا پانصد درهم قرض ده

تا در رجعت

تا در رجعت بتو پس دهم او جواب گفت که ضامنی بده که بصورت آدمی برگردی نه بصورت
میمونی یا خوکی برگردی شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از
حضرت صادق ع که از ما نیست کسی که ایمان برجعت نداشته باشد و متعه را حلال نداند
و این حقیر در کتاب بحار الانوار قریب بدویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین
علمای امامیه که در این امر معتبر ایراد نموده ام و بیرون نوشته ام هر که خواسته باشد
بآن کتاب رجوع کند و احادیث در باب رجعت حضرت امیر المؤمنین ع
و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما باعتقاد حقیر متواتر است و در باب رجعت
سایر ائمه نزدیک بمتواتر و آنچه در این رساله ایراد نمودیم برای منصف کافیست
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم حدیث چهاردهم
شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند معتبر از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق ع
روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب گردد از ایشان امام ایشان
پس خوشا حال کسی که در آن زمان بر اعتقاد بحق و ولایت اهل بیت علیهم السلام ثابت مانند
بدرستیکه کمتر ثوابی که ایشان را باشد آنست که خداوند عالم ایشان را ندا کند
که ای بندگان من ایمان آوردید بپنهان من و تصدیق نمودید بغیب من پس
بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه شما بندگان و کنیزان منید
بحق و راستی از شما عبادات قبول مینمایم و از شما عفو میکنم و بشما را می آمرزم
و بسبب شما باران میفرستم بر بندگان و دفع میکنم بلا را از ایشان

راوی گوید عرض کردم که یا ابن رسول الله کدام علمست که در آن زمان بهترین علمهاست
فرمود که زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه ها بودن و در روایت دیگر نقل کرده است
از زراره بن اعین که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که بدرستیکه
قائم آل محمد علیهم السلام را غیبتی خواهد بود پیش از قیام [illegible] گفتم
چرا فرمود که ای زراره اوست که مؤمنان انتظار او میکشند و اوست
که مردم شک در ولادت او میکنند بعضی خواهند گفت که هنوز در شکم مادر است
و متولد نشده و بعضی گویند که او غایب است و بعضی گویند که هنوز بهم نرسیده است
و بعضی گویند که پیش از وفات پدرش بدو سال متولد شده است لیکن حق تعالی
بغیبت آنحضرت شیعیان را امتحان فرموده است و در آنوقت شک خواهند
افتاد زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را دریابم در آن زمان چه کار بکنم
فرمود که اگر آن زمان را دریابی این دعا را بخوان اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ
فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِيَّكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ
فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي
حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي و در حدیث معتبر از حضرت علی بن الحسین
صلوات الله منقولست که آنحضرت فرمود که ممتد و دراز خواهد شد غیبت
امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه اهل زمان غیبت

آنحضرت امام

آنحضرت که قائل بامامت او باشند و انتظار ظهور او کشند بهترین اهل هر زمان
خواهند بود زیرا که حق تعالی بایشان عطا فرموده است از عقول و افهام و معرفت
شناسائی الله را که غیبت آنحضرت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است
و ایشان را در آن زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله در پیش روی آنحضرت با دشمنان او جهاد کرده اند بشمشیر
ایشانند خالصان اخلاص بحقیقت و ایشانند شیعیان ما براستی و ایشانند
خوانندگان مردم بدین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج
کشیدن بهترین فرجهاست و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که
اعتقاد بامامت حضرت صاحب الامر علیه السلام داشته باشد و انتظار
فرج آنحضرت کشد بمنزله کسی است که در زیر علم آنحضرت باشد بلکه
بمنزله کسی است که در خیمه آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسی است که در خون خود
غلطیده باشد در جهاد فی سبیل الله و در روایت معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که زود باشد که شما را شبهه پیش آید و امام شما غایب شود و نجات
نیابد از آن مگر کسی که دعای غریق را بخواند و آن اینست یَا اَللّٰهُ
یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیمُ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلٰى دِينِكَ

و سید بزرگوار علی بن طاوس رضی الله عنه در کتاب مصباح الزائر روایت کرده
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که این دعا را چهل صباح بخواند از یاران
و انصار قائم آل محمد علیهم السلام باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را در
زمان قائم آل محمد علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را در
آن حضرت زنده گرداند و از قبر بیرون آرد که یاری آن حضرت بکند و حق تعالی
به هر کلمه از این دعا هزار حسنه با او عطا فرماید و هزار گناه از اعمال نامه او محو نماید
و دعا اینست اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ وَ رَبَّ الْکُرْسِیِّ الرَّفِیعِ وَ رَبَّ
الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ مُنْزِلَ التَّوْرٰیةِ وَ الْاِنْجِیلِ وَ الزَّبُورِ وَ رَبَّ
الظِّلِّ وَ الْحَرُورِ وَ مُنْزِلَ الْقُرْاٰنِ الْعَظِیمِ وَ رَبَّ الْمَلٰئِکَةِ الْمُقَرَّ
بِینَ وَ الْاَنْبِیٰاءِ وَ الْمُرْسَلِینَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِوَجْهِکَ
الْکَرِیمِ وَ بِنُورِ وَجْهِکَ الْمُنِیرِ وَ مُلْکِکَ الْقَدِیمِ یٰا حَیُّ یٰا قَیُّومُ
اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوٰاتُ وَ الْاَرَضُونَ
یٰا حَیُّ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ وَ یٰا حَیُّ بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ حَیٌّ
لٰا اِلٰهَ اِلّٰا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلٰانَا الْاِمٰامَ الْهٰادِیَ الْمَهْدِیَّ
الْقٰائِمَ بِاَمْرِکَ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَ عَلٰی اٰبٰائِهِ الطّٰاهِرِینَ
عَنْ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ فِی مَشٰارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغٰارِبِهٰا

سهلها

وَ سَهْلِهٰا وَ جَبَلِهٰا وَ بَرِّهٰا وَ بَحْرِهٰا عَنِّی وَ عَنْ وٰا
لِدَیَّ وَ اِخْوٰانِی مِنَ الصَّلَوٰةِ وَ التَّحِیّٰاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللّٰهِ
وَ مِدٰادَ کَلِمٰاتِهِ وَ مٰا اَحْصٰاهُ عِلْمُهُ وَ اَحٰاطَ بِهِ کِتٰابُهُ اَللّٰهُمَّ
اِنِّی اُجَدِّدُ لَهُ فِی صَبِیحَةِ یَوْمِی هٰذٰا وَ مٰا عِشْتُ مِنْ اَیّٰامِی عَهْدًا
وَ عَقْدًا وَ بَیْعَةً لَهُ فِی عُنُقِی لٰا اَحُولُ عَنْهٰا وَ لٰا اَزُولُ
اَبَدًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ اَنْصٰارِهِ وَ اَعْوٰانِهِ وَ الذّٰابِّینَ
عَنْهُ وَ الْمُسٰارِعِینَ اِلَیْهِ فِی قَضٰاءِ حَوٰائِجِهِ وَ الْحٰامِینَ
عَنْهُ وَ السّٰابِقِینَ اِلٰی اِرٰادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ
یَدَیْهِ اَللّٰهُمَّ اِنْ حٰالَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ
عَلٰی عِبٰادِکَ حَتْمًا مَقْضِیًّا فَاَخْرِجْنِی مِنْ
قَبْرِی مُؤْتَزِرًا کَفَنِی شٰاهِرًا سَیْفِی مُجَرِّدًا قَنٰاتِی
مُلَبِّیًا دَعْوَةَ الدّٰاعِی فِی الْحٰاضِرِ وَ الْبٰادِی اَللّٰهُمَّ اَرِنِی
الطَّلْعَةَ الرَّشِیدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِیدَةَ وَ اکْحُلْ نٰاظِرِی بِنَظْرَةٍ
مِنِّی اِلَیْهِ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اَوْسِعْ مَنْهَجَهُ
وَ اسْلُکْ بِی مَحَجَّتَهُ وَ اَنْفِذْ اَمْرَهُ وَ اشْدُدْ اَزْرَهُ وَ اعْمُرِ اللّٰهُمَّ
بِهِ بِلٰادَکَ وَ اَحْیِ بِهِ عِبٰادَکَ فَاِنَّکَ قُلْتَ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ

ظَهَرَ الْفَسٰادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ اَیْدِی النّٰاسِ
فَاَظْهِرِ اللّٰهُمَّ لَنٰا وَلِیَّکَ وَ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ الْمُسَمّٰی بِاسْمِ
رَسُولِکَ حَتّٰی لٰا یَظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الْبٰاطِلِ اِلّٰا مَزَّقَهُ وَ یُحِقَّ
الْحَقَّ وَ یُحَقِّقَهُ وَ اجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ مَفْزَعًا لِمَظْلُومِ عِبٰادِکَ
وَ نٰاصِرًا لِمَنْ لٰا یَجِدُ نٰاصِرًا غَیْرَکَ وَ مُجَدِّدًا لِمٰا عُطِّلَ مِنْ اَحْکٰامِ
کِتٰابِکَ وَ مُشَیِّدًا لِمٰا وَرَدَ مِنْ اَعْلٰامِ دِینِکَ وَ سُنَنِ
نَبِیِّکَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اجْعَلْهُ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ
مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِینَ اَللّٰهُمَّ وَ سُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ
بِرُؤْیَتِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ عَلٰی دَعْوَتِهِ وَ ارْحَمِ اسْتِکٰانَتَنٰا بَعْدَهُ اَللّٰهُمَّ
اکْشِفْ هٰذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنٰا
ظُهُورَهُ اِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیدًا وَ نَرٰاهُ قَرِیبًا بِرَحْمَتِکَ
یٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمِینَ پس دست خود را [illegible] بر ران میزند و
میگوید الْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ یٰا مَوْلٰایَ یٰا صٰاحِبَ الزَّمٰانِ
وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ اَجْمَعِینَ تمت الکتاب الوجیزة
فی یوم الرابع عشر شوال المکرم سنه تسع و ثلثین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة

بسم الله الرحمن الرحیم

یا صاحب الزمان ادرکنی

قصه و حکایت ملعون

بسم الله الرحمن الرحیم

روایتست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر بصره نشسته
بود و جماعت مردمان در بصره نشسته بودند و توانگران و درویشان
حاضر بودند که جابر بن عبدالله انصاری بر پا خواست و گفت یا امیر المؤمنین
ما را از احوال آخر الزمان خبر ده آنگه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام گفت ای جابر
عن رسول الله قال اخبرنی جبرئیل علیه السلام عن لوح المحفوظ عن قلم سبحانه
و تعالی یعنی این علم مرا خبر ده از احوال آخر الزمان بدانید یاران
محمد صلی الله علیه و آله که چون در آخر الزمان شود اعتقاد علامات پدید
آید و بدانید که وقت آنست که دجال لعین از شهر اصفهان بیرون
آید و علامات او آن باشد که سلطان کرک شود و رعیت طاقت سلطان
ندارند و قاضیان رشوت رغبت شوند و مال یتیمان بستانند و در آن
خیانت کنند و زنان بر مردان فخر کنند و وفا و اشک را شود
و مردم بر فخر خوردن فخر آرند و سوگند بدروغ خورند و دختران بی حیا شوند
و پیران بی ادب شوند و پیران را حرمت نباشد و زاهدان را خوار دارند
و منافقان عزیز باشند و لواطه پیدا شود و الرجل بالرجل و النساء

بالنساء مردها با مرد و زن با زن جفت شوند و چون بچه ها ضعیف شوند
یقین شاید کرد و زنان اطاعت شوهر ننمایند ارزند و آب چشمها و دریاها
کم شود و از زمین نباتات کم روید و در دوام بر آن قوم مسلط شوند
چنانچه صلاح فتنه نتوانند کرد و دیگر علامات آن باشد که عرب وطن کنند در ملک
خراسان و ستاره ظاهر شود که او را سه دنباله باشد یکی سوی شمال و یکی سوی جنوب
و یکی سوی مشرق و یکی سوی مغرب و علامت دیگر آن باشد که زنی پیدا شود که او را
سعیده گویند با اشتها و سوار قصد آن کشند که شام باشد و شام و مصر را بگیرد
و قصد عراق کند و چهار هزار علم سرخ با وی باشد و محاسن دراز و سفید دارد
و بعد از آن عمار بن عمیل از بغداد بیرون آید و لباس سبز پوشیده و پنجاه هزار
سوار با او باشند و قصد سعیده کنند و در میان بابل الانوار لشکر فرود
آید و در میان قلب و جناح و میمنه و میسره را راست کنند و سه روز جنگ کنند
و خلق بسیار تباه شود و عاقبت سعیده بدست عمار بن عمیل گرفتار شود و عمار
او را از نقی مقتول کنند و جمله عالم بحکم عمار شود و در بغداد او نشیند و مدت شش سال
پادشاهی کند عاقبت از خدای تعالی غافل شود و آوازه در عالم اندازد
که علم و فاطمه زنده شده اند و گفت که این صلاح باشد عوام زیارت ایشان کنند
و از مکر ایشان بیخبر باشند و چون در پیش ایشان حاضر شوند ایشان را بگیرند و بکشند

و بعد از آن

و بعد از آن لشکر خود را امر کنند و هر که علی و محمد نام باشد بکشند بدشمنی محمد صلی الله علیه
و آله چون این علامات پیدا شود وقت آنست که دجال لعین بیرون
آید پس جابر بن عبد الله انصاری گفت یا امیر المؤمنین دجال لعین از چه قوم
بود گفت یک روز رسول خدا خاتم انبیا خلاصه موجودات محمد مصطفی صلعم با عمر خطاب
از مکه بمدینه میرفت در یکدره ای رسید که آنرا ابن الاصفر گویند و در آن دره شادی
میکردند حضرت رسول صلعم پرسید که این چه شادی است گفتند پسری از زنی دره
بوجود آمده است که عجب لا نه اسب و مثوره دندان و ریش رسته است و امروز از
در رو بجا آمده سخن غریب میگوید پس رسول خدا صلعم فرمود که برویم و ببینیم
که چه میگوید پس رسول خدا اتبع الله بعد از روانه شدن بعمر گفت سوره حم
دخان را بر دل خود میگذرانم تا از ملعون سؤال کنم که چه میگوید چون بدر خانه
ایشان رسیدند عمر در را بکوفت گفتند کیست عمر گفت رسول خداست که
بدیدن این علامت آمده است چون دجال این سخن شنید خشمناک شد
گفت من هنوز از رسول تربیت نکردم چون عمر در را بگشودند رسول صلعم
با عمر داخل خانه شدند شخص عجیبی دیدند نشسته رسول خدا صلعم گفت ای ملعون
ما در دل خود چه اندیشه کرده ایم دجال لعین گفت سوره حم دخان را اندیشه
کرده اید عمر خطاب چون این سخن شنید شمشیر برکشید تا بر سر ملعون زند
پس در آن لحظه جبرئیل رسید و شمشیر را باز برد و بر روی عمر زد

که چهار انگشت بریخت پس عمر بنشست رسول صلعم گفت یا عمر چرا کشتن فکر کردی که از این
ملعون بسیار علامتها ظاهر خواهد شد پس رسول خدا صلعم پرسید که نام این ملعون
چه نهاده اند گفتند مسیح بن داود رسول صلعم گفت این دجال لعین است در فتنه آخر
الزمان از این ملعون ظاهر خواهد شد پس رسول صلعم در مدینه آمد این خبر با همه گفت
یاران تعجب کردند روزی آن بنده بود که مانند غوغای در مدینه آمد و رسول صلعم فرمود
که بنگرید که این چه غوغا است سعید بن وقاص بیرون آمد و دجال لعین را دید که
اسب سفید بر سر کرده و در مسجد را از آن سنگ استوار کرده باز گشت و رسول خدا
صلی الله علیه و آله را خبر داد و رسول صلعم با جمعی از صحابه بدر مسجد آمدند و آن ملعون را دیدند
که در مسجد بر آن سنگ و جمله صحابه قوت کردند نتوانستند که آن سنگ را بجنبانند
عاجز شدند پس رسول صلعم با صحابه بالای مسجد شدند آن ملعون را دیدند که سر خود در الستون
آن سنگ داده نشسته بود پس رسول صلعم گیسوی مبارک خود را از کف دستها نهاده
دعا میکرد تا که حق سبحانه و تعالی مرغ سفیدی را فرستاد و آن مرغ بر آن سنگ زد
و بر گردن دجال لعین افکند پس جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا محمد حق سبحانه و تعالی
ترا سلام میرساند و میگوید که هر چه خواست تست آنچه خواهم کنم و کسی را بر ما
دستی نباشد عمر خطاب خواست که دجال را هلاک کند ما نخواستیم زیرا که بلاهای چندان
از این ملعون پیدا خواهد شد برادران یوسف خواستند که یوسف را هلاک کنند
ما نخواستیم زیرا که آنچه خواست ما باشد آنچنان شده تا او را پادشاه کردانیم و فرعون

علیه اللعنه را

علیه اللعنه خواست که موسی را هلاک کند ما نخواستیم آتش را بر وی سرد کردیم و
گلستان و فرعون را هلاک کردیم و نمرود خواست که ابراهیم را هلاک کند
ما نخواستیم آتش را بر وی سرد کردیم و گلستان و نمرود را هلاک کردیم و منافقان
خواستند که تو حبیب منی را هلاک کنند ما نخواستیم اکنون مرغ را فرمان تو کنیم
تا هر چه فرمائی آن کنیم پس رسول خدا صلعم اشارت بمرغ کرد تا دجال را بالای سنگ
برگرفت و در اصفهان انداخت و طلحه بن عبد الله بر پا خواست و گفت یا
امیر المؤمنین دجال را چه صورت باشد گفت صفت دجال آن باشد که چهره بسته
بالا و یک چشم دارد و دو ناخن دراز و پای کوته و از اصفهان بیرون آید
تا دمشق چهل روز برود و لشکر او هزار هزار و شصت هزار باشند و ابلیس علیه اللعنه
از جانب مشرق در آید و جزیره زمین که جبه وی جاور شده و کنار دریای
طبرستان بجنب دریا رسد تا بوق از آن دریا بیرون آید و صلاح دجال در
آنجا بود و منادی لشکر دجال لعین ابلیس ملعون بود و کوهی سبز راست
راست دجال روانه باشد پر از نعمت و کوهی سیاه بدست چپ وی روانه
بود و ابلیس منادی میکند که ای قوم بدانید و آگاه باشید در جهان خود دشمن
نکنید و بر خدا بگروید که بهشت او بدست راست او باشد و هر که بگرود در دوزخ و را
عذاب کنند و اشاره بکوه سیاه میکنند و اول کسی که با آمدن دجال
پس انس بن مالک گفت یا امیر المؤمنین خر دجال چه گونه باشد گفت ای انس

من محمّد صلّی الله علیه و آله فرمود که یخرج الدجّال علی حمار ابیض اذنیه
سبعون ذراعا یعنی دجّال بیرون آید بر خری سفید سوار بود و
دانه گوش یا گوش دیگر هفتاد ذراع باشد حضرت امیر المؤمنین علی فرمود که حق سبحانه
در دریا جزیره آفریده است شصت فرسنگ در شصت فرسنگ و در آن
جزیره باشد و چهل چشمه آب روان باشد و خر دجّال در آن جزیره چرا میکند او
سوار شدن با سیاه پیر دیده و هنوز ما فرشتو در روا زحق تعالی نالد و گوید خداوندا
ما را یک روز سیر نکرد ای بندی از این مرکب ما فراز ابلیس دور رانده و ضایع
نمیکنند پس رسد با وادشان آن محمّد را که در بهشت قصرها پس حضند از برای ایشان
آفریده است که از یک قصر بهشت برابر این دنیا است پس حضرت محمّد صلی الله علیه و آله میفرمایند
که ایشان من از بلا صبر کنند و شکر و شنید خدای تعالی ایشان را بهشت جاودانه جای
بدهد و دلیل بدین آیه که اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا و
رسول صلعم گفت به خدا با ایشان دست برآرند از کرها و از شرها و صبر کنند در
بهشت چه میدهد این آیه فرموده که عالیهم ثیاب سندس خضر
واستبرق و حلّوا اساور من فضة و سقیهم ربهم شرابا
طهورا ثم اکنون باز آمدیم بر حدیث دجّال و انا الحی بکوفه رود و
خرابه کوفه را خراب کند هشتاد کس از مسلمانان از مرد و زن بیشتر
نماند و دیگر همه با دجّال یار شوند آن هشتاد کس از شهر کوفه بیرون آیند

و در نظر

و در نظر لشکر دجّال صف راست کنند اوّل کسی که فرار او قلب لشکر دجّال زند
عورتی بود و هر کس از لشکر دجّال را بقتل آرند بعد از آن گرفتار شود دجّال
بفرماید تا او را بر سر دار کشند آن عورت بخندد و به آواز بلند گوید که
ای مسلمانان بر خود رحم کنید که این دجّال لعین است و از خدای تعالی غافل
مباشید و با او یکرو مباشید پس آن عورت جان بحق تسلیم کرد و این لفظ میگوید
پس دجّال بفرماید تا آن عورت را زنده کنند و عصای خود را بر آن
زنند و در حال زنده شود ابلیس لعین ویرا گوید که یکی از عورتهای خدای
عزّ را آن عورت گوید که ای ملعون خدای ادم را نمیداند و هرکه از وی یکی بود در
دوزخ باشد و گوید ای مردمان هرکه امروز متابعت دجّال کنند در آتش
دوزخ گرفتار خواهد شد و دیگر باره بفرماید تا او را بکشند و باز زنده
کنند آن عورت همان وصیت میکند عاقبت او را بسوزانند و خاکستر او را
بباد دهند و بر مسلمانان غلبه کنند و اهل کوفه بنالند حق تعالی دعای ایشان را
مستجاب کند شعیب بن صالح برسد با سپاه بسیار که هشت هزار سوار
باوی باشند با دجّال حرب در پیوندند و لشکر دجّال هزیمت کنند و شعیب
صالح و رجال ایشان میروند تا قوم بسیار از لشکر دجّال را بقتل آورند عاقبت
ناپدید شود پس عبدالله مسعود گفت یا امیر المؤمنین شعیب صالح از
کدام قبیله بود جناب امیر المؤمنین علی فرمود شعیب صالح از ملک خراسان

برد و پدر او بنده باشد شخصی که نام وی زید بن محمّد باشد چون شعیب صالح شهید شود
حضرت رسول صلعم گفت من ترا خریده ام و پای تو قدم در بهشت نهم اکنون
بهای محمّد بستان و پدر ایشان ده شعیب از خواب بیدار شود و چندان زر و سیم
ببیند که چشم او خیره کند عجب حالی در منع یارب تعالی و از کرامت محمّد صلی الله علیه
و آله پس بدره زر بگیرد و بپدر خود را بدهد و خود را آزاد کنند و از آنجا بطوس (؟)
رود و در آنجای رباط کنند و قوم بسیار جمع شوند و در آن وقت دجّال لعین
در کوفه حرب کنند حق تعالی زمین قدم ایشان را در راه کشد که یک شب در
کوفه رسند دجّال را هزیمت کنند و صحرا از او را نه بینند چون دجّال روی
بمکه نهد تا خانه کعبه را خراب کند سعد یمانی گفت یا امیرالمؤمنین صفت خر
دجّال چه گونه باشد گفت خر دجّال سفید باشد از دست راست وی تا دست چپ
وی بیست فرسنگ باشد و در پیشانی وی سه سطر نوشته است چنانکه کسی تواند
خواند تخم در میان گوشهای وی با نقره سوار چنانچه بگردد چون بمکه رسند
سوگند خورد که خانه کعبه را خراب کنند جبرئیل علیه السلام بیاید و یک بانگ هیبتناک کند چنانکه
از آن هول خلق بسیار از آن ملعون تباه شوند دجّال لعین از آنجا بگریزد و آهنگ
مدینه طیبه کنند که یک ماه آنجا باشند بر سر تربت رسول خدا صلی الله علیه و آله روند
و بدعا و زاری کنند حق تعالی دعای ایشان را مستجاب کند و یک فوج سفید را
فرمان دهد تا یک بانگ کنند و خلق بسیار از آن ملعون بمیرند و از آنجا بگریزد روی به بیت

المقدس کند

المقدس کند حق تعالی دعای ایشان را نیز مستجاب کند پس در آن حالت جناب
حضرت عیسی علی از آسمان بزمین فرستد و فرزند من مهدی علیه السلام بیرون آید
و در آن فحرات شب و نماز کنند و سیصد و سیزده نفر از مسلمانان از هر طرف در آن
شب حاضر شوند مهدی علیه السلام امامت کند تا نماز کنند و از مسجد بیرون آید و
و در حرب دجّال لعین روند و جنگ کنند و خلق بسیار بقتل آرند دجّال را
هزیمت کنند تا به بصره رود و در آنجا مقام کند و لشکر حاصل کند آنگاه جابر بن
عبدالله انصاری گفت یا امیر المؤمنین لشکر جناب حضرت علی علیه السلام با لشکر
جناب حضرت صاحب الامر علیه از کدام طرف باشند گفت لشکر ایشان از جمله عالم
باشند اوّل پنج تن از بیت المقدس بود و ده تن از مکه بود و دوازده
تن از بصره بود و چهار مرد از روم بود و یک مرد از اخلاط بود و پنج مرد از بغداد
بود و سه مرد از مرابط بود و چهار مرد از مرابط بود و چهار مرد از مصر بود و پنج
مرد از موصل بود و دو مرد از جزایل بود و یک مرد از اردبیل بود و دو مرد
از حمص بود و یک مرد از باب الابواب بود و سه مرد از دجله بود و چهار مرد از
میانه بود و ده مرد از خراسان بود و دیگر از جده بود و پنج مرد از ربود (؟)
دیگر از عرب بود و دو مرد از قلزم بود و دو مرد از قرن بود و چهار مرد
از جزر بود و دیگر از عکه بود و دو مرد از شوشتر بود و دیگر از کوهستان
بود و آخر همه بود با قوت صد و بیست مرد دجّال را بقتل آرند عاقبت شهید

شود و صد و بیست مرد از فارس بود و ده مرد از قزوین بود و شش مرد از
اصفهان بود و شش مرد از ... العراق بود و ... مرد از قم بود و هجده مرد از
کاشان بود و ده مرد از جیلان بود و چهل مرد از جانب مغرب بود و این جمله لشکر
در یک شب در بیت المقدس حاضر شوند جز آن سیصد و سیزده تن مرد که با فرزند
من نماز گذارده باشند با این لشکر بجنگ دجال لعین روند و عیسی و صاحب الامر
روانه شوند چون خبر بدجال رسد لشکر از شهر بیرون آورد و در جایی که آن را
اکراابه خوانند هر دو لشکر بهم رسند سه روز جنگ کنند و دجال منهزم شود و در
عقبه لود آید و از آنجا مقام کند جناب حضرت عیسی ع برسد و در آید و او را هلاک
کند و لشکر بسیار بجنگ آید و بعضی پراکنده شوند و مهدی علیه السلام پادشاهی بنشیند
و چهل سال که ... در صحرا بهم باشند و راه ها ... شود که عورتی از خراسان
بزیارت خانه کعبه رود و هر جا که گنج باشد جمله بیرون آید پس مقداد بن اسود
گفت یا امیر المؤمنین دجال در کدام تاریخ بیرون آید حضرت فرمود ای مقداد
... تاریخ ... و چهل ... امام محمد مهدی پادشاهی کنند بدین صفت
که بیان کردیم چون چهل سال بگذرد آفتاب و ماه سه روز بر نیاید و ستاره گان تیره
... شوند و مردمان از جان ... شوند و ... مشغول شوند روز چهارم
آفتاب بر آید و ماه از جانب مشرق ... تا ... گشت باز ...

نوزد

فرستند یا در بهشت پس آنگاه جناب حضرت محمد صلعم گیسوهای مبارک خود را
گشوده دعا کنند و گویند خداوندا امت ... اگر بخشند به دوزخ فرستی اگر اهل
رحمتند به بهشت فرست و سر به سجده نهاده پس ندا آید که یا حبیب من سر مبارک
خود را بردار که دعای ترا اجابت کنم چون سر از سجده بردارند ندا آید و همه خلق
و ... ندارند زمین ... گفت یا امیر المؤمنین این زمین را
مبدل گردانند آنحضرت گفت یا این زمین را مبدل گردانند و زمینی دیگر آرند
از نقره خام و ... مثلا اگر شخصی در مشرق باشد او را در مغرب توان
دیدن و خلق در آنجا حاضر شوند و پادشاهان ... کنند و هشتاد صف امت محمد صلعم
باشند و چهل صف دیگران باشند اول کسی که در بهشت روند امت محمد باشند
اگر از آن روز سختی گویم و از جمله خلایق در میان عرق غرق شده باشند
که اگر یک قطره از آن عرق ... جمله عالم بسوزد آنگاه حساب کنند اهل
بهشت بهشت روند و اهل دوزخ بدوزخ روند انس بن مالک گفت یا امیر المؤمنین
امتان محمد صلعم بدوزخ روند فرمود امتان محمد کسانی که مستوجب عذاب باشند ایشان را
بدوزخ برند آتش قصد ایشان کنند جمله فریاد بر آرند و گویند لا اله الا الله محمد
رسول الله علیا ولی الله آتش از ایشان رمیده شود مالک فرمان دهد آتش
دیگر ایشان را آتش دیگر باره قصد ایشان کنند همین لفظ گویند مالک خشمناک
شود و بانگ بر آتش زند که دیگر ایشان را آتش ... ایشان را فرود برد ایشان گویند

یا مالک بر ما ببخش و رحمت کن مالک گوید که خدای تعالی بر شما رحمت نکرد من
چه کنم بر شما رحمت کنم پس ایشان را بقدر گناه هر یک عذاب کنند و حضرت
محمد مصطفی صلعم ... از حال امتان بی خبر باشد تا حق تعالی از آن ... آنچ
که علم حق تعالی باشد پس جبرئیل ع را گوید که یا جبرئیل در دوزخ رو و حال امتان
محمد صلعم را نگر پس جبرئیل در دوزخ رود و امتان حضرت محمد صلعم جبرئیل را ببینند
گویند یا جبرئیل حضرت پیغمبر را از حال ما خبر کن که ما را شفاعت کند
پس جبرئیل پیش جناب حضرت محمد رود و گوید یا محمد امتان تو در دوزخ در عذاب اند
و تو در بهشت شادمان نشسته ای چنین حضرت از حال امتان خود با خبر شد فریاد بر آورد
که ای جبرئیل چرا پیش از این از حال امتان من مرا خبردار نکردی پس جبرئیل گوید
که فرمان نبود پس حضرت رسول صلعم گریه کنان در پای عرش الهی در آید و در
سجده افتد و گوید ای پروردگار عالمیان تو مرا وعده کرده بودی که امتان
مرا در دوزخ نگذاری و ایشان را بمن بخشی پس ندا آید ای حبیب جبار یا محمد سر از
سجده بردار که ایشان را بتو بخشیدم پس پیغمبر صلعم و آله شاد شد و در دوزخ رود
و مالک ع گوید ... ای مالک ... امتان مرا عذاب میکنی مالک گوید یا محمد صلعم حکم
خداوند چنان بود چون حضرت محمد رسول الله را ببینند ... گریان در پای حضرت
محمد افتند و حضرت ایشان را از دوزخ بیرون آورد و در بهشت برد و اگر از بهشت
و دوزخ قصه دراز گفتن بدینجا مختصر کنیم تا امتان محمد صلعم را ... باشد که حق
تعالی ... نعمت داده و کار امت محمد صلی الله علیه و آله گرداند تمام شد ... یوم الخامس

کتبه العبد ... بن علی

بسم الله

یا صاحب الزمان ادرکنا ادرکنی

بسم الله الرحمن الرحیم

از ابا ذر غفاری روایتست که حضرت پیغمبر صلعم وآله روزی نشسته
بود مردی از جهودان در آمد و گفت یا محمد از تو مسائلی سؤال
دارم فرمود که هر چه خواهی بپرس گفت مرا خبر ده که
حق تعالی این پنج نماز را بر تو و امتان تو اختصاص فرمود و
تفصیل کرد(؟) نهاد از برای چه بود پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود
که حق تعالی نماز پیشین را از برای آن فرمود که در میان زمین
حلقه‌ای آفریده است که هرگاه آفتاب بر آن حلقه رسد فرشتگان
هر چه در آسمان و هر چه در زمینند خدای عز و جل را سجده میکنند
و تسبیح میگویند و درهای آسمانها را در آن وقت باز کنند و دعا
در آن وقت اجابت شود و خدای تعالی خواست که من و امت من
بدین شرف مشرف شویم بجهت آن این امر فرمود اما نماز دیگر
آنست که ابلیس علیه اللعنه آدم را وسوسه داده است خدای عز و جل
این نماز را بر من و امتان من امر فرموده است که تا این نماز را بجا آوریم
از مکر و کید شیطان ایمن شویم اما نماز شام آن وقتیست که خدای تعالی

توبه آدم را قبول کرد و حق تعالی خواست که من و امت من در این ساعت
درگاه او رجوع کنیم تا توبه ایشان قبول شود و گردن کرد که گناهی که
باشند عفو شود و مستحق بهشت شویم اما نماز پیغمبران ما تقدمست که
پیغمبران پیشین و امتان ایشان حق تعالی باین نماز امر فرموده و خدای
تعالی خواست که من و امت من این عمل بجا آوریم تا ثواب پیغمبران
گذشته دریابیم بدین سبب من و امتان من امر فرمود اما نماز بامداد آنست
که چون آفتاب برآید کافران آفتاب را سجده کنند

باب اندر سؤالات

اگر کسی گوید که چه حکمت بود که خدای تعالی پنج نماز را بر امت محمد صلی الله
علیه وآله فرض کرد جواب گوییم که خدای تعالی پیغمبر را در قرآن برگزیده است
قوله تعالی وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ
وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَأَخَذْنَا
مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً
لِلْعَالَمِينَ پس امتان محمد صلعم و اگر گفت شنوانید چندان عبادت
کرد که ایشان کرده اند اکنون بر شما پنج نماز وظیفه کردم که هرگاه شما پنج
نماز را بگذارید شما را ثواب پنج پیغمبران کرامت کنم و این پنج پیغمبر را

روز قیامت

روز قیامت شفیع شما گردانم دیگر فرمود که هر ثواب که امتان من بجا
آرند حق تعالی یکی را ده عوض میدهد چنانکه قوله تعالی فرمود مَنْ
جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا یعنی حق تعالی فرمود
یا محمد صلی الله هر که از امت تو این پنج نماز را بجا آرد ثواب پنجاه نماز
پیغمبران پیشین باو عطا نمایم و دیگر فرمود بندگان را پنج اهوال باشد
یکی اهوال جان کندن دوم اهوال گور سیم اهوال قیامت چهارم سؤال
نکیر و منکر پنجم گذشتن از صراط چنین این پنج اهوال بندگان را در پیش است
حق تعالی این پنج نماز را بر امت محمد صلی الله علیه وآله فرض گردانیده است
که هر که این نماز را بگذارد و از این پنج اهوال ایمن شود اگر ترا بپرسند
اگر ترا بپرسند که حق تعالی این پنج نماز را بدین پنج وقت چرا متعین
گردانید مخصوص گردانید جواب گوییم که اول کسی که نماز بامداد گذارد آدم
بود زیرا که چون آدم را از بهشت بیرون کردند وقت صبح و سپیده
بر خواندی دو رکعت نماز کرد از برای آنکه چیزی یکی از ظلمت شب خلاص یافت
دوم روشنائی روز دمید پس امت محمد را فرمود تا در آن
وقت دو رکعت نماز بگذارند تا از برکت این نماز از تاریکی روز قیامت
بروشنائی بهشت رسند اما نماز پیشین را ابراهیم علیه السلام گذارد و زیرا

که حق تعالی او را از قربان کردن اسمعیل رها نید و گوسفندی از بهشت
فدای او کرد و اسمعیل را از کشتن خلاص داد و وقت نماز پیشین بود که
ابراهیم علیه السلام برای شکرانه بر خواست و چهار رکعت نماز بگذارد و هر که از امت
این چهار رکعت نماز بجا بیارد حق سبحانه و تعالی چهار چیز با او کرامت کند اول
با ایمان از دنیا برود دوم از غم و اندوه دنیا برهاند سیم از دوزخ
برهاند چهارم به بهشت جاودان رساند اما نماز دیگر را یونس پیغمبر علیه السلام کرد زیرا
که چون از شکم ماهی خلاص شد از شکرانه آن چهار رکعت نماز بجا آورد
از برای چهار چیز یکی آنکه از شکم ماهی خلاص شد دوم بروشنائی روز
رسید سیم از غرق موج دریا خلاص شد چهارم آنکه همه قوم خود را بسلامت
یافت حق تعالی گفت یا محمد هر که از بنده من این چهار رکعت نماز بگذارد او را
از چهار بلا برهانم اول از تاریکی پل صراط دوم از دوزخ برهانم سوم از فشار
قبر از تنگی گور نگاه کنند چهارم از سؤال نکیر و منکر اما نماز شام را عیسی علیه السلام کرد چنانکه
بود که جهودان او را انکار کردند و قصد کشتن او کردند وقت نماز شام
بود او بدرگاه حق تعالی مناجات کرد حق تعالی از دست جهودان او را برهانید
و به آسمان برد عیسی علیه السلام بر خواست سه رکعت نماز بگذارد و از برای سه چیز بجا آورد
اول آنکه از کشتن برهانید دوم آنکه ویرا با یکان پرستش سیم آنکه او را از ایشان نگاه داشت

ادکی داد

درستی را او حق تعالی فرمود که یا محمد هر که از بنده من این سه رکعت نماز را
بجا آورد او را سه چیز کرامت کنم یکی آنکه او را از وسوسه شیطان برهانم
دوم آنکه از صحبت بهره مند گردانم سیم آنکه از هم و غم و بلا زائل
گردانم اما نماز خفتن را موسی علیه السلام کرد اینچنان بود که موسی علیه السلام ده سال در
خدمت شعیب پیغمبر بود شعیب دختر خود را بدو داد موسی علیه السلام با عیال خود
بمصر میرفت چون بپای کوه رسید تاریکی پیدا شد و برق و رعد و
باران پدید آمد حق تعالی او را پیغمبری داد و فرزندان و گوسفندان
او را نگاه داشت و از تاریکی آن چهار رکعت نماز شکرانه بجا آورد و
حق تعالی فرمود یا محمد هر که از بنده من این چهار رکعت نماز بگذارد او را
چهار چیز کرامت کنم اول از هول قیامت برهانم دوم از ترس دوزخ
ایمن گردانم سیم رحمت خود را بر دار ارزانی دارم چهارم همه فرشتگان
و بوستان او را پاک گردانم والله اعلم تمام شد مسائل نماز

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا بالعلم والشاعة و نجانا من
الجهل و الضلال و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
اما بعد چنین گوید مؤلف این رساله و محرر این مقاله الفقیر الحقیر الواصل
بالفضل الصمدی بهاء الدین محمد بن ابراهیم سمرقندی که عزیزی از برادران

از برادران دینی و فرزندان طریقی که ایشان همت بر کسب سعادات
علوم دینی مصروف داشته و بصر خلوص و عقیده بدین کتاب و شتافت از کمال
اخلاص و خود را التماس از ضعیف التماس نمود که از برای بنده نسخه
تحریر کن که بر سر آن در طاعت و عبادت بیفزایم و از جهد و کوشش بپرهیزم
که سبب رغبت طاعات شود و صفحه صحیفه روزگار بیادگار در بین بآیات
و احادیث پیغمبر علیه السلام تا بر قلوب مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات
حجتی قاطع باشد هر چند که این بنده گناه کار خود را در آن مرتبه نمی دید
که بدان جرات اقدام نماید و خود را از جمله مقتدیان این طریق شمارد
اما چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که من سئل عن علم
یعلمه فکتمه الجمه یوم القیامة بلجام من النار یعنی است که در زمره اینها نیفته
باشد که حدیث خیر مید بر احوال ایشان و نیز بحکم الحدیث که العلم
لا یحل منعه که خود در حق علی رشته بنا برین در خطه و ترکیب و
ترتیب این رساله تعلیم الفلاح شروع کرده و مرتب گردانید و مقدمه
و نه باب و خاتمه این رساله را بفارسی نوشت تا خواص و عوام معذور
در پایند و بهره مند شوند امید که حق جل و علا خواننده و نویسنده
و داننده و شنونده و رساننده و یادگیرنده و نقل کننده و مؤلف را رحمت
کناد و انه ولی الاجابة مقدمه در طلب علم باب اول

در فضیلت علم

در فضیلت علم و عمل و غیره باب دوم در فضیلت نماز و عقاب تارکان
باب سیم در عذاب مانع زکوة باب چهارم در بیان خمر خواران و غیره
باب پنجم در صفت دوزخ و بهشت باب ششم در بیع چیزها که او را
که از قول و فعل باب هفتم در بیع چیزها که خدای تعالی امر کرده از قول
و فعل باب هشتم در بیان آداب علم و متعلم باب نهم در
اکرام ضیف و جار و ثواب و صدقه و فضیلت و اهل تحمل خاتمه در بیان
معاصی اندام و دل و عمل خالص اما مقدمه بدانکه خدای تعالی بر جمله
خلق از مکلف واجب گردانیده طلب علم چنانکه خدای تعالی در کلام
مجید فرموده که فَسْئَلُوا اَهْلَ الکِتَابِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
یعنی رسید و سؤال کنید از اهل کتاب آنچه شما نمیدانید تا دانا شوید
و نیز عمل موقوفست بعلم چنانکه رسول صلی الله علیه و آله فرموده که العمل بلا علم
کالقوس بلا وتر یعنی عمل بی علم همچنان چون کمان بی زه بود و
دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که العمل بلا علم ضلال یعنی عمل بی علم
گمراهیست و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود طلب العلم فریضة علی
کل مسلم و مسلمة یعنی جستن علم فریضه بود بر هر مرد مسلمان
و بر هر زن مسلمه و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید و اطلبوا العلم
ولو بالصین یعنی بجوئید علم را اگرچه بود در چین باید رفت تا

طلب کن تو علم ار بسر افشانی ❊ زر نو شاخ چنین هم جا باید شدن ❊ اگر
عالمان از ملک برتری ❊ وگر جاهلی مانده ممتحن ❊ و دیگر رسول صلی الله علیه و آله
میفرماید که اُطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ اِلَى اللَّحْدِ یعنی طلب کنید
علم را اگرچه باشید در پیش از آنکه در گهواره باشید تا آنوقت که شما را در لحد
بخوابانند و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ كَانَ
بَيْنَ اَيْدِيكُمْ نَارًا اَحْمَرُ فَوْقَ اَوْ تَحْتَ اَقْعَرُ فَوْقَ یعنی طلب کنید
علم را اگرچه باشد پیش شما دریای آتش سوزان یا دریای غرق کننده یعنی باید که
از آتش سوزان نترسید و بطلب علم مشغول شوید که با علم خدا را پرستیدن
خالص است و راه راست یافتن نتوان جز بعلم و دیگر رسول صلی الله علیه میفرماید
که اُطْلُبُوا الْعِلْمَ فَاِنَّ الطَّالِبِينَ كَثِيرَةٌ یعنی طلب کنید علم را و بجوئید
دانش را که جوینده گان دنیا بسیار شده و در بخشی موسی علیه السلام آورده که خدای
تعالی خطاب کرد کای موسی بگیر بغلبین اهن و عصا را و از روی طلب کن علم
باشد هَيْهَاتَ مِنْتُو نیست این علم دلیل عمل بود و هر چیز که بی دلیل و حجة
باشد هیچ حکمی نیست بدو نیست شعر بی علمی جهان عملی نیست بجاه ❊
بی علم عمل کار گناه است گناه ❊ تا باد جهان ز علم بر دار روشن ❊ بی علم
همه جهان تباهست تباه ❊ و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مَثَلُ الَّذِي
يَتَعَلَّمُ عِلْمًا كَمَثَلِ الْحِمَارِ فِي الطَّاحُونَةِ يَدُورُ فِي مَكَانِهِ

ولا یستطیع

وَلَا يَسْتَطِيعُ عَنْ يَتَجَاوَزُ عَنْ مَكَانِهِ یعنی آنکس
که عمل میکند با علم همچو خر نودکرده را آسیا که در گرد سر کعف و نتواند که در
گذرد و از مقام خود سرگردان باشد و این بجهالت خود بسته است و بطلب
علم کمتر رجوع میکنند و آن سبب سیاهی و محنت دل است و نخواندند که
صیقل و سفیدی دل بعلمست زیرا که رسول صلی الله علیه فرموده که اَلْقَلْبُ مَيِّتَةٌ
وَحَيَاتُهُ بِالطَّلَبِ الْعِلْمِ یعنی دل مرده است و زندگی او حاصل
میشود بطلب علم شعر دل جاهلان را تو مرده شناس ❊ دلت را بعلم و
ادب زنده دار ❊ وگرنه تو باشی مرده ناشناس ❊ پس **باب اول** در
بیان فضیلت علم در روایت صحیح آمده است که صحابه از رسول صلی الله علیه و آله
کدام عمل فاضلتر است گفت علم گفتم باز سؤال کرد که یا رسول الله گفت
علم تحقیق کنند یا رسول الله ما از عمل سؤال میکنیم رسول صلی الله علیه گفت که اِنَّ
قَلِيلُ الْعَمَلِ مَعَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مَعَ الْجَهْلِ
قَلِيلٌ یعنی عمل اندک با علم بسیار بود و عمل بسیار با جهل اندک بود یعنی
عمل با علم باشد اگر چه قرب و منزلتی ندارد و نزد حضرت باری تعالی شعر
که عمل با علم باشد اندکی ❊ هست بسیار و مقبول است بی شک ❊ ور بود با
جهل بسیار عمل ❊ چون نباید این قبول از وه بکی ❊ و دیگر رسول صلی الله علیه و آله
میفرماید که تَعَلُّمُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ قَائِمٌ بِاللَّيْلِ

گفت

وَصَائِمٌ بِالنَّهَارِ یعنی یک ساعت بطلب علم مشغول بودن بهتر است از یکساله
عبادتی که شبها نماز بوده باشد و روزها بروزه و دیگر رسول صلی الله علیه و
آله میفرماید که اَلْعِلْمُ ثَمَرَةُ الْاِيمَانِ وَسِرَاجُ الْاِسْلَامِ یعنی علم
میوه ایمانست و چراغ اسلام است پس هر که را علم نباشد یقین میدان
که او را از ایمان هیچ بهره نباشد و دیگر رسول صلی الله علیه میفرماید که خَيْرُ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ وَشَرُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ
یعنی نیکی دنیا و آخرت از علم بود و بدی دنیا و آخرت از جهل بود و حاصل
میشود از بدی دنیا و آخرت خلاص یابد و دیگر رسول الله میفرماید که
معنی حدیث بغایت آنست که علم بهتر است بحکمه و به جهت آنکه از مردم و شام
گفتند و مباحثه نموده اند جماعتی از مردم تعجب کنند که علم بهتر است
از مال و مردم شام گفتند که مال بهتر است از علم و در پیش رسول صلی الله علیه آمدند
آمدند و گفتند یا رسول الله علم بهتر است یا مال رسول خدا صلی الله علیه گفت
علم بهتر است از مال بهشت وجه اول آنکه علم صاحب خود را نگاه میدارد
و مال صاحب او را نگاه میدارد از دزد و غیره دوم آنکه علم را بخرج کردن
زیاده میشود و مال بخرج کردن کم میشود سیم آنکه علم میراث پیغمبرانست
و مال میراث فرعون و هامانست چهارم آنکه علم صاحب خود را به بهشت میرساند
و مال صاحب خود را بدوزخ رساند پنجم آنکه علما اند به خدا تعالی مگر

میراث

و برکنده

و بر کنده بوده گان و مال راند بد مگر بطالم و کافر ششم آنکه علم صاحب خود را
روز قیامت از صراط بگذراند چون برق درخشان و مال صاحب خود را
بداره در بر صراط تا خدای تعالی چه حکم کند بر وی هفتم آنکه هیچکس اهل
دنیا جمع کردن علم دعوی خدائی نکردند و فرعون بجمع کردن مال
دعوی خدائی کرد هشتم علم مثل نور است هم بسیار ❊ بشنو از من که تو
هستی با خبر ❊ هست فاضلتر ز ملک و مال و جاه ❊ علم بیش انبیا با جزیره ❊
ابن عباس گوید که پیغمبر صلی الله گفت از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که کدام
جهاد فاضلتر است گفت علم آموختن گفتم دیگر گفت پنج وقت نماز فریضه
گفتم پس از آن گفت نشستن بجائی که ایشان را دیدن و با ایشان
نشستن عبادت بود و دیگر رسول صلی الله میفرماید که معنی حدیث بغایت آنست
که یک ساعت نزد یک عالم نشستن در آنجائی که بیان علم کنند بهتر است از
هزار رکعت نماز تطوع از صد هزار اسب که در راه خدا تعالی غزا بسته باشد
و دیگر رسول صلی الله میفرماید که سجده کردن آدم را سبب تعظیم علم است
و این امه محبت که خدای تعالی بر سلیمان و سلیمان را پیامبر و حیث سرکت
نمود فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ مملکت و میراث هر دو او در بود قرشت خالو
و گفت هَذَا عَطَاؤُنَا و دیگر فضیلت علم است و این همه محبت که
خدای تعالی را با محمد صلی الله بوده است با پیغمبران دیگر نبوده چون فوتست

که محبت ایشان زیاده شود و اظهار فضیلت ایشان شود و با ایشان کتابت فرستاد
که مراد از آن کتاب علم و دانش بود و پس معلوم شد که چیزی از علم
فاضلتر نیست پیش انبیا و اولیا و اصفیا بشعر علم و دانش پیش جمله انبیا
هست افضل پیش جمله اغنیا از همه شیبها که حق آن آفرید در زمین کوه دریا

فصل دویم در بیان فضیلت علما و غیره بدانکه خدای تعالی در
کلام مجید میفرماید که والذین اوتوا العلم درجات یعنی خدا وند علما
داده شده است درجات و منازل و جای دیگر گفته انما یخشی الله
من عباده العلماء یعنی بنده کان عالمند از خدا میترسند و فرمان
بجای می آورند و دیگر رسول صلی الله میفرماید که عظموا العلماء فانهم ورثة
الانبیاء فی الدنیا والآخرة یعنی بزرگ و گرامی دارید علما را بدرستیکه
شما را احتیاج است بعلم ایشان در دنیا و آخرت و دیگر رسول صلی الله میفرماید
که عتقاء الله من النار فلینظر الی العلماء والمتعلمین یعنی هرکه
محبت دارد که نظر کند بآزاد کرده کان خدای تعالی از آتش دوزخ پس نگاه کند علما
و متعلم کن و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که من خدم بین العالم
سبعة ایام فقد خدم الله سبعة آلف و اعطاه الله تعالی
بکل یوم ثواب الف شهید یعنی هرکه خدمت کند عالم را هفت روز خدا را هفت هزار

سال و بدهد او را بعوض هر روز ثواب هزار شهید و دیگر رسول صلی الله
میفرماید که من اکرم عالما او متعلما فکانما اکرم سبعین
نبیا یعنی بزرگ و گرامی دارد عالم را یا متعلم را چنان بود که هفتاد هزار
پیغمبر را بزرگ و گرامی داشته باشند و دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید
که فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم یعنی فضل
و افزونی عالم بر عابد چون فضل منست بر فرو تنتر شما و ایضا رسول
میفرماید که فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة
البدر علی سائر الکواکب یعنی فضل دانا بر عبادت کننده
چنین فضل ماه شب چهارده بود بر دیگر ستاره کان و دیگر رسول صلی الله
میفرماید بین العالم و العابد مائة درجة و بین کل
درجتین سبعین سنة یعنی میان عالم و عابد صد درجات
که از درجه تا درجه چندان مسافت بود که اسب تیز تک هفتاد سال برود
اینقدر فضل عالم و عابد **شعر** صاحب دلی بمدرسه آمد ز خانقاه
بشکست عهد و صحبت اهل طریق را ○ گفتم میان عالم عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را ○ گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج
وین جهد میکند که بگیرد غریق را ○ و دیگر رسول صلی الله میفرماید فضل

العالم علی العابد کفضلی علی امتی یعنی فضل عالم بر عابد چنین فضل
منست بر امت من و دیگر رسول صلی الله میفرماید که سالت من جبرئیل
ای جبرئیل افضل الامتی قال الطلب العلم بعد ذالک
قال انظر الی العلماء قلت بعد ذالک قال زیادة
العالم یعنی سوال کردم که کدام چیز فاضلتر است گفت طلب علم گفتم
بعد از آن گفت نظر کردن بعلما گفتم بعد از آن گفت زیارت علما
و دیگر رسول صلی الله میفرماید العالم ان احد اکرم عند الله
من الف شهید یعنی یک عالم بزرگتر است نزدیک خدای تعالی از هزار
شهید و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که سئلت من جبرئیل
قلت علماء و اکرم عند الله ام الشهداء قال العالم
الواحد اکرم عند الله من عشرة الاف شهید و ان
افضل العلماء بالانبیاء و افضل الشهداء بالعلماء
یعنی سوال کردم از جبرئیل گفتم علما فاضلترست پیش خدای تعالی یا شهید گفت
یک عالم بزرگترست پیش خدای تعالی از ده هزار شهید زیرا که افضل علما
با انبیا است و افضل شهدا با علما و دیگر رسول صلی الله میفرماید و معنی حدیث
پیغامبر آنست که طلب کننده علم پیش خدای تعالی فاضلترست از عابدان
و حاجیان و آمرزش خواهند از برای او در رفتن او در راه و باد و ستاره

و هر چیزی که آفتاب بر او افتد و دیگر رسول صلی الله میفرماید و معنی حدیث
پیغامبر آنست هرکه اندوهناک شود در مرگ علما بدرستیکه منافق باشد زیرا
که هیچ مصیبت بزرگتر از مرگ علما نیست که چون عالم وفات کند آسمان
و ساکنان هفتاد روز بر وی گریه و زاری کنند و هرکه اندوهگین
شود بمرگ علما بنویسد خدای تعالی در دیوان اعمال ثواب هزار شهید
و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که من حقر طالب العلم
فقد حقرنی و حقرنی فلعنه الله یعنی هرکه خوار دارد طالب علما
بدرستیکه چنان بود که مرا خوار داشته باشد و هرکه خوار دارد مرا بدرستیکه
جای او آتش دوزخ بود و پیغمبر علیه و آله میفرماید که من حقر طالب
العلم فهو منافق ملعون فی الدنیا و الآخرة یعنی هرکه
حرمت ندارد مرا بدرستیکه او منافق و ملعونست در دنیا و آخرت **شعر**
از نور وجود تو یک قطره منی ○ لیکن تا نکنی لعابان کبر و منی ○ و دیگر رسول صلی الله
میفرماید علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی علماء امت من
چون پیغمبران بنی اسرائیلند و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید ان طالب
العلم شفاعة کشفاعة الانبیاء یعنی طالب علم را فردا روز
قیامت مقام شفاعت بود چنین شفاعت پیغمبران و دیگر رسول صلی الله
میفرماید که من مات فی تعلیمه قبل بلوغ مقصده و خلق الله

تعالی ملکا فی قبره یعلمه الی یوم القیمة یعنی هرکه وفات کند در
آن روز که بطلب علم مشغول باشد پیش از آنکه مقصود او حاصل شود خدای
تعالی بفرستد فرشته را در گور او برای آنکه تعلیم دهد او را تا روز قیامت
و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که من اذل عالما بغیر حق
اذله الله تعالی یوم القیمة علی رؤس الاولین و الاخرین
یعنی هرکه برنجاند عالمی را بی جرم خوار و ذلیل کرداند خدای تعالی او را در روز
قیامت بر سرکان اولین و آخرین چنانکه همه اهل عرصات بدانند
و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که الناس رجلان عالم و متعلم والباقی
کالهمج لا خیر فیهم یعنی مردمان دو نوع اند عالم و متعلم و باقی خرمگس
که نیکی در ایشان اثر نمیکند شعر اگر او را او می کشته رسول ۰ در میان
خلق قول او نبول ۰ عالمست طالب العلم او دیگر دیگران چون خرمگس باشند
و دیگر رسول صلعم و آله میفرماید که مداد العلماء افضل من دماء
الشهداء یعنی سیاهی که علما قرآن و حدیث نویسند بهتر و نیکوتر بود از خون
شهدا یعنی و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که من حفظ عن امتی
اربعین حدیثا کتب الله یوم القیمة فقیها
عالما یعنی هرکه یاد کیرد از امت نقیه عبارت کنند و نویسند نام او را در
جریده فقها و علما بنویسند و دیگر رسول صلعم و آله میفرماید که العلم

لعمل

لیعمل السوء بجاهل فلیبک قالوا فما الذی یا رسول الله
قال تعلم و صحبة العلماء یعنی رسول صلی الله گفت صحابه را بر شما
باد که علم مردانه پیش کرید گفتند یا رسول الله علم مردان چیست
گفت علم آموختن و با علما نشستن و دیگر رسول صلعم و آله
میفرماید که اشراف امتی حاملوا القرآن یعنی بزرگان امت
من خواهند بود و خوانندگان قرآنند و دیگر رسول صلعم و آله
میفرماید که العالم کالذهب و المتعلم کالفضة و
فنائه فی ثمنهما کالنحاس یعنی عالم چون زر سرخ است و متعلم
چون ارزیز و دیگر پیغمبر صلعم میفرماید و معنی حدیث بعبارت آنست که
چون بنشیند پیش عالم بار ایزد حق علم بگشاید بر وی خدای
تعالی هفتاد در از درهای رحمت چون برخیزد و آمرزیده و بیگناه
چنانکه از مادر زاید باشد و بدهد او را بهر حرف ثواب عبادت
یک سال و بنا کنند از برای او بهر حرفی شهری در بهشت که هر شهر
در بهشت ده بار بزرگتر از دنیا بود پس واجب لازم بود بر همه
مؤمنان و مسلمانان که بطلب علم مشغول شوند تا این ثواب دریابند
و از جهالت خلاص شعر باموز علم و او بهای بسر ۰ نزاید ز مادر
کسی با هنر ۰ بعلم و بدانش است بخ بر ۰ کرانانچه شاهست نادان چه مرد ۰

و دیگر روایت صحیح آمده است که یکبار که روزی در حدیث حضرت رسول صلعم
بود مردم شخصی در آمد و بروی سلام کرد گفت یا رسول الله جزا چه باشد اگر
کرد فرزند خود را قرآن بیاموزد و رسول صلعم گفت قرآن سخن حق سبحانه و تعالی است
ثواب آنرا جز خدا کسی دیگر نداند بیان کرد رسول صلعم در مسجد بود که جبرئیل
از نزد حضرت رب العزة در رسید و گفت یا محمد حق سبحانه و تعالی ترا سلام
میرساند و میگوید که هرکه فرزند خود را قرآن بیاموزد چنان بود که هزار نوبت
حج گذارده باشد و هزار عمره گذارده باشد و ده هزار بنده از فرزندان اسمعیل آزاد
کرده باشد و ده هزار بار بجز از رحمت باشد و ده هزار مسکین گرسنه را طعام
داده باشد و ده هزار برهنه را پوشانیده باشد و بنویسند بهر حرفی در دیوان
او نیکی و محو کنند از دیوان او بدی در قبر بوی باشد و گران بار گردانند
میزان نیکی او را بگذرانند از صراط او را چون برق جهنده و هرگز از وی جدا
نشود شعر جان مرد خرسند از آن اهم خواندن قرآن بود ۰ هرکه با فرزند
خود از بهر قرآن رنج برد ۰ رفتنش روز جزا اندر بهشت آسان بود ۰
شرع بودن شربت قرآن قطره باران بکلان ۰ حرمت هر سبزه از قطره
باران بود ۰ پرده باطل رو زیبا از خواندن قرآن قرین ۰ تا قرینش مصطفی
با جمله یاران بود ۰ عزت از قرآن بود تا زینت و رحمان ۰ چون لبدی
منزلت در کور هم قرآن بود ۰ و دیگر رسول صلعم و آله میفرماید که یعنی

بعبارتی

بعبارت آنست که هر شهری و دهی را که عالم یا متعلم در آنجا در آید طعام
ایشان بخورد و باشد از یک جانب بیرون رود آفتها و بلاها از آن دیار
ببرکت آمدن عالم یا متعلم و چون بیرون رود خدای تعالی بردارد عذاب
اهل گورستان وده آن شهر را تا چهل روز روایت دیگر آمده است تا چهل
سال پس سبب فضل پیش انبیا و اولیا داده است علم و تقوی و او است که
نه جاه و مال پیش بزرگان و خداوندان دین ایشان را قربی و منزلتی باشد
فصل سیم در بیان علمای بی عمل و نتیجه جاهل بدانکه قاضیان سه طایفه اند
چنانکه پیغمبر صلعم فرموده القضاة ثلثة قاضیان فی النار و قاض
فی الجنة یعنی قاضیان سه گروه اند دو گروه در دوزخ باشند و یک گروه در
بهشت اما آن دو گروه که در دوزخ اند یک گروه آن باشند که ایشان را علم نباشد
و از جهل مسئله شرعیه را جواب گویند و حکم کنند دوم ایشان را علم بود
میل کنند با رشوت حکم کنند پس ایشان از جمله ظالمان و فاسقان
باشند چنانکه حق تعالی میفرماید که و من لم یحکم بما انزل الله فا
فاولئک هم الظالمون یعنی هرکه حکم نا حق کند افتاده است
او از طایفه ظالمان باشد و دیگر رسول صلعم و آله میفرماید العلم بلا
عمل کالشجر بلا ثمر یعنی علم بی عمل و درخت بی ثمر کار است و دیگر رسول صلعم
میفرماید که ویل للعالم ینقل هوای الناس لا یکون

اشتد یوما القیمة یعنی دار عالمی که سخن بهوای مردم گوید کرد روز
هلکش عذاب سخت تر از دیگران باشد و دیگر خداوند تبارک و تعالی میفرماید که
اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون
الکتاب یعنی میفرمایید مردمان را به نیکوی و مرا فرموشش کرده اند و خود ما
خود را و شما خوانده گان کتاب یعنی شما عالم باشید و دیگر رسول صلعم میفرماید
که العلماء رسلا عمل کنتم رسلا ثم فالناد اولی بعنی علما
با عمل چنین درخت با میوه بود و درخت که او را میوه نباشد بجز از آتش
او را جای نباشد شعر عالمی را که عمل همراه نیست ° جان او از جان حق آگاه
نیست ° چون درخت بی ثمر است اندر رشت ° کش بجز آتش پناه راه نیست °
علم کو ترا ابلهی ... مطلب ° علم کو ترا بحق رساند بطلب ° علم که ترا باز
ندارد زگناه ° تحقیق بآتش رساند مطلب ° و دیگر رسول صلعم میفرماید
العلماء امناء الرسول ما لم یمیلوا فی الدنیا فاذا اختلطوا
فاحذروا هم عنه دینکم یعنی علما امینان پیغمبر اند ما دامیکه بدنیا
میل نکنند و چون بدنیا بیامیزند از ایشان بپرهیزید تا دین شما نقصان
نشود و دیگر حق سبحانه و تعالی بر نبی صلعم میفرماید که قل لا یعلم من فی السموات
والارض الغیب الا الله یعنی بگوای محمد صلی الله علیه که نمیداند اندر آسمان و زمین
بجز خدای تعالی و دیگر رسول صلعم و اله میفرماید که کذب المنجمون برب

الکعبة یعنی سوگند بخورم به پروردگار خانه که منجمان دروغ
گویانند و دیگر رسول صلعم و اله میفرماید المنجم عند الله عاصی
و عند الناس متهم و فی الکعبة امته ملعونة یعنی
منجم بنزدیک خدا عاصی بود پیش آدمیان متهم بود و در گور پشیمان
و سخت و عذاب در دناک و دیگر رسول صلعم میفرماید که من اتی کاهنا
فصدقه بما یقول فقد کفر بما انزل الله علی محمد یعنی هر که
رود بانجمی و او را راست گوید انچه گوید از غیب انجمی خبر دهد درستیکه کافر
شود هر انچه فرستاده است بمحمد صلی الله علیه و اله قرانرا و دیگر امیر المومنین علی
ابن طالب میفرماید المنجم کالکاهن والکاهن کالساحر
والساحر کالکافر والکافر منجم چنین فال گوید و فال گو
چون ساحر است و ساحر چنین کافر است و کافر در دوزخ بود شعر منجم یکی
گمرهی دان تمام ° بقول خدا رسول علیه السلام ° یکی قول او را تو از من بیوش
که کافر شوی ای اخی والسلام ° باب دوم در بیان فضیلت نماز و تارک
او و این معنی پنج درجه فصل فصل اول در بیان فضیلت نماز
در خبر امده است بر روایت صحیح اهل بیت علیه السلام یکی نماز فریضه بهتر است بیش حق
سبحانه و تعالی از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه که از زر سرخ باشد
و بصدقه دهند تا آخر شود و در راه خدای تعالی هم در خبر است از ائمه

معصومین که هیچ وجهی وسیله نزدیک علی تو بخدا الا بجز از معرفت
خدا بتعظیم و دیگر رسول صلعم میفرماید و معنی حدیث بتفسیر آنست که چون
بنده رو بقبله کنند از برای نماز با خلاص تمام و به نیت کنند و بگوید
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم همه بار گناهی که در بدن او بود از تخلص باشد
خدای تعالی ثواب عبادت یک سال در دیوان او بنویسد چون فاتحه و
سوره بخواند چنان باشد که حج و عمره کردی او را روزی باشد و چنان بود که تمام کتابها
خدای تعالی را خوانده باشد و حق تعالی بنظر رحمت در روی نظر کند و چون سجده
کند و تسبیح بگوید بدهد خدای تعالی او را ... بگوی و چنان
بود که بنده آزاد کرده باشد و چون تشهد بخواند بدهد خدای تعالی ثواب صابران
و چون سلام دهد و فارغ شود بخشد خدای تعالی و درهای بهشت پس
در آید در بهشت بهر در که خواهد باز رحمت و دیگر رسول صلعم میفرماید که
افضل الایمان الصلوة یعنی فاضلترین اعمال بعد از ایمان نماز است
و دیگر رسول صلعم میفرماید که الصلوة کفارة للخطایا یعنی نماز
کفارات گناهان باشد و دیگر رسول صلعم میفرماید الصلوة اذا قام
العبد الی الصلوة المکتوبة مقبلا علی الله سبحانه
بقلبه انصرف من صلواته وقد خرج من ذنوبه کیوم
ولدته امه یعنی چون بنده برخیزد برای نماز فریضه پیش خدا و باشد

بدل و اخلاص پاک چنین از نماز فارغ شود بدرستیکه بیرون آید از گناه و چون
روزی که از مادر متولد شود و دیگر رسول صلی الله علیه و اله میفرماید که الصلوة
معراج امتی یعنی نماز معراج امت منست و دیگر رسول صلعم و اله میفرماید
معنی حدیث بتفسیر آنست که بنده تکبیر نماز بگوید تمامت گناها و جمع شود از
جانب چپ و چون سجده کند گناه او بیفتد در زمین و دیگر رسول صلعم
فرماید ان الله تعالی خلق ملکا ینادی فی وقت کل صلوة
ایها الناس قوموا الی الصلوة واطفاء نیرانکم یعنی درستیکه
خدای تعالی فرشته آفریده است که منادی ندا میکند هر وقت نماز که ای مردمان
برخیزید و بجا آرید نماز را و کشنده آتش را یعنی نماز را و دیگر رسول صلی الله
علیه و اله میفرماید الصلوة فی اول وقتها رضوان و آخرها
غفران الله یعنی نماز را اول وقت گذاردن خوشنودی حق بود و در
آخر وقت آمرزش و دیگر رسول صلعم و اله میفرماید و معنی حدیث بتفسیر
آنست که هر که نگاه دارد چهل بامداد را و نماز بجماعت بگذارد او اگر عالم
دشمن وی شوند بر وی ظفر نیابد و هر که چهل بار در مسجد نماز کند ثواب
چهل پیغمبران در دیوان عمل او بنویسند و چهل هزار فرشته بر وی دعا کنند
و ایضا رسول صلعم میفرماید و معنی حدیث بتفسیر آنست که پنج وقت نماز
مثل جوی آب بود که بر در خانه ظاهر بود و هر روز پنج نوبت غسل
کنند هیچ گونه چرک بر تن وی نماند یعنی پنج وقت نماز پاک شهر داند از گناه

صغیره و کبیره بر تن وی نماند و آن وقتی بود که نماز بر قاعده شریعت گذارده
بود یعنی قراءت و رکوع و سجود و قیام بجای آورده بود و دیگر پیغمبر صلی الله
علیه و آله میفرماید و بعضی حدیث بغایت آنست که هر که در نماز کاهلی نماید
ایمان او ضعیف بود و دیگر رسول صلعم میفرماید الصلوة مناجی ربه
یعنی نمازکننده با خدا سخن میگوید و میشنود و دیگر رسول صلی الله علیه میفرماید
الصلوة نور المؤمنین یعنی نماز روشنی جان مؤمنانست و دیگر رسول صلعم
علیه و آله میفرماید الصلوة قربان المتقین یعنی نماز قربان پرهیزکارانست
و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید کرنش ایمان نمازست و ایضا رسول ۲
میفرماید که ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری
للذاکرین یعنی نیکوئیها را ببرد و بدیها را محو کند و این وعظ پندیست
مرکسانرا که میر کنند بر نماز و نیکوئیهای نمازست و دیگر رسول صلی الله علیه و آله
میفرماید که فان الله لا یضیع اجر المحسنین یعنی که بدرستیکه خدا
ضایع نکند مزد ثواب نمازکننده گانرا و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید
که الصلوة تقوی یعنی نماز نورست و روشن کننده دلست و نماز
انس گرفتن بنده است با حضرت رب العزة و چون با دوقی زیاده شود
وحدت و صورت بر دل و جان راسخ کند و نماز را فضیلت آن بسیار وقت
بود که با خضوع و خشوع و حضور دل گذارد و رکوع و سجود را تمام کنند که خدا

تعالی میفرماید

تعالی میفرماید قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خا
شعون یعنی بدرستیکه رستگاری یافتند مؤمنان که در نماز فروتنی نماید
ابن عباس میگوید خشوع نماز آنست که نمازگذارنده نداند که راست و چپ او
کیست ایستاده و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید لا صلوة الا بحضور
القلب یعنی نماز نیست مگر بحضور دل و دیگر حق سبحانه و تعالی میفرماید که فویل
للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی ویل مر نمازگذارنده
گانست که از نماز ببرد و ویل چاهست در دوزخ که در آن چاه ماراست
بس عظیم و هر آن مار هشت طبقه بکند و خدای تعالی میفرماید که ویل آن مار
جای کسیست که در نماز تغافل کرده باشد و دیگر خدای تعالی میفرماید که اقم
الصلوة لذکری و لا تکن من الغافلین یعنی بپا دار نماز را از برای
یاد کردن ما و مباش از غافلان و جای دیگر میفرماید فلا تقربوا الصلوة
و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون یعنی نزدیک مشوید بنماز در
حالتی که مستی باشید تا آنکه بدانید که چه میگوئید و چه میخوانید و مستی انواع
از حب دنیا و کثرت هموم و مستی از غفلت کل حال و نماز مناجاتست با
خداوند بغفلت دل چگونه باشد و باید دانست که سبب پراکنده گی دل در نماز
از غلبه شهوت مختلفست در اندرون و اصل همه حب دنیاست. که
بر همه خطاهاست و همه نقصانهاست و هر که دل او بدنیا خرم شد از آنست

مناجات محروم گشت و دیگر رسول صلعم میفرماید که اتموا رکوعکم و سجودکم
و خشوعکم فانی اراکم من خلفی کما اراکم من قدامی
یعنی نماز تمام کنید با رکوع و سجود و خشوع را در نماز بدرستیکه من شما را از پس
خود میبینم و دیگر رسول صلعم علیه و آله میفرماید که اسوأ الناس سرقة
من یسرق من صلوته یعنی بدترین دزد آن باشد که از نماز چیزی بدزدد
یعنی رکوع و سجود تمام بجای نیاورد و دیگر ابن عباس گفت دو رکعت نماز با تفکر
بهتر بود از نماز کون شب تا روز که دل غافل بود فی الجمله باید که نمازگذارنده
هر روز که برآید صفات اندرون و افعال و تش متغیر و مبدل شود و نماز
بر دل وی سردگی و نشاط در عبادت بیفزاید چنانکه خدای تعالی میفرماید
وان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر یعنی بدرستیکه
نماز باز دارد و مرد را از ناسزا و ناپسندیده و دیگر رسول صلی الله علیه و آله
میفرماید که من لم تنهه صلوته لم یزدد من الله الا بعدا یعنی هر که باز
ندارد نماز او از ناشایسته و ناپسندیده زیاده نشود از خدا مگر دوری
فصل دوم در بیان عذاب تارک نماز خدای تعالی میفرماید
که یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا
لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین و کنا
نخوض مع الخائضین سؤال کنند مالکان دوزخ از گناهکاران

که چه کردید

که چه کردید که شما را در دوزخ آوردند گویند نبودیم از نمازگذارندگان
و طعام دهنده گان مسکینان را و جای دیگر میفرماید که اضاعوا الصلوة
و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا یعنی آنگروه که ضایع
کردند نماز را از پی شهوات بدوزخ در غی در آورند ابن عباس
گوید که غی وادیست در دوزخ بدان که حق سبحانه تعالی امر کسته دوزخ را
بگرمی خویش ... در آنوادی مار است که شصت سال راه درازی دارد و
شصت سال راه پهنای او از آن روز که خدای تعالی او را آفریده است دهان
او مهربست و دیگران نکشاید مگر بگوشت بی نمازان و شراب خواران و دیگر
روایت صحیح آمده است و از رسول صلی الله علیه و آله گوش روزی
جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و آواز وحی میکرد هنوز وحی تمام نکرده بود که آوازی
سخت هایلی شنید و در حال رنگ جبرئیل متغیر شد از وی پرسیدم
کاین آواز چه آوازست گفت ای محمد صلعم خدای تعالی در دوزخ هفتم
جایی آفریده است و سنگ سیاهی بر جا رسیده و رسول صلعم فرمود
که ای اخی جبرئیل این چاه جای کیست گفت جای بی نمازان
باشد و ایضا رسول صلعم میفرماید که چون روز قیامت در آید از دوزخ
بیرون آید کژدمی که سر او از آسمان و دنیا و تا زمین بود و دو دهنش
از مشرق تا مغرب بود پس گویند او را چه میخواهی ای کژدم (گروه‌ها) گوید پنج گروه را

اول بی نماز دوم مانع زکوة سیم خمرخواره چهارم ... باقوال
پنجم کسی که سخنهای دنیای در مسجد گفته باشد پس رسول صلی الله علیه و آله
گوید پرچند رحمند بدل ایشان را الله درشتکاه عرصات چنانکه کبوتر
کندم را برچیند و باز لعنت با تش چنانکه هست و پیغمبر باید شعر در مسجد هرزه
بازمکن • چون در آن بجز نماز مکن • و دیگر رسول صلی الله علیه و آله پیغمبر باید
و معنی حدیث چنانست که هر کسی که نماز ترک کند حق تعالی او را به چهارده علت
مبتلا سازد شش در دنیا و سه نزدیک ممات و سه نزدیک قبر و اما
آن شش که در دنیا بود اول آنکه نور از روی او بردارند دوم آنکه برکت
از عمر او بردارد سیم آنکه مال او زیاد نشود چهارم آنکه خدای تعالی
خیرات او را قبول نکند پنجم آنکه دعای او در حق قبول نشود ششم
آنکه سکرات موت بروی سخت گرداند و آن سه که نزدیک مرگ بود اول آنکه
تلخ جان کندن دوم آنکه گرسنه میرد سیم آنکه تشنه میرد چنانکه هرچند طعام
و آب بر حلق او ریزند سیر نشود و اما آن سه که در گور باشد اول آنکه دایم
با غم و اندوه در گور باشد تا روز قیامت و اما آن سه که در قیامت بود
اول آنکه حساب بروی سخت و دشوار بود دوم آنکه دشمن خدا بود و عذاب
دوزخ بود سیم آنکه او را خدای تعالی برانگیزاند از قبر مثل حیوان که او را
چهار روی ... و ... عرصات خلایق بر او نگرند و بدرآن

در دوزخ برند هیچ ... آنکه بی نماز است • گرچه ... زنا به کار است
که فرض خدا را بگذارد • و فرض تو نیز غم ندارد • و دیگر رسول صلی الله علیه
پیغمبر باید که مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ تَارِكِ الصَّلٰوةِ فَكَأَنَّمَا هَدَمَ
الْبَيْتَ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَكَأَنَّمَا قَتَلَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ یعنی هر که خنده در روی بی نماز
چنان باشد که خراب کرده باشد بیت المعمور را هفت مرتبه و هزار فرشته
از فرشتگان مقرب و هزار پیغمبر از پیغمبران مرسل بقتل آورده باشد و
دیگر رسول صلی الله علیه پیغمبر باید لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا صَلٰوةَ لَهُ یعنی ایمان نیست بی نماز را
و دیگر رسول صلی الله علیه پیغمبر باید مَنْ لَا حَظَّ فِي الْإِسْلَامِ لِمَنْ لَا صَلٰوةَ لَهُ
یعنی نصیب و بهره نیست از اسلام آنکس را که نماز نمیگذارد و دیگر رسول صلی الله علیه
پیغمبر باید که أَحْرَقَ سَبْعِينَ مُصْحَفًا وَقَتَلَ سَبْعِينَ نَبِيًّا وَزَنَى
بِأُمِّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَافْتَضَّ سَبْعِينَ بِكْرًا بِطَرِيقِ الزِّنَا
فَهُوَ أَقْرَبُ إِلَى رَحْمَةِ اللهِ تَعَالَى مِمَّنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا
یعنی چنان باشد که کسی هفتاد مصحف را بسوزاند و هفتاد پیغمبر را بقتل رساند و
هفتاد بار با مادر خود زنا کرده باشد و هفتاد دختر بکر را ازاله بکارت کرده باشد به طریق
زنا او به رحمت حق و آمرزش نزدیک تر بود تا از بی نماز و دیگر رسول صلی الله علیه
پیغمبر باید که مَنْ أَعَانَ تَارِكَ الصَّلٰوةِ بِلُقْمَةٍ أَوْ بِكِسْوَةٍ فَكَأَنَّمَا

قَتَلَ سَبْعِينَ نَبِيًّا أَوَّلُهُمْ آدَمُ وَآخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ یعنی هر که
یاری کند بی نماز را یک لقمه یا یک کسوه همچنان باشد که هفتاد هزار پیغمبر را
بکشد اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد صلی الله علیه و سلم بی نماز بتر از مردم کش میان
... • در شریعت واجب آمد کشتن هر بی نماز • من بگویم یک سخنی از قول
حق گر بشنوی • مردم سگ بهتر بود از ریش هر دو بی نماز • و دیگر رسول صلی الله علیه و سلم
پیغمبر باید که لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَآفَةُ الدِّينِ تَرْكُ الصَّلٰوةِ یعنی
هر چیز را آفتی است و آفت دین بی نمازیست و دیگر رسول صلی الله علیه پیغمبر باید که لِكُلِّ
شَيْءٍ عَلَمٌ وَعَلَمُ الْإِيمَانِ الصَّلٰوةُ یعنی هر چیز را نشانیست
و نشان ایمان نماز است و دیگر رسول صلی الله علیه پیغمبر باید که مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ
مُتَعَمِّدًا فَكَأَنَّمَا فَقَدْ كَفَرَ یعنی هر که نماز را بعمداً ترک کند و ترک
او را مباح داند و حلال پندارد کافر شود و دیگر پیغمبر صلی الله علیه پیغمبر باید الْعَهْدُ
الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلٰوةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ یعنی
عهدی که میان ما و میان مؤمنانست نماز است پس هر که ترک کند از اهل ...
کافر شود زینهار مکن ترک نماز ای پسر • که کافر شوی از جهودان بدتر •
دیگر سهو نباید بود ترک تو • قضا کن هرچه باد آید زود تر • و دیگر رسول صلی الله علیه
پیغمبر باید که مَنْ أَخَّرَ الصَّلٰوةَ عَنْ وَقْتِهَا أَوْ تَرَكَ حُبِسَ عَلَى

الصِّرَاطِ ثَمَانِينَ حُقْبًا كُلُّ حُقْبٍ ثَمَانُونَ سَنَةً كُلُّ يَوْمٍ كَأَلْفِ
سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ أَوَّلِهَا وَآخِرِهَا یعنی هر که نماز را بوقت
او ... بدارند او را بر صراط هشتاد حقب و هر حقبی هشتاد سال و هر سالی
و هر روز اول تا آخر و دیگر رسول صلی الله علیه و آله پیغمبر باید که مَنْ تَرَكَ
الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا يَلْبَثُ فِي النَّارِ ثَمَانِينَ حُقْبًا یعنی هر که نماز را
بعمداً ترک کند هشتاد حقب در دوزخ باید کشیدن هر حقبی هزار و چهار صد سال
راه باشد و دیگر رسول صلی الله علیه پیغمبر باید که الصَّلٰوةُ عِمَادُ الدِّينِ مَنْ أَقَامَهَا
فَقَدْ أَقَامَ الدِّينَ وَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ هَدَمَ الدِّينَ یعنی نماز
ستون دین است هر که نماز بگذارد او چنان باشد که دین را بجای آورده باشد
و هر که نماز را ترک کند دین را خراب کرده باشد و دیگر رسول صلی الله علیه پیغمبر باید
که إِنَّ تَارِكَ الصَّلٰوةِ لَا يَجِدُ رِيحَ الْجَنَّةِ یعنی بی نماز بوی بهشت
در نیابد بهشت که تو میداری نماز خوب بیابی • دین خود را و بهشتی دایم بجای
زانکه دین و بهشت را ستون آمد نماز • مرانه دین بی ستون نبود روا • و دیگر
رسول صلی الله علیه و آله پیغمبر باید که مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ الْفَجْرِ تَبْعُدُ
عَنْهُ الْإِيمَانُ وَمَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ الظُّهْرِ تَبْعُدُ عَنْهُ الْقُرْآنُ
وَمَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ الْعَصْرِ تَبْعُدُ عَنْهُ الْأَنْبِيَاءُ وَمَنْ
تَرَكَ الصَّلٰوةَ الْمَغْرِبِ عَنْهُ الْمَلٰئِكَةُ وَمَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ

النساء تبق ومینه الرحمن اولئک هم المنافقون
یعنی هر که ترک نماز بامداد را بیزار شود از و ایمان و هر که نماز پیشین را
ترک کند بیزار شود از و قرآن و هر که نماز عصر را ترک کند بیزار شود از و
فرشتگان و هر که نماز شام را ترک کند بیزار شود از و فرشتگان و هر که
نماز خفتن را ترک کند بیزار شود از و خدای تعالی و او منافق باشد و دیگر
رسول صلعم میفرماید که اول ما یحاسب من العبد الصلوة فان
قبلت قبلت بها سوائر و ان ردت فاسوا بها اول
چیزیکه حساب کنند از بنده در قیامت نماز است پس اگر نماز وی مقبول باشد
هر عملی دیگر که کرده باشد همه مقبول بود پس اگر نماز را رد کنند هر عملی که کرده باشد
همه را رد کنند پس معلوم شد که هیچ خیرات و اعمال بی نماز پیش حضرت
جل جلاله مقبول نباشد حیث روز حشر که جا نگداز بود • اولین پرسش نماز بود
تو یکی در نماز تقصیر • تا در آن روز نباشد تو فقیر • باب سیم
در بیان مانع زکوة قال الله تبارک و تعالی و لا تحسبن الذین
یبخلون بما اتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر
لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی مپندارید
آنها را که بخیلی میکنند و زکوة مال نمیدهند آنچه خدا از فضل خود بدیشان داده است
و نیکیست ایشان را آنست زور شر باشد که کنیم آن مال را مثل ماری و در گردن ایشان

اندازیم در قیامت و دیگر خدای تعالی میفرماید الذین یکنزون الذهب
و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب
الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم
و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم
یعنی آنکه گنج جمع میکنند طلا و نقره را و حق الله تعالی نمیدهند و در راه
خدا صرف نمینمایند بشارت باد ایشان را بعذاب دردناک روز
قیامت که سرخ گردانند آن زر و نقره را در آتش دوزخ و داغ کنند
بر روهای ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان و گویند این
گنجهای شماست که زکوة آن نداده بودید در دنیا الحال بچشید عذاب
او را و دیگر رسول صلعم میفرماید یعنی حدیث بنا پیر است که هر که را خدا
مال داد و او ادای زکوة آن نکند در قیامت آن مال را مثل
ماری گردانند بزرگ و سیاه و در گردن او اندازند چون طوق آن
مار بگردن او را ... و میگوید که منم مال و گنج نهانی
تو ام در دنیا که زکوة آن ندادی و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید
که الزکوة قنطرة الاسلام یعنی زکوة پل مسلمانیست یعنی هر که زکوة
مال نداده در شهر اسلام در نتواند آمدن و دیگر رسول صلعم و آله میفرماید
لا یقبل الله صلوة لا یؤدی حق ماله یعنی قبول نکند

خدای تعالی نماز مردی را که زکوة مال خود ندهد و پرهیز نکنند و دیگر رسول صلعم
میفرماید که لا ایمان لمن لا صلوة له و لا صلوة لمن لا زکوة
له و دیگر رسول صلعم و آله میفرماید که لا ینقص یعنی کم نشود مال بدادن
زکوة بیت اگر مال داری زکوتش بده • تو یک گنج در آخرت می نهی •
که رز کشف تاک کم • پس از اید بیاغ و بستان ده • و از حضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که هر که نداده قیراطی از زکوة که بهشت که اولاد است
اونه مؤمن است و نه مسلمان و در وقت سکرات میکنند که جهار کرد انید جهاز
نماز زکوة را نداده ام چنانچه حق تعالی فرموده است حتی اذا جاء احدهم
الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت یعنی
وقتیکه بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا باز گردانید مرا
بدنیا تا بدعمل شایسته بکنم در آن مالی که بر دنیا گذاشته ام پس ندای جلال
جنازه او میرسد که دروغ میگوید این ملعون هرگاه بر ملک عود خواهد کرد و دیگر
رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که ما تلف مال فی بر و بحر الا بمنع
الزکوة یعنی تلف مال در بیابان و دریا تلف نشد مگر منع زکوة و دیگر رسول صلعم
میفرماید که حصنوا اموالکم بالزکوة و داووا مرضاکم
بالصدقة یعنی حصار سازید مال خود را بزکوة و دوا کنید بیماران خود را

صدقه و دیگر رسول صلی الله میفرماید که من صام و لم یخرج الفطرة
کان لمن لا صیام له یعنی هر که روزه بدارد و زکوة ندهد چنان
بود که روزه نداشته باشد و پیغمبر صلی الله میفرماید که ان اتمام الصوم
اعطاء الفطرة بدرستیکه روزه تمام و کمال میشود بدادن زکوة و دیگر
رسول صلعم میفرماید که صوم شهر رمضان معلق بین السماء
و الارض لا یرفع الا بزکوة الفطر یعنی روزه رمضان آویخته
باشد میان آسمان و زمین و با آسمان نرسد مگر بدادن زکوة فطر و دیگر
رسول صلعم میفرماید که من اخرج زکوة الفطر و دیگر خدای تعالی
میفرماید که قد افلح من تزکی یعنی آنکه بدرستیکه رستگار شد
هر که پرهیز کرد زکوة فطر را بمستحق رساند و روزه دار رستگاری یابد
تا زکوة فطر را بمستحق نرساند زکوة را بده ای عزیز • اگر است
امید تحتار نیز • که صوم تو مقبول باشد تمام • بقول کریم سید با تمیز •
باب چهارم در بیان خمر و قمار کان و اهل شطرنج و قمار و این
منبر و در سه فصل فصل اول در مذمت شراب و قمار کان
بدانکه خدای تعالی در کلام مجید میفرماید که یا ایها الذین امنوا
انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون یعنی

اما اگر ایمان آورد رند باد رستگو خمر و نی رد و انصاب یعنی بت پرست و ازلام
حرام و پلید است و از عمل شیطانست پرهیز بد باشد که رستگاری یابید
که خمر خواره کان را بعد از توبه و پرهیز بد با خیر باید بودن که هنوز بیم علوم است
و دیگر رسول علیه السلام میفرماید که شارب الخمر کعابد الوثن یعنی خمر زننده
خمر چون پرستنده بت بود و دیگر رسول علیه السلام میفرماید که منادی حق ل شارب
الخمر الا سقاه الله یوم القیمة من الحمیم مثل ما یشرب
من الخمر یعنی نیست هیچ مردی که خورد خمر را مگر آنکه خدای تعالی
بچشاند او را روز قیامت از زرداب دوزخ مقدار آنکه خورده باشد
از خمر و دیگر رسول صلی الله علیه وآله میفرماید که الخمر جماع الاثم وام
الخبائث یعنی خمر اصل گناهانست و مادر همه پلیدیست قال النبی علیه
السلام لعن الله الخمر وعاصرها ومعتصرها وشاربها وحاملها
والمحمولة الیها وبایعها وساقیها واکل ثمنها یعنی
لعنت کرد شراب را و عاصر را و در جای که در و شراب بجنبد رند و بردارنده
او و در آن ظرف که در آن شراب پرورده میشود و برخورنده او و بردهنده
او و برخورنده بهای او و دیگر رسول علیه السلام میفرماید که ان الخمر مفتاح کل
شر یعنی خمر کلید همه پلیدیهاست و بدینها که رسول صلی الله علیه وآله میفرماید
که من اطعم شارب الخمر لقمة حرم الله علیه الحسنات

والعقاب

والعقاب واطعمه من صدید جهنم یعنی هر که یک لقمه طعام
دهد خمر خواره را خدای تعالی بر وی مسلط گرداند ماران و کژدم را و طعام
دهد خدای تعالی او را از زرداب دوزخ و دیگر رسول صلی الله علیه وآله میفرماید
که من سلم علی شارب الخمر او صافحه او عانقه ان یعنی سنه(?)
یعنی هر که سلام کند شارب خمر را یا دست در گردن او کند باطل گرداند
خدای تعالی عمل چهل ساله او را و دیگر رسول صلی الله علیه وآله میفرماید و
معنی حدیث بفارسی آنست که هر که خمر بخورد در روز نظر نکند خدای تعالی
بسوی او و نماز و قبول نکند خدای تعالی نماز چهل شبانه روز او را و
اگر در آن مستی بمیرد چون بت پرستان محشور شود و دیگر رسول صلی الله
علیه وآله میفرماید من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یجلس
علی مائدة تدار علیها الخمر یعنی هر که مؤمن باشد بروز واپسین
باید که ننشیند بر خوانی که خمر خواره نشیند و دیگر رسول علیه السلام میفرماید معنی
حدیث بفارسی آنست که دوزخ وادیست بدان گرمی و تب(?) و از روی
هفتاد هزار بار اهل دوزخ از گرمی او پناه جویند و زنهار خواهند و در آن
وادی چاهیست از آتش که در آن چاه تابوتیست از آتش و در آن
وادی ماریست از آتش که او را هزار سر باشد و در هر سری هزار
دهان باشد و در هر دهانی هزار زبان باشد و در هر زبانی هزار کژدم بود

صحابه گفتند یا رسول الله این کدام طایفه باشد گفت خمر خواره کان را و
دیگر رسول صلی الله علیه وآله میفرماید و معنی حدیث بفارسی آنست که هر که
بر خمر خواره سلام کند یا حاجت او را برآورد یا با وی قرض دهد چنان بود
که یاری داده باشد بر خراب اسلام و کشتن برادر مؤمن و دیگر بر خمر خواره دختر
ندهید و اگر بیمار شود بعیادتش مروید و اگر بمیرد در گورستان مسلمانان دفن
مکنید و دیگر رسول صلی الله علیه وآله میفرماید که شارب الخمر عن قیس الشیبانی(?)
والسکران الشیاطین(?) یعنی شراب خورنده چون مست گشت زن
شیطانست و زن او در شرم باید که با وجود عقل خود را از شیطان گرداند
و دیگر رسول صلی الله علیه وآله میفرماید و معنی حدیث بفارسی آنست که با بد خمر
خواره با روی سیاه و چشمهای ازرق از زبان و جمیع اندام او خون و ریم روان
بود و از بوی آن اهل عرصات بفریاد آیند و دیگر در روایت صحیح آمده است
که روزی جمع صحابه از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کردند که ای امیر مؤمنان تا چه غایت
از خمر خواران پرهیز باید کرد امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای مؤمنان اگر قطره
خمر در چاه افتد و آنچاه را پر از خاک کنند و هزار سال بر وی بگذرد و درختی
از چاه الف بروید و آن الف را گوسفندی بخورد و در میان زمین گوسفندان
گوشت آن گوسفند بر من حرام است و اگر قطار شتر بود اول قطار را در مشرق و
آخر او در مغرب و در شتر آخرین خمر بود من مهار شتر اول را بدست نگیرم

و دیگر رسول

و دیگر رسول علیه السلام میفرماید که من شرب الخمر فی الدنیا لم یشرب
الکوثر فی الاخرة الا من تاب وتاب الله علیه
یعنی هر که بخورد خمر را در دنیا نخورد از آب آخرت حوض کوثر الا مگر توبه
کند و با توبه بمیرد بیت مگر خمر کز بهید آمده * بدیدگاه هر زر بدید آمده
که هر کش بخورد و خمر شوم * ز سستیش بگو ز بهید آمده * مگر آنکه توبه کند با نصوح
بر آن توبه هر سعید آمده **فصل دوم** در بیان مذمت اهل نجس روایت از
رسول صلی الله علیه وآله وسلم که من اکل لقمة من السحت فکانما زنا
بامه سبعین مرة ومن زنا بامه فی حرم(?) فکانما هدم
الکعبة سبعین مرة یعنی هر که یک لقمه نجس بخورد چنان بود که با مادر
خود را هفتاد بار زنا کند و دیگر پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید که من
اکل النجس وقال علی هذا حشر یوم القیمة مکتوب
بین عینیه آیس من رحمة الله یعنی هر کس نجس بخورد روز انگیخته شود
روز قیامت بصورت خرس و در پیشانی وی نوشته باشد که نا امید است
این شخص از رحمت خدا و او ملعونست در آخرت و لیغ سفرات(?) گفته اند
سمره ملعونه که خدای نجس در قرآن حرام کرده است و دیگر رسول صلی الله علیه
وآله میفرماید معنی حدیث بفارسی آنست که بپرهیزید از گناه خشک که آن

نیک است بدرستیکه اختیار را از چشم مردم برباید و ایمان در وقت باز گرداند
به پرهیز کوشش بکن بر حرام • چه در بهشت رباید تمام • به الفاظ و بار
آواز و بد بود • باب در ترک کردن از بکنام • فصل سیم • در منع تفرج
و نرد و شطرنج رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که مَنْ لَعِبَ بِالنَّرْدِ وَالشِّطْرَنْجِ
فَكَأَنَّمَا غَمَسَ يَدَهُ فِي دَمِ الْخِنْزِيرِ هر که نرد و شطرنج
بازد چنان باشد که دست خود را بخون خوک آلوده باشد و دیگر رسول صلی الله
علیه و آله میفرماید که ما الهاکم عن ذکر الله تعالی و هو حرام
یعنی هر چه شما را مشغول کند و باز دارد از ذکر خدای تعالی آن حرام بود و
قمار و نرد و شطرنج از این قبیل است و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید
لا يدخل الملائكة في بيت فيه خمر او دف او طنبور او
نرد ولا يستجاب دعاؤهم و رفع الله عنهم البركة والخير
یعنی فرشته در نیاید در آن خانه که در وی خمر یا طنبور یا دف یا نرد باشد و دعای
اهل خانه مستجاب نشود و بردارد خیر و برکت را از ایشان پس شطرنج و
قمار کار شیطان • چندان بپرهیز بقول یزدان • زیرا که حرامست و
پلیدیست بدست • در ذکر خدای باز دارد ز ایشان • باب پنجم
در صفت بهشت و دوزخ و این مبنی بود بر دو فصل • فصل اول
در صفت اهل بهشت بدانکه خدای تعالی میفرماید که مُتَّكِئِينَ فِيهَا

علی الارائک

عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا یعنی
اهل بهشت ننشینند آفتاب گرم و سرمای سخت را و رسول صلی الله علیه و آله
فرماید که هر که در بهشت در آید زنده بود و هرگز نمیرد و در نعمت بود
که آفت نشود و هرگز کهنه نشود و هرگز سیر نشود صحابه گفتند یا رسول الله بنای
بهشت بچه کرده اند گفت یک خشت از زر سرخ و دیگر از نقره و ملاط او
از مشک اذفر و خاک او از زعفران و سنگ ریزه او از لؤلؤ و یاقوت
و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید یعنی حدیث بخاریست که بدرستیکه اهل
بهشت بخورند و بیاشامند و ایشان را بول و غایط نباشد و آب دهان و آب بینی
نباشد و مثل عرق از پشت او بیرون آید که هزار بار از مشک خوشبوتر
بود و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید معنی حدیث پیغمبر آنست
که دیدم در شب معراج کوشکی از یاقوت سرخ او را در بود از زر
سرخ و او را چهار رکن بود از رکنی تا رکنی چندان بود که از مشرق
تا مغرب چون در آمدم چهار جوی دیدم یکی آب یکی از عسل و یکی از
خمر و یکی از شیر و درختهای بسیار دیدم که اصل او از زر سرخ و برگ
او از حلهای بهشت و بر هر برگ نوشته اند لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله و خدای تبارک و تعالی در کلام
مجید یاد کرده که مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ

مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ
لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ یعنی بهشت وعده کردیم و آماده بر پرهیزکاران را که در آن
جویهای بود از آبی از شیر و از شراب محض و از عسل مصفی و همه از برای ایشان
باشد و در آنجا از هر نوع میوه که مراد ایشان طلبیدار هر نوعی بود برای ایشان را و آنجا
از هر رده کار دور بهشت جنت الفردوس از آن ابرار است • ارض تعالی از بدا
از زر • نقرها از لعل یا یاقوت است • خاک او کافور باشد یا کهر • از برای
مومنان متقی • هست قول سید خیر البشر • فصل دوم • در بیان دوزخ
و اهل او بدانکه حق تعالی میفرماید إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ
أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ یعنی بدرستیکه از خدا هفت دروازه است
و در هر دروازه مستقر است و موعده کافرانست و بر هر دری هزار
سرای است و در هر سرای رده هفتاد هزار گنبد است و در هر گنبدی هفتاد هزار
شهر است از آتش و در هر شهری هفتاد هزار حجره است از آتش و در هر حجره
هفتاد هزار گردنست از آتش و در هر گردن مار هفتاد هزار دهن است و در هر سر مار هفتاد هزار
دندانست و در هر دندان هفتاد هزار شیشه است از زهر و در هر دوزخ هفتاد و
هزار فرشته اند که ملازم دوزخ اند و در بجای موسی علیه السلام در دعا التماس کرد که خدای تعالی

کفت که ای موسی

گفت که ای موسی در دوزخ طبقه آفریدیم در هر طبقه هفتاد هزار دار البیت و در دار آن
هفتاد هزار شهرست و در هر شهری هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد
هزار تابوت و در هر تابوت هفت برابر دنیا دراز است و در هر تابوتی
هفتاد هزار مارست و هفتاد هزار کژدم و هر ماری برزرگی کوه طور باشد
یا موسی همه مشرکان و غافلان و بخیلان و ربا خواران و ربا خوران و سخن
چینان را جمع گردانم و در آنجا همه جمع بر ایشان آن ماران و کژدمان را مسلط
گردانم تا بگزند ایشان را تا بدانسته که آن بوی مزه عقوبت و بعضی از ایشان که حق بوده اند
و بار دیگر خطاب کرد که ای موسی اگر بخواهی که صفت دوزخ با تو بگویم موسی علیه السلام
گفت آری جواب آمد ای موسی دوزخ را هفت طبقه آفریدیم اگر جمله هفت
آسمان و هفت زمین را در یک طبقه دوزخ اندازند پنهان بود که انگشتری
در فضای محیط افتد بار دیگر خطاب کرد که ای موسی اگر بخواهیم که یک شخصی از
دوزخ بیرون آورند و در مشرق بگذارند تمامت اهل دنیا از گرما او بمیرند
و بسوزند این حال از آن یک بخش نیست که با تو بیان کنم و در روایت
صحیح آمده است که رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که در شب معراج خدای تعالی
دوزخ را بمن عرضه کرد جمعی از فرشتگان را دیدم که زبانیه دوزخ خوانند
ایشان را صفت هیبت مانند برق چشم و یکی گرزی از آتش در دست
بود اهل دوزخ را عذاب میکردند و قومی را لبهاکی بریده و قومی را

پشت و پهلو داغ میکردند و عورتان را دیدم یعنی پستان عورتهای ایشان
آویخته و بعضی را زبانها از قفا بیرون کشیده و بعضی علمهای آتشین در گردن
نهاده و غیره روایت دیگر آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید که روزی
از برادرم جبرئیل علیه السلام پرسیدم در جواب گفت یا محمد اگر خدای
تعالی از بخیلی برای کسی فرستادی اگر یک ذره از آتش دوزخ در
زمین افتد و زمینیها هر چه در روی است بسوزد و اگر از آن آبی که از برای خوردن
آفریده است یک قطره آن همراه بر زمین چکد همه طعامها و شرابها تلخ شود و اگر جامه
دوزخیان را یکی در میان آسمان و زمین بیاویزند اهل مشرق و مغرب از
گنده بوی او بمیرند **باب ششم** در بیان چیزهایی که خداوند عالم امر
کرده است از قولی و فعلی اول معرفت خود را واجب و لازم گردانیده است
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدم پری و آدمی را
از هیچ چیز مگر آنکه پرستند مرا یعنی بشناسند اگرچه معرفت او حاصل نشود اشیا است
اعتبار آثار قدرت او باید کرد چنانکه رسول صلی الله علیه و آله میفرماید
که تفکروا فی آلاء الله ولا تتفکروا فی ذات الله یعنی تفکر
و اندیشه از آثار قدرت او کنید نه در کنه حقیقت او به اینکه عقل به ره
نمی ادراک تو راه ○ علم تو ز هر سر نهفته آگاه ○ هر چشم بر اشتباه مهر
تو دلیل ○ هر ذره بر آشنایی لطف تو گواه ○ و دیگر نماز است که خداوند

محمد

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باور داشتن آنچه امر و نهی کرده چنانکه در کلام مجید
میفرماید وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا
یعنی آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله بشما رسید و شما را بفرماید قبول کنید و بجا آن
کار کنید و آنچه شما را نهی کنند و باز دارد باز ایستید و دیگر ترک آن بکنید
و دیگر آنکه شیطان دشمن شما است و شما نیز او را دشمن کنید و دیگر از برای
وضوی ... چنانکه فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فا
غسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق فامسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول
بر خیزید برای نماز بشویید رویهای خود را و دستهای خود را از مرفق و
مسح کنید بعضی از سرها را تا ساق و دیگر غسل جنابت کردن چنانکه فرمود
ان کنتم جنبا فاطهروا یعنی شما را چون جنابت شد غسل کنید و دیگر حق تعالی
فرمود که ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا
یعنی بدرستیکه آن کسانیکه ایمان آورده اند نماز کردن واجب است بر ایشان در
وقتهای معین که بامداد و پیشین و دیگر و شام و خفتن است و دیگر زکوة
مال دادن است چنانکه خدای تعالی فرمود که اقیموا الصلوة
و آتوا الزکوة یعنی بپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و دیگر زیارت خانه

کعبه فرض است کسی را که استطاعت حاصل باشد چنانچه فرمود ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی خدا راست بر مردمان زیارت
خانه کعبه کردن است کسی را که توانایی بود و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که
یا ایها الناس قد فرض الله علیکم الحج فحجوا بیتکم یعنی ای مردمان بدرستیکه
فرمان خدای تعالی فریضه گردانید بر شما زیارت خانه کعبه را و دیگر روزه ماه
رمضان است چنانکه فرمود یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم
الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما
معدودات یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول خدا و رسول
پس فریضه است بر شما روزه داشتن چنانکه فریضه بود بر کسانیکه پیش از
شما بودند شاید که شما پرهیز کنید روزی چند شمرده و دیگر جهاد با کفار و جنگ
کردن چنانکه فرمود که فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم یعنی
بکشید کافران را هر جا که بیابید ایشان را و دیگر فرمود که یا ایها النبی جاهد
الکفار والمنافقین یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کافران و منافقان
و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید راست گفتن است چنانچه فرمود که اذا
قلتم فاعدلوا یعنی چون سخنی گویید راست گویید شما راست گویید و دیگر
رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که علیکم بالصدق یعنی بر شما باد که سخن راست گویید

دیگر

و دیگر فرمود که چشم نگاه داشتن از نامحرم چنانکه فرمود قل للمؤمنین
یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله
بگو مؤمنان را که چشم نگاه دارند از جایی که نشاید که نگریست منکر یعنی
مردم و از معاصی پرهیزید و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که زنا العینین
النظر الی الحرام یعنی زنا چشم نظر کردن است بحرام و دیگر چشم و گوش
نگاه داشتن چنانکه فرمود که ان السمع والبصر والفؤاد کل
اولئک کان عنه مسئولا یعنی بدرستیکه چشم و گوش را سؤال کنند
و بپرسند که چرا چیزی شنیدی که رضای خدای تعالی در آن نبوده است و چرا
بدل اندیشه بد کردی و چرا بحرام نگریستی و دیگر حلال خوردن است چنانکه فرمود
کلوا من طیبات ما رزقناکم بخورید از حلال پاک آنچه روزی کرد
شما را و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طلب الحلال فریضة یعنی طلب روزی
حلال طلب کردن فریضه است و دیگر توکل بر زنده کنند چنانکه فرمود که وتوکل
علی الحی الذی لا یموت یعنی هر که توکل بر زنده کند که هرگز نمیرد
کافیست بهمه کارهای دینی و دنیای و دیگر رضا دادن و صبر کردن
در هر چه خدای تعالی بر آن حکم کرده رضا طلب کند یعنی طلب شکر نعمتها و
کشیده و دیگر صبر کردن بر بلاها چنانکه فرمود که یا ایها الذین آمنوا
اصبروا و صابروا و رابطوا یعنی صبر کنید و صابر باشید بر غم و اندوه بلا

که شما رسید از جهت خدای تعالی و جای دیگر فرمود که فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا
الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ یعنی صبر کنید چنانکه صبر کردند اولوالعزم در رسل خدا و فرمود که
خدای تعالی در حدیث قدسی بر پیغمبر خود که مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ يَشْكُرْ
عَلَى نَعْمَائِي وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَى بَلَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِي
یعنی هر که راضی نشود بحکم من و شکر نکند بر نعمتهای من و صبر نکند بر بلای
من پس باید که طلب کند پروردگاری بغیر من نیست بعد آنکه راضی نیست با حکم
خدا • با بلا نباشد شاکر اندر رضا • پایگه صبرش نیست نزدیک بلا • کو بکو برو
بکار مرو زینها • و دیگر توبه کردن است چنانکه فرمود یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا یعنی توبه کنید بخدا او بگروید و فرمان او که او را به
چنانکه بایر کننده میرود و دیگر رسول صلی الله علیه و آله پیغمبر باید که عَجِّلُوا بِالصَّلَاةِ
قَبْلَ الْفَوْتِ وَعَجِّلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ یعنی
بشتابید نماز را پیش از فوت و بشتابید توبه را پیش از موت و دیگر
هر کاری کنید به نیت درست دارید پس بر آن باشید که اهل طاعت و
خیر باشید و از معصیت دور باشید و دیگر رسول صلی الله علیه و آله پیغمبر باید إِنَّمَا
الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ یعنی عملها همه به نیت است شعر اصل اعمال نیت
نیکو نیت • نیت نیک دار را تمیز • زانکه هر کار کان به نیت نیست •
هست بیجلکی بجباد بد • و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طلب العلم

علما

و عملها با اخلاص است چنانکه فرمود وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ یعنی نفرمودند ایشان مگر برای پرستیدن خدای تعالی با اخلاص
و دیگر فرمود که عَلَيْكُمْ بِالْإِخْلَاصِ فَإِنَّ الْعَبْدَ يَنْجُو بِالْإِخْلَاصِ
یعنی بر شما باد که کارهای با اخلاص کنید بدرستیکه بنده با اخلاص رستگار
باید بیت چنین گفت سید رسولان • کز اخلاص آمد عملها گزین •
که بنده با اخلاص باید یکی است • چه باید نکو مخفر باید ببین • و دیگر رسول
پیغمبر باید که امانت را بخدا رسانیدن است بهتر بود • چنانکه فرمود که إِنَّ اللَّهَ
يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا یعنی بدرستیکه خدای
تعالی فرموده است شما را رسانیدن و ادا کردن امانتها را بصاحب خود
و دیگر برادران خود را رفیق مواسا عمل کردن چنانکه فرمود که إِنَّمَا الْمُؤْ
مِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ یعنی بدرستیکه مؤمنان برادران
یکدیگرند پس صلح کنید میان برادران شما و دیگر طلب کردن علم
چنانکه در اول یاد کردیم و دیگر کارها به حجت کردن چنانکه فرمود
که قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی بگو ای محمد
بیارید حجتهای شما را که راست گو باشید که باید فردای قیامت
سؤال کنند خدا از حجه را الصواب کو از حجه راست گوی مان
باشید و او دیگر امر و نهی منکر است چنانکه فرمود وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ

وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی مردمان را به نیکو بازدارید از معاصی و دیگر
آراسته بودن بمرگ است چنانکه فرمود قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ
الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ یعنی بگو ای محمد که مرگ شما را راست باشید که ملک الموت
موکل است بر شما تا از کدام سو در آید بیت ای آنکه از فرمان حق اسیر •
اگر وقف دار نجات و سفر • نه غافل از مرگ غافل مشو • که ناگه در آید
رسولت ز در • **باب ششم** در بیان چیزهای که حق تعالی از آن نهی
کرده است از قول و فعل و این منقسم بر چند فصل **فصل اول**
شرک آوردن بخدای تعالی چنانکه فرمود وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ
حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ یعنی هر که شرک آورد بخدای
تعالی جاوید در دوزخ و دیگر مرتد شدن است چنانکه فرمود وَمَنْ يَرْتَدِدْ
مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ یعنی هر که مرتد شود از دین شما بود
بمیرد کافر شود و جای او در دوزخ جاوید باشد و دیگر خون ناحق کردن است
چنانکه فرمود یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي
حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید بخدای تعالی و رسول
قصد کشتن کسی مکنید بحرام مگر بحق و دیگر زنا کردن است چنانکه
فرمود وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا
یعنی نزدیک زنا مشوید که زنا قربان و خدا را حرمت قبلی در

تربیت

در شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر ربا خوردن است چنانکه فرمود که وَذَرُوا مَا بَقِيَ
مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی ترک ربا کنید و ربا مدهید و مخورید اگر مؤمنید و دیگر
از مال یکدیگر خوردن بناحق چنانکه فرمود وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ و دیگر
فساد کردن چنانکه فرمود که إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ یعنی خدای تعالی دوست ندارد
فاسدان را بنفس مشغول مباشید که برکت از عمر ببرد و از خیانت کردن چنانکه فرمود
وَلَا تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ یعنی خیانت مکنید بخدا و رسول و نه هیچ کس
و شما میدانید که خیانت زشت است و دیگر غیبت و باید که دل و زبان را نگاه دارید
و از غیبت کردن چنانکه فرمود وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا یعنی غیبت مکنید
بعضی از شما از بعضی که چنان باشد که گوشت برادر خود خورده باشید و دیگر
رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید که الْغِيبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا یعنی بدرستیکه
غیبت از زنا بدتر است و دیگر ابرار به پدر و مادر کردن چنانکه یاد خواهیم کرد و دیگر
اسراف کردن چنانکه فرمود إِنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ یعنی اسراف کنندگان
و جمع کردن و بنیاد مال که جای مسرفان آتش باشد و دیگر گمان بد بردن در حق مؤمن
چنانکه حق تعالی فرموده که اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ یعنی
پرهیز کنید از بسیار گمان بردن در حق مؤمن بدرستیکه در بعضی گمان بردن گناه
عظیم است و بهتان باشد و دیگر افسون داشتن بر کسی است چنانکه حق تعالی فرمود
که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا

حبا صفحة انگشت تکان ان اورده خدا و رسول خدا پرهیز کنید از افسوس
داشتن برکسی که خدای تعالی او را بهتر شاید باشد از تو و دیگر خواندن مردمان را
بلقب نام زشت چنانکه فرمود و لا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم
الفسوق و لا تجسسوا یعنی مسلمانان را عیب و نام زشت نخوانید و نام بد بکنید بعبد
که آن فسق بود و فسق بد نامی تمام است و دیگر از متابعت کردن هوای نفس است چنانکه
فرمود و کسی که نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
یعنی آنکسی که نفس را باز دارد از هوا و هوای نفس است کار نکند جای او در بهشت است
و دیگر رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که الهوی ابغض اله عبد فی الارض یعنی
بدترین خلق خدا آن قومند که در زمین بهوای نفس پرستیدن و دیگر ایمن بودن
از عذاب خدای تعالی چنانکه فرمود ~~است المستقیم~~ فلا یأمن مکر الله
الا القوم الخاسرون یعنی ایمن شدن از عذاب خدای تعالی مگر قوم که خاسر
و کافر شدند و ایشان نومید اند از رحمت خدای تعالی فرمود که لا تیأسوا من روح
الله انه لا ییأس یعنی نومید شدن از رحمت خدا مگر قوم کافر بودکی نیز
بکنند و دیگر پیروی شیطان کردن چنانکه فرمود و لا تتبعوا خطوات
الشیطان انه لکم عدو مبین یعنی متابعت شیطان نکنید و خدای تعالی
عاصی شوید که شیطان دشمن شماست و دیگر گواهی بدروغ چنانکه فرمود
و لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه یعنی

الفوق

بپوشانید گواهی را اندر شدنگر پرهیزکار و عاصی شود و ضامن بود که گواهی بدروغ داده
و دیگر گواهی بدروغ دهد بآن برابر بود بحکم حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
شاهد الزور کعابد الوثن یعنی شخصی که گواهی بدروغ دهد چون
پرستنده بت بود و جای دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید لا تشهدوا بالزور
الا شاهد فیه یعنی گواهی مده مگر بشناسی پس پرهیز واجب بود و از گواهی بدروغ
گفتن چنانکه فرمود که ویل یومئذ للمکذبین یعنی سختی عذاب جای در دوزخ
و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید الکاذب عدو الله یعنی دروغگو دشمن خداست
و دیگر فرمود لا کبیرة اکبر من الکذب یعنی نیست هیچ گناهی بزرگتر
از دروغ گفتن مگر شرک آوردن بخدای تعالی **فصل دوم** در بیان ظالمان
بدانکه حق تعالی از عمل ظالمان غافل نیست چنانکه فرمود و لا تحسبن الله غافلا
عما یعمل الظالمون یعنی گمان مبرید که خدای تعالی غافل است از آنچه میکنند
و نیز خدای تعالی لعنت کرده است بر ظالمان چنانکه فرمود الا لعنة الله علی
الظالمین یعنی بدانکه خدا لعنت کرده است بر ظالمان یعنی ایشان را از رحمت خدا
دور ساخته و فردای قیامت ایشان را بصورت زشت بر انگیزد چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود انما یحشر الظالمون یوم القیامة علی صورة الذر یعنی فردای
قیامت بر انگیزد ظالمان را بصورت مورچه و دیگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که حق اسلم الظالم
احتشابا اطال ... الایمان حتی تخرج از بعثت ... یعنی

سلام کنید ظالم را یا ضیافت برود نور ایمان از وی و تا جهت وزر پور شود و نسل ظالم در
دنیا منقطع شود بیت از ظلم شد معاویه را نسل منقطع • وز عدل مانده نام علی
زنده در جهان • و دیگر رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید که یوم المظلوم علی الظالم اشد
من یوم الظالم علی المظلوم یعنی روزی که داد ظالم از مظلوم بستانند شدیدتر باشد
از روزی که ظالم بر مظلوم ظلم کرده و در روایت آمده است که شخصی را روز قیامت
ثواب هفتاد پیغمبر باشد و او را خصم بود بنیم دانه یعنی نیم حبه باز دارند او را از بهشت
جای ندهند تا خصم او را خشنود نگردانند و دیگر رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید که الظلم ظلمات
یعنی ظلم تاریکیها بود در روز قیامت و دیگر امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که الظلم
یقود الی الهلاک یعنی ظالم را میکشد بهلاک یعنی فرزندی و دیگر رسول صلی الله
میفرماید از تکبر دور شوید قال علی کرم الله وجهه تکبر علی الناس
ذل بیت ... بس مکن بر هیچکس تو ظلم و زور
زندگانی از زمان کن در جهان • کز تو آزرده نگردد هیچ مور • و دیگر امیر المؤمنین
که العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم یعنی روزی
که ظالم را بروی عدل کنند سخت تر بود از آن روزی که از وی جور و ستم میکرده
بر مظلوم و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که اکثر اهل النار المتکبرون
یعنی بیشتر اهل دوزخ متکبران باشند یعنی ظالمان پس تحقیق و یقین که هیچ گناه بدتر
از ظلم نیست زیرا که در دنیا کسی ... بعذاب گرفتار بود • **باب ششم**

در بیان علم آموختن و متعلم و فرزند و پدر و مادر و این مشتمل بود بر سه فصل
فصل اول در بیان عالم بود و عالم بر چهار باب بلود و خوشخوی بود و زشت
... بعزت و حرمت ... و پرستیدن ... در پیش در ستم باشد
... لیکن ... بر هیچکس از خلق خدا تکبر نکنند
مگر بر ظالمان و کسی که او را تکبر باشد زیرا که رسول صلی الله علیه فرمود التکبر مع المتکبر
صدقة یعنی تکبر بر متکبر عبادت است و بازی عادت نکنند که محبت شاگرد و در دل
شاگرد پدید آید ... و چون شاگرد از وی سؤال کنند یا از کسی دیگر
پای درشتی نکنند و جواب با صواب بگوید و اگر در سؤال خطی بود با صلاح آورد
اگر جواب آن نداند بگوید ندانم و شاگرد را باز دارد از علمی که او را سودمند نبود و
او را بعلمی مشغول کند که سود دهد در دنیا و عقبی که علم و تقوی است که ظاهر و باطن را
از ناشایست باز دارد و ایشان را از دنیا بآخرت داد و فلاح و اصلاح خواند
اقامت کند که کار پیغمبران و فرشتگان است و از رسول صلی الله علیه و آله روایت است
که روز ... حق تعالی بعد از پیغمبران و علما و شهیدان و متعلمان ...
و بعد از مسجد هیچ جای فاضلتر از خوانه مکتب نیست که در آنجا که کودکان قرآن
خوانند بیت ... علم و ادب ای پسر • ... کسی بی هنر • بعلم و بدانش
... که دانا چه شاهست و نادان چه خر • **فصل دوم** در بیان متعلم و
عالم و آداب شاگردان باشد باید که شاگرد استاد را نام نبرد بخواند و بر او سلام

کسته شود در حضور و در غیبت بجای استاد ننشیند و در پیش استاد بجد و زانو
نشیند و در پیش سخن نگوید و مسئله نپرسد تا از وی دستوری نخواهد و در جه
جواب دهد اعتراض نکند و نگوید که فلان این چنین گفت و در پیش وی بسیار سخن
نگوید و چشم در پیش دارد و اگر پیش سخن گوید چشم و گوش بجانب وی
دارد و هر جانب نگاه نکند و حرمت نگه دارد و چون استاد را ملال گیرد در رسیدن
و خواندن را موقوف کند و چون برخیزد نعلین وی بگرداند و در راه دنبال
و اگر پدر و مادر بیکار کاری فرمایند کار استاد را مقدم باید داشت زیرا که بهترین
پدران است بحکم حدیث پیغمبر علیه السلام که افضل الآباء اب العلماء
یعنی فاضلترین پدران پدر علم است چنانچه پیغمبر فرموده الآباء ثلاث اب
والدک واب زوجتک واب علمک و در حق متعلمان رسول صلی الله
علیه وآله فرموده اللهم اغفر للمؤمنین واطل اعمارهم وبارک
لهم فی کسبهم یعنی بار خدایا بیامرز عالمان را و دراز گردان عمر ایشان را
و برکت ده مراتب ایشان را و در جای دیگر فرموده که اللهم اغن المعلمین
والمتعلمین و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده کرم الله وجهه فرمود که حق
او بیان و معلمان را بحکمت خلق اند که زانکه مکر خدای تعالی و دیگر رسول صلی الله
فرموده قال افضلکم من تعلم القرآن ثم علمه یعنی فاضلترین

استاد معلم

است و معلمان و متعلمان کسی است که قرآن بیاموزانند و دیگر رسول صلی الله علیه پیغمبر فرموده اکرموا
الاستاد وان کان فاسقا یعنی بزرگ دارید استاد را اگرچه فاسق باشد
و استاد را حقیر ندارید و دیگر پیغمبر صلعم فرموده که من احقر استاذه ابتلی
فاقة یعنی هر که استاد را اهانت و حرمت ندارد در تعلیم گرفته باشد درویش
گشته باشد استاد و بهای حق خدمت کنید و چون بدر خانه استاد رسید آواز
نکند و مشغول باشد تا بیرون آید و دیگر طریقه یاری و محبت و حرمت و ادب
نگاه دارد چنانچه استاد کار فرماید بجان و دل را ... تمام ... قیام و تواضع
تمام استاد را گرامی و بزرگ دارید و دیگر رسول صلعم پیغمبر فرموده کما ابناء الکرام
اذا تعلموا تواضعوا وابناء اللئام اذا تعلموا تکبروا یعنی بزرگ
زادگان و حلال زادگان چون علم بیاموزند تواضع بفرمایند تا شوند
با همه کس خصوصا با استاد خود و فرومایگان و حرام زادگان چون علم بیاموزند
تکبر کنند و باید که در پیش استاد نخندند و استاد را چون غلامان خدمت بجای
آرند تا علم خوانده بهره مند گردند و دیگر رسول صلعم پیغمبر فرموده که من تعلم آیة
من کتاب الله تعالی فهو مولاه یعنی هر که بیاموزد و بنده را یک آیت
از کتاب خدای تعالی پس او خواجه و حاکم باشد امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده
که من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا یعنی هر که بیاموزد مرا یک حرف
بدرستیکه گرداند مرا بنده خود پس خدمت استاد کردن واجب لازم باشد

بیت حق استادی بود افزون تر از حق پدر • این چنین آمد ز اخبار گزین خیر البشر •
گر نداری عزت استاد را سیدان یقین • کز خرامونی تو کعک آنچه خواندی ای پسر •
فصل پنجم در بیان آداب فرزند باید بود هر چند که آداب فرزند با مادر
و پدر آنست که هر چه گوید بشنود و بدان قیام نماید زیرا که خدای تعالی میفرماید که
ان اشکر لی ولوالدیک یعنی شکر گوئید مرا که خداوندم و پدر و مادر را و خدمت
ایشان بجای آورید و با ایشان سخن نرم و بتواضع گوئید چنانکه خدای تعالی فرموده
فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما یعنی در
روی پدر و مادر را سخن سخت مگوئید و ... حکم بر ایشان مکنید و با ایشان سخن
نرم و تواضع گوئید چنانکه گناهکار گوید و آواز شما بلند تر از آواز ایشان نباشد
و چون آواز کنند زود لبیک گوئید و رضا دار ایشان رضای خدای تعالی بدرستی
که پیغمبر علیه السلام فرموده است که رضاء الله فی رضاء الوالدین یعنی رضای حق تعالی رضای
پدر و مادر است • گر تو میخواهی رضای کردگار • رو رضای والدین را گوش دار •
کردن ایشان ز تو خوشنود شد • تا نیابی روز محشر رستگار • چون در حق
ایشان نیکی کنید منت منهید و چون بر خیزند با ایشان بهم برخیزید و در پیش ایشان
نروید و در روی ایشان نگاه مکنید و در پیش ایشان بی فرمان ... منشینید و
در روی ایشان خندان باشید و با دستور ایشان سفر مکنید و رضای ...

نگوی ...

بجای آرید و دیگر رسول صلی الله علیه وآله میفرماید که الجنة تحت اقدام
الامهات یعنی بهشت زیر قدم مادران است قال الله تعالی ولا تشرکوا به شیئا
وبالوالدین احسانا قال النبی علیه السلام للعاق اعمل ما شئت
فانک لن تدخل الجنة ... بیت هر که راه رضای والدین بیافت •
پس ز فرزندیش بود در راه بنیاد • هست اقتدی که آید در پیش • از عذاب
آخرت یابد نجات • باب پنجم در اکرام ضیف و جار و صدقه و
ثواب وی مشتمل بر سه فصل فصل اول در بیان اکرام ضیف
بدانکه مهمان را بزرگ و گرامی باید داشت چنانکه خدای تعالی فرموده که ان کان
ضیفه ... معی ومع ابراهیم فی الجنة یعنی هر که گرامی دارد
مهمان را ... او با ... ابراهیم علیه السلام باشد در بهشت و دیگر
رسول صلعم میفرماید که الضیف اذا نزل نزل برزقه واذا خرج
خرج بذنوب اهله یعنی مهمان چون فرود آید بنصیب خود آید
با روزی خود و چون بیرون آید از آن مقام برود با گناه اهل آن خانه
و دیگر رسول صلی الله علیه وآله میفرماید که من لم یکرم ضیفه فلیس منی
یعنی هر که گرامی ندارد مهمان را از من نباشد و دیگر رسول صلعم میفرماید که
البشاشة فی الضیف احب الی الله من عبادة ما بین
... یعنی خوشروی بودن در روی مهمان و خندان بودن بهتر است نزد

نزد خدای تعالی از طاعت صد ساله و دیگر پیغمبر صلعم و آله میفرماید که اکرموا
الضیف و لو کان کافرا یعنی گرامی دارید مهمان را اگرچه کافر باشد
بیت اگر کافری گشت مهمان تو * به پیش آر خوانی تو از نان تو * مکن کافری
هست او بخلاف * به بخشیدها نیکی چون جان تو * و پیر غریب باشد غریب را
عزیز و گرامی باید داشت چنانکه رسول صلعم میفرماید که اکرموا الغرباء کیف فات
فی الکتب غریبا یعنی گرامی دارید مهمان را که در بزرگی الغریب میخواهید بیت نظم
گرامی دارید نزد غریب * ز خلق و راحت دهید ش نصیب * که اندر بزرگی رسول
خدا * ز بکم بطیبه شدی غریب **فصل دوم** در اکرام همسایه و ابرای او بدانکه
همسایه را عزیز و مکرم باید داشت و نباید رنجانید زیرا که رسول صلعم میفرماید که من اکرم
جاره وجبت له الجنة و من اذی جاره فعلیه لعنة الله و الناس
اجمعین یعنی هر که گرامی دارد همسایه را و واجب شود او را بهشت و هر که همسایه را
برنجاند روی بد باد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان و دیگر رسول صلعم و آله
میفرماید که من اکرم جاره فکانما استحب نبیا یعنی هر که گرامی دارد
همسایه خود را همچنان بود که گرامی داشته هزار پیغمبر را و دیگر رسول صلعم
میفرماید که من اذی جاره یغضب حتی حرم الله علیه الجنة و ماویه
النار یعنی هر که برنجاند همسایه خود را حرام گرداند خدای تعالی بر وی بهشت را و

و جای او آتش باشد بیت گرامی دار همسایه را * که باید نعیم مقیم ز خدا * در ر
لعنت حق بود بیشمار * که هر کو کشد رنج ایذای جار * **فصل سیم** در بیان
ثواب صدقه و فضیلت او و واجب شدن بدانکه در صدقه دادن ثواب بسیار است
چنانکه حضرت باری تعالی میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها یعنی نیکی بجا آرد از برای رضای ما برابر او نیکی در دیوان اعمال
او نویسند و دیگر میفرماید که مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
والله یضاعف لمن یشاء یعنی آنانکه نفقه میکنند مالهای خود را
در راه خدای تعالی مثل حبه که زراعت نمایند هفت خوشه بر آید و در هر خوشه
صد دانه بود و خدای تعالی عذاب کند هر که را خواهد یعنی صلعم را چهار صد سال
کشند و دیگر میفرماید که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق یعنی آنکه
نزدیک شما بود فانی است و آنکه نزدیک خدا بود باقی است و دیگر رسول صلی الله
علیه و آله میفرماید که ان الصدقة لتطفی غضب الرب یعنی
صدقه پنهان دادن غضب پروردگار را بنشاند و دیگر رسول صلعم و آله میفرماید
که داووا امراضکم بالصدقة یعنی بیماران خود را درمان کنید بدادن
صدقه و صدقه باید داد اگرچه اندک باشد و نزدیک خدای تعالی بسیار است و دیگر رسول

میفرماید که القلیل عند الله کثیر یعنی اندک نزدیک خدا تعالی بسیار است
و دیگر رسول صلعم میفرماید الصدقة ترد البلاء و تدفع میتة
السوء یعنی صدقه دادن باز گرداند بلا را و باز گرداند مردن را بیت
گر نخواهی که رسد کشف بلا * بر خلایق خیرات بنما * زانکه از سنت صحیح است
این خبر * بر ز خیرات شده رد بلا * و دیگر رسول صلعم میفرماید الصدقة تطفی
الخطیئة کما یطفی الماء النار یعنی صدقه دادن پاک گرداند رشته
گناه را چنانکه آب آتش را و دیگر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید السخی
لا یدخل النار و البخیل لا یدخل الجنة یعنی سخی در دوزخ در
نیاید و بخیل در بهشت در نیاید و دیگر میفرماید که کافر سخی ارجی من
مؤمن بخیل یعنی کافر سخی امیدوارتر به بهشت از مسلمان بخیل و دیگر
فرمود که السخی لا یدخل النار و ان کان کافرا و البخیل
لا یدخل الجنة و ان کان مسلما یعنی سخی باتش دوزخ در نیاید
اگرچه کافر باشد و بخیل در بهشت در نیاید اگرچه مسلمان باشد و دیگر فرمود که
السخی فی جوار الله و انا رفیقه و البخیل فی النار
و رفیقه ابلیس یعنی در جوار حق بود و من رفیق او باشم و بخیل در آتش
باشد و رفیق او ابلیس باشد و دیگر رسول صلعم میفرماید که السخی قریب

من الله و قریب من الجنة و قریب من الناس و بعید من النار و الجاهل
السخی احب الی الله من عابد بخیل یعنی سخی نزدیک است بخدا و نزدیک است
و نزدیک است به بهشت و نزدیک است بمردمان و دور است از آتش دوزخ و بخیل دور است
از خدا و دور است از مردمان و دور است از بهشت و نزدیک است بدوزخ و نادان
با سخاوت بهتر بود و نزدیکتر بود از عابد کننده بخیل و دیگر پیغمبر صلی الله
میفرماید که الجنة دار الاسخیاء یعنی بهشت برای سخاوت کننده گان
است بیت جای آنکس که سخی است * زانکه هر کس بخیل ورزد دور رحمت * مرد
بخشنده رحیم و مهربان * رحمت او لازم مرد سخی است * **فائده** معاصی در اندام
و عمل خالص و کسب حلال بسیار است بدانکه نقصان طاعت و نفع از گناه و دور بودن هر
کس طاعت بجا آورد و آورده اما از جمله گناهان دست نتوان داشت الا که صدیقی
بدانکه تمام اندام در عرصات قیامت بر تو گواهی دهند و ترا در پیش خلایق
رسوا کنند چنانکه خدای تعالی میفرماید الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا
ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی آن روز که مهر نهیم بر
دهنهای ایشان و دست و پای ایشان گواهی دهد بهرچه کرده باشد و چشم و گوش
نگاه باید داشت از هشت موضع را چشم و گوش و زبان و شکم و فرج و دست و پای
چشم را برای آن آفریده است تا تو راه روی و در پیش بانگری و چشم از
بنت باز نداری و هرچه از ایدان حاجت است تا ملکوت آسمان و زمین نگاه

نگاه کنی و عجایب و غرایب وضع پادشاهان ببینی چنانکه حق تعالی میفرماید که فاعتبروا
یا اولی الابصار فانظروا الی آثار رحمت الله یعنی بنگرید آثار خدای تعالی را از هر چه غیر و عبرت
چشم نگاه دارید تا فرداد رعاقی و گوش را از برای آن آفریده است تا سخن خدا
و رسول بشنوی و علم حاصل کنی که از آن زاد آخرت بیابی و سعادت ابدی
برسی و دیگر بدانست داخل شوب که آیه وارد است فبشر عباد الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه یعنی بشارت باد بنده گان را که
قرآن بشنوند و نیکو شنا شنوند و بکنند و در هر چه غیر آن بود گوش خود را نگاه دارید
خاصه از سخن چون بدعت و فحش و بیهوده و غیبت که شنونده چون گوینده غیبت
باشند چنانکه امیر المؤمنین علی فرمود که السامع فی الغیبة احد المغتابین
یعنی شنونده غیبت یکی از کنندهٔ غیبت است ✱ مگو غیبت کس تو از ابدان ✱ که غیبت
بود بدتر از کشتن ✱ چه سگ نیستی فعل او هم مکن ✱ سیاهی کامت مکن که سخن
اما زبان را از برای آن آفریده است تا ذکر خدای تعالی گوی و قرآن خوانی و دعا خوانی از برای
راه نمودن خلق بحق چنانکه خدای تعالی فرمود که فاذکرونی اذکرکم واشکروا
لی ولا تکفرون یعنی یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم که رسول علیه السلام میفرماید که افضل الذکر
لا اله الا الله یعنی فاضل ترین ذکر لا اله الا الله است از هر چیزی نگاه دارید زبان را
خاصه از دروغ گفتن و بزرگ است و چون مجلس معقول تواضع نکند غیبت از زبان بد
تر است زبان چو برهم خیزد و غیبت برخیزد از جدال و خصومت کردن و بر فروشتن شمار کرده

قال النبی

و از نماخوار و زبان را نگاه داشتن و وعده خلاف ناکردن است نه منافق است
چنانکه رسول خدا میفرماید که علامة المنافق ثلث اذا حدث کذب واذا
وعد اخلف واذا اؤتمن خان یعنی نشانه منافق سه است چون سخن گوید دروغ گوید
و چون وعده دهد خلاف کند و چون امانت بدهد خیانت کند پس هر آن کس
که گوید سخنها دروغ ✱ نباشد دیگر وعده اش را فروغ ✱ هر آنکه امانت خیانت کند ✱
منافق بود بخلاف و دروغ ✱ اما شکم را از حرام و شبهه نگاه دارید که معده تباه
شود و شهوات که ملک مقتل شیطان است قوی شود و شبه خوردن از حلال
کلید همه بدیها است پس اگر حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه بود بر همه مسلمانان
و عبادت با خوردن حرام هیچ باز نرسد و گمان مبر که حلال نانی است که چندین جایگه خط
و نان بخورش قناعت کنی از حلال در مائی کم که نیست یعنی دان که ابرار که
از لقمه حرام رستی بفزاید آن پاکش سزاوار است چنانکه رسول علیه السلام فرمود
که کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی بها یعنی هر گوشت را از حرام
بفزاید با آتش دوزخ سزاوارتر بود ببین هیچ افراطی بعد مبادا از حرام بشک
او در آتش باشد مقام ✱ اما دست را نگاه دارید از آزردن مسلمانان
و از گرفتن حرام و از امانت خیانت کردن و بقلم چیزی نوشتن که بزبان چیزی
نشاید گفتن الا آنکه قلم زبان بود بیک خطی که نوشته بماند و چنان نکنی که
که مسلمانان از دست و زبان تو رحمت باشند که رسول علیه السلام میفرماید

که المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه یعنی مسلمان آنکس است
که سلامت باشند مسلمانان و زبان او که غیبت مسلمان کسی بیان از خلق خدا ✱
دور است در زبانش چها آینده ✱ هر آنکس که در پیچ در شام خلق ✱ زدست
زدرست صاحب او میکشند ✱ اما فرج را از زنا نگاه دارید و این وقتی بود
که چشم را از حرام دور انداشته و شکم را از شبه و بسیار خوردن شهوت
انگیزد و شهوت اندیشه افکند بر تکرنیستن و لیکن بس هیچ چیز شهوت نها نگاه
داشتن دست خود را به تحقیق از آنکه زنا برگشت از علم ببرد از ما چنانکه رسول علیه السلام
میفرماید که الزنا یورث الفقر یعنی زنا درویشی آرد و در وصیت لقمان حکیم فرزند
خود را که یا بنی لا تزنین فان الزنی لو زنیت لتسنا من بعدی یعنی ای
فرزند من در زنا شروع منما و از آن اجتناب کن اگر چنانچه مرتکب زنا گشته هر آینه
بر دیار فرزند تو ریزد اما پای را نگاه دارید از رفتن نزد ظالمان از بس نامحرم رفتن که
پای را برای آن آفریده است تا جای نیکو و خیر روی چون زیارات مساجد و غیره
بخرانه پادشاه و وزیر عامل ظالم نروی مگر بعذر درست که هر که توانگری را تواضع
کند برای توانگری او دو حصه از دین او برود و چون توانگر ظالم باشد اما دل را
از حسد و ریا و شرک و کبر پاک داری که بی صفت عمل هیچ قبول نشود
بلکه مقبول باشد و اخبار بسیار در این باب واقع شده است و در این
معبود این کتاب بود که جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه که گوید از رسول علیه السلام

شنیدم

شنیدم که با صحابه گفت که شما را بیامرزم که اگر گناه دارید شما را سود دارد
اگر ضایع کنند شمار رحمت و عذر بود نزدیک خدای تعالی که شما را بخدای تعالی
هفت فرشته است که ایشان را باز نهید بیش از آفرینش آسمان نهاد و هر یکی را در بانی
آسمان موکل کرده است همچون کرام الکاتبین که بنویسند گناه بآن اعمال بنده گان
از بامداد تا شب گناه عمل بنده گان بر آسمان برند چون باسمان اول برسند آن
فرشته که در بان آسمان اوست گوید عمل بر روی خداوند باز زنید که من فرشته
غیبتم حق تعالی مرا فرموده است که عمل بر روی خداوند باز زنیم زیرا که غیبت کرده است
مردمان را این فرمان را که از تو در گذرد گروه دیگر دیگران را از کرام الکاتبین عمل
بنده دیگر باسمان برند که غیبت نکرده باشند چون باسمان دوم رسند در بان
آسمان دوم گوید عمل این بنده بر روی وی زنید که مراد وی از بن
فخر و دنیا است که عمل او را ندهم که در میان مردمان فخر آوردی پس عمل
بنده دیگر برند که نور دارد باسمان تا به چون باسمان سیم رسند در بان آسمان
سیم گوید که این عمل بر روی وی زنید که من فرشته تکبرم تکبر ورام که در
مسجدها تکبر کردن مراد ستور نیست که عمل وی راه دهم پس عمل بنده
دیگر برند چون ستاره درخشان از تسبیح و نماز و روزه و زکوة و حج
و عمره چون باسمان چهارم رسند در بان آسمان چهارم گوید که این عمل بر روی
وی زنید که من فرشته عجبم نگذارم که عمل وی از من در گذرد که هیچ کار که وی

که عجب نیاوردی پس عمل بندهٔ دیگر را باسمان برند چون عروس آراسته چون بآسمان
پنجم رسند دربان آسمان پنجم گوید عمل وی بر روی وی زنید که من فرشتهٔ حسدم
که او عمل کردی که حسد کردی اگر چه علم آموختی یا غیر نگذارم که عمل وی از من
درگذرد پس عمل بندهٔ دیگر را برند چون ماه شب چهارده چون به آسمان ششم رسند
دربان آسمان ششم گوید که عمل بر روی وی زنید که من فرشتهٔ رحمتم وی هرگز
بر کسی که دید رنج یا مصیبتی بودی رحم نکردی و شاد گشت نگذارم که از من درگذرد
پس عمل بندهٔ دیگر را برند باسمان که در روی او چون آفتاب شعله زند و از زهد
و ورع و سه هزار فرشته را در مشایعت آورند چون بآسمان هفتم رسند
دربان آسمان هفتم گوید که این عمل بر روی زنید که من فرشتهٔ ریاام و عمل وی را
باز دارم که هر عملی که آن خالص نباشد آن ریا بود و خدای تعالی عمل ریا وی را قبول
نکند پس عمل بندهٔ دیگر را باسمان برند تا باسمان هفتم درگذرانند و همه آسمانها
از روی وی روشن شود و همهٔ آسمان در عقب آن روند تا از همهٔ حجابها در
گذرند و بخدای تعالی رسند و همه گواهی دهند که این عمل خالص است خدای تعالی
گوید ای فرشتگان شما ستوده بنده منید و من مطلع بر دل این عمل برای من
نکرده است بر وی لعنت باد پس همه گفتند یا رسول الله تو رسولی و ما همچو تو بعد گوئیم
عمل که آوریم که نزدیک حق تعالی قبول افتد و ثابت است او بر رسول صلعم گفت
یا محمد به من اقتدا کنید اگر چه عمر شما کوتاه است نگاه دارید بر گناه خود مطلع

دو ضمان باشید

و پشیمان باشید و بر خویش تنها نکوشید خویشتن را از دیگران برتر مدارید و کار دنیا
در میان آخرت مشغول مکنید و در نشستن تکبر مکنید و غیبت مگوئید و کسان حسد مبرید
و حرام و شبهه مخورید و پیش مردمان و دیگر برادر از مگوئید و مجادلت کنند یا رسول الله
ازین صفتها که گفتی یا بد رسول صلعم گفت آنچه گفتم بخش من آن است و هر که خدا
خواهد آسان گرداند پس ازین صفات که درین حدیث است از عجب و ریا و تکبر
و حسد و غیر آن برعکس چنان غالب نباشد اما کسی که پارسائی کند با علم آموزد
برای جاه عاملیان نقص و ریفه نبود که با طهارت کوشد تا باطن تو از پلیدی پاک شود
و اصل همه پلیدیها بر دوستی دنیا بود چنانچه رسول صلعم بود آنکه گفت که حب
الدنیا رأس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا راه همه خطاهاست و با این همه
بدانکه دنیا کشت زار آخرت است چنانچه رسول صلعم گفت که الدنیا مزرعة
الآخرة یعنی او آخرت میتوان از دنیا داشت و چون خواهی که با کسی دوستی کنی
باید کرد و پنج خصلت بود واقف که در صحبت احمق فخر بزرگ و دیگر امیرالمؤمنین علی
ابن ابیطالب علیه السلام فرمود که عدو عاقل خیر من صدیق جاهل یعنی
دشمن دانا بهتر از دوست نادان احمق دوم با کسی که در وقت کار را شادی
دوستی کنید اگر از تو تنگ بیند همیشه گرید و اگر زشتی بیند بر زشت نداند اگر سخن
گوئی تو راست اعتقاد کند و اگر کار بر بیشی تو آید آنکه در رنج خویش را
برای منفعت تو اختیار کند و اگر تو را کاری پیش آید باز دارد که کار خود را شوریده

کنند تا کار تو راست شود سیم باید که هم صحبت اهل علم باشد زیرا که در صحبت
جاهل بجز از حرف زشت هیچ منفعتی حاصل نیست باید که صحبت با کسی داری که در
وقت سختی با تو همدم و همراه قرین باشد پنجم باید که صحبت با کسی داری که
که در همه حال یعنی در شر و خیر همراه تو
راز تو باشد والله اعلم من اتبع

ادرکنی
الهدی عنا الکتاب
یا صاحب الزمان
التنبیه الغافلین
فلیت
یا علی
ادرکنا
وبه نستعین
هذا کتاب
یا ابو الحسن
تنبیه الغافلین
اغثنا
فلیت

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب مشهور بتنبیه الغافلین تا غافلان از خواب غفلت بیدار شوند و از
سیات حق سبحانه و تعالی بترسند و بکار آخرت پردازند قوله تعالی
اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و
تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد حضرت

رسول صلعم

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود ایشان کسی را آرند
و صد هزار گواهان بیاورند شخصی را که مال از وجه حرام جمع نموده و حلال
صرف کرده باشد فرمان آید که ببرید او را در دوزخ اندازید که آورده و بکجا صرف کرده
حضرت رسول صلعم فرمود لعنت بر آنکس که حلالش را حساب است و حرامش را
عقاب و نیز فرمود که دنیا همچنان سایه است و آدمی مثال مسافر است که در گرمی
تابستان در آن سایه فرود آید و ساعتی آسایش کند و بگذارد آن سایه را
بگذارد و برود و هر که دنیا طلب کند آخرت از دستش برود و بدانکه مثال آب
دریا است هر چند آب بیشتر خوری تشنه تر گردی تا آنگاه که بمیری و نیز رسول صلعم
فرموده که هر چند مردمان را به دنیا میل بیشتر شود دل زیاده تنگ آورده اند
که رسول صلی الله فرمود که عجب دارم از کسی که میدانند که دنیا فانی است و او
در دنیا دل بندد و عجب دارم از آن بنده که میداند که مرگ در طلب او است
و او از مرگ غافل است و عجب دارم از آن کسی که نداند حق تعالی او را فراست
و خنده اش چرا آید و حق تعالی دنیا را بصورت پیرزالی آرد زشت رو
و بد هیئت هر که دانست در دنیا زنند از آخرت محروم مانند هر که غم آخرت
خورد باید که دولت دنیا را زند و بکار آخرت مشغول باشد تا رستگاری یابد
و از حضرت رسول صلعم منقول است که دنیا سرای بلا سرا است و مال او را
دیوانه است دنیا را کسی خواهد که بی عقل باشد و اگر دنیا زیرا که در دنیا بخرات

حرف نماید تا در آخرت مستوجب بهشت گردد ابن عباس روایت میکنند که
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که دنیا را بیاورند در آخرت بصورت زالی
زشت روی ازرق چشم و بدبوی که خلق عرصات از بوی او بگریزند
و بی‌نیاز شوند منادی ندا کند که ای اهل عرصات این کس را میشناسید گویند
نعوذ بالله از شناختن این شخص باز منادی ندا کند که این دنیاست
که شما برای آن جنگ و خصومت میکردید که از طاعت حق سبحانه و تعالی
غافل بودید و جمله خلایق سر در پیش افکنند و شرمسار شوند و عرق
از پیشانی ایشان روان شود و ناگاه از حق تعالی ندا آید که دنیا را بدوزخ برید
آورده اند که شخصی پیش هارون الرشید رفت چون چشمش بر کنگره
و ایوانهای او افتاد و گفت ای هارون دیوارهای تو و جای تو در دنیا فراخ است
ندانم که در آخرت گور تو بدین فراخی باشد یا نه هارون الرشید بگریست
و گفت زیاده پندی نصیحتی بگو ای هارون در بیابان باشی و آب و نانی
نیابی و دم آخر باشد بچند بخری گفت نصف ملک خود را که دارم بدهم آن زاهد
زار بگریست و روی از دنیا بگردانید تا بطاعت خدا مشغول شده تا وفاتش
برسید آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام با حواریان میرفت و سه کس همراه او شده بود
چون بزمین شام رسیدند خشت طلا دیدند که در سر راه افتاده بود عیسی ع

نذر

نذر بگذشت و نظر نکرد و آن سه کس بطمع خشت ایستاده اند و آن خشتها را
برداشته اند و روان شدند تا اینکه نزدیکی شهری رسیدند یکی را فرستادند
تا طعام بیاورند آن شخص که بطعام خریدن رفت در راه با خود گفت حیف باشد
این خشتها را که ایشان بردارند پس بیا برای این پاره زهری خریداری نموده در
طعام ایشان ریخته که ایشان را هلاک نماید و خشتها را خود بردارد و آن دو شخص دیگر
نیز اتفاق کردند که چون آمرد بیاید او را بکشیم و این دو خشت را هر کدام یکی بگیریم
چون آن مرد بیامد فی الحال او را بکشتند و ایشان نیز طعام خوردند و بمردند چون
چون عیسی ع باز بر آن موضع رسید ایشان را دید که مرده اند و خشتها مانده گفت
دنیا با دوستان چنین کند با دشمنان خود چنین خواهد کرد ابن عباس روایت
کنند که رسول صلعم فرمود که هر که راغب باشد بدنیا حق تعالی کار او را آشفته گرداند و
کند بهشت نصیب شود و در حدیث آمده است که حُبُّ الدُّنْیٰا رَأْسُ کُلِّ
خَطِیْئَةٍ یکی از بزرگان می گفتند که روزی پیش حضرت رسول صلی الله
رفتم و دیدم که حضرت بر روی حصیر خفته بود و نقشهای حصیر در پهلوی مبارک حضرت
بدید بود بگریستم حضرت فرمود که چرا میگریی گفتم یا رسول الله پادشاهان دنیا
بیاد م آمده عرض کردم که شما پیغمبر خدا باشید نقش حصیر در پهلوی شما ظاهر است
حضرت فرمود که پادشاهان قومی اند که راحت دنیا خواسته اند و ما قومیم که راحت
دنیا را اندر خور نگاه نکنیم که آخرت بما دهند و نیز فرمود که مؤمن در میان دو خوف گردان

یکی از عمر گذشته و یکی آنکه علمی اند که حق تعالی با او چه خواهد کرد پس بنده باید
توشه راه بردارد و گفته اند الدُّنْیٰا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ نظم
که دنیا گشت زار آخرت است ٭ بکار تخم تو اکنون وقت آنست ٭ زمین
آب داری و دانه بشنو ٭ یکی دهقان شو و این کار را باش ٭ اگر این تخم
ورزی را نورزی ٭ در و دنیا جنگ ارزن نیرزی ٭ جابر بن عبدالله انصاری
روایت کند که در خدمت حضرت رسول صلعم نشسته بودم که اعرابی از در درآمد
شکوه کرد و نوشتم سلام کرد و گفت یا رسول الله دنیا چه چیز است حضرت
... کننده و ملعون و ظالم و خلق در دام او گرفتارند اعراب
گفت آخرت چیست گفت آخرت بهشت است از برای مؤمنان و صالحان و دیگر
دوزخ است برای کافران و ظالمان که فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیْقٌ
فِی السَّعِیْرِ اعرابی گفت یا رسول الله بهترین امت تو کدام اند گفت آنها
که فرمان حق تعالی بجا آورند و شب ... کنند اعرابی گفت یا رسول الله میان
مؤمن و بهشت چه قدر راه باشد گفت چندانکه چشم بر هم زنی بعد از آن اعرابی
غائب شد رسول صلی الله علیه وآله فرمود که این جبرئیل بود که شما را آگاه گرداند که این
دنیا و زینت مردار بود و مکار و آخرت پر از زینت آورده اند که حضرت ابراهیم
گفت که حق سبحانه و تعالی چرا واسطه است چون جبرئیل خود گردانید اق ل

آنکه هر چه رضای او در آن بود رضا گردم دوم آنکه هرگز غم دنیا
نخوردم دیگر گفت که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بدلهای مؤمنان
دو عزو و نیابد در آن دلی که سه خصلت داشته باشد اول دوستی دنیا دوم
غم واندوه دنیا سیم حسد بردن بر مال مسلمانان ابن عباس گوید
که در توریة نوشته اند ای فرزند آدم در روز قیامت گروه بسیار را
در ترازو اندازند و گناه بسیار و هنگ بود ای فرزند آدم حرکت
شیرینست که همه بدچشند امیر و مال عمل را از پیش گیرید که عمر کوتاه است
و ریز نور گاه فانی دنیا شادی بکنید که همیشه زنده نخواهید ماند آورده اند
که در بنی اسرائیل مردی بود زاهد و عابد و از دنیا چیزی نداشت مگر
خرقه و مشکی آبی چون اجلش نزدیک رسید وصیت کرد که بعد از وفات
من این خرقه و مشک را هم او داشته باشد که من طاقت آن ندارم که
حساب این خرقه و مشک را بدهم پادشاه زمان سر در پیش افکند و بعد از آن
گفت آه و واویلا آن درویش با این عبادت طاقت نداشت که حساب
خرقه و مشک را جواب گوید من بیچاره چه طاقت دارم که فردای
قیامت این حرام و حلال را جواب گویم این بگفت و تاج از سر بنهاد
و قبای پادشاهی از بدن بیرون کرد و خرقه درویش را پوشید و مشک را برداشت

کشیده و مدتها استغفار کرد و طاعت حق تعالی را بجای آورده تا آنکه وفاتش
فرا رسید شیخ حسن بصری گوید که خواجه خضر علیه السلام نزد یک پادشاهی رسید و گفت
ایها الملک بدان و آگاه باش که من در روزگار پیشین باین شهر گذر کردم این
شهر آباد بود و خلایق بسیار درین شهر بودند بعد از پانصد سال گذارم
باینجا افتاد دیدم که اینجا دریای عظیمی بوده و بازرگانان در اینجا آمد و رفتند
بعد از پانصد سال دیگر گذارم اینجا افتاد دریا خشک شده بود که وحوش و طیور
مرا اینجا وطن ساخته بودند و مردمان در اینجا شکار میکردند و بعد از مدت
پانصد سال دیگر آن بیشه را سوخته بودند و زعفران کاشته بودند بعد از پانصد
سال ترا میبینم که اکنون بالای تخت نشسته اکنون ترا نصیحت میکنم خود را
در باب روزگار خود ضایع مکن پادشاه پرسید که تو چه کسی گفت خواجه
خضرم پادشاه با خود اندیشه کرد و عبرت گرفت و ترک تخت و تاج کرد
و بطاعت حق تعالی مشغول شد تا وفاتش رسید باب نهم اندر هدایت ابوذر
میگوید که رسول خدا صلعم گفت که حق تعالی فرموده هر که زاهد و عابد است
و بدنیا رغبت ندارد و دوست ما باشد نزدیک شوید و نصیحت ایشان را بشنوید
که پند و نصیحت ایشان در دنیا راحت دل و آسایش تن است و بدنیا رغبت
نمودن باعث زیادتی غم و اندوه باشد حضرت رسول صلعم میگوید که

اهل جنت

که هر که بهشت میخواهد باید که عمل صالح کند و هر که رشته آخرت از دست
برنگیرد و در زیان دنیا و آخرت باشد حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که خسر
الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین یعنی جمله زیانها بزرگتر زیانها
که به بنده میرسد جمله از دوستی دنیاست اگر دنیا را نزدیک حق تعالی بقدر یک
پر پشه قدر و منزلت بودی حق تعالی هیچ کافری را آبی ندادی و از حضرت
رسول صلعم پرسیدند که زاهدترین مردمان کیست گفت آنکس که حق تعالی را فراموش
و در دنیا باندک چیزی قانع باشد و نیز فرمود که اصل شر دنیا جمع کردن
و طلب آن و دوستی دنیاست انس بن مالک روایت میکند که رسول خدا صلعم
دست اباذر را گرفت و گفت ای اباذر در دنیا از برای آخرت سخت که همه اند
حق در باشد بغیر از درویشان اباذر گفت یا رسول الله صلعم از سبکبارانم
دنیا از گران بارانم حضرت فرمود که اگر قوت یک روزه داری از گران بارانی
اباذر گفت یا رسول الله صلعم قوت یکروزه بیش ندارم حضرت فرمود برو از
رستگارانی آنکه نیکو در دنیا به طمع بودند و عبادت بریا کردند دعای
ایشان بدرگاه حق تعالی مستجاب است آورده اند که جبرئیل علیه السلام از نوح علیه السلام پرسید
که تو از پیغمبران دیگر زیاده عمر داشتی دنیا را چون دیدی گفت مثل سرای
که دو در که از یک در درآمدم و از آن در دیگر بیرون رفتم و هیچ راحت ندیدم
در خبر است که روزی حضرت عیسی علیه السلام را خواب غلبه کرد و خشتی در زیر سر نهاد

نهاده تا زمانی خواب کند ابلیس علیه اللعنة والعذاب آمد گفت ای عیسی دعوی
میکنی که من در دنیا هیچ چیز نخواهم این خشت که در زیر سر نهاده از کیست پس از آن
حالت جناب حضرت عیسی علیه السلام از خواب برخاست و آن خشت را از زیر سر برداشت و در
پیش ابلیس انداخت و گفت این خشت از تو باشد آورده اند که ابوذر غفاری رضی الله عنه
جنبی بگذشت و بر وی سلام نکرد و منعی را فراموش نمود به پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و گفت یا رسول الله مگر در حق این آیه عذاب نازل شده است حضرت از چه
سبب چنین میگویی گفت دیوار خانه ام افتاده بود درست میکردم که ابوذر بر من
رسید و بر من سلام نکرد حضرت گفت که ای اباذر چرا سلام نکردی اباذر گفت ای
آنکه آنچه خراب شده بود آباد میکرد برای آن سلام نکردم آورده اند که عیسی علیه السلام
رنجور بود و روزه میداشت و در آفتاب گرم خفته بود جمعی به او را گفتند که ما را دستوری
ده تا از برای تو خانه درست بکنیم و دستوری ندادند بس مبالغه کردند تا آخر الامر دستوری
داد و ما خوانه بساختند تا در آن خانه رفت و بنشست چون نظرش بر آن خانه افتاد
گفت سبحان الله من از عاریان نیستم آن اشان من چیزی خانها خشت و
دیگر در آن خانه نرفت و هرگز جامه نپوشیده و هرگز کسند هم تجویز نداد و هرگز
بار آن صحبت نخنده است و هرگز پهلوی او بستر ندیده بود و هرگز با توانگران
نشسته بود و همیشه همنشین درویشان بود و هرگز اندوه چاشت و شام
نخورد و هرگاه از دنیا چیزی از زر دنمیگیرد و میگفت که کسی را که هر کس در عقب

بانکند دل

بشنه و مال و زر را دست باید داد چون دنیا طلب کنیم و هر روز بروزه بوده و
همه شب نماز میکرد با بیطریق زندگانی میکرد تا آنکه باسمان بردند آورده اند
که چون بنده مؤمن باندک مایه در دنیا قناعت کند و در وقت مرگ مقام
او را در بهشت بوی نمایند چنین که آنرا ببیند آن وقت داند که دنیا زندان
مؤمنانست و بهشت کافرانست چون کافران بدم مرگ رسند و مقام ایشان را
در دوزخ بایشان نمایند چنین ایشان آنوقت دریابند و دانند که دنیا چیزی نبود
چون حال بدین منوال است باید که باندک مایه بدنیا قناعت کنند چنانکه ابراهیم
ادهم گوید که هرکس پنج چیز ترک ندارد حق تعالی بهشت را نصیب او گردانند
اول ترک دنیا کردن دوم پیوسته زبان بذکر گشودن سیوم باندک چیز
قناعت کردن چهارم عمل صالح کردن پنجم رغبت به آخرت بیشتر کردن
هر کسی در این پنج کار نکوشد حق تعالی دشمن او باشد و نیز پیغمبر فرموده که
هر که اندر این جهان تو باندک مایه قناعت کند منکه خداوندم باندک طاعتی از
وی راضی شوم پس بنده را باید که شب و روز بطاعت مشغول شود
و طلب دنیا نکند که دنیا مردمان را از حق تعالی باز دارد و بدو رنج بماند
و دیگر رسول صلی الله علیه فرموده که روز قیامت بیشترین حسرت و ندامت دو گروه را
بود اول فرداء فاسق که عابد را به بهشت برند و فردا فاسق را بدوزخ
برند دوم کسی که مالها بدست آرند و بخیرات صرف نکنند و آنهای که مال

خود را بخرات صرف کرده باشند ایشان را به بهشت برند و بخیلان را بدوزخ برند
سیم عالمی که مردم را علم بیاموزند و خود بدان عمل نکنند و ای جماعتی که از علم
آموخته و عمل بجای آورده باشند به بهشت برند و آن بی عمل بدوزخ باب
مجلس ذکر حضرت رسول صلی الله فرموده که حق تعالی فرشتگان آفریده است که
که در دنیا میگردند که هر جا مجلس ذکر علم باشد گرد ایشان را فرا گیرند و بیکدیگر
آواز کنند که بیائید که دوستان خدا اینجا است و ایشان را دعا میکنند و چون
بآسمان روند از حق تعالی ندا آید که ای فرشتگان بندگان من بچه کار مشغول بودند
گویند که خداوندا تو دانائی و بینائی که رحمت تو میطلبند ندا آید که ای فرشتگان
من ایشان اگر حاضر را دیدندی طاعت از این بیشتر کردندی باز ندا آید که ای
فرشتگان گواه باشید که بهشت را حلال کردم بر ایشان فرشتگان گویند
خداوندا در میان گناهکاری هست که از برای تفرج آمده ندا آید
که ای فرشتگان ایشان را نیز بیامرزیدم به برکت اینکه با ایشان هم نشینی
کرده اند لقمان به پسر خود گفت ای فرزند چون جماعتی را ببینی که ذکر میگویند
و یا علم میخوانند تو با ایشان هم نشین شو تا ببرکت ایشان آمرزیده شوی
و یکی از بزرگان دین میگوید که روزی در شهر مدینه نشسته بودم شخصی مرا
گفت چرا نشسته که میراث رسول صلعم بخش میکنند چون بدانجا رفتم دیدم
که علم بخش میکردند گفتم همین است و نیز فرموده که هر که بانشستن گروهی نشیند

نشستی جز

شش چیز در وی پدید آید اول آنکه هر که با توانگران بنشیند هستی دنیا
زیاده شود دوم آنکه هر که با جاهلان نشیند دلش سیاه شود سیم آنکه
هر که با منافقان نشیند عیب درویشان زیاده شود چهارم آنکه
هر که با عیالان نشیند فرح و شادی زیاده شود پنجم آنکه هر که با کودکان
نشیند دلش روشن نشود ششم آنکه هر که با عالم نشیند علم دانش
از دل وی زیاده و چنین گفته اند در شش جا خوابیدن کردن روا نیست اول
در جای که علم میخوانند دوم بعد از نماز صبح سیم پیش از نماز خفتن
و نیز رسول صلی الله علیه وآله فرموده که در شش جا نگاه کردن سعادت دنیا
و آخرت است اول در مسجد دوم در روی عالمان سیم در روی پدر و مادر
باب الاخلاص فاعبد الله مخلصا له الدین الا لله الدین الخالص
حضرت رسول صلعم فرموده که چون روز قیامت شود حق تعالی جمعی
مردم را نزدیک بهشت برند چون بوی بهشت بایشان رسد و در کوشکهای
بهشت نگاه کنند و نعمتهای گوناگون ببینند ندا آید که ایشان را از بهشت
نصیب نیست ایشان گویند خداوندا ما را بدوزخ میفرستادی چرا بهشت را
بما بنمودی که ناز و نعمتهای بهشت را تماشا بکنیم که از حق تعالی ندا آید که شما
گناهان بزرگ کردید و مسلمانان را بنا حق خوردید و از خلق پنهان
داشتید و از من که خداوندم شرم نداشتید و خویشتن را بمردم نمودید

کارها بریا کردید اکنون طاعت شما قبول درگاه نیست بخشم شما را عذاب
دردناک و نیز فرموده که میترسم از شرک کوچک اصحاب گفتند یا رسول الله
شرک کوچک کدام است فرمود که کارها بریا کرده اند چون روز قیامت شود بنده
گان را جزای عمل دهد حق تعالی گوید ایشان را هیچ ثواب نیست و مستوجب
عذاب دوزخ اند و چنین باشد حال آنها که کارها بریا کرده اند و نیز حضرت
رسول صلی الله فرموده که بسیار روزه داران باشند که بجز گرسنگی و تشنگی
نفع دیگر نداشته باشند و بسیار نماز گذاران باشند که ایشان را بجز بیداری
حاصل نباشد و بسیار صدقه دهندگان باشند که بجز بیداری حاصل نباشد و بسیار
قرآن خوانان باشند که بجز نام ایشان را حاصل نباشد اصحاب گفتند یا رسول الله
چرا چنین باشند زیرا که کارها بریا کنید آورده اند که مردی پیش رسول صلی الله
و گفت یا صدقه میدهم برای آنکه نام من نیکو باشد شود حضرت فرمود که خدا
میفرماید هر کس امید بجنت دارد باید که عمل خالص کنند و نیز رسول صلی الله علیه رسول الله صلی
میفرماید که در آخر زمان قومی پیدا شود که دنیا میخورده باشند برزق و ریا و بد و دروغ
و هر زمان زبانهای ایشان شیرین بود و دل ایشان سیاه و حق تعالی میفرماید
باید که بخشم ایشان را عذاب دردناک که همه وزنمیان در آن حیران مانند
و زهیبت آن عذاب افتاده اند که بنده مؤمن طاعت عبادت در روزها و شب
و ذکر بجا آورده باشد فرشتگان آنرا بآسمان برند بدانجا که علم خدا است از حق تعالی

ندا آید که ای

ندا آید که ای فرشتگان من باز گردانید این عملها را و این عملهای او را بر روی
او زنید چون که خداوندم ظاهر و باطن ایشان را من میدانم که عمل ایشان باخلاص
باخلاص نبوده و قبول درگاه نیست و رسول صلعم فرموده که بترسید از خدای
تعالی و طاعت بریا مکنید که حق تعالی قبول نکند و در تفسیر حضرت امیرالمومنین
روایت میکنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده که فرشتگان بر طاعت بنده
موکل کنند قوله تعالی و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
طاعت آن بنده بآسمان میبرند آنجا که علم خدا است پس ندا آید که طاعت
این بنده را بنویسید که این بنده طاعت باخلاص کرده است و خوانیده ملت و نیز
رسول صلعم وآله فرموده که چهار چیز را نگاه دارید اول طاعت بریا مکنید
دوم دعوی راستی مکنید سیم قوت حلال بدست آرید چهارم بر شخصی ظالم سلام
مکنید و هلاک در میان علیه التحیة روایت میکنند که رسول خدا صلعم
وآله فرموده که فردای قیامت اول کسی را که بیاورند قرآن خوان باشد از
حق تعالی ندا آید که ای قرآن خوانان چه کرده بجه دانستی قرآن خوان گوید
بار خدایا شب و روز قرآن میخواندم و بدان کار میکردم از حق تعالی
ندا آید که دروغ میگوئی مراد تو آن بود که مردمان گویند که فلان کس قرآن را
خوب میخواند و نیکو میداند تو آن میخواستی پس ثواب آخرت ترا نیست
مردم دیگر را بیاورند که در قضا کشته شده باشد ندا آید که ترا بهر چه کشتند گوید

که برای رضا خدا با کافران جنگ کردم تا کشته شدم از حق تعالی ندا آید
که خلاف میگوئی مراد تو آن بود که مردم گویند که این مرد دلاور است
آنچه مراد تو بود چندین یافتی دجان علمک که مال وجاه دنیا طلب میکردی از آخرت
ترا هیچ ثوابی نیست ندا آید که او را بدوزخ برید و دیگر را بیاورند که
مال بسیار جمع کرده باشد حق تعالی گوید که ای بنده من چه کرده آن مالها را
که من بتو دادم گوید بار خدایا مسجدها ساختم و رباطها ساختم و خیرات کردم
این همه برضای تو کردم از حق تعالی ندا آید که دروغ میگوئی مراد تو آن بود
که مردمان گویند که فلانکس جوانمرد است و کار نیکو کرده است آنچه میخواستی یافتی
امروز ترا هیچ ثوابی نیست صدقه آنست که بجز حق تعالی کسی نداند که
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ روز قیامت او کی
کسی را بدوزخ نبرند این ستر کرده باشند روایت است از حضرت رسول صلعم
فرمود روزی در مسجد نشسته بودم که شخصی از در در آمد و دو رکعت نماز
بگذارد و در رکوع و سجود تا داب بجای آورد و زود سبکتر رفت صحابه
گفتند یا رسول الله نماز کدام مرد اول بجای آورد بهتر بود یا نماز مرد آخر حضرت
رسول صلعم فرمود اگرچه نماز مرد آخر سبکتر بود اما برضای خدای تعالی راضی کرد

و هم چنین

و همچنین نزدیک تر بود عبدالله ابن عباس روایت کرده است که رسول
خدا صلعم گفت که چون حق تعالی بهشت را آفرید و در آن نعمتها آفرید که کسی
ندیده و گوش نشنیده و بخواطر هیچ کس نگذشته خطاب آمد مر بهشت را که سخن
گو جواب گفت که من حرامم بر ظالمان و بر کافران و منافقان و بخیلان
و حاسدان و سود خواران و دف زنان و جمیع بدکاران شیخ جنید بغدادی گفت که اخلاص را
از سر تراشی آموختم یک روزی بمکه بودم و موی سرم دراز شده بود و قدر چیزی
نداشتم بدادم سر خود را بتراشم سر تراشی را گفتم که از برای رضای خدا سر مرا
بتراش بخود گفتم که امروز حق تعالی هر چه بمن بدهد بسر تراش دهم الفقه چون بمکه
در آمدم شخصی بر بینی خود خواندم گفت چیزی زر بنزد تو نذر دارم آن
زر را بستاندم و بشمردم هزار دینار بود بپیش سر تراش بردم گفتم چنین
گفته بودم که هر چه امروز بدستم افتد بتو دهم سر تراش گفت من از برای
رضای خدا سرت را تراشیدم کسیکه از برای رضای خدا کاری بکند
مزد را از خدا خواهد هرچند مبالغه کردم آن زر را از من نستاندم از وی
در تعجب ماندم و در اخلاص آزموده و آموختم عبدالله عباس روایت میکند
که رسول خدا صلعم فرمود که هر بنده را که این سه خصلت داشته باشد او را عذاب
سخت کنند که مجلس را نگاه ندارند اول آنکس را که علم آموزد و خود عمل نکند
دویم آنکس را که مجلس علما گذاشته بمجلس فاسقان رود و سیم آنکس که ریا کار

کنند از حضرت رسول صلعم پرسیدند که نیک بخت کیست فرمود هر که با درویش
نشیند و دنیا را قبول نکند بدانید که بزرگان دین اخلاص سخنها گفته اند و طاعت
و عبادت برضای خدا کرده اند و نیز گفته اند که اخلاص سریست میان بنده و حق تعالی
که کسی او را نداند بجز حق تعالی آورده اند که شیخ شبلی گفت که در بادیه میرفتم جوانی را
دیدم که جامه کهنه پوشیده بود و عصای در دست گرفته راه میرفت من در عقب او
روان شدم کوهی پیش آمد آنجوان با انگشت اشاره کرد آن کوه بدو نیم شد با هر خدا
آنجوان در میان کوه در آمد بعد از آن آن کوه همچنان شد که اول بود من در فکر افتادم
که فلق او آواز داد که ای شبلی چرا در فکر ماندی این قدر و منزلت بفرمان
برداری یافته است هر که در فرمان بردار حق تعالی بود همه چیز در فرمان او بجمع باشد
آورده اند که مردی بود نام او عمران بود روزی بمجلس وعظ رسید واعظ وعظ
میکرد واعظ حضار مجلس را گفت که هزار دینار از شما میخواهم در راه خدا و
بعد عمران هزار دینار برداشته بدر خانه واعظ رفته گفت اینک هزار دینار است
آورده ام بشرط آنکه با کسی نگوئی که این زر را از تو ستانم تا آنکه روز دیگر
بمجلس آن عالم آمد و آن عالم در میان گفت که ای اهل مجلس هزار دینار از شما
خواستم نداده اید و یکی از دوستان خدا بخدا داد اقرار الامر اسم ابوعمر اگفت و گفت
خدا از تو خوشنود باد ابوعمر برخواست و نزدیک منبر آمد و گفت ای شیخ آن
زر را همین ره که من زر دیده بودم چون بداده بشنید گفت صاحب زر بشنید و

دادن کم

و داده است که من زر دیده ام این شیخ گفت که صبر کن تا بخانه مهلت بده آن شیخ خادمی را
فرستاد و تا آن زر را آورده و بداد اهل مجلس او را سرزنش کردند چون شیخ بخانه
رفت ابوعمر نیز در عقب او روان شد چون بدر خانه رسید آواز داد واعظ
گفت که ای بیحرمت بکر چیزی بپیش من مانده است و گفت میانه من و تو عهدی بود
که با کسی نگوئی حالا بگیر این زر را با همان شرط بداقی اخلاص چنین مردان چنین است
باب فی عذاب القبر من و ما علمنا الی یوم یبعثون امیر المؤمنین رضه روایت
کرده که رسول خدا صلعم فرموده که اول منزل من منازل الآخرة قبر
یعنی قبر اول منزلیست از منازل آخرت اگر آن آسانی گذشت هر چه بعد از آن
بود آسان گذرد و اگر آن ساعت آسان نگذشت هر چه بعد از آن بود سخت تر
بود ابن عباس روایت میکند که رسول خدا صلعم فرمود که استعیذوا بالله
من عذاب القبر و نیز فرمود که چون بنده مؤمن بسکرات مرگ افتد فرشتگان
رحمت بیایند با رویهای چون ماه و حله از بهشت بیاورند و در برابر او بنشینند
پس ملک الموت بیاید بالین او نشیند و گوید ای جان پاکیزه بیرون بیا
جان آن مؤمن چون قطره آبی آید آن فرشتگان در ساعت از دست
ملک الموت بستانند و در آن حله بپیچند و از وی بوی خوش می آید بعد از آن
آن روح را بعرش برسانند و هیچ فرشته نبود که نگوید این روح پاکیزه
از کیست گویند که روح فلان مؤمن است و بهر آسمان که رسند در آسمان

کشت ده‌گمعد فرشتگان با مشعلها می‌آیند تا با آسمان هفتم حق تعالی گوید که نام
او را در علیین نویسید بعد از آن منکر و نکیر بیایند و سؤال کنند که من ربک
و ما نبیک و ما دینک من ربک تو گفت آن مؤمن گوید که رب من الله است
و پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و دین من اسلامست و امام من دوازده امامست چون
بنده مؤمن این جواب بگوید ندا آید که راست میگوید بنده من لباس مغفرت در
پوشانند و دری از بهشت بروی او بگشایند و گور او چندان فراخ شود تا آنجا
که چشم کار نکند اما چون کافر در سکرات مرگ افتد فرشتگان عذاب را سوی
او فرستند سیاه روی و ازرق چشم با لباسهای آتشین پس ملک الموت گوید ای
جان بر تن بیا از بین غالب پلید خدای تعالی بر کافر لعنت کرده است جان را
الحجه فلایی که در پشم آویزد ملک الموت کشد بعد از آن ملائکه عذاب جان آن کافر را
از ملک الموت بستانند و لباس آتشین در وی پوشند و بوی بدی انسان
می آید آن روح را بآسمان برند و فرشتگان گویند تا درهای آسمان نگشایند
تا آن وقت از سوراخ سوزن شتر بگذرند چون منکر و نکیر از وی پرسند که خدای تو کیست
و پیغمبر تو کیست و امام تو کیست گوید نمیدانم از حق تعالی ندا آید که لباس آتشین
در وی پوشانند و گورش را تنگ و تاریک گردانند و در عذاب باشد تا روز
قیامت ابن عباس گوید که رسول خدا صلعم گفت که هر که میخواهد از عذاب قبر
ایمن باشد باید که در دنیا چهار کار را شعار خود گرداند اول نماز در وقت نماز را

باجماعت

باجماعت بگذارد دوم آنچه تواند خیر بکند سیم اگر قرآن داند بسیار تلاوت
نماید چهارم پیوسته بذکر خدا مشغول باشد و نیز فرموده که از چهار چیز پرهیز باید
اول از دروغ گفتن دوم از امانت خیانت کردن سیم از سخن چینی کردن چهارم
جامه را از بول نگاه داشتن که بیشتر عذاب قبر از اینست هر آنکس که ذکر حق
تعالی گوید گورش مرغزاری از مرغزارهای بهشت گردد انشاء الله تعالی هر که از
یاد حق تعالی غافل گردد گور وی حفره از حفرهای دوزخ گردد لا شک و لا شبهه معاذ
جبل گوید که روزی پیش عبدالله عباس نشسته بودم که شخصی از در درآمد و گفت
شخصی از دنیا رحلت نمود و بگور کندن او رفتیم هر جا قبر کندیم چون بلحد
رسیدیم لحد پر از مار و کژدم بود اکنون پیش شما آمدیم تا هرچه امر کنید گفت
بروید در همان قبر دفن کنید الله اگر همه روی زمین را قبر بکنید همین نوع خواهد
بود چون او را دفن کردند و بازگشتند از اهل خانه اش پرسیدند که شوهر تو چه
کار میکرد و چه صفت داشت زن گفت که غربیل و قرقف میکرد و خاک و کلوخ
بجو و گندم می آمیخت و میفروخت آورده اند که زمین هر روز ندا میکند
و میگوید که ای فرزند آدم امروز در پشت من سواری و فردا در شکم من خواهی
بود و امروز در پی هوای نفس می روی فردا مار و کژدمان شما را خواهد گزید
امروز در پشت من فریاد میکنید فردا در شکم من عذاب خواهید کشید نقل است
که در مدینه طیبه مردی بود خواهری داشت از دنیا رحلت نمود و او را دفن کردند

چون شب درآمد در خواب دید که گور وی پر از آتش است بامداد از مادرش پرسید که
خواهرم چه کار میکرد گفت که در نماز کاهلی میکرد و سخن چینی بود و غیبت کننده برادرش
گفت که از بین گناه عظیم گناه غیبت عذاب گور از بهر آن بود که هر که خواهد عذاب
نه بیند از این صفت دور شود آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام بدر شهر ابدی بگذشت
و گفت ای خداوند مردمان که در گور بودند کی شد که حق تعالی فرمان داد که زنده
بعیسی علیه السلام جواب داد که مرده زنده شدنی که هرگز ملا زنده نبود تا عیسی علیه السلام از آنجا گذشت
که بگورستان رسید و بر سر قبری بایستاد و دعا کرد خداوندا این مرده را زنده کن
و با من سخن آرد ناگاه مرده سر از گور برداشت و گفت که یا عیسی علیه السلام بپرس تا جواب
بگویم عیسی علیه السلام گفت که در دنیا چه کار میکردی جواب گفت که مرد باغبان و کلال
بودم روزی شخصی خرکی داشت و هیمه میبرد دست بردم خلال دندانی از آن
هیزم برداشتم و دندان خود را خلال کردم و حالا چهل سالست که در عذابم
و اهل گورستان مرا ملامت میکنند عیسی علیه السلام گفت که عجب کاریست که از برای
خلال دندانی چنین عذاب میکنند وای بر ظالمان هر که بر گورستان
گذر کنند و دعا نکنند و مردگان را از اموال خود شاد نکنند با خود ستم کرده باشد دوم را اهل
گورستان آورده اند که آنحضرت بار دیگر بقبرستان رسید و دید که از قبری
دود سیاهی بیرون می آمد و سر تا قدم آلوده آتشی در گرفته بود حضرت عیسی علیه السلام

علی بالبد

حال را پرسید گفت زنی ام از زنان بنی اسرائیل با نماز و روزه و صدقه
و صالحه و مستوره با عیسی علیه السلام گفت در خانه گربه بود روزی در خانه من آبا ناطقه
بود خواستم تا در گردن او کردم و او را بستم و چنانکه او را دیدم زدم و او
فریاد میکرد تا آنکه بمرد چنین بردم مرا دفن کردند فرمان در رسید که آتش در گور
او زنید که غافل بود و آزرده کار خود را نشناخت و حالا چهار هشتاد سال است
که در این عذابم زنهار الف زنهار که ایشان خود را بگو چنین کار نکنند و از
حق تعالی بترسند چون عیسی علیه السلام این سخن بشنید زار زار بگریست و بعد از آن دعا
کرد تا حق تعالی از زار رحمت خود رحمت کرد

باب فی الاحوال القیامه

یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم
خدیجه رضی الله عنها گوید که من از حضرت رسول صلی الله علیه پرسیدم که یا رسول الله روز
قیامت اموات را یاد کنند یا نه حضرت فرمود که در سه جا یاد نکنند
اول نزدیک ترازو جهت آنکه نمیدانند که ثواب گران تر خواهد بود یا سبکتر
عذاب دوم در وقتی که نامهای حسنه و سیئه را که بدست ایشان دهند ندانند
که نامه عمل که بدست راست آید و نامه سیئه که بدست چپ آید سیم و نیکه چشم
که کدام بدید آید و گوید که من متکلم از آنها که بر خدای تعالی شرک آورند پس آن کژدم
آنگروه مردم در کشد پس رسول صلعم گوید که صراط بر روی دوزخ کشیده اند از
مو باریکتر و از دم شمشیر تیزتر مردم بروی میگذرند و بعضی افتند و بعض

برخیزند کافران در حرّ زنج انشند و سالی تا چون برف بگذرند و نیز فرمود که اول کسی
از صراط بگذرد من باشم و بعد از ان امتان من و فرشتگان ایستاده باشند و از بهر
امتان من دعا میکنند که یارب بسلامت بگذران امتان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون اسپان و دختران هر کدام را فراخور
حال خود بگذرند ابن عباس گفت از حضرت رسول ص پرسیدم از هفت قیامت
گفت ای عبدالله هفت قیامت بسیارست الّا بعضی را با تو بگویم بدانکه راه صراط هفت
هفت و رست و بهر در رسنده با سؤال میکنند از هفت چیز اول سؤال
میکنند از ایمان اگر ایمان برده و شرک نیاورده در کبیره و عیب نداشته باشد
نجات یابد و در دوم نماز پرسند اگر تمام بجا آورده باشد نجات یابد و در سیم
از زکوة پرسند اگر زکوة داده باشد نجات یابد و در چهارم روزه پرسند
اگر بموجب رضای خدا تعالی بجا آورده باشد نجات یابد و در پنجم از حج
پرسند اگر استطاعت داشته باشد و بجا آورده باشد نجات یابد و در ششم
از وضو و غسل پرسند اگر تمام بجا آورده باشد نجات یابد و گرنه بدوزخ افتد
و در هفتم از صدقه و خیرات پرسند هر گاه عمل آورده باشد نجات یابد پس
صراط هفت از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر و هر که صراط انکار شود او کافرست
و از حضرت رسول صلی الله پرسیدند که یا رسول الله این زمین را از زمین دیگر
مبدل کردانند خلایق کجا خواهند بود فرمود در بالای پل صراط باشند و نیز روز

قیامت پنجاه هزار سالی این جهان است چنانکه خدای تعالی در کلام مجید خود
میفرماید که فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حضرت
رسول صلی الله فرمود که در انوقت که حق تعالی آسمان و زمین را بیافرید و اسرافیل را
فرمود که صور در دهن دار و منتظر باش که چون قیامت شود فرمان آید که صور را
و صور بجز بزرگیست پس بدان که خدای تعالی مرا براستی بخلقت فرستاد در کرد
صور بعدد خلایق آسمان و زمین سوراخ درانست و در سوراخ نوشته است
که روح فلان کس است و نفخه اول که بدمد چنانکه حق تعالی میفرماید و نفخ
فی الصور فصعق من فی السموات و الارض الّا من شاء ربّ
و در دمیدن صور آنچه در آسمان و آنچه در زمینست جمله بمیرند بجز از فرشتگان
مقرب یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام از حق تعالی ندا
آید که ای عزرائیل مخلوقات کسی مانده است گوید خداوندا تو دانائی
و بینائی که ما چهار برادر مانده ایم ندا آید که ای عزرائیل جانهای ایشان را نیز
قبض کن باز ندا آید که هیچکس مانده است گوید که این بنده ضعیف مانده است
ندا آید که ای ملک الموت نخوانده که کل نفس ذائقة الموت فرمان
آید که ای عزرائیل جان خود را نیز قبض کن چون جان خود را قبض کنند
و گویند که چنان بنالند که اگر خلق عالم زنده بودندی جمله از ناله او جان
بدادندی پس ملک الموت گوید اگر بدانستم که جان دادن و جان کندن چنین تلخ

که رب لاتذرنی گفته ام بعد از ان پیش ابراهیم ع روند و گویند پیش عیسی ع
روید و گوید عیسی ایشان را که بیا باشد جمله پیش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله روید
که شفیع روز جزاست جمله خدمت رسول ص روند و گویند یا رسول الله فریاد
ما برس و شفاعت کن که سیصد سال است که بر سر قبر خود معطل و مشوش
مانده ایم حضرت رسول ص عمامه را از سر مبارک بردارد و سر بسجده بنهد
و گوید که خداوندا امتان مرا ببخشای ندا آید که یا محمد سر از سجده بردار
که امت ترا عذاب نیست بعد از ان فرماید که ترازوی قیامت را بیاورند
و خلایق در تعجب بمانند از بزرگی آن ترازو و یک پله از نور باشد و یک
پله از ظلمت و آنچه هفت طبقه آسمان و زمین باشد که در یک پله آن بنهند
هنوز پر نشود و درازی عمود آن از مشرق تا بمغرب باشد که درازی روز پنج
گرفته اند بیست و هفت بزنند و گرد دریا بدوزخ برند که آن شتابیش
بود و گرده دیگر خاک شدند و آن چهار پایان باشند دیگر آنکه حضرت رسول ص
فرموده که دوزخ را هزار سال تافته اند تا سفید شده و هزار سال دیگر تا سرخ
شده و حالا نیز سیاه است و در دوزخ ماران و کژدمان باشند و چون دوزخ را
بگذارند تا چهل سال ور کنند و حضرت رسول ص فرمود که از جبرئیل ع پرسیدم
که میکائیل ع را هرگز خندان ندیدم گفت یا رسول الله حق تعالی دوزخ را آفریده است
میکائیل از ترس دوزخ هرگز نخندیده است و نیز فرمود که هرکس روز کار خود را

دشوار بود دانست بر قبض جان مؤمنان مشفق تر بودمی و هیچکس از مخلوقات
زنده نمانده الّا که ذات پاک حق تعالی بعد از ان حق تعالی گوید که کجا اند آن دنیا
داران آن ظالمان و فرعونیان که روزی ما را میخوردند و ما را نمی پرستیدند پس ندا
آید آیه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بعد از ان باز اسرافیل را زنده
کردانند و گویند که صور بدم چون صور بدمد زمین شکافته شود و خلایق را از
قبرها برون آرند و اول کسی که سر از قبر بردارد حضرت پیغمبر باشد فرمان آید
که بانداز فرشتگان دیگر زنده شوند باز ندا آید که ای اسرافیل صور بدم
که جمله خلایق زنده شوند در سر قبرها بایستند تا سیصد سال ام چنین باشند
آن را فزع اکبر گویند و چندان بگریند که آب از چشم ایشان نماند و آفتاب
بر سر ایشان می تابد و همه در عرق خود غرق شوند هر کس بقدر عمل خویش
آنگاه آواز می شنوند که جمله بیهوش شوند و آسمانها شکافته شوند با من خدا و
فرشتگان فرود آیند از غضب یکدیگر بایستند و خلق اولین و آخرین را
در میان گیرند بفرمان الله تعالی دوزخ در خروش آید و خلایق باز بیهوش شوند
از هول و ترس چنان بنالند که هیچکس زنده نخواهد ماند بعد از ان پیش
آدم صفی الله روند و گویند که یا ابا البشر ما را فریاد برس گوید که مرا روی
شفاعت نیست بآن نافرمانی که کرده بودم هنوز در تشویش آنم بعد از ان پیش
حضرت نوح ع آیند و گویند که ما را فریاد برس گوید که مرا روی شفاعت نیست

بطاعت کذرانند با ایمان از دنیا بروند در روز قیامت چون برق از
صراط بگذرند و به بهشت درآیند و هر که روزگار خود را بفسق و فجور بگذرانند
فرمان خدا و رسول نبرد و بی توبه از دنیا بیرون رود و در عرصات قیامت چون
پا در صراط نهد در دوزخ افتد و ایضا فرمود که دوزخیان را کمترین عذاب
آن بود که نعلین آتشین در پای ایشان کنند که مغز سر ایشان را بجوش آورد و
و مالک دوزخ بر ایشان خشم گیرد باشد ایضا چهل سال چنین بود آنگاه بگریه و نعره
نالند و زاری کنند جواب آید که قال اخسئوا فیها و لا تکلمون یعنی
گفته شد هیچ مگوئید چون این سخن بشنوند نومید شوند و نعره و فریاد برکشند باشند
بطریق چهار هزار سال در زحمت باشند هم چنین بود بر ایشان نرسد ایشان
گویند که برگاه در دنیا در بلا و زحمت صبر میکردیم نجات میافتیم بیا شید تا حالا
صبر کنیم شاید که نجات یابیم بعد از هزار سال جناب قدس الله ابر سفیدی نا بگیرد
ایشان پندارند که باران خواهد بارید آن ابر عذاب کرد و مار و کژدمان بر سر ایشان
بارد که هر یکی مثل دمان اشتران ایشان را میگزند که درد و سوزش او
هزار سال بماند حضرت رسول صلعم میفرماید که هر که دست از لذات دنیا بکوید
به بهشت برند و هر که فراغت و لذات دنیا را راحت بدارد در دوزخ افتد
و در هفت طبقه دوزخ چاهیست که آنرا ویل گویند که اگر کوههای دنیا را
در آنجا اندازند از حرارت آتش بگدازد نعوذ بالله عن غضب الله و آن چاه

جای مناقشان

جای منافقان و کنهکاران و بدکاران است **باب الاحوال القیمة**
در صفت دوزخ و اهوال است یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم
و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که روزی جبرئیل علیه السلام را دیدم رنگش متغیر شده پرسیدم
که ای اخی چرا رنگ مبارکت متغیر شده گفت یا رسول الله در این ساعت
که می آمدم گذرم بر جانب دوزخ افتاد گفتم صفت دوزخ را بگو گفت
یا محمد اگر بمقدار سوراخ سوزنی از دوزخ بدنیا گشاده شود همه کوههای دنیا
و هر چه در دنیا باشد همه بسوزد و از هم بپاشد و بدانکه دوزخ هفت طبقه است
و از طبقه تا طبقه پانصد ساله راهست پرسیدم که ای جبرئیل در این طبقها کیان
باشند گفت نام اول هاویه است و در طبقه دویم مشرکان باشند که نامش جحیم است
و در طبقه سیم ترسایان باشند و نامش سقر است و در طبقه چهارم ابلیس و
بت پرستان باشند و نامش حطمه است و در طبقه پنجم جهودان باشند
و نامش لظی است و در طبقه ششم آفتاب پرستان باشند و نام او سعیر است
و چون بطبقه هفتم رسید خاموش شد حضرت رسول صلعم گفت ای
جبرئیل هفتم را چه خوانند و اهل او کیانند جبرئیل علیه السلام گفت که از این طبقه
مپرس که اگر بگویم غمگین شوی حضرت فرمود که بگو هر چه رضای خداست
علاج نیست گفت گنهکاران امت تو باشند چون این سخن بشنید بیهوش

بیهوش شد چون بهوش آمد بحجره مبارک درآمد و نماز میکرد و میگریست بلال
بحجره درآمد گفت السلام علیک یا اهل البیت النبوة هیچکس جواب نگفت بلال
بحجره فاطمه علیها السلام درآمد و گفت یا فاطمه سه روز است که رسول صلعم از حجره
مبارک بیرون نیامده و با هیچکس سخن نمیگوید نمیدانم چه حالت فاطمه علیها السلام
بحجره مبارک آنحضرت درآمد آنحضرت را گریان دید گفت ای پدر بزرگوار
چه واقع شده پس جناب پیغمبر صلعم در جواب فاطمه گفت ای فاطمه جبرئیل مرا خبر
داد که در طبقه اول دوزخ امتان عاصی تو باشند و مرا آن غم و گریه از برای
آنست پس فاطمه علیها السلام بگریه درآمد و گفت ای پدر بزرگوار پرسیدی که چگونه بدوزخ
برآرند گفت مردان را از ریش گرفته و زنان را از موی سر گرفته کشان کشان
در دوزخ اندازند مالک دوزخ بانگ برایشان زند که شما چه کسانید که اهل
دوزخ نمی نمائید از هیبت مالک اسم محمد را فراموش کنند و گویند ما از آن
کسانیم که قرآن میخواندیم و روزه ماه مبارک رمضان میداشتیم مالک گوید که قرآن
بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نازل شده چون نام پیغمبر را شنیدند فریاد برآرند
که امت محمد مصطفی ایم مالک بانگ برایشان زند و گوید که یا نار خذیهم یعنی
ای آتش بگیر ایشان را ایشان گویند که ای مالک ما را دستوری ده تا بنالیم بر
خود گریم مالک ایشان را مهلت دهد چندان بگریند که آب از چشم ایشان نماند
مالک گوید که این گریستن را در دنیا بایستی بکردید تا امروز سود داشتی

باز مالک

باز مالک بانگ بر آتش زند که بگیر ایشان را آتش ایشان را بگیرد ایشان لا اله الا
الله محمد رسول الله علیه و آله بگویند آتش ایشان را حذر شود مالک
گوید ای آتش مر ایشان را آتش گوید چگونه بگیرم که کلمه عظیم میگویند
تا آنکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله آید و یاد کند احوال امتان عاصی را حضرت
رسول گوید خداوندا عاصیان امتان مرا بمن ببخش از حضرت واجب
الوجود ندا آید یا محمد سر از سجده بردار که امتان را بتو بخشیدم پس رسول خدا
بیاید و مالک را گوید سرپوش از سر دوزخ بردار مالک سرپوش را بردارد و اهل
دوزخ بجانب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ببینند فریاد برآورند که یا سیداه
فریاد ما رس که بشفاعت تو امید داریم حضرت رسول صلعم وا کند ایشان را
از دوزخ بر فرق آورد ایشان برند تا در بهشت و آنجا چشمه است که آنرا
نهر الحیوة گویند و در آن چشمه آب در آیند غسل کنند از ظاهر و باطن ایشان
پاک شود و ایشان همه باره چهارده ساله شوند و در پیشانی ایشان نوشته
باشد که اعتقاء الله من النار یعنی ایشان آزاد کرده های دوزخ هستند
ایشان در بهشت در آیند و گویند که الهی ما را از دوزخ نجات دادی
این خط را هم از پیشانی ما زائل گردان حق تعالی بکرم خود نیز این خط را زایل
گردانید آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام بکوهی بگذشت دید که آبی از آن
کوه می آید با خود گفت که اینجا آب نبود که هر چشمه بهم رسیده باشد چون بالای راه

بهشت دید که جماعتی در دوش آن فریاد و گریه میکردند و میگفتند یا حنّان
یا منّان نجّنا من النار یعنی بار الها ما را از آتش دوزخ خلاص دار
عیسی علیه السلام برایشان سلام کرد ایشان جواب سلام وا دادند و برخواستند دست
و پای عیسی را بوسیدند عیسی علیه السلام گفت طعام شما از کجا می آید گفتند یا نبی الله این
سنگ که اینجاست و هفته یکبار شکافته میشود و بقدرت حق تعالی بعد از
هر یکنفر اناری بیرون می آید ما او را میخوریم دیگر بطعام حاجت نمیشود باب
در صفت بهشت جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
مالک دینار گوید که از حضرت رسول صلعم پرسیدم که یا رسول الله حق تعالی بهشت
از چه آفریده است گفت خشتی از طلا و خشتی از نقره و خاکش از زعفران و اهل
بهشت همیشه در تنعم باشند و در بهشت خواب نباشد زیرا که خواب برادر مرگ است
چنانکه در حدیث آمده النوم اخ الموت و نیز فرموده که در بهشت
درخت است که روز آدینه گرد آن منبرها بنهند از زر و یاقوت و اهل
بهشت در آن منبرها نشینند و بذکر حق تعالی مشغول شوند فرمان الهی در رسد
که ای اهل بهشت از من چه میخواهید گویند بر تو حاجت ما میخواهیم که تو تجلی
حق تعالی برایشان تجلی نماید و اگر یکی از حوران بهشت کف دست خود را بدنیا
بدارد از مشرق تا مغرب نور گیرد و اگر یکقطره آب دهن خود را بدریا

انداز دو

اندازد آب دریا شهد و شکر شود و در بهشت فی ایشان نوشته بود که از آن کسی است
که طاعت حق تعالی بجا آورده باشد و از گناهان پرهیز کرده باشد آورده اند
که مالک دینار بر جماعت کارکنان بگذشت که مزد کار خود میگرفتند او نیز
دست دراز کرد که من هم مزد بده صاحب کار نگاه کرد و گفت تو کار نکرده ای
چه میخواهی مالک در تفکر افتاد و با خود گفت جهدی کن و بطاعت حق تعالی
مشغول شو در دنیا کار نکنی مزد نمیدهند در آخرت نیز نخواهد بود آورده اند
که سلطان ابراهیم ادهم روزی بحمام رفت خواست که جامه بیرون کند
گفتند اگر پول داری جامه بیرون کن و گرنه نگذاریم ابراهیم علیه الرحمة با خود
گفت که حالا تا در حمام نمیگذارند که بی پول در آئی فردا هم چنین هم
بی عمل در بهشت نخواهند گذاشت حضرت رسول صلعم فرموده که اهل بهشت
همه جوانان باشند و بر اعضای ایشان موی نباشد سوای ابرو و مژه چون بهشت
نشینند و گویند که ای دوستان خدا گوشت ما را بخورید که ما را از چشمه سلسبیل
خورانیده اند و در مرغزارهای بهشت گشته ایم و خدا ما را از برای ضیافت مومنان
خلق کرده چنانچه ایشان دست دراز کنند آن مرغان بریان شوند بامر الله تعالی
و چون مومنان سیر شوند باز آن مرغان زنده شوند و بپرند و در بهشت میپرند
و بهشت را هشت در است و بهر در از خادمان بهشت در دست دارند
و ایستاده باشند چنانچه مومنان نزدیک ایشان روند ایشان استقبال کنند

و حلّه های بهشت برایشان بپوشانند و فرشته های که در دنیا همراه ایشان بودند
در بهشت نیز همراه ایشان خواهند بود و مومنان ما چون نظر بر آن کوشکها اندازند
بسیار خوشحال شوند و در میان بهشت تختی باشد از یکدانه یاقوت سرخ چون
مومنان بر تخت نشینند بفرمان رب العزت رباب حوران و غلمان بخدمت ایشان
آیند و گویند که الحمد لله الذی صدقنا وعده با یکدیگر گویند که چه گونه بود آن دنیا
و بلاهای او والحمد لله که از آن بلاها و محنتها وارستیم و در بهشت مقیم برسیدیم که هر کس
که طمع بهشت دارد باید که از نیک کار خود را آگاه بدارد و دل از معصیت چنانکه حق
تعالی در کلام خود ذکر کرده قوله تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس
عن الهوی فان الجنة هی المأوی ای مردم از اندک چیزی فتنه ها
بکنند پس با اهل صلاح و خیر نشیند و بر سر همیشه بدعا و زاری مشغول باشد
پنجم پنج وقت نماز را بوقت بگذارد که فردای آخرت سود ندارد و
امروز که میتوانی طاعت کن و از گناه دور باشی و هر آن بنده مومن که خدا را
پرستیده باشد و شرک نیاورده باشد البته در رحمت خدا باشد آورده اند که
پیرمردی آتش پرست مهمان حضرت ابراهیم شد چون طعام پیش او آوردند ابراهیم علیه السلام
گفت اگر مسلمان شوی طعام بخور آن پیر گفت من دین خود را بشکم نفروشم برخاست
و از خانه بیرون رفت حق تعالی با ابراهیم خطاب کرد که ای ابراهیم چند سال است

که این مرد

که این مرد از دین بیگانه است من که خدایم روزی او را میدهم و تو نتوانستی
که یکوقت طعام دهی ابراهیم علیه السلام از عقب او روان شد رفته آن گبر را
آورد آن گبر پرسید که چه سبب بود که مرا از خانه بیرون کردی و باز طلب کردی
ابراهیم قصه را یاد گفت گبر با خود گفت چه کریم است برای اینکه گبری چون تو
دوست را خطاب کرد ابراهیم علیه السلام گفت کرم باری تعالی زیاده از آنست
که در بیان نگنجد آن گبر گفت که ای ابراهیم اسلام را بمن بگو ابراهیم اسلام را بر
گفت و او از صدق مسلمان شد حضرت رسول صلعم فرموده که مردی گناه
بسیار داشت بحالت نزع رسید در نامه اعمال خود نگاه کرد هیچ ثوابی ندید
گفت من طاقت ندارم که جواب نکیر و منکر را بدهم و نیز فرزندان خود وصیت
کرد که چون جان از قالب تن بیرون آید مرا بسوزانید و خاکستر مرا
بباد دهید چون وفات نمود فرزندان او بوصیت او قیام نمودند حق تعالی
حکم فرمود تا ذرات خاکستر او را جمع نموده حق تعالی بقدرت
خود او را زنده کرد و گفت ای بنده من چرا چنین وصیت کردی
گفت من خافتک یعنی از خوف تو حق تعالی گویا ای بنده من چون
عجز پیش آوردی تو را بخشیدم و فردای قیامت چندان [illegible]
نثار کنم که آسمان محمد صلعم جمله امر زنده شوند آورده اند که عبدالله مبارک
بغزای رفته بود با کافران حرب میکرد چون وقت نماز شد کافری

خواست که آفتاب طلوع کند سجده کند از عبدالله مهلت خواست چون سجده رفت
عبدالله شمشیر کشید تا او را بکشد که نفرا او گرا از دلو کرا آف فوا بالعهد
ان العهد کان مسئولا یعنی عهد را وفا کن از عهد خواهم رسید عبدالله
دست از او باز داشت آن کافر گفت ای عبدالله بر من دست یافتی چرا دست
باز کشیدی عبدالله قصه را بدو گفت آن کافر گفت ای خداوندی که
از برای عهد من دشمن با تو دوست خطاب کرد یقین که بر حق است اسلام
بر من عرضه کن عبدالله اسلام بر وی عرضه کرد در حال آن کافر مسلمان شد و بطاعت
حق تعالی مشغول شد آورده اند که مردی خواجه بود با جماعتی فقیر میخورد
و سه چهار درم بغلامی داد که از برای صحبت ایشان چیزی بیاورد و آن غلام به مسجد
جامع رسید عالمی وعظ میکرد در آخر مجلس از درویش چیزی خواست
غلام آن چهار درم را بدان درویش داد و آن عالم گفت چه مراد داری بگو تا دعا کنم
گفت اول بنده ام مردم دعا کن تا آزاد شوم دوم آنکه عوض این چهار درم که دادم
بمن باز رسد سیم آنکه میخواهم که خدای تعالی خواجه مرا توبه نصوح کرامت کند
و چهارم مرا و آن عالم دعا کرد و مجلسیان آمین گفتند غلام چون بخانه رفت
خواجه گفت که چرا دیر آمدی غلام قصه را با خواجه گفت خواجه گفت چه حاجت
خواستی گفت اول آزادی خود را خواستم دوم عوض درم که دادم خواستم

سیم

سیم خواستم که خدای تعالی ترا توبه کرامت کند خواجه اش گفت خدایا تو گواه
باش که از جمیع کارهای بد توبه کردم چون بشنید که غلام آزاد شد و آن حاجت
که غلام خواست همه را روا کردیم و او را با هزار درم بخشیدم آورده اند که رسول صلعم
گفت که جبرئیل خبر داد که حق تعالی بنده آفریده است و پانصد سال عمر داده است
و در میان دریا جای داده است که از هر طرف چهار فرسنگ است و در میان دریا
کوهی آفریده است که مقام آن بنده باشد و درخت اناری بر سر کوه سبز شده
و چشمه آبی که وضو سازد هر روز یک اناری میخورد و همیشه بطاعت
حق تعالی مشغول بود و آن بنده از حق تعالی میخواهد که ملک الموت
جان او را در سجود قبض کند و همچنان شده که میخواست و همچنان در
سجود باشد تا روز قیامت و گوشت و پوست و استخوانها از هم نریزد و
نبید رست الله تعالی حضرت رسول صلعم فرمود که شب معراج در لوح محفوظ
دیده ام که روز قیامت او را بیاورند حق تعالی گوید که این بنده مرا به بهشت
برید گوید که خداوندا اگر برحمت تو به بهشت میروم پس ثواب پانصد سال
طاعت و عبادت من کو از حق تعالی ندا آید که حساب او را بکنید ثواب او را
برابر یک چشم بینائی او نباشد خطاب رب العزة در رسد که او را بدوزخ
برید فریاد برآورد که الهی توبه کردم یقین من حاصل شد که برحمت تو به بهشت
میروند باز از حق تعالی ندا آید که ای بنده من تو نیست بودی من ترا هست کردم

و پانصد سال توفیق طاعت دادم و در میان دریا بر کوهی مقام تو دادم و جان ترا
در سجود قبض کردم این همه از کردار تو بود یا از رحمت من بنده گوید که این همه
از رحمت تو بود ندا آید که برو به بهشت آورده اند که شخصی بسیار حج گذارده بود
روزی مناجات کرد که الهی این چهار حج که گذاردم ثواب آن را برسول و اصحاب او
و اتباع او بخشیدم و بعضی را به روضه پیغمبر صلعم چون این بگفت ندا آواز
داد که سخاوت نمائی کردی کرم ما زیاده از جمیع خیرات است که در اشتیاق فرزندیت
برو که ترا آمرزیدم و پدر و مادر ترا عفو کردم آورده اند که در بنی اسرائیل جوانی
بود و بسیار متقی و زاهد و عابد و روزی روغنی از خانه برداشت که به بازار برد و
بفروشد ناگاه گذارش بدر بارگاه پادشاه افتاد و حرم پادشاه را چشم بدان
جوان افتاد کنیزک محرم خود را گفت که برو و آن جوان را بگو که ترا در حرم
پادشاه میطلبند جوان بحرم درآمد سلام کرد و سر در پیش افکنده حرم پادشاه
هر چند با او سخن میگفت او سر بالا نمیکرد آخر الامر حرم پادشاه گفت که ای جوان
من بتو عاشق شده ام با من صحبت دار تا ترا از فقیری و بینوائی برهانم جوان
گفت من هرگز چنین معصیت نکرده ام و نخواهم کرد حرم پادشاه گفت که ترا جائی
که از دست من خلاصی نباشد جوان چون این سخن بشنید آب از دیده بگردانید و
بحق تعالی نالید که خداوندا مرا ازین عقوبت نجات ده و زن مبالغه

بسیار نمود

بسیاری نمود که جوان را لابد است آخر الامر جوان گفت که بفرمائید
تا کوزه آبی بر بالای قصر بام ببرند تا من خود را طاهر گردانیده پیش تو آیم
چنان کردند جوان بر بالای قصر بام رفت و ملاحظه نمود که جای بیابد که خود را
از بالای بام بزیر اندازد و بگریزد و هر چند نگاه کرد چنان جای نیافت
آخر گفت که خود را بسته اندازم و بمیرم بهتر است از برای من که چنین گناه
بکنم این بگفت و خود را بزیر انداخت حق تعالی فرشته را امر کرد که او را
گرفته بزمین آورد و او سجده شکر کرد و چون بخانه خود آمد فرزندانش
گفتند که چه گفت و چرا چیزی از برای ما نیاوردی گفت روغن را کسی نخرید
گفت که فردا قیمت به ام لهذا زن عیالش را گفت که برخیزید تنور را
آتش کنید که تا دود از تنور بیرون آید چه یکی ایشان نگویند که ایشان
چیزی ندارند زن بفرموده شوهر آتش در تنور کرد و در پیش چنین ... کرد است
زن همسایه آمد از برای آتش ایشان گفتند آتش در تنور است آن زن رفت
که از تنور آتش بردارد دید که تنور پر نان است و آتش برداشت و با ایشان
گفت که نانها را از تنور بیرون کنید که نزدیک است نان بسوزد و متحیر شده
سر تنور رفت دید که تنور پر نان است نانها را از تنور بیرون کرد
و پیش شوهرش آمد و گفت بگو درین چه حکمت است آنچه را سرا دیگر گذشت
همه را با آن زن گفت زن گفت میدانم که ترا بدرگاه حق تعالی قدری

ومنزلت بسیارست دعا کن تا حق تعالی ما را بقدر کفاف چیزی بدهد مرد گفت که
ای زن شکر بکن و شکر کن که گرسنه فقیر بوده‌ایم بهتر است از برای ما بیش
طلب مکن خلاصه آنچون عادت زنان است مبالغه از حد گذرانید
القصه مرد قبول کرد که دعا کند چون نصف شب شد آمد و برخواست
و دو رکعت نماز بگذارد و گفت خداوندا تو عالم السر و الخفیات چیزی
که عیانست چه حاجت بیانست این زن از من دنیای طلب میکند آنچه
وجه معیشت اوست با و ارزانی فرمائی ناگاه سقف خانه شکافته شد
و دستی نمودار شد که گوهری از کف برکف گرفته بود و تمام خانه روشن
شد آمد و زن را بیدار کرد و گفت بر خیز بستان آنچه طلب کردی زن
برخواست و چشم را باز کرد و دید که خانه اش از روز روشن‌تر است زن
گفت نمیخواهم بگو که ببرد و بجای خویش بگذارد همان ساعت آن دست غایب شد
مرد گفت که ای زن چندین مبالغه نمودی باز چرا پشیمان شدی زن گفت
که این ساعت خواب دیدم که در بهشت میگردیدم بکوشکی در آمدم در میان
کوشک تختی دیدم مکلل پر از جواهر در یک جانب تخت گوهری بود و در
یک جانب تخت دیگر نشان گوهر است و خود گوهر نبود و از رضوان بهشت
پرسیدم که کوشک از آن کیست او گفت که از آن شوهر توست گفتم چونست
که یک جانب تخت گوهر دارد و یک جانب ندارد گفت این زن صاحب دعا

طلبید

طلبید برای او برو نداد و حق بواسطه آن گفتم که نمیخواهم باز آن گوهر را
بجای خود ببرند و گذاشته هر که بتقوی راشعار خود ساخته ام در
دنیا جای او در بهشت باو نابیند آورده اند که درویشی بود و عیالی بسیار
و پیشه نداشت تا آنکه یک روز عیالش با او جنگ و دعوا آغاز کردند
تا چند ریاضت کشیم آخر و گفت که چه کنم هنری ندارم زن گفت برو
مزدوری کن و مزد بستان مرد برخواست و از خانه بیرون رفت
و گفت که هیچ بهتر ازین نیست که عبادت کنم وضو ساخت و بمسجد درآمد
و نماز کرد تا شب شد و بعد از آن بخانه خود آمد زنش گفت چه آوردی
گفت خواجه کار کشتت صاحب کار گفت که فردا بیا مزد دو روزه را
یکجا میدهم چون روز دوم شد بهمان طریق روز اول بعبادت مشغول
شد تا شفقتی شد بعد از آن باز آمد بخانه زنش گفت چرا دیر کردی
و چیزی نیاوردی و در خانه من هیچ نیست آخر من چه کار کنم و تا کی
صبر کنم آخر و گفت ای زن تشویش مکن که امشب است از آنکه
که هست بمن رسانید که خواجه صاحب کار من وعده فرموده که روز سیم
مزد را یکجا بدهد بهر حال چون روز سیم شد بهمان طریق روزهای سابق
وضو ساخت و بمسجد رفت و بحق تعالی مشغول شد حضرت واهب
العطایا فرشته را امر کرد تا مزد او را آورد و گرسنه‌ایشان بهمان زری که

بعبادت

که هزار دینار است بدر خانه آمد درویش آورد و گفت این مزد سه روزه
شوهر توست بیا بگیر و چون شوهرت بیاید بگو که خواجه صاحب کار میگوید که کار را
زیاد کن تا مزدت را زیاد آمرزد نماز خفتن بگذارد و از مسجد بیرون آمد
دید که شوهرش بیرون خانه ایستاده و گفت ای مرد چرا بخانه نمی آئی گفت ای
زن منتظرم که خواجه صاحب کار مزد سه روزه وعده کرده بفرستد تا بیایم
بخانه زن گفت ای مرد بخانه در آی که فرستاده است مرد چون بخانه درآمد زن
گفت که ای مرد این خواجه صاحب کار چه مرد نیکوئی که از برای این سه روزه کار
اینقدر مزد داده و آنچه گفته بود رسانید شوهرش بگفت بعد از آن شوهرش حال
حقیقت را برای زن نقل کرد پس از گفتا زن که ام با شوهرش موافقت کرد
که در عبادت باری تعالی آورده اند که مردی بود عابد و صالح و با زهد
و تقوی از قضای سبحانی چنین واقع شد که سه روز روزه از برای
او میسر نشد هر چند سعی نمود هیچ طعامی نیافت که بخورد بعد از سه روز
در کنار آب وضوئی ساخت دید که سیبی روی آب می آید دست
برد و آن سیب را بگرفت و بخورد سه گانه آوازی بگوشش رسید
که حق و رستی در سیب او را مزد در حسابی این سخن بشنید در فکر افتاد
و بعد آن کنار آب را گرفت تا بدر باغ رسید نظره زد دربان از باغ
بیرون آمد گفت ای جوان تو مرا طلب کن که یک سیب در رودی آب آمد

او را گرفتم

او را گرفتم و خوردم حالا ای جوان گفت ما سه برادریم هر حصه خود را حلال کردم
گفت که آن دو برادر تو کجاست گفت از اینجا تا آنجا پنج فرسنگ راه است
آمد و روانه شد و تا بدان جا رسید و قصه بگفت آن برادر گفت
من حصه خود را بتو حلال کردم اما برادر دیگری است رو بپرسید که
تا آنجا چه قدر راه است گفت از اینجا تا آنجا پنج فرسنگ راه است بعد از آن مرد
بدان جانب نهاده و میرفت تا که بدر خانه آن جوان رسید و گفت ای جوان
یک سیب از باغ شما خوردم و برادران شما حصه خود را حلال کرده اند شما
نیز حلال کنید گفت بعد از هفت روز ترا حلال کنم آمد و گفت ای
جوان مرا طاقت دیر نیست گفت سخن همانست که گفتم اگر اضطراب داری
یک کار دیگر اختیار کن گفت کدام است گفت دختری دارم که نه گوش دارد
و نه چشم و نه دست و نه پا او را بنکاح خود در آر تا بقول من ترا حلال کنم پس
بی درای آن آمد و در همه کارها متفکر شد و دید که چاره نخواهد بست
آخر الامر دختر را بنکاح خود در آورد کنند بر دو و زن خود را صاحب شد
آن درویش چون بخانه در آمد دید که دختری نشسته نهایت حسن و جمال
و هیچ عیبی ندارد و از خانه بیرون آمد پدر دختر را دید گفت نه چنانست
که گفتی پدر دختر او را گفت ای جوان از برای آن گفتم که چشم ندارد
که بنا محرم نگاه نکرده است و از برای آن گفتم که دست ندارد بهر کجای

که دولت و از نهایت کردن حقی و از برای آن گفتم که بازدارد و هرگز پا بر دین نهاد
چون دیدم تو مرد معتمدی بودی گفتم دختر لایق تو دارم و بتو دادم بعد از آن
در درویشی در همانجا صومعه ساخت و هر دو بعبادت حق تعالی مشغول شدند
تا هر یک بکار عمر فرو شدند باب در بیان توبه توبوا الی الله جمیعا
ایها المؤمنون لعلکم تفلحون ابن عباس روایت کند از حضرت
رسول صلعم پرسیدم که نشان توبه چیست گفت نشان توبه آنست که چون
توبه کننده بسیار استغفار زند و پشیمان باشد از آن گناه که کرده باشد و ایضا فرمود
که هر که گناهی کند و بعد از آن وضو سازد و دو رکعت نماز بجا آرد و دعا و صدقه
بدهد امیدست که حق تعالی او را ببخشد زیرا که خیرات و طاعت نوری باشد و در
بدن ایشان تصرف کنند و دلش را روشن کند چون نور طاعت رساند تاریکی
گناهها را پاک کند پس نشان باشد که آن کار نکرده باشد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فرمود التائب من الذنب کمن لا ذنب له قوله
تعالی و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
فرشتگان دست راست نیکی بنویسند و فرشته دست چپ بدی را بنویسند
و فرشته دست چپ خواهد که بدی را بنویسد فرشته دست راست گوید یک
لحظه توقف کن شاید که استغفار کند و گناه بردی ننویسی و هر که با حق تعالی
شرک آورد در دنیا و در آخرت شرمسار و گنهکار شد آورده اند که در بنی اسرائیل

مردی بود

مردی بود عالم و زاهد و عابد تعریف او را به پیش پادشاه کردند پادشاه او را
طلب کرد و گفت می خواهم صحبت من باشی گفت ای ملک سخت میفرمائی لیکن
اگر روزی پادشاه بخیمه در آید مرا ببیند که با فرزندان او بازی میکنم با چنین
چه کار میکند پادشاه نفس گفت این چه صحبت چه غلط میکنی تا چه زهره
آن باشد که در سرای ما این دلیری میکنی آن زاهد گفت که ای ملک خدای تعالی کریم
اگر روزی صدبار گناه مرا ببیند بر من خشم نگیرد و مرا از درگاه خود
نراند و روزی من باز نگیرد آنرا چگونه بگذارم و بدرگاه تو آیم که گناه نکرده
بر من خشم گیری پس از خوانت بیرون آید بمنزل خود رفت و حضرت رسول صلعم
فرموده که قبولی توبه از چند چیز تواند اول زبان از غیبت و بهتان نگاه
داشتن دوم کینه و بغض در دل نگه داشتن سیم از رفیقان بد پرهیز
کردن چهارم با اهل علم و صلاح نشستن تا از برکت ایشان نیک بخت شدن
و نیز حضرت رسول صلعم فرمود که هر کس غیبت کسی میکند گناه کار و عاصی باشد
و این را بیان او آورده اند که سلمان فارسی رضی الله عنه پیش حضرت رسول صلی الله
علیه و آله آمد و میگریست حضرت گفت ای سلمان چرا میگریی گفت جوانی در
مسجد نشسته میگریست از گریستن او دلم بسوخت حضرت گفت که او را
پیش ما آورند که او از در درآمد حضرت فرمود که چرا میگریی گفت
از ترس خدا که گناهم بس عظیم است حضرت گفت که گناه تو بسیار است یا رحمت

حق تعالی گفت یا رسول الله هفت سال گورکنی میکردم و پیش دختری از اعیان
وفات کرد بزینت تمام او را در قبر گذاشتند چون شب در آمد رفتم و گور او را
شکافتم و آن زینتها را از وی گرفتم و چون از قبر بیرون آمدم دختر بسخن در
آمد و گفت شرم نداشتی از پادشاه روز جزا که داد مظلوم از ظالم میستاند
که مرا چنین برهنه کردی و در میان مردگان مرا خوار و رسوا کردی الٰهی ترا
خوار و ذلیل گرداند حضرت رسول صلعم چون این سخن بشنید از خوانت و با او
سخن نگفت چون ناامید از پیش حضرت بیرون آمد روی در بیابان نهاد
ناله و زاری میکرد بعد از چهل شبانه روز رو بسوی آسمان کرد و گفت
که الٰهی گناهم عظیم است عفو کن یا مرا حالا بسوز تا که من تاب عذاب آخرت
ندارم چون این مناجات کرد در ساعت جبرئیل علیه السلام رسید و فرمود یا محمد صلی الله علیه حق
تعالی میفرماید که توبه این جوان را قبول کردیم و او را بشارت ده حضرت
رسول صلی الله از عقب او فرستاد تا او را پیدا کردند چون بخدمت حضرت
آمد دست مبارک حضرت را بوسید حضرت او را بشارت داد که حق تعالی
توبه ترا قبول کرد چون جوان این نوید بشنید نعره بزد و جان را بجان آفرین
تسلیم کرد حضرت رسول صلعم تعلیم او کرد و از عقب جنازه او بر انگشت
پا میرفت ابا ذر غفاری پرسید که یا رسول الله چرا قدم مبارک بر زمین
نمیگذاری گفت ای اباذر از بسیاری فرشتگان که حق تعالی فرستاده است

که بر جنازه

که بر جنازه این جوان نماز گذارند حضرت فرمود که هر کس که گناه کند
در آن ساعت توبه کند بشرط آنکه دیگر بسر آن کار نرود و بگوید
که خداوندا اگر گناهم بس عظیمست و بجز تو عفو کننده ندارم بر من ببخش
از حق تعالی ندا آید که ای فرشتگان گواه باشید که به رحمت خود او را بخشیدم اگر غفلت
را از دباید که زود توبه کند و بدرگاه حق تعالی باز گشت و توبه که صلاح مومنست
و کلید جمیع خیرات است حضرت رسول صلی الله فرمود که من در شبانه روز
هفتاد بار توبه میکنم و این حدیث فرمود حبذا فی ایمانکم یا ایها الذین
صباحا صافا صافا الا گه نیت تازه کنید ایمان خود را بتوبه بر پیشانی تمام تا با ایمان
آورده اند که عبد الله مسعود روزی بصحرای کوفه میگذشت جماعتی دید که خمر میخوردند
و میان ایشان خوشی آوازی میخواند عبد الله آواز او را بشنید گفت ای دریغ
اگر این شخص بدین آواز خوب قرآن خواندی چه خوش بودی ناگاه ترس
خدا در دل آن جوان افتاد و بدولت عبد الله توبه کرد و قرآن خواندن و بعبادت
مشغول شد آورده اند که در بنی اسرائیل مردی بود درویش نام و نام او مرطاش
و ششصد سال خدا را عبادت کرده بود روزی بر خوانت و بکوه لبنان رفت
در میان کوه صحرای سبز دید گفت دریغ چه بودی اگر این کوه آب و چشمه
بودی که تا بنی اسرائیل را وقت خوش بودی آوازی شنید که ای مرطاش کار

کردی

بنده کی تمام حاجت وزیری ما نمی‌خواهیم تو را از برای بنده گناه آفریده‌ام نه
از برای وزیری با پیغمبر آن زمان گفت عرطاش بمیرد و در گریه شد و روزی
در بیابان نهاد و تا به جای رسید اتفاق روز عید بود و مردمان همه در
عیدگاه بودند عرطاش را بشناختند همه گفتند که الحمد لله دیدار مبارک
عرطاش را بکنظر دیدیم طعام در پیش آوردند نخورد و گریه کرد و گفتند که ای عرطاش
چرا گریه میکنی گفت که گناه عظیم کرده‌ام حق تعالی کشته‌ام را نه بخشید طعام بخورم
گفتند چه گناه کردی گفت بکوه لبنان رسیدم و گفتم به خویش بودی که از این
کوه آب جاری بودی و خطای شنیدم که گفت ای عرطاش
خلایق را تو آفریده‌ای یا ما چون سخن خود تمام کرد جمله گفتند ای سهلست طعام بخور
بعد از آن آواز آمد که ای عرطاش در میان این مردمان بر قلی روح جان سپرد از
فی الحال آمده سر بکفن شده پس گناه را سهل باید شمرد و گناه کننده آن را نصیحت
کرد و باب و بیان امر معروف و نهی منکر و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض
یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر حضرت
امام حسن از جد بزرگوار خود روایت میکند که گفت امر کار امر معروف
و نهی منکر بجا آورده بنده فاضل جابر بن عبد الله انصاری روایت
کنند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مردمان امر معروف و نهی منکر بجای

بیاورند

بیاورند خدای تعالی ظالم پادشاهی را بر سر ایشان مسلط کند که جهان را بر
ایشان تنگ و تاریک نماید چنین دعا کنند دعای ایشان قبول نشود حضرت امیر المؤمنین علی
فرموده که خدا بیامرزد آن کسی را که عیب من بمن بگوید تا ترس و هیبت حق تعالی
در دل بیشتر شود و طاعت من نیز بیشتر شود حضرت رسول صلی الله فرموده که روز
قیامت جماعتی از گور بر خیزانند بصورت ملک از برای آنکه با اهل گناه
در ساختی بودند و امر معروف و نهی منکری بجای نیاوردند بجهت آنکه طمع دنیا
و نیز آورده‌اند که در بنی اسرائیل پیغمبری بود نام او یوشع و منبری نهاده و در روز
مردم را جمع میکرد و پند میداد و هر کس پند او را شنیدی و گفتندی که ما طالب
مشغولیم و پادشاهی داریم ما را میگوید که نماز را بوقت بجا آورید خدای
توجه میتوانند کرد هر چند پیغمبر نصیحت میکرد قبول نمیکردند از حق تعالی فرمان
آمد که ای یوشع بنده گمان میبرد که آنها که شما میکنید فعل شیطانست رحمان
رحمن تو نگاه دارید که پروردگار شما منم و روزی شما را من میدهم بر نفس خود
ستم مکنید یوشع باز دیگر ایشان را بخواند و پیغام الهی را بایشان رسانید
یوشع را زدند بجهت آنکه بت میپرستیدند و خمر میخوردند و زنا میکردند یوشع
با ایشان بگفت که ای قوم آنچه شما میکنید همه کفرست از این کار برگردید و
توبه کنید ایشان میگفتند که کی لست که ما فرمان تو بریم و دین خود بگذاریم
و قومی بودند که ایشان را عیاران میگفتند جماعت دیگر بودند در میان ایشان

که سلام بودند آن گناه کاران را از آن منع نمیکردند و حق تعالی وحی کرد بیوشع
که ای یوشع تو بکوه لبنان رو که چندین تن از این جماعت را هلاک خواهم کرد یوشع
عرض کرد که خداوندا ایشان که از دین بیگانه بودند عذاب نکردی و آنها
که اسلام آوردند هلاک کردی خطاب آمد که ای یوشع بواسطه آنکه امر معروف
و نهی منکر نتوانند کرد و یم بر حق خدا استخفاف و جهر ایشان باشد سیم آنکه قصد شان
برای رضای خدا باشد چهارم صبور باشد بتقاضای حق تعالی و از سخت شنیدن نرنجد
پنجم آنکه آنچه حق است با مردم بگوید و خود هم بآن عمل کند آورده‌اند که درختی
بزرگی بود در جوانب بنی اسرائیل و شیطان ملعون در میان آن درخت رفتی و منزل
گرفت و آواز داد که ای قوم فرمان بریدتا همه شما را از رنج و محنت برهانم جمله بدو
گفتند که فرمان برداریم باز گفت شما مردمان عاقل و فاضل و بزرگید و بغیر از او
پیش از شما فضل نیست هر روز حاضر شوید و آواز مرا بشنوید باز بر که ارید
مردم از این سخن در تعجب ماندند و متحیر شدند دیگر آواز داد که سجده کنید جمله
سر بسجده نهادند و هر روز میرفتند و سجده میکردند تا آنکه خلق بسیار
جمع شدند و این خبر بجمله عالم رسید و خلایق در اطراف و جوانب می‌آمدند و آن
درخت را سجده میکردند پس یک آواز بر آوردند که تو کیستی شیطان در جواب
ایشان گفت که بر سید و سجده کنید که من کریم الحمد که گفتم بعد از آن گفت خدای

شمایم

شمایم که در اینجا مکان کردم شما باید و این درخت را سجده کنید که من همیشه
در نزدیک تو ام و هر حاجت که خواهید روا کنم خلق همه روی بدان درخت
کردند و آن درخت را نقره کرفته و مبر بسته و سجده میکردند و در آن
عصر پیر زنی و مسلمان بود دانست که این فعل شیطانست تبری برداشت و روان
بجانب آن درخت شد که آن درخت را ببیند از دو حلقه از آن کوه باز
دارد تا طاعت حق تعالی مشغول شوند و در بین اثنا شیطان بصورت پیری پیش
آمد و گفت ترا چه زیان دارد این کار را بگذاری هر روز یک دینار زر سرخ
بتو دهم تا صدقه دهی و ثواب آن بیشتر باشد بدین سخن آن مسلمان راضی شد
و باز گشت شیطان هر روز یک دینار زر سرخ باو میداد و بعد از سه چهار
روز دیگر آمد هیچ نیافت خشم گرفت و آن درخت را قواست بیندازد
شیطان گفت که اگر بیست باز کردی عجب بود آخر مسلمان در جواب
گفت که پیش از این زر میدادی و تواضع مینمودی حالا چنین میگویی
این چه معنی دارد گفت این زر از برای دنیا است اول تا ختم
تو از برای خدا بود و حالا از برای یک دینار است اول ها بر اگر میبریدی
میتوانستی اکنون از بهر دنیا است تو معنی نداری از من بترس و
کرنه ترا نیست کردانم آخر و بترسید و باز گردید تا به اینکه هر کاری

کرده بود

که از برای رضای خداست و نصرت و توفیق خدا با اوست و الّا فلا باب فی
حق الوالدین وَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا
وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا عبدالله عباس گوید که از رسول خدا صلی الله
علیه پرسیدم که یا رسول الله کدام خصلت فاضلتر است حضرت فرمود که نماز
گذاردن بوقت و پدر و مادر را عزت داشتن اگر خواهی که در سرای آخرت
برو رو گشاید نظم جنت که سرای مادر است ○ اندر زیر پای مادر است ○
خواهی که رضای حق به جنت ○ آن گو که رضای مادر است ○ چون مادر و پدر که از فرزند
خوشنود شوند حق تعالی نیز از او خوشنود است و نیز رسول ع فرموده که هر که خواهد
روزی او فراخ گردد و عمر او زیاد شود باید پدر و مادر نیکوئی کند چنانکه حق تعالی
در کلام خود فرموده که أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ یعنی شکر من کنید و شکر
پدر و مادر خود تا من که خداوندم شما را از بلاهای دنیا و آخرت برهانم و عمر
شما را زیاد کنم از حضرت رسول ع پرسیدند که یا رسول الله چون پدر
و مادر از دنیا بروند نیکوئی با که کنیم حضرت گفت از برای ایشان دعا
کنید و صدقه بدهید آورده اند که در زمان حضرت جوانی بود نام او علقمه
پارسا بود و صدقه بسیار میداد وقتی که بیمار شد و حالت نزع رسید
زنش را گفت حضرت رسول ع را خبر کن زن کس فرستاد و خدمت حضرت

که علقمه

که علقمه بیمار است حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلمان را فرستاد چون
سلمان ببالین علقمه آمد دید که در سکرات مرگ است سلمان گفت که ای
علقمه کلمه شهادت بگو زبان علقمه گرفته بود هرچند سعی نمود نتوانست
بگوید سلمان پیش حضرت آمد و گفت یا رسول الله زبان علقمه گرفته است
و کلمه شهادت نمیتواند گفت حضرت فرمود که ای سلمان برو
مادر علقمه را بگو که اگر میتواند بیاید پیش ما پیغام مرا بمادر علقمه رسانید
مادر علقمه گفت هزار جان من فدای رسول خدا باد و برخاست
و پیش حضرت رسول الله آمد حضرت فرمود که ای مادر علقمه از تو خبری
میپرسم راست بگو که علقمه چون کسی بود گفت روزه میداشت و نماز
میکرد و صدقه میداد حضرت فرمود ای مادر علقمه تو از فرزندت راضی
میباشی یا نه گفت یا رسول الله فدات شوم نه من از او راضی نیستم که مرا
رنجانیده حضرت فرمود که ای سلمان برو هیمه جمع کن تا علقمه را بسوزانم
تا از آتش جان کندن آزاد شود سلمان برخواست تا هیمه جمع کند
مادرش گفت یا رسول الله کی دلم یاری کند که علقمه را بسوزانید
آخر فرزند منست که رسول صلعم فرمود که ای مادر علقمه آتش دوزخ
از این سخت تر است پس اگر خواهی که علقمه از آتش دوزخ نجات یابد
او را بحل کن ای مادر علقمه بدان خدای تعالی که جان من در ید قدرت اوست

که هیچ نماز و هیچ روزه و صدقه سود ندارد تا تو از او راضی نشوی آنگاه
مادر علقمه برخواست و زار زار بگریست و گفت یا رسول الله من از علقمه
راضی شدم رسول خدا بلال مؤذن را فرستاد که پیش علقمه برو و ببین
که زبان علقمه میگردد و کلمه شهادت میگوید یا نه چون بلال بدر خانه
رسید آواز علقمه را شنید که کلمه شهادت میگوید بلال بجواب بدر
خانه اش در آمد من بعد زن علقمه گفت که از ناخوشنودی مادرم بود
که زبان من بکلمه شهادت نمیگشت این بگفت و جان بجان آفرین
تسلیم کرد حضرت رسول ص گفت که مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبَوَيْهِ
يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ أَحَدِهِمَا فَهُوَ حَجَّةٌ وَعُمْرَةٌ یعنی زیارت کنند
روز جمعه قبر پدر و مادر را یا یکی ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او ثبت
نمایند و فرزندان را واجبست که حق پدر و مادر را ادا کنند و حرمت ایشان را
نگاه دارند و هرگاه چنان محتاج شوند طعام دهند دوم اگر برهنه شوند
لباس بپوشانند سیم چون ایشان را بخوانند لبیک جواب بگویند
چهارم خدمت بسیار کنند پنجم اگر فرمایند که در آن کار گناه نباشد
فرمان برند ششم با ایشان سخن نرم بگویند هفتم ایشان را بنام نخوانند
هشتم پدر و مادر را از غیبت ایشان نگاه دارند نهم ایشان را دعای خیر

کنند

گفت

کنند و فرزندان را نیز بر پدر و مادر سه حق است اول آنکه نسب بد نشوند
دوم آنکه علم دین بایشان بیاموزند سیم آنکه کدخدا کنند اگر دختر است
در حسب و نسب برابر باشند بهتر است آورده اند که مردی بود از خانه
بیرون آمد و بجائی میرفت و در اثنای راه مردی او را بدید و او را همراه
کرد و بخانه خود برد و اعزاز و اکرام بسیار کرد و سه هزار دینار
بخدمت او داد و گفت که از برای خود خرج کن آنمرد از سخاوت و مهربانی
او در تعجب ماند و آخر گفت که ای رفیق من هرگز ترا ندیده ام و تو
نیز مرا ندیده این چه مهربانیست و سبب چیست با من بگو آنمرد
گفت سبب آنست که تو شباهت داری به پدر من دیگر من پدر خود را
ندیدم و این نیکوئی از برای آن کردم که به پدرم رسد چنانکه فی صلة
الرحم قال الله تعالی وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَ
رْحَامَ روایت میکنند که اعرابی پیش حضرت رسول صلعم آمد و
گفت یا رسول الله مرا بگو چه کار کنم که به بهشت بروم حضرت فرمود که خدا را
بشناس و بپرست و شرک میاور و نماز را بوقت بگذار و روزه بدار و
زکوة مال بده و با خلق خدا نیکوئی کن خصوصا با خویشان و اقربا تا
ان شاء الله به بهشت برسی و الّا که اینها را بجا نیاوردی بدوزخ رسی ابن عباس
روایت کنند که شب عرفه پیش رسول خدا صلعم بودم که فرمود که کیست از

از خویشان رنجیده و شنیده باشم در این خواب است می بینم رفت و زود باز
آمد و گفت یا رسول الله مرا خویشی بود که از روی خشم کرده بودم حال
رفتم از وی عذر خواهی کردم و گفتم که رسول خدا صلعم فرموده که هر کسی خویشان
رنجیده از وی بیزارم و مرا نجات استغفار کردیم و آمدیم حضرت رسول الله را
دعا کرده و تحسین نموده و فرموده که هر که با خویشان مهربان باشد خدای تعالی
او را به بهشت میرساند و از دوزخ برهاند آورده اند که مردی از خواجگان
بلخ رفت و حج بگذارد و بعد از آن در حرم مکه معظمه ساکن گردید و مرد دیانت
بود چنانچه مردمان امانت بسیار پیش او میبردند و باز میبردند تا آنکه
اتفاق روزی خواجه سوداگری لعل و جواهر پیش او برد و در بسم الله
باو سپرد و رفت بعد از شش سال از سودا باز آمد و این مرد
حاجی فوت شده بود پیش فرزندان او رفت و امانت خود را طلب
کرد و فرزندان او گفتند که ما نمیدانیم و خبر نداریم که امانت ترا پدر ما چه کار
کرد و به هیچ حکمت آن خواجه سوداگر را علاج نبود پیش شریف مکه رفت و
قصه خود تقریر کرد آن سادات مکه جمع گشتند که او مرد صالحی بود و مستو ابله
گفت که او اهل بهشت شده آن مرد را گفت چون شب در آید بر سر چاه زمزم
برو و آواز بلند بگو که ای فلان من صاحب فلان مالم چه شد امانت من البته

او بگو

او ترا جواب خواهد گفت القصه آن مرد بفرموده سادات مکه تا شب
بر سر چاه زمزم رفت و آواز داد و جواب نشنید خادمان حرم گفتند ای وای
مبادا که از اهل دوزخ باشد پس لاعلاج برخیزید به شام روید و در آنجا
چاهیست که ماوای اهل ضلالت میتواند بود که در آنجا باشند آنجا او را آواز
کن البته جواب خواهی شنید آن سوداگر بیچاره به شام رفت و بسر آن چاه رسید
و آواز داد و جواب آمد که فلان کس گفت ای امانت تو در فلان خانه است
فرزندان را نگفته ام بجهت آنکه بدیشان اعتماد نداشتم که مبادا خیانت
کنند و سادات مکه را بگو که از برای رضای خدا یکی را بخراسان فرستند
که از خویشانم مرا بحلی حاصل کنند از برای من که ترک صله رحم کرده ام بگویند
بگویند که مرا بحل کنند که بعذاب آن گرفتارم آن شخص بمکه آمد و مال خود را
متصرف گرفت و قصه را بجهت سادات مکه گفت یکی را بخراسان فرستادند
خویشان او را پیدا کردند و حکایه را بدیشان خاطرنشان کردند و جمله
او را بحل کردند چون قاصد بمکه آمد بر سر چاه زمزم رفت و آواز داد و جواب
شنید که ای نیک مرد خدا ترا رحمت کناد که مرا از عذاب نجات دادی
حضرت رسول صلعم فرموده است که ایشان در روز محشر در سایه رحمت خدا
باشند اول کسی که با خویشان مهربانی کنند و صله رحم بجا آورند دوم

زنی که شوهرش از وی راضی باشد سیم آنکه کسی که نیکو در مانده گان و مسکینان
و عاجزه را دوست گیرند و مهمان را عزت دارند آورده اند که صله رحم را
ده فضیلت است اول رضای خدای تعالی دوم شادی فرشتگان سیم خوشحالی
خویشان است چهارم برکت عمر و مال است پنجم اندوه و هلاکت خاص
شیطان است ششم نزدیک شدن به بهشت است هفتم زیادتی روزی کشادگی وقت بر
روی خود داشتن مزید عمر است نهم دعای خیر است از برای خود و هم
انجه در دنیا حضرت باری تعالی و بذی القربی والجار ذی القربی والجار الجنب
و ابن السبیل رسول صلعم و آله فرموده که در روز قیامت حق تعالی به هفت
کس نظر نکند اول بکسی که خود گناه کند و به کسی دیگر اسم جاه نهد دوم آنکه
کسی ترک صله رحم کند سیم آنکه کسی که امانت را خیانت کند چهارم بکسی
که زنا کند پنجم آنکه کسی همسایه خود را برنجاند ششم بکسی که مهمان را عزت
ندارد هفتم آنکس که مادر و پدر را برنجانند و حق همسایه آنست که چون قرض خواهد
قرض بدهد و اگر بمیرد بجنازه او برود و چون بیمار شوند بعیادت ایشان برود و
در عیادت بیمار بگوید نظم به رنج بر تو اگر فرصتی بیار * قدم رنجه کن
از پرسش دریغ مدار * ز تحفه خسته رسیدن * نگاه بمرغ است
بیش باد دیدن * دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که به بر بهتر از شنیده تا عالم دعا

باید

باشید و از برای مردم بپسندید که از برای خود میپسندید و همسایگان شکوی
کنید و نیز حضرت رسول صلعم فرموده که همسایه هست یک حق دارد و هم
سایه هست که دو حق دارد و همسایه هست که سه حق دارد و او که یک
حق دارد خویش است و مسلمانست و همسایه آورده اند که خواجه بوده همسایه
درویشی بود از جهان نگفت که کسی احوال او مطلع گردد
اتفاق روزی پسر آن خواجه بخانه اندر و پیش آمد وقتی بود که ایشان
چیزی میخوردند و بان کودک ندادند آن کودک گریه کنان بخانه رفت
گریه میکرد و میگفت که مرا طعام من بده آخر الامر بخانه همسایه رفته
و گفته این طفل ما طعام خوان شما را میخواهد چرا طعام ندادید
چون این سخن بشنید آب در دیده بگردانید و گفت که در بسی
سترلیست از من در گذرید و سترا فاش نکنید آنها هم چنان
آخر الامر درویش گفت بدان و آگاه باش که طعام ما مردار
به شما حلال بود و بر شما حرام از آنجهت به شما ندادیم این توانگر چون
سخن بشنید گفت سبحان الله چه عجب دارد که طعام بر یکی حلال و بر
یکی حرام باشد درویش گفت ما شنیده که حق تعالی در کلام می
فرماید که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم پس
هرگاه شما به مخمصه رسید و به هیچ جز مردار نیابید گوشت مردار

برشما حلال است انطعام ما گوشت مردار بود که بر ما حلال بود و بر شما حرام
بود اگر خواجه چون این سخن بشنید گریبان چاک کرد و گریه کرد و میگفت
که آه فردا چه جواب خواهم گفت که امشب مرا حال چنین گذرد و
وقت درویش را گرفت و بخانه خود برد و چهار هزار سکه زر
عقب حضرت رسول صلعم ایستاده بودند چون چشم حضرت بر او
افتاد گفت بشارت باد ترا که آن احسان در حق او کردی
حق تعالی گناهان ترا بیامرزید تا بدانکه هر که با احسان بکسی کند
حق تعالی او را بیامرزد حضرت رسول صلعم فرموده که ده خبر است
که از جنابت ایمن نیست کسی که خود را دعا کند دویم آنکه کسی قرآن خوانده
باشد و فراموش کرده باشد سیوم آنکه کسی بر قبرستان بگذرد و اهل
قبور را دعا نکند چهارم آنکه ترک نماز کند پنجم آنکه کسی عالم
باشد و بدیگران نیاموزد ششم آنکه دو کس با هم همراه شوند و رسم
هدیه بیکدیگر نرسانند هفتم آنکه کسی او را بمهمانی طلب کند و او نرود هشتم
شخصیکه او را سلام کند و او جواب ندهد نهم آنکه خود سیر باشد و همسایه
گرسنه دهم آنکه کینه کسی را در دل نگه دارد باب فی صلوة

الجنازه

الجنازه من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها عبد الله
عباس گوید که رسول الله صلعم فرمودند که هر کسی بر میتی نماز گذارد یک قیراط به نزد او باشد
اصحاب گفتند یا رسول الله ثواب قیراط چه قدر باشد حضرت گفت برابر کوه احد آورده اند
که ابن عباس گوید که از رسول خدا صلعم پرسیدم یا رسول الله هر که بر جنازه
مؤمن حاضر شود چه ثواب دارد در حضرت فرمود که چندان باشد که پای
بر سر فرشتگان نهد و هر که بعبادت مؤمن رود حق تعالی در های رحمت
آسمان بروی او گشاده شود در روز قیامت ملائکه بدیدن او بیایند
و در نماز جنازه چون در صف اول ایستد در رحمت خدا باشد و نیز فرموده
که هر کس مرده کفن کند حق تعالی او را از حلهای بهشت بپوشاند باب
فی الخمر یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم
تفلحون حضرت رسول صلعم فرموده که هر که خمر خورد ایمان از سر او
برود چنانچه که از سر شخص پیرهن کشند چون بمیرد نومید بود از رحمت خدا
و نیز فرموده که سه گروه روی بهشت را نه بینند اول بخیلان دویم شرابخواران
سیم بی نمازان و آزار دهنده پدر و مادر و طعمه شرابخواران از زقوم دوزخ
باشد و زقوم دوزخ چنان باشد که اگر قطره در عرصات چکد اهل عرصات
از بوی او معذب شوند و شرابخواران در دوزخ در میان ماران

و کژدمان جای دهند چنانکه یک جانب او را بگزند جانب دیگر درست شود ای
مسلمانان از خدا بترسید که شرابخواری از همه گناهان است آورده اند که مردی
بود زاهد و پارسا و صومعه ساخته بود و عبادت میکرد یک روز
زنی فاحشه او را بخانه خود برد و در خانه را محکم ببست و گفت ای عابد
باید که یکی از این سه کار را بکنی اول آنکه با من صحبت بداری دویم اگر این
طفل را بکشی سیم آنکه شراب بخوری آن عابد گوید ای وای که کار بس مشکل پیش
آمد اگر کودک را بکشم خون ناحق کرده باشم اگر زنا کنم گناه کار باشم پس لا علاج
خمر خورم و بعد از آن توبه کنم تا از اینها نجات یابم چون خمر خورد و مست شد زنا
کرد و آن طفل را کشت حضرت رسول صلعم فرموده که در خمر خوردن شش در لعنت
خدا باشند اول خمر خورنده دویم آنکه رساننده سیم ساقی چهارم آورنده پنجم بردارنده
ششم آنکه بچشنده آورده اند که در زمان حضرت رسول صلعم زنی [illegible] خمر
خوردی آن پدر در حالت مستی با مادر زنا کرد و از وی دختری حاصل شد و چون
بزرگ شد او را شوهر دادند پسری از وی [illegible] آن پسر بدید به رسول خدا
رفت حضرت رسول صلعم او را بدید فرمود که این سگ چه جواب دارد چون
دنیا بآخر شود خلایق بسیار از دولت وی هلاک شوند حضرت امیرالمؤمنین علی
برخواست او را بکشد حضرت رسول خدا صلعم فرمود که یا علی احد او را [illegible]

نوشیت

نوشیت امام محمد مهدی علیه السلام او را خواهد کشت و حالا در چاه اصفهان در بند است
و در خمر خوردن چندین بلاها واقع شده است اول آنکه عمر او را در [illegible] اندازد
دویم فرزندی از او بوجود آید حرامزاده خواهد بود و حج گزارد او را فدای [illegible]
سزد و در وقت جان دادن ایمان برد معاذ الله عن ذالک
و در آخرت مقام او در بهشت نباشد و حق تعالی دشمن او باشد باب فی
الکذب انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بایات الله
اولئک هم الکاذبون حضرت رسول صلعم فرمود که بر شما باد راست
گو شید از دروغ گفتن دور باشید که دروغ دریست از درهای دوزخ
دیگر رسول صلعم فرمود که شب معراج قومی را دیدم که دلهای ایشان
مانند تنوری خوک بود و زبانهای ایشان را از قفا بیرون کشیدند
و تازیانه آتشین میزدند گفتم ای اخی اینها چه کس اند گفت دروغ گویانند
و کسانیکه گواه بدروغ داده اند پس حضرت فرمود وای بر دروغ گویان
که از همه ایشان بیزارم و از همه ایشان بیزارم و از شفاعت من محروم شدند
و نیز فرمود که بهترین امت من راست گویان و بدترین کاذبان باشند و علامت
منافق سه چیز است اول چون دروغ گوید دویم چون وعده دهد خلاف کند
سیم در امانت خیانت کند اعمال تمام خود را از حرام نگه دارید و پنج
وقت نماز بگذارید و زکوة مال بدهید من ضامن که شما را به بهشت برسانم

در جمیع مهمات بصلح کوشید که خدای تعالی میفرماید که الصلح خیر
منکم باب فی الغیبة یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا
من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب
بعضکم بعضا حضرت رسول صلعم میفرماید که هر که در پس او غیبت او
کند اگر آن در روی موجود باشد غیبت او و اگر در روی نباشد بهتانست
و گناه غیبت هفتاد و شش است آورده اند که حسن بصری را شخصی غیبت
کرد شیخ حسن خادم خود را گفت که طبق حلوا بر و بخش فلان ببر و بگو
که بواسطه شما مجموع حسنات در دیوان اعمال ما ثبت کرده اند این فرد علاوه
شما دهن شیرین کنید و نیز فرمود رسول خدا که چند چیز است که روزه را
باطل کند اول دروغ گفتن دوم غیبت کردن سیم سخن چینی کردن چهارم
نظر زنان نامحرم کردن پنجم دشنام و فحش دادن آورده اند که خالد بن
ربیع گوید که با جماعتی در مسجد حرام نشسته بودیم و غیبت کسی میکردند من نیز
به موافقت از آن واقف شدم همه زنان ایشان را از آن کار منع کردم شب در
خواب دیدم که شخصی سیاه فام طبقی گوشت خوک پیش من آورد
و گفت بخور گفتم گوشت خوک حرامست چه گونه بخورم بریست

او نخواه

بر من نگاه کرد و گفت دیروز غیبت میکردی حالا گوشت نمیخوری
و بزور گوشت در دهن من کرد چون بیدار شدم از دهانم بوی گوشت
می آمد تا چند روز همچنین بود آورده اند که روز قیامت بنده را بیارند
و نامه بدست راست او دهند و گویند اقرا کتابک یعنی نامه ات
بخوان چون نامه را بخواند همه را نیک بیند و گوید این نامه من نیست
و من این نیکوئیها نکرده ام ندا آید که این طاعتهای آن کسانست که
در دنیا غیبت تو کرده اند ثوابهای ایشانست بتو دادیم و گناهان
ترا در گردن ایشان نهادیم و در آن اثنا بنده دیگر را بیاورند
و نامه اش را بدست او دهند هیچ ثواب نه بیند گوید الهی این نامه
من نیست خطاب آید که طاعتهای تو در نامه آن کسانست که در
دنیا غیبت ایشان کرده بودی و گناهان ایشان را در نامه تو ثبت
کردیم حضرت رسول صلعم فرمود که در مجلسیکه سه چیز باشد
اهل آن مجلس از رحمت خدا دور باشند اول محبت دنیا دوم
خندیدن بی سبب سیم غیبت مسلمانان کردن که غیبت کننده و
شنونده در گناه برابر باشند باب فی النمیمة هماز مشاء
بنمیم حضرت رسول صلعم فرمود که سخن چین روی بهشت نبیند
و بدترین قوم باشند اصحاب گفتند که بدترین کیست حضرت

فرمودند که بدترین آنها باشند که میان دو کس فتنه انگیزانند روزی
حضرت رسول صلعم را گذر روز بگورستان بگذشت فرمود
که اکنون صاحب قبر را عذاب میکنند اصحاب گفتند یا رسول الله بچه
سبب فرمود یک جهت اینکه جامه خود را از بول نگاه نداشت
و دیگر آنکه سخن چینی میکرد و نیز حضرت رسول صلعم فرمود که هشت
کس در بهشت راه نیست اول خمر خورنده را دوم زنا کننده را سیم
سخن چین را چهارم دروغ گو را پنجم بهتان زننده را ششم قطع
کننده صله رحم را هفتم آزار کننده پدر و مادر را هشتم کشنده
ناحق فرزند را آورده اند در بنی اسرائیل خشک سالی شد حضرت
موسی عم با جماعتی به صحرا آمدند و نماز استسقا گذاردند و چند زاری و دعا
کردند باران نیامد و دعای ایشان باستجابت نرسید موسی عم گفت بار
الها بندگان تو اند اگر رحم نکنی پس که رحم کند خطاب از رب
العزة در رسید که دعای شما مستجاب نشود موسی عم گفت که خداوندا
تو دانائی و بینائی بگو که آن کس کیست تا او را از میان خود اخراج
کنیم خطاب آمد که یا موسی من مردمان را از غمازی منع میکنم چگونه
خود غماز گردم ای موسی بعزت ما جمله از غمازی توبه کنند تا آن شخص نیز

توبه کند

توبه کنند موسی عم جمله را از غمازی توبه داد فی الحال باران نازل شد
باب فی الحسد ولا یحیق المکر السیء الا باهله یعنی ای مومنان
تا که مکر حسد بتر به آورده اند که در زمان اسکندر ذوالقرنین جانوری
پیدا شده بود بی چشم و در روی او که نظر او بهر چه افتادی ازان
انسان و حیوان در حال بمردی چون خبر پیش اسکندر آمده است و بعرض
او رسانیدند که در زمان تو عجب جانوری بهم رسیده و منع آن
جانوری که بسیاری از حیوان و انسان هلاک شده اند اسکندر
بفرمود تا جمیع حکما و عقلا حاضر شدند اسکندر گفت که چنین جانوری
پیدا شده و منع او کنید حکما و عقلا هر چند اندیشه کردند علاج نتوانستند
ارسطوی حکیم استاد اسکندر بود و هم وزیر او بود گفت ای شاه
ازین کار رغبت بفرما که آراده بسازند و آئینه بزرگی نیز بسازند
که در پیش آراده قایم نمایند آنوقت من دفع آن جانور را میکنم
اسکندر فرمود تا همان اسباب ساخته مهیا کردند ارسطوی
حکیم بر آن آراده نشست و متوجه آن جانور شد چون سه فرسنگ
راه رفت و نزدیک آن جانور رسید آن ازرق فام نیز متوجه حکیم
شد چون رو برو شدند آن جانور دفعه در آینه نگاه کرد همان
ساعت عکس روی خود را دید فی الحال افتاد و بمرد حکیم برگردید اسکندر را

عجب آمد و از حکیم پرسید چه طور شد حکیم در جواب گفت که چشم آن
جانور شوریست چون نظرش بر شهوت خورش افتاد و خاصیت او بظهور
رسید پیش او و نیز حسد نیز چنین است با آنکس نیز عاید میشود حسد
میبرید ایشان بر یکدیگر و عداوت میبرید که حق تعالی شما را خشمگین بود و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سه چیز سر دفتر گناهانست اول کبر
دوم حرص سیم حسد و باز فرمود که شش گروه پیش چیز به دوزخ روند
اول بعلت ظلم دوم دیقان بعلت سیم بازرگان بعلت خیانت چهارم روستایان
بعلت جهل پنجم عالمان بعلت حسد ششم عربان بعلت تعصب و اول گناهی که در میان مردمان
پیدا شده بود که ابلیس علیه اللعنه آدم را سجده نکرد تا ملعون ازل و ابد شد
و آن نیز از حسد بود که قابیل هابیل را بکشت و نیز حضرت رسول صلعم فرمود
که فرشتگان کاتب عمل حسود را از آسمان بگذرانند و طعنهای او را از روی
و بر زنند حق تعالی بسلیمان وحی کرد که ای سلیمان ترا وصیت میکنم اول
آنکه از غیبت دور شو دوم آنکه با مردمان حسد مبر سیم آنکه با مؤمنان ظلم
مکن آورده اند که عبدالله بن عباس روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه
فرمود که هر که در روز سه شنبه ... او را به بهشت نبرند باز فرمود که سه
طایفه اند بی حساب به بهشت روند اول شهیدان دوم آنانکه فرمان حق تعالی
بجا آورده باشند سیم درویشان صاحب عیال که بداده حق تعالی قانع

باشند و نیز

باشند و نیز فرمود که سه طایفه بحساب بدوزخ روند اول
کسانیکه ظلم کرده باشند دوم کسانیکه فصل زکوة مال نداده باشند سیم
کسانیکه تکبر ورزیده باشند آورده اند که حضرت امام حسین علیه السلام در کوچه
میگذشت جمعی از گدایان طعام میخوردند گفتند که یا امام حسین
در پس طعام خوردن با ما موافقت کن حضرت امام حسین علیه السلام از
اسب فرود آمد و با ایشان طعام خورد و بعد از آن ایشان را
گفت که چه باشد که شما هم بخانه من بیائید تا با شما طعام بخورم
ایشان نیز بخانه امام حسین علیه السلام آمدند و طعام خوردند و بیرون
رفتند امام حسین علیه السلام فرمودند که همت ایشان بیشتر است که هر چه
داشتند آوردند و سر بازی نکردند در گذشته و بجز این
آمده اند تا بدانید که مردمان را در بزرگان در کار است چنین باید
و هر که تواضع کند عزت بیشتر یابد که شرف بزرگی در تواضع است
و عزیزی در توانگری در قناعت است آورده اند که شخصی بحج
رفت و مال بسیاری داشت و غلامان و کنیزان همراه داشت
چون حج بگذارد او در میان اعراب ... پیدا شده و کار او
بجای رسید که مردمان بزیارت او حج آمدند و خدمت میکردند
اندک تکبر بدو رسید ... حق تعالی او را خوار و ذلیل

گردانید که بدر خانهای مردم میرفت و از بروری چیزی طلب میکرد
هیچکس باو چیزی نمیدادند تا بدانی که هر که تواضع کند عزیز هر دو
جهان گردد و هر که تکبر کند خوار گردد بابے فی الغیض والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس ابن عباس روایت میکند که
حضرت رسول صلعم فرمود که هیچکس خشم و تکبر نگیرد که خشم از
آتش دوزخ است و هر که از خشم آید باید اگر سوار باشد بنشیند
تا خشم او ساکن گردد و اگر نشسته باشد فرو نشیند و بخوابد که
اگر چنین کند چون فرو بخوابد ساکن شود اصل مردی سه چیز است تواضع
در حالت دولت و عفو در حالت قدرت و عطای بی منت آورده اند
که روزی حضرت امام حسین علیه السلام جماعت کثیر را مهمان کرده آورده
طعام های خادم در حاشیه طباق آمد و کاسه آش گرم را بر سر حضرت
ریخت و در روی خادم نگاه کرد خادم را ترس در دل افتاد حضرت
امام حسین علیه السلام گفت والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
یعنی حق تعالی نیکوکاران را دوست میدارد و غلام را گفت که برو ترا
عفو کردم لقمان حکیم پسر خود را گفت که سه جا مرد را بتوان شناخت
مرد حلیم را در وقت خشم و دلیر را در وقت حرب و دوست را

در وقت حاجت

در وقت حاجت ابو سعید روایت کند که حضرت رسول صلعم
فرمود که چون بنده بنماز برخیزد و جمله اعضای او میگوید که از حق تعالی
بترسید و ما را در بلا میفکنید چون چنین گوید ... طاعت
و هر که خاموش باشد همیشه با عزت و حرمت بود و هر که بسیار گوید
گناه او بسیار بود شخصی بخدمت رسول خدا صلعم رفت و گفت یا رسول الله
مرا وصیت کن حضرت فرمود از خدا بترس و قرآن بسیار بخوان و زبان
خود را نگاه دار که بهترین کارها نگاه داشتن زبانست نقل است
که ربیع بن ابی ... هشت سال سخن نگفت چون امام حسین علیه السلام را در
کربلا فی مقتلا شهید کردند ... گفتند که اگر ربیع سخن میگوید
امروز خواهد گفت که واقعه این سخت تر نخواهد بود که جگر گوشه
رسول خدا را شهید کردند آنگه ربیع سر بسوی آسمان کرد و گفت
ای علام الغیوب تو حکم کن میان قوم ظالمان بیزار که از دین
خود گردیدند ای پروردگار هلاک کن ایشان را چنانکه هلاک
کردی قوم نوح و قوم هود را این بگفت و جان بجان آفرین تسلیم
کرد پس مؤمن باید که سخن کم گوید و اگر سخن گوید بدلیل محبت گوید
و چنین گفته اند که در خاموشی فواید بسیار است و منت بسیار دارد
و از جمله آنها اول اینست که عبادتیست بی رنج ... زینت بی ...

هیبت بیت یا سلطنت چارم رحمانیت یا درپرابر پنجم تو اثریت بیت خلق ششم
راحت کرام الکاتبین بیت هفتم سرپوشی همه عیبها است آورده اند که در ایام حضرت
سلیمان مردی را بود بلبلی در قفس داشت بلبلی دیگر آمد و گفت ای بیچاره قرانه
درست زبان خود در قفس با ننشد و خلاص تو در خاموشی است بعد از آن بلبل آواز
نکرد وان بلبل را با قفس پیش حضرت سلیمان آمد و قصه بگفت سلیمان گفت ای
بلبل چرا خاموشی را اختیار کرده گفت یا حضرت مرا او نسبت بخاموشی وصیت کرد
تا از قفس خلاص شوم حضرت سلیمان گفت که او را رها کن بعد مرد او را رها کرد
دیگر آنکه حضرت رسول صلعم معاذ جبل را بیمن فرستاد وی در وقت رفتن گفت یا رسول الله مرا
وصیت کن حضرت فرمود که زبان خود را نگاه دار از آنچه نباید گفت باب فی
فضل الفقراء للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا
فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف حضرت رسول صلعم فرمود که درویشان
امت من پانصد سال پیش از توانگران بهشت روند و باز فرمود که هر دری را کلیدی است
و کلید بهشت محبت درویشانست نظم اسم اعظم که شنیدی دل درویشانست
سکه خواهی خدا انداز درویشانست ** گنج از خوبی بهشت کلید در او ** گنج
قرب خدای همه درویشانست ** حق تعالی به موسی وحی کرد که ای موسی چنین درویشان را
به چشم بد مبین چنانچه توانگران را مبین اگر چنان نکنی تمام تر را از جریده پیغمبران محو
گردانم آورده اند که جماعتی از درویشان صحابه بروزی معاذ جبل را پیش حضرت رسول صلعم

فرستادند

فرستادند معاذ گفت یا رسول الله درویشان صحابه میگویند که توانگران فخرها
میکنند و حج میگذارند و ما را آن قدرت نیست حضرت رسول صلعم فرمود که ای معاذ
سلام مرا به درویشان برسان و بگو که بر درویشی خود صبر کنید که شما را حسنه سبب است
و توانگران را نیست مرد درویش به زن الغنی ** در بهشت قصری است از یاقوت
سرخ و آن جای درویشانست و اهل آن قصر همه شب ماه شب چهارده مینشینند و چون
هر کدام این کلمات را بگویند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم چنان باشد که هزار درهم صدقه داده باشند معاذ گوید
که حضرت رسول صلعم مرا شش وصیت کرد اول به دوست داشتن درویشان
دوم نشستن با مسلمانان سیم عزت کسانیکه دایم در فکر آخرت باشند حضرت
فرمود که هر که درویشان را دوست دارد به درستیکه مرا دوست دارد
زیرا که خاصترین خلق بنزد الله ایشان اند درویشان فخر کرده اند باب فی
الشکر ... حضرت رسول صلعم
فرمود که عجب دارم از کار مؤمنان که کار ایشان همه فرحت و این دولت
خاصه مؤمنانست دیگران را نیست چنانکه اگر شادمانی بود شکر کنند و اگر اندوه
بود نیز شکر کنند و صبر کنند آورده اند مردی بخدمت حضرت رسول صلعم آمد و
گفت یا رسول الله مالم برفت و بعد از آن بیماری کشیده ام حضرت فرمود
که هر که را مال برود و بیماری بکشد بحق خدا او را ... بهشت ...

داشتن

مؤمن در بلا صبر کنند و از نعمت شکر کنند که از نعمت فرحت و نیز فرمود که صبر سه
وجه دارد و اول صبر در نعمت دویم صبر در بلا سیم صبر در درویشی هر که در نعمت
صبر کنند بنویسند مرا او را سیصد درجه و هر که صبر کنند در بلا بنویسند مر
او را ششصد درجه و هر که صبر کنند در قناعت بنویسند مرا او را نهصد درجه
و در حدیث آمده است الغنا غنی لا یفنی یعنی قناعت کنند که قناعت
گنجی است که هرگز تمام نمیشود آورده اند که انس بن مالک روایت کند
که حضرت رسول صلعم فرمود که چون حق تعالی بر بنده خود نظر کند بلا و محنت
قرین او سازند چون بنالند حق تعالی لبیک عبدی بگوید یعنی ای بنده من
بخواه هر چه بخواهی اجابت کنم و چون روز قیامت شود اهل بلا و رنج را
بحج بهشت برند و روی ایشان چون ماه شب چهارده باشد خلق از حسرت
بنداردند که ایشان پیغمبرانند ندا آید که اینها کسانی اند که در بلا و رنج صبر
کرده اند و حق تعالی برجهار گرو محبت کرد بتوانگران ایشان گویند که خداوندا
ما را اموال بسیار دادی واسطه نتوانستیم طاعت کردن حق تعالی فرماید که شما را
از سلیمان پیغمبر بیشتر نداده بودم که یک ساعت از ذکر عبادت من غافل
نمیشود دویم به بندگان در هم خریدن ایشان گویند یا رب خداوندا باز بر دوست
بنده گان تو بودیم و بخدمت ایشان مشغول بودیم و به طاعتی نبردیم

ارخی تنی

از حق تعالی ندا آید که یوسف علیه السلام در خدمت عزیز مصر بود و از طاعت و عبادت من
یک لحظه غافل نبود و سیم گرفتاران بلا گویند که گرفتار بلا بودیم و از طاعت
تو باز ماندیم حق تعالی گوید که بلا و محنت شما بیشتر از ایوب پیغمبر نبود که پرستش
مرا میپرستید چهارم درویشان گویند که ما در فقر و فاقه گرفتار بودیم
حق تعالی فرماید که فقر و فاقه شما بیشتر از محمد صلعم نبود که یک ساعت از طاعت
من غافل نبود و بعد از آن اینها را هیچ حجة نماند باید لنا که روز قیامت ایشان
عذر خواستن نمیتوانند بیارد و وقت و حکایت چنین خواهد بود باب فی
المصیبة و بشر الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون
الیه ... معاذ جبل گوید که حضرت رسول صلعم ابراهیم وفات کرد آن
حضرت بسیار گریست اصحاب گفتند که یا رسول الله شما فرمودید
که در مصیبت صبر کنید چونست که خود گریه میکنید حضرت فرمود که شما را
گفتم گریبان چاک نکنید و فریاد نکنید اما از گریه منع نیست که گریه کننده گان
را سوخته کانند آورده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول صلعم آمد و فرزندی
دایم همراه داشت و روزی چند خدمت حضرت نیامد حضرت احوال پرسید
گفتند پسرش وفات نمود حضرت فرمود که باشد به تعزیه پیش او رویم چون
برفتند حضرت او را بسیار اندوهگین دید و بعد از آن فرمود که چرا شادمان نباشی
که روز قیامت همین فرزندت باید که در بهشت بگرد و بگوید که بار خدایا در بهشت

نه روم در بهشت تا هم بگذارند مادر و پدر مرا به بهشت نیارند خطاب در رسد که ای کودک
فرزندان حساب دارم هنوز طول دارد آن طفل گوید که پروردگارا من نیز با تو حساب دارم
حق تعالی گوید با من چه حساب داری آن طفل گوید از آنجا که خزانه رحمت تو بسیار است
بده نه ماه در شکم مادر تنگی بداشتی که ظلمات ثلث بعد از آن مرا بعدم فرستادی
دنیا نادیده و زنده نماندم ... و مادر و پدر را نیز نادیده ملک الموت را فرستادی
عمرم خراب گشت ... اگر چه من پدر و مادر را ... خطاب رسد که بخشیدم ای
کودک پدر و مادر را از دوزخ بدر آر و گوید که ... حق تعالی ... بخشیدن
گویند که خواهران و برادران ... آن طفل نیز ... گوید خداوندا
خواهران و برادرانم ... بخشیدم ...
ابوذر غفاری رحمة الله روایت میکند که حضرت سلیمان را بسیار ... کردن ... دل
تنگ شد در این اثنا ... عرض میکنند که ...
غلبه ... این شخص ... گفت که ...
زاری رسیدم هر چند سعی کردم که از زراعت ... حضرت سلیمان
گفت ... زراعت ... که محصول ...
بر سر راه ... حضرت سلیمان ...
دیگر حضرت رسول ... گفت ... مقبول ...
حق تعالی ... ثواب ... تمت الکتاب ...
الحرام سنه ۱۳۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين
والنار للملحدين والجنة للصابرين وصلى الله
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم
اجمعين اما بعد چنین گوید ذره بیمقدار حکم بکذب برادران
وخواهران ایمانی و روحانی که این سؤال و جواب لذرای عالیجناب
علامة العلماء فخر المحققین شیخ العالم الکامل آقا شیخ محمد دام ظله
سلمه الله تعالی امید که بنظر هر صاحب خیری رسد این روسیاه
و والدین او را از دعا فراموش نفرمایند بالنبی وآله سؤال چه میفرمایند
در باره شخصی که عبائل شک وسهو عالم باشد در نماز شک نمند

وعمداً نماز را بر هم زند بار از سر گیرد آیا نماز چنین شخص صحیح است یا نه
جواب چنین شخص عاصی وگناه کار میباشد ولکن نماز ثانی او صحیح میباشد
والله هو العالم سؤال هرگاه شخص تکبیرة الاحرام چنین بگوید که خودش هم نشنود
و یا مثال نیت از خواطر بگذراند نماز او چه صورت دارد جواب هرگاه
تکبیرة الاحرام تماما بر زبان جاری نسازد و مثل نیت بخواطر گذراند کلاً
یا بعضاً نماز او باطل است بی اشکال خواه عمداً و خواه سهواً تا چنین
بر زبان جاری سازد ولیکن نشنود بعلت ثقل سامع یا مانع دیگر
مثال همهمه خلق یا غیره مانع ندارد و حلواه او صحیح است و هرگاه نشنید آن
مثل آنکه شدت آخفی مانند آنکه شخصی مستوی الخلقه است بی رفوت
سامعه حکم نفساد او محل اشکال است پس مراعات احتیاط لازم است
والله هو العالم سؤال چه میفرمایند در باره شخصی که مرتبه اجتهاد نداشته باشد
و تقلید هم به مجتهد ننموده باشد هرگاه شخص مسئله از مسائل واجبی از او
استفسار نماید از رای علمای گذشته یا جواب بگوید لا چنین شخص اثم
اثم و هم فاسق و هم مردود الشهاده است یا نه جواب هرگاه مفروض را
بطریق فتوی من غیر استناد الی مجتهد میگویند و حاصل آنکه خود مفتی باشد
بی اشکال اثم و فاسق و مردود الشهاده در صورت اصرار بل مطلقا میباشند

هرگاه نقل فتوی سلف را مستنداً الی اربابها و علی وجه الحکایت من غیر تزویر
و من غیر الاغراء بالجهل کند حکم بفسق او نمیتوان کرد منشا و سلب عدالت
نخواهد شد و بالجمله جواب مفروض وجود و اعتبارات دارد چنانچه حکم در همه یکی نیست
والله هو العالم سؤال علائم اجتهاد و تقلید او یک معلوم نباشد آیا دیگران
از و مسئله واجبی سؤال نموده و عمل توانند کرد یا نه جواب نمیتوان عمل
نمود بگفته چنین شخصی هرگاه خود مفتی باشد سؤال اجتهاد در اینه فقه
میتوان شناخت آیا بمحض اظهار و ادعا ثابت میشود یا اینکه علامات دیگر
دارد بر وجه روشن بیان فرمایند جواب اجتهاد ثابت میشود که مقید باشد
و همچنین ثابت میشود باستفاضه و اشتهار مفید علم و بشهادت عدلین
و بشهادت عدل واحد و بشهادت ثقه و لو متضمنات بسیع الرجال و یا دعوای
خود شخص ثابت نمیشود در صورت عدم حصول ظن قوی حصول و اما در صورت
ظن قوی از آنها یا غیر آن ثبوتش اشکال است و مراعات احتیاط مهما امکن
اولی است سؤال با وجود اجتهاد هرگاه عدالت نداشته باشد تقلید توان
کرد یا نه جواب نمیتوان تقلید مجتهد ما کرد الا بعد از ثبوت عدالت او شرعا
والله هو العالم بالغیب سؤال جزهائیکه در زمان در شان حجره سایر استثنا شده
از قبیل دو کف دستها و دو کف پاها هرگاه مردم اجنبی باینها نگاه کنند و صورت
دارد عدالت یا نه جواب احوط ترک است سؤال هرگاه کسی در قنوتهای واجبی
یا سنتی

یا سنتی از آیتهای قرآن مثال ربنا ظلمنا و یا غیره بخوانند نماز او چه صورت دارد
جواب هرگاه آیتی باشد که آن قرآن بودن آن و نبودن آن بمحض قصد مختار میشود
مثل مفروض و قصد قرآن نداشته باشد یا آیتی باشد که غیر قرآن مشتبه
نمیشود و احوط ترک است سؤال هرگاه شخصی بعض مسئله از مسائل واجبه از
مجتهد حی یا از واسطه عادل یا باستفتا و نوشتن بخدمت او اخذ نموده باشد
اما از غیره سرشته نداشته باشد فی الجمله از فارسی سر رشته داشته باشد هرگاه
احدی از آن مقلد از آن مسئله یا از و سؤال نمایند آیا واجب است او جواب
مسایل را بگوید یا نه هرگاه جواب او را نگوید اثم و گناه کار است یا نه جواب
هرگاه معلوم شده باشد فتوی مجتهد مذکور و شخص سائل احتیاج داشته باشد
در امر دینیش بان فتوی در رفع احتیاج او نشود الا بگفتن و نقل نمودن شخص
مسئول منه و سائل اعتماد داشته باشد بر مسئول و محل سؤال امور واجبه
یا محرم باشد دور نیست در اینصورت وجوب نقل فتوی و اما در اینصورت
وجوب نقل محل اشکال است ولکن شاید احوط باشد والله هو العالم
سؤال آیا بر مقلد واجب است در وقت جواب گفتن اسم مجتهد را که باو
تقلید نموده اظهار سازد یا نه و هرگاه اظهار نسازد عدالت او
سلب میشود یا نه جواب بعضی از علما نسبت دادن فتوی محکی عنه را
واجب میدانند و این احوط است مگر در صورت اینکه از قراین احوال
معلوم بوده باشد که از کی نقل میکند هو العالم سؤال چه میفرمایند آب
چاه سه وجب نیم عمق و سه وجب نیم طول و سه وجب نیم عرض داشته

باشد هرگاه نجاست با ملاقات نماید و احدى از اوصاف او را تغییر بدهد
آیا واجبست نیز نزح آب اگرچه شارع هر قطره در باب وقوع نجاستهای
امر نموده باشد **جواب** در نجس شدن آب چاه مطلق خواه بقدر کر باشد و خواه
نباشد بملاقات نجاست اگرچه متغیر نشود اختلافست در میان علما
اکثر متقدمین بر قول بنجاستست و اکثر متاخرین بر قول بطهارت و از آنجمله
جناب علامه است رحمه الله و بعضی واجب میدانند نزح را تعبدا و احوط مراعات
قول اولست هو العالم **سؤال** هرگاه آب چاه از مقدار کر کمتر باشد آیا بوجود ملاقات
نجاست نجس میشود یا نه **جواب** کلام درین مسئله گذشت **سؤال** در چه میفرمایید
که هرگاه شخصی مبلغ شش هزار دینار بشخصی بطریق مصالحه بدهد به یک عدد
اشرفی تومانی بوعده یکماه مثلا شخصی شش هزار دینار بشخصی بدهد
و بگوید این شش هزار دینار را با تو مصالحه میکنم بوعده یکماه به یک
یک عدد اشرفی و آن شخص هم بگوید قبول کردم آیا آن شخص
پول دهنده شرعا تسلط دارد که بعد از انقضای یکماه بگوید اشرفی
را از آن شخص بگیرد یا نه **جواب** اقوی آنست که قبض مجلس شرط نیست
در صلح مطلقا بناء علیه فرض سؤال ازین جهت عیبی ندارد و هو العالم
سؤال حمامهای که غساله اش بجای غصبی جاری میشود آیا غسل آنچه حمام
چه صورت دارد **جواب** غسل در چنین حمام عیبی ندارد و صحیحست
سؤال و اگر در خزانه حمام غسل کند و در وقت غسل کردن
از خزانه آب بجای غصبی برود آیا بعد از چند روزی معتاد آن خزانه است

که آبش را خالی میکنند و بجای غصبی میرود آیا غسل در آنجا چه صورت
دارد **جواب** گفته شد که غسل در چنین حمامی صحیحست **سؤال** اگر کسی در
اذکار مستحبه نماز را غلط بخواند آیا نماز درستست یا نه **جواب** احوط
ترک غلطست در اذکار مستحبه و عدم فرق ما بین اذکار واجب و مستحب
در آن ولکن اقرب فرقست و عدم بطلان بغلط در اذکار مستحبه
هو العالم **سؤال** اگر کسی نماز را بکند بعد از آن امام جماعت حاضر شود
و اقامه جماعت حاضر شود و اقامت جماعت بکنند آیا دوباره نماز کردن با آن
جماعت مستحبست یا نه **جواب** بلی مستحبست **سؤال** اگر کسی سهوا نماز
غسل را نکرده بخواند و از راه جهل بمسئله صبح انرا روزه ندارد
یا آنکه عمدا ترک صوم نماید آیا قضای این روزه واجبست یا نه و حال
آنکه اقض ما فات شامل آن هم هست یا نه **جواب** مسئله خلافیست
و احوط اتیان بقضاست **سؤال** اگر چنانچه امام جماعت سبقت
بگیرد بر ماموم برکوع رود یا بسجود و ماموم وقتی با خبر شود که امام
رکوع یا سجود را بعمل آورده سر برداشته آیا تکلیف ماموم در اینصورت
چه چیزست **جواب** هرگاه عمدا بانفراد نماید ماموم لابد از آن
که فی الجمله متابعت امام را نموده نماز او صحیحست و در غیر این صورت
احتیاج بتامل است **سؤال** اگر کسی در بین نماز شک کند که آیا در وقت
افتتاح نماز که نیت مثلا آیا بنیت ظهر بود یا بنیت عصر و حال آنکه
نمازی قبل از آن نکرده که احتمال ظهر داشته **جواب** بنا را بر ظهر گذارد

و اعاده کند **سؤال** هرگاه شخصی زرد مظالم داشته باشد آیا میتواند بشیند فقیر
بدهد یا نه **جواب** احوط آنست که رد مظالم متعارف ما بین الناس ببیند
بدهند **سؤال** کسی که جاهل بمسئله باشد یا بگوید در نماز در رکعت آخر حمد
و سوره خوانده نماز او صحیحست یا نه **جواب** در دو رکعت آخر با عشا و
تو به مکلف مخیرست ما بین حمد و تسبیح و سوره بردو نه واجبست و نه مستحب
بناء علیه هرگاه خوانده جهلا مستلزم میطلبی از مبطلات صلوات بود نه اشکال
نماز آن فاسد و جهل او عذر نمیشود و هرگاه مستلزم آن نبود حکم
بفساد صلوة و محل اشکالست و مراعات احتیاط اولیست ولکن
احتمال صحت اقربست **سؤال** اگر کسی روزه ماه مبارک رمضان را
بگیرد و در وقت افطار با حرام نماید روزه او باطلست یا نه **جواب** روزه
روزه او صحیحست ولکن شخص عاصی در صورت اتفاق مفطر حرمت
در حق آن **سؤال** مسائل شک و سهو را پیش از نماز دانستن واجبست
یا نه **جواب** من باب المقدمه مثل سایر مسایل واجبست و هرگاه ترک دانستن کند اتفاق بیفتد شکی یا سهوی نماز او صحیحست هو العالم
سؤال اگر شخصی تقلید مجتهد جامع الشرایطی کرده باشد بعد از فوت
آیا میتواند باز تقلید او کند یا باید رجوع نماید به مجتهد حی و بنا بر اینکه
میتواند آیا در جمیع مسایل یا باید اقتصار کند بآن مسایل که تقلید کش
را کرده در زمان حیات **جواب** باید بر تقلیدی که کرده باشد

در آنچه بنای تقلید او را گذاشته باشد تا اینکه مجتهد حی اعلم یا اورع از او بهم
رسد **سؤال** شخصی که کثیر السهو باشد و هر قدر مسائل واجبی را تحقیق کند
و یاد بگیرد و باز باندک زمانی فراموش کند آیا صلوة او چه صورت دارد
جواب ~~بقدر مقدور سعی نماید که مسائل واجبی را تحقیق کند و یاد~~
~~بگیرد و باز باندک زمانی فراموش کند آیا صلوات او چه صورت دارد~~
جواب بقدر مقدور سعی نماید که مسائل محتاج انها را فراموش نکند
و چنانچه فراموش شد ناسی عذر دارد و عمل باحتیاط نماید بهتر خواهد بود
سؤال چنانچه شخصی معنی تقلید را نفهمیده باشد و مقلد مجتهد نبوده
وضو و نماز و اجتناب از نجاسات و آنچه شرایط نمازست بطریق
صحیح بجا آورده باشد آیا نماز او چه صورت دارد **جواب** احوط اعاده است
و اهم چنین قضا ولکن حکم بوجوب صریحا محل اشکالست **سؤال** در باب
آنکه شخصی ادعای اجتهاد نماید و بر مثل عوام مشخص نشود لکن
عادل باشد آیا میتواند تقلید او نمود یا نه **جواب** بمحض ادعای
عادل اجتهاد ثابت نمیشود و علی الاقرب الاحوط فی نعض **سؤال**
شخصی بنا گذارده که تقلید فلان مجتهد نماید و در مسائل چند مدتی
تقلید او نموده آیا جایزست که عدول نماید به تقلید مجتهد دیگر یا نه
جواب در صورت تساوی مجتهدین علما و ورعا و صورت عدم
تفاضل من الجانبین بعد بنای عمل لازمست که باقی بر تقلید مجتهد
اول باشد و جایز نیست رجوع **سؤال** و دیگر اینکه تقلید چنان مجتهد اول

میکرده ولکن درباب مسئله تقلید آن مجتهد اتفاق نیفتاده که تقلید
نماید آیا جایز است که در آن مسئله تقلید غیر باید یا نه **جواب** جایز است
در صورت این مفروضات مسابق **سؤال** شخصی وارد دمکانی غصبی شود وقت
تنگ باشد و آب نباشد مگر آب غصبی در این موضع جهة نماز چه باید کرد
جواب باید تیمم کند در صورت عدم امکان تحصیل رضای مالک یا من
یقوم مقامه و هرگاه هیچ یک ممکن نباشد فاقد طهورین است **سؤال**
در خصوص اینکه شخصی تقلید مجتهدی را میکرد در ایام حیات ایشان آیا
جایز است تقلید همان مجتهد بود از حیات ایشان یا نه **جواب** شخصی
مقلد موقوف بر تقلید خودشان باقی میمانند در آنچه تقلید نمود اجمالا یا تفصیلا
مادامیکه متمکن از تقلید اعلم یا اورع از آن میت نباشد و در آنچه
تقلید نکرده بایست رجوع بشود به مجتهد جامع الشرایط **سؤال**
هرگاه در ذمه شخصی نماز قضا باشد آیا میتواند نماز حاضره را در اول
وقت بکند یا نه و آیا شخصی که نماز قضا بر ذمه دارد آیا نوافل یومیه را
میتواند بکند یا نه **جواب** در مسئله محل خلاف است و احوط
تاخیر نماز حاضره است تا آخر وقت و ترک نافله است **سؤال** نماز
جمعه در این ایام جایز است یا آنکه واجب تاخیر است **جواب** نماز جمعه در این
عصر واجب عینی نیست و احوط ترک است **سؤال** قرائت حمد و سوره در نماز

باید در تشهد و قنوت در میان سوره هرگاه بعد از هر آیه وقف نماید
آیا نفس کشیدن بعد از وقف واجب است یا نه **جواب** نفس
کشیدن در محل وقف احوط است لکن لزوم آن عدم لزوم
وقف بر حرکت و عدم وصل بسکون بر وجهی ثابت نشده
ولکن هر دو احوط است و اما وصل وقف من حیث ولو
کان وجباً عند القراء وجوب ندارد **سؤال** متنجس
خونی که آن متنجس کمتر از درهم بغلی کمتر است مثل خون معفوست یا نه **جوا
ب** احتمال عفو قوی است در بعض صور لکن احوط اجتناب است
مطلقا **سؤال** هرگاه توپ‌سا بکلابتون نقره که بروی آن کلابتون
جزو طلا باشد یا ابریشم بافته باشند که آنرا در دیار هند
کمخواب مینامند و در ایران زربافت پوشیدن و نماز کردن
در چنین توپ جایز است یا نه و همچنین هرگاه کلابتون زلور
بر یکجای جامه بافته باشند مانند عباهای سیاه مشجر دار که
متعارف است و مانند طرقهای که سر طاق بقدر سه انگشت
یا چهار انگشت یا بیشتر یا کمتر از کلابتون مذبور را بافته باشند
این نیز در جواز و عدم جواز مثل مسائل است یا فرق دارد بر تقدیر
فرق فارق چه چیز است و همچنین هرگاه کلابتون زبور را

باینه بافند فرق با ابریشم دارد یا نه و همچنین هرگاه لوتهها در جامه
از کلابتون نقره و طلا مموه مزبور باشد این با سابق فرقی است
یا نه و اگر فرق باشد وجه فرق بر وجه شافی چه چیز است **جواب**
هرگاه قصد صلواة در حریر شود عرفا یا صدق صلواة در طلا شود عرفا
صلواة فاسد خواهد بود در چنین جامه نظر بعموم دلیل دال بر بطلان
در هر دو و هرگاه صدق نشود این دو اسم مذکور را اقرب صحت
صلواة است چنانچه در حریر ممتزج با نقره و حریر ممتزج با نقره مطلقا
و نظر باختصار در دلیل منع بر قدر متیقن و محل بحث از آن نیست
و مقتضای قاعده صحت صلواة است در حریر ممتزج با طلا و لکن
اقرب بطلان است بوجه آخر تفصیل مسئله را در کتاب مصابیح مذکور
نموده ام هو العالم **سؤال** مثلا کسی مسئله را مقلد مجتهد جامع الشرا
یط است میخواهد که به مجتهد دیگر یا مقلد او اقتدا کند آیا موافقت در
مسائل نماز مثل تسبیحات اربعه و ذکر رکوع و تشهد و سلام
وغیره که ما نمیدانیم شرط است یا نه وغیره را هم بیان فرمایند **جواب**
چنانچه امام و مأموم محل اختلاف ایشان در مسائل دینیه و عملیه نماز
مدخلیتی نداشته باشد مثل اینکه یکی بیع معاملات را جایز داند و دیگری
نداند اجتهاداً یا تقلیداً بی اشکال اقتدا صحیح و هرگاه محل اختلاف

رکنی از ارکان نماز یا جزئی از اجزای یا شرطی از شروط یا مانع
از موانع باشد مثل اینکه امام قیام تکبیر را رکن نداند و مأموم
بداند یا اینکه امام سوره جزو را واجب نداند و مأموم بداند مجملا
امام جزئی را که مأموم لازم میداند لازم نداند هرگاه امام به
نحوی نماز را بعمل آورد و لو احتیاطا که باعتقاد مأموم صحیح باشد
باید اقتدا مانع ندارد و هرگاه بنحوی عمل آورد که باعتقاد مأموم
صحیح نیست آن اقتدا جایز نیست **سؤال** دهن شخصی که نجس
شده به نجاست خارجی یا باطنی تطهیر آن چه طریق است و هرگاه
در بن دندان چیزی مانده باشد تطهیر آن با آب قلیل یا کثیر چه
طریق است **جواب** بواطن و از آنجمله باطن دهن است پاک و محتاج
زوال عین نجاست و حاجت تطهیر با آب نیست و اشیاء
در بن دندان میباشد هرگاه تنگ شود و در صورت نجاست
با آن حکم طهارت او میشود و هرگاه رسید و نجس شد با آب گرم
میتوان تطهیر داد و همچنین با آب قلیل باین نحو که طاهر
در دهن کند بحیثیتیکه بموضع نجس برسد و لو از آن آنرا
بیرون اندازد دو دفعه هرگاه چنین کند پاک میشود در صورت
تغیرا مزاج آن از دهن **سؤال** حد بلوغ بر مرد از حیثیت سن

تمام سال پانزدهم است یا داخل شدن پانزدهم و در زنان تمام شدن
سال نهم یا داخل شدن به سال نهم از حیثیت **جواب** بلوغ ذکور است
از حیثیت سن تمام است سال پانزدهم است و در انثی تمامیت سال
نهم است علی الاقرب فی المقامین **سؤال** شیر زوجه بر زوج حرام است
یا نه بر فرض حرمت آیا بر شوهرش حرام میشود یا نه خواه در صورت سهواً
و خواه عمداً و بالمعالجه فرقی یا از روی جهل مسئله **جواب** شیر زن
بر خوردن و غیر خوردن از مکلفین خواه زوج و خواه غیر زوج حرام است
در صورت عدم ضرورت **سؤال** کسی که قضا داشته باشد
نماز سنتی میتواند بکند یا نه و همچنین قبل از نماز واجبی نماز سنتی
که غیر نوافل یومیه باشد میتواند بکند یا نه **جواب** احوط ترک
صلوة سنت است در صورتین بغیر آنکه استثنا شده در صورت
آخر **سؤال** تمام شدن سجده سر برداشتن است یا خارج شدن
از ذکر سجده **جواب** الحال سجده و تمامیت آن حاصل نمیشود
و الا برفع است **سؤال** کسیکه سهواً رکوع را فراموش کرده داخل
سجده اولش شده و در اثنای آن بیادش آید که رکوع نکرده است
آیا نمازش باطل است یا آنکه سجده دوم داخل شود باطل است
مشایخ فرموده اند که در صورت اول عود کند یعنی راست ایستد و رکوع را

بجا آورد

بجا آورد یا آنکه مجدد رکوع ایستد و رکوع را بجا آورد و سرش را بردارد و لحظه
راست بایستد بعد از آن بسجده رود **جواب** چنانچه رکوع را فرا
موش کند و داخل سجده اولی شود نمازش باطل میشود و خواه آنکه
شروع در ذکر کند یا نکند پس بر توقف نیست بطلان نماز و دخول
در سجده ثانیه **سؤال** تطهیر مخرج بول یکمرتبه آب ریختن و ازاله نجاست
کافیست یا نه و همچنین در مخرج غائط یکمرتبه شستن با فاصله که عین
و اثرش زایل شود کافیست یا نه **جواب** کافیست در استنجا از غائط
و تطهیر مخرج از آن آب از ازاله عین نجاست هر چند اجزای صغار
باشد و اما استنجا از بول احوط مراعات غسلتین است فعلاً لکن
لاقرب کفایت مثلاً ما علی الحشفه مطلقاً و لا لم بصدق
علی ذلک غسلتان **سؤال** طریقه غسل ارتماسی
در میان آب که خزانه حمام یا حوض یا آب جاری که آب
تا سینه اش باشد میتواند که اول جا که ایستاده نیت کند بعد از آب
فرو رود یا خود را از آب جاری نماید مطلق و در آنجا نیت کند
و در آب داخل شود و فوطه خورد یا آنکه جای ایستد که آب تا زانو یا
یا کمتر یا یکوجب زیاده تر باشد و از آنجا بآب فرو رود **جواب**
شرط نیت در غسل ارتماسی خروج از آب است اگر آب تا
سینه یا جای نباشد پس جایز است که ایستاده در آب غسل کند

اگر چه غسل ارتماسی و لیکن احوط خروج از آب است هو العالم **سؤال**
غسل ترتیبی را آیا کسی در میان آب ایستاده تا سینه اش آب است
میتواند غسل بکند یا بنحوی که اول سرش را فرو برد بعد از آن
جانب راست و بعد از آن جانب چپ یا آنکه در شستن جانبین از آب بیرون
آید فرو رود یا آنکه بلا فرض مجموع اعضا را بشوید بر ترتیب معلوم **جواب**
غسل ترتیبی جایز است در تمامی اعضا و لکن احوط اخراج اعضائیکه
اراده غسل آن دارد نماید و به غیر از اخراج حکم بصحت آن مشکل است
هو العالم **سؤال** در تیمم که بدل از وضو یا غسل باشد یکضرب کافی
است یا نه و طریق مسح رو و دستها را در تیمم مفصلاً بیان فرمایند
جواب اقرب در تیمم بدل از وضو و در تیمم خصوصاً ثانی تیمم
است یک ضرب و یکی دو ضرب و هر گاه زیاده در احتیاط را
طالب باشد سه تیمم بعمل آورند یکی یکضرب و یکی دو ضرب
و یکی سه ضرب یعنی از برای هر عضوی بخصوص ضرب **سؤال**
آیا قول عادل واحد در حکم طهارت و نجاست صحیح است یا نه
جواب بقول عادل واحد نمیتوان اکتفا نمود [illegible] مذکور
ربع **سؤال** چیزیکه نجس شده باشد از ملبوسات و غیر شخص بعد از آن بخواهد
یا زوجه اش طفل ممیز که بشوید بعد از آن اینها را بیارند که شسته ایم یا
که آیا قول ایشان مسموع است یا نه **جواب** چنانکه علم از قول ایشان
حاصل شود به حصول تطهیر معتبر شرعاً یا اشکال است حتی الآن

بطفل

مطفل هر گاه علم حاصل نشود و کیل جمعه اشخاص مذکوره را هر گاه بالغ
عاقل باشند بنو کیل ایشان صحیح و کلام ایشان مسموع و الا فلا **سؤال**
غساله هر گاه نجاست غیر از استنجا از مخرجین ظاهر است یا نه **جواب**
غساله آب استنجا در مخرجین پاک است در صورت تحقق شرایط و احوط
آنست که احتمال نجاست را مرعی دارند اگر چه معفو عنه است بالاتفاق
و اما سایر غسالات هر گاه کر باشد پاک هر گاه قلیل باشد احوط
نجاست است بلکه اقرب است در صورت انفصال از محل هو العالم
سؤال لباس که رنگ داشته باشد و نجاست باو رسد آیا در
تطهیر آن بآب قلیل یا کثیر یا جاری که القدر بشوید که دیگر رنگ پس
ندهد پاک است یا نه **جواب** واجب نیست ازاله نجس مطلق بلکه آنچه
واجب است ازاله عین است هو العالم **سؤال** شستن رو در
وضو آیا بزیر موی که لوت رود در زیر او تا بالت واجب است یا نه
بانجلس و دست **جواب** در غسل و صد آنچه واجب است رسانیدن
است بانچه ظاهر است و موقوف نباشد بر تخلیل و واجب نیست
رسانیدن آن بآن بر تخلیل شعر واجب نیست شستن آن **سؤال**
شخصی که معتاد باین بوده که همیشه که در آخر رکعات نماز چهار رکعتی
تسبیحات اربعه میخواند سهواً لاشعوراً حمد بخواند و در اثنای

حمد یا اگر شش بیاد بش آید میباشد من تسبیح بخوانم آیا عود به تسبیحات
کند یا بحمد اکتفا کند **جواب** هرگاه حمد خواند بقصد شده غفلت
از عادت نشده اکتفا به حمد میتوان نمود و هرگاه نباشد مثل اینکه
حمد بر زبانش جاری شده و من غیر شعور باین حمد اکتفا نمیشود
و بر تخییرین آن و تسبیحات باقی و بنا بر احوط در این صورت قرائت
حمد باشد در اعاده او **سوال** کسی بسم الله را وصل کند بحمد و حمد
از مخرج ادا نشد و خواهد که تدارک کند آیا از بسم الله بخواند یا کلمه حمد
تنها بخواند و همچنین سایر آیات بر فرض اینکه کلمه حمد را تنها بخوانند
کسیکه حقیقت مسئله نمیدانست از بسم الله بقصد وجوب یا بقصد
قربت یا بقصد سنت خواند یا بقصد اینکه هر کدام که باشد حساب
شود آیا نمازش صحیح است یا نه **جواب** چنانچه از الحمد بگیرد در صورت
مفروضه ممضی خواهد بود و حاجت باعاده بسمله نیست بلکه احوط
ترک است هرگاه مخل بموالات نباشد و اما در صورت عدم اخلال
مانع بنظر نمیرسد هرگاه شخص مفروض جانب احتیاط را منظور دارد
یا آنکه اعاده نماید خوب است **سوال** کسیکه وضو قبل از دخول وقت
فریضه ساخته به نیت وجوب بخیال اینکه آدم هر وقت که وضو میکرد
به نیت میکرد و همچنین در غسل آیا چنین وضو و غسل نماز میتوان کرد

خواه ادا

خواه ادا و خواه قضا یا نه **جواب** احتمال قوی صحت این وضو و غسل میرود
ولکن احتیاط اکید در عدم اعتماد بهر دو میباشد **سوال** آیا دست
برداشتن در حالت تکبیر را واجب میدانند یا نه و همچنین تکبیر قبل
از رکوع را چونکه بعضی علما این هر دو را واجب میدانند بلکه جمیع آنها
را هم آیا رای شریف درین مسئله چه چیز است **جواب** دست برداشتن
در هیچ تکبیر از تکبیرات نماز واجب نیست ولکن احوط است و هم چنین
جلسه استراحت واجب نیست ولکن احوط است **سوال** واجب تشهد
را بیان فرمائید **جواب** تشهد شهادتین است و صلوات بر محمد
و آله محمد و جلوس و طمانینه در جلوس و صورت شهادتین واجبه
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و غیر این در صورت
جایز نیست و احوط در صلواة این صورت میباشد اللهم
صل علی محمد و آل محمد و هرگاه بگوید و آله مجزی خواهد بود
و بالجمله صورت مذکوره واجب نیست **سوال** اقل واجب مسح
وضو در سر و پا چه مقدار است **جواب** اقل واجب مسح سر مجرد
صدق اسم است عرضا و طولا و همچنین در رجلین عرضا و اما طولا
استیعاب واجب است تا کعبین و دخول تمام کعبین است در مسح
سوال عدالت در کسیکه نماز میت میگذارد و بعض دیگر از شرایط است که عادل باشد

یا نه **جواب** شرط است **سوال** چیزی که روی پا را بپوشد و ساق را نگرفته
مثل جورابهای زنانه و گیوه و غیر آن مسح صحیح است یا نه **جواب** احوط ترک است
و اعاده نمودن نماز وقت و خارجا در صورت ارتکاب **سوال** کسیکه
شروع بنماز خسوف کسوف نماز را اتمام کرد قبل از انجلاء آیا نماز را اعاده
کردن واجب است یا سنت **جواب** اعاده کردن سنت است نه واجب است
سوال در چهار فرسخی یا زیاده بر آن تا هشت فرسخی آیا باید نماز را قصر
کند یا نه **جواب** هرگاه شخص سیر او چهار فرسخ یا بیشتر تا هشت
فرسخ رسیده باشد رفتن و برگشتن متصل باشد و مجموع هشت فرسخ
رسیده باشد رفتن و برگشتن متصل باشد و مجموع هشت فرسخ یا بیشتر
باشد نماز را قصر کند هرگاه سیر منقطع شد مثل اینکه یکروز یا بیشتر
یا ده روز شد در چهار فرسخی یا بیشتر تا هشت نشده اند احوط آنست
که جمع نماید میان قصر و اتمام **سوال** کسیکه جایی قصد اقامه کرده باشد
و بعد از آن چنان اتفاق افتاده که بدو فرسخی یا سه فرسخی بعنوان
سیاحت یا تجارت سفر کرد و غرضش این باشد که باز برگردد و آنجا
قصد اقامه دیگر هم میخورد یا نه **جواب** چنانچه اینمعنی بروجه ندرت
اتفاق می افتد نه دائما اتمام بر آن واجب و قصر با قامه او نمی
رسد **سوال** اگر کسی خواهد که چهار فرسخی سفر کند اما میداند
که ده روز زیاده در آنجا ماندنی نیست یا اینر سفر اطلاق میکند
یا نه و نماز را قصر میکند یا نه در صورتیکه نمیداند که در چه وقتی که

ده روز

ده روز یا کمتر آنجا ماندنی است یا نه باز اینر سفر اطلاق میکنند و درین
صورت نماز را قصر میکند یا نه **جواب** در صورتین هرگاه جمع
ما بین قصر و اتمام نماید احوط است **سوال** مثلا کسی در سفر باشد وقت
نماز را داخل شود نماز را نگذارد با وجود وسعت وقت تا داخل وطن شد
و هنوز وقت باقی بود آیا درین وقت نماز را قصر میکند یا تمام و همچنین
عکس آن چه طریق است **جواب** درین صورت احوط نیز جمع بین الاتمام
والقصر است **سوال** سجده سهو در نماز احتیاط یا اجزای نماز جزء
نماز است یا نه **جواب** اما نماز احتیاط اقرب عدم جزئیت است ولکن
احوط مراعات جزئیت است بنا و علیه قضا نماهی و منافی نماید و سجده ساعت
در ثنیان نماید و همچنین اولی نیست که این احتیاط را به نیت تتمه
بعمل آورد **سوال** در ولایتیکه مجتهد نباشد در طی دعاوی و رفع منازعت
و جهات در صورتیکه رفتن خدمت مجتهد ممکن نبوده یا متعسر
باشد چه کند و بقول فردوس مکان میرزا ابو القاسم رضی الله
در جواب و سؤال که فرموده اند هرگاه بالفعل تقلید نکرده باشد
لکن از کتب فقها اقرب بحق را تواند پیدا کرد هم با و رجوع کند
چه صورت دارد **جواب** قضا و قطع دعاوی بین العباد و حکم منصب
مجتهد جامع الشرائط است چنانچه غیر او حکم کند حکمش اعتبار ندارد
و دعوی قطع نشده خواه آنکه متمکن از مجتهد باشد و خواه آنکه نبوده

واگنچه جناب مرحوم [illegible] الله فرموده اند داعی منافی با آن نیست
و همچنین منهایم مخالفت جهر فتوی محققین امامیه است و متابعت
او بسیار جرئت است ولکن داعی را غرضی نیست که در مقابل ایشان
حرفی زده باشم **سؤال** صیغهٔ متعه را بزبان فارسی و عربی چه
طریق باید ادا نمود عبارت او را هم بزبان فارسی و عربی بیان
نمائید که عند الحاجت همان لفظ بدون کم و زیاد ادا شود و لفرمائید
که با امکان عربی هر چند بتعلیم باشد جائز است اجرای صیغهٔ
فارسی یا آنکه اجرای از عربی بفارسی جائز نیست والا فلا
جواب صیغهٔ عربی زن بگوید بمرد متعتك نفسی فی المدة
المعلومه بالمهر المعلوم و مرد گوید به نحو مذکور مجری خواهد
بود اما صیغهٔ فارسی هر عبارتی است که اصل مطلب را ادا کند
و صیغهٔ خاصه ندارد در صورت تمکن از عربی اشکال دارد و فارسی
را احوط ترک کند و اما در صورت تعذر عربی و فارسی هم کافیست
و توکیل واجب نیست **سؤال** امر بمعروف و نهی از منکر بر هر مکلف
بالغ عاقل از مسلمین واجب است یا بر بعضی دون بعضی و کسانی که
از بابت امر معروف سخنی میگویند و سخن آن شخص را غی شود
و او را مذمت میکنند و میگویند تو را چه نسبت با امر معروف کردن
دیگران اما تکلیف از این شخص بر ساقط میشود یا نه **جواب**

امر بمعروف واجب است بر هر مکلف با تحقق شرائط خواه مرد
و خواه زن و خواه خنثی و خواه سیاه و خواه سفید و گفتن مردم
بمجرد مذمت منشأ سقوط نمیشود والله هو العالم **سؤال**
روضه خوانان که وقایع جناب سید الشهدا و سایر شهدای کربلا
معلا را میخوانند و چیزهای چند نسبت بایشان میدهند که در
کتابها عمل پیدا نمیشود آیا معروف گفتن باین جماعت لازم است
یا نه **جواب** در صورت عدم ظهور کذب ایشان و احتمال صدق
لازم نیست نهی منکر ایشان هو العالم **سؤال** گوش دادن باین کلمات
گذشته و گریه کردن باین کلمات چه صورت دارد **جواب** مانعی نیست
از گوش کردن آنچه میگویند در صورت عدم معلومیت کذب
والله هو العالم **سؤال** هرگاه کسی از حرام جنب شود در حین مقاربت
عرق این عرق مذکور نجس است یا هر قدر که غسل نکرده است نجس خواهد
بود **جواب** عرق جنب از حرام اقرب عدم نجاست است و احوط اجتناب
است **سؤال** هرگاه شراب را بجوشانند و عرقش را بکشند و این عرق
مذکور مسکر است آیا در این صورت این عرق نجس است یا پاک کیفیت
را بیان فرمائید تا رفع نزاع گردد عرق مذکور نجس است **جواب**
عرق مذکور نجس است **سؤال** شهادت دادن در پیش غیر مجتهد چه
صورت دارد **جواب** چنانچه منشأ اعانت بر اثم شود جائز نیست

والا حوط اجتناب و عمل تأمل است بلکه ظاهر جواز است **سؤال**
سادات چند هستند که بی حیائی و هرزگی خمس از مردم میگیرند
بنوعیکه اگر آن شخص ندهد با او بد حرفی میکنند و عدالت این
سادات معلوم نیست آیا آن شخص که خمس میدهد بریء الذمه میشود
یا نه **جواب** عدالت شرط نیست در مستحق خمس ولکن نیت قربت
شرط است چراکه خمس از جملهٔ عبادات است **سؤال** هرگاه زید ملکی را بعمر
فروخته به بیع شرط و تنخواه گرفته و خود بسفر رفته و مدت منقضی
شده و شخص را هم وکیل مطلق نموده الحال وکیل میتواند که ملک بیع
فروخته و تنخواه را رد نماید یا نه و دیگر وکیل میتواند که خود را خلع نماید
یا نه **جواب** هرگاه وعده منقضی شده و بشرط بعمل نیامده و بیع
لازم و مال مال مشتری و وکیل تسلطی ندارد و از وکالت در این
باب عزل شده مگر آنکه وکیل در فسخ باشد و مشتری راضی بفسخ
باشد و وکیل میتواند که خود را عزل نماید چراکه وکالت از عقود
جائزه میباشد **سؤال** کسیکه املاک خریده باشد و بعد الدین
از آن قدری از آن املاک که خریده است معلوم میشود که دزدی
بوده است و معلوم نمیشود که آن دزدی وقف است یا ملک است
حکم اینکه را بیان فرمائید **جواب** شکی نیست که بیع نسبت بآن
مرز و قلا لازم نیست اگر وقف باشد فاسد خواهد بود و الا فضولی

میباشد موقوف بر اجازهٔ مالک است **سؤال** پارچهٔ ملک
در پهلوی رودخانهٔ بزرگ بمرور آب رودخانه طرف ملک مذکور را
از بیخ کنده رودخانه شده اثری از آن ملک باقی نمانده ندارد جهت
و نه از درخت چند و رودخانه مذکور را از جای دیگر گل و خاک
پر کرده پهلوی همان ملک مذکور سابق که نه رودخانه بوده است حالا را
هرکه تصرف نکند مال اوست و یا صاحب ملک سابق میتوانند مانع شود
جواب چنانچه اعیان ملک او ظاهر شود کس دیگر را نمیرسد که تصرف در آن
نماید **سؤال** زید در مرض مبتلا شده و بهمان مرض بوده جمیع مخلفات
خود را بیکی از اولاد خود هبهٔ عوضیه نموده و سایر ورثه را محروم گردانید
آیا چنین هبه صحیح است یا نه **جواب** چنانچه هبه در مرض موت اتفاق افتد
و هبه را منوده یعنی عوض شرط کرده موهوب یا زیاده تر بجهه مسئله
محل خلاف است در میان علما بعضی صحیح میدانند و جناب مرحوم
والد علیه الله مقامه این قول را اختیار فرموده بودند اگر کسی تقلید ایشان
را در این مسئله نموده اجمالا یا تفصیلا عمل بقول ایشان والا مراعات
احتیاط اولی است و داعی را در این مسئله هنوز قول محققی
نمیباشد **سؤال** هرگاه حقی نزد مقلد ثابت شود بسبب شهادت
عدلین مقلد میتوانند منکر را قسم بدهد بگوید رای مجتهد من
چنین است که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر یا نه **جواب**
غیر حاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرائط خواه مقلد و خواه غیر مقلد

نمیتوانند حکم نماید و قسم بدهد در حقوق خواه مالیه و خواه غیر مالیه
سؤال وصیت در مرض موت لغ ثلث مال توصی محسوب است
یا از اصل مال او مخرج میشود جواب مسئله محل خلاف و اشکال است
والحال داعی را در ان رای و قولی نمیباشد پس مراعات احتیاط
است بسیار بجا خواهد بود سؤال هرگاه زید وصیت کند
که صوم و صلوة و ختم قرآن از عمر گرفته ام و نکرده ام مااینکه کرده
باشد لکن مقلد مجتهد نبوده در ینصورت اینهم از جمله دیون
زید است که از اصل مال بیرون رود یا نه جواب در صورت
اولی عمل را بجا نیاورده باشد بی اشکال اجرتی که بذمه او
تعلق گرفته باشد از دیون مخرج از اصل است و احتیاط در صورت
اولی عمل را بجا نیاورده باشد بی اشکال اجرتی که بذمه او تعلق
گرفته باشد از دیون مخرج از اصل است بی احتیاط در صورت ثانیه
مرعی داشتن بسیار بجا میباشد سؤال هرگاه شخصی مقلد زید
باشد و احکام شرعی را تقلیداً بمردم بگوید لکن بگوید که رای زید است
جائز است جواب بعض علما منع میفرمایند از آن و این احوط است
سؤال هرگاه زید علم بهم رساند بمردن عمرو علم قطعی دارد که در
ولایت کسی بهم نخواهد رسید که بر و نماز کند آیا به مجرد این علم
وجوب از ان ساقط میشود یا آنکه حضور آن واجب است بر
جنازه زید یا نه جواب محل تأمل است بی اشکال ساقط میشود

وجوب

وجوب در صورت علم بعمل آوردن سؤال هرگاه کسی مقلد
مجتهدی باشد در حال حیات یا وفات افضلی یا اورعی بهم رسد
عدول جائز است یا واجب جواب احوط عدول است و اما
حکم بوسطی بوجوب محل اشکال است سؤال هرگاه قاری در آخر آیات
وقف کند و اعراب آخر بعض از آیات را بیندازند چه صورت
دارد صحیح است یا نه و باین قرائت نماز میتوانند کرد یا نه جواب
قرائت مفروضه صحیح است و نماز باین قرائت نیز صحیح است سؤال
هرگاه در جیب کسی دستمال حریر باشد نمازش چه صورت دارد جواب
ظاهر انست که نمازش صحیح است و لکن احوط ترک آن میباشد سؤال
بر فرض وجوب و یا جواز باقی بودن در تقلید مجتهدی که حالا
فوت شده که در بعض مسائل عدول کرده تقلید مجتهد حی بکند
یا نه جواب در آنچه تقلید مجتهد حی که فوت شده و نمیتواند که
عدول نماید یا غیر معلوم الترجیح لحدالعجز نماید سؤال کسی در
ولایت بعیده و دست آنها بمجتهد عصر و ملای فاضل نرسیده
باشد صوم و صلوة و سایر خود را از ملائی که همین قوت عبارت
و اکثر عبارت کتاب شرایع و بعض مطالب شرح لمعه را فهمیده
باشد سؤال نماید و ملای مذکور جواب مسائل و احکام را از کلمات
مجتهد حی گوید که فلان مجتهد چنین فرموده یا آنکه خود نقل رای

دانسته بلا اظهار اسم جواب گوید و در رافعه و دعوای مسلمین را مصالحه
طی نماید و اگر راضی بمصالحه نگردیده باشند جواب گوید که در کتاب
شرایع مثلاً چنین نوشته اند احتمال دارد که نفس الامر باشد یا
نباشد و نقل قسم را هم بمدعی و مدعی الیه اظهار نماید و خود ایشان
رفته بیکدیگر قسم بدهد این طور ملا فاسق لحد مؤاخذه میشود
یا نه و باید در ولایت بعیده چه طور رفتار نماید و کار مسلمانان را
از دعوا و نزاع خلاص نماید جواب بسم الله تعالی باید در مسائل
دینیه فرعیه غیر معلوم از برای شخص مکلف خواه ذکر و خواه انثی
و خواه خنثی یا مجتهد باشد یا مقلد مجتهد جامع الشرائط باشد تا
آنکه اعمال او از عبادات و معاملات صحیح باشد و هرگاه
چنین نباشد و رفتار نماید در فروع دین بغیر علم و اجتهاد و تقلید
صحت اعمالش از عبادات محل اشکال است بلکه در صورت تقصیر
در تحصیل امور ثلثه و عدم موافقت اعمالش مر واقع را حکم بفساد
عباداتش میشود بلکه معاملاتش هم بلی هرگاه متمکن از
تقلید مجتهد جامع الشرایط نباشد به هیچ وجهی از وجوه شرعیه
مثل شائعه و مکاتبه و اخبار عادل و مانند آن باید عمل نماید
باحتیاط با امکان و الا احوط آن است که عمل نماید بفتوای

معظم

معظم و اکثر علمای امامیه از اموات با امکان و الا احوط آن است
که عمل نماید بفتوای اعلم اموات باعتقاد خود و الا احوط است
که عمل بفتوی اورع از اموات و هرگاه از آنها ممکن نباشد یا معتبر
باشد مخیر خواهد بود در تقلید هر یک از مجتهدین اموات و اما
و مرافعه بین الناس و قطع دعاوی ایشان پس غیر مجتهد جامع
الشرائط کسی دیگر نمیتوانند بکند و هرگاه بکند فاسق خواهد بود
و دعوی قطع نخواهد شد خواه در ولایت بعیده و خواه در غیر
ان و اما صلح بوجه معتبر شرعاً شرط نیست در ان اجتهاد بلکه مقلد
هم میتواند که صلح بدهد هرگاه عارف باشد بمسائلش نزد بردن در امور
دینیه بسیار مهم است سؤال مال حضرت صاحب الامر علیه السلام را که در
ادا آن اذن مجتهدی لازم است و دست اکثر صاحبان خمس
به مجتهدی نمیرسد که اذن نماید آیا اذن عام با اهالی ولایت
بعیده میدهند که بسید فقیر بدهد یا نه جواب این روسیاه
درگاه الله جل جلاله اذن عام را نمیدهم ولکن هرگاه شخص متدینی
عارف بمسئله باشد او را وکیل در صرف میکنم والله اعلم
سؤال شخصی دختر سه ساله را صیغه تمتع خوانده بدانکه

در آن مدت قابل تمتع نباشد مثلا سه ساله را قابل تمتع نباشد
مثلا سه ساله را دو ساله یا سه ساله زمان قرار دهد آیا این
عقد مادر آن دختر با آن عاقد حلال میباشد یا نه جواب حلیت
محل تأمل است و مراعات احتیاط بجا خواهد بود سؤال چه میفرمایند
که عوام الناس از گفتن دلیل اصول دین عاجز میباشند و اما برایشان
یقینی است که بودن جناب باری بر حقست و پیغمبر بودن بر حق است و امامان
بر حق‌اند و معاد بودن و روز حشر و نشر اینها بر حق است آیا بهمین دانستن
اکتفا میشود یا نه جواب دانستن آنچه مذکور نموده با دانستن صفات
ثبوتیه و سلبیه و التصدیق بجمیع ما جاء به النبی اجمالا اکتفا میشود
در ایمان شخص بمعنی خروج از کفر و بعد از این بر این شخص لازم است
الی عنت پروردگار که مقرر در عالم اخلاق و در علم فقه است باید
سؤال چه میفرمایند در باب کسیکه در ذمه او خمس باشد اگر تنخواه
را از مردم بگیرد و نگیرد و خمس باو دهنده از بیت المال آیا خمس
برو لازم است یا نه جواب چنانچه در نزد او میباشد بنا امانت یا دین
رسیده است یعنی وعده‌اش منقضی نشده خمس آن واجب است
و هرگاه نتوانسته باشد بگیرد بر او واجب نیست از جنس دیگر بدهد
و خمس دادن واجب نمیشود چرا که خمس بعین تعلق میگیرد

والله هو العالم سؤال چه میفرمایند واعظی که وعظ می‌نماید و عوام الناس
از گفتن آن واعظ یقین ایشان حاصل میشود و اما یاد گرفتن نمیتوانند
بهمان واعظ اکتفا میتوان نمود یا نه جواب هرگاه یقین قطعی حاصل
شود اکتفا میتوان نمود ولکن از حرف یکنفر علم بهم رسد اقرب الی
است سؤال که شخصی شب اول ماه مبارک رمضان را قصد نموده
که فردا روزه خواهم گرفت و اما عمداً نیت روزه نکرده و در روزش
روزه گرفت آیا این روزه چه صورت دارد جواب همینکه بنا گذاشته
که فردا روزه گیرد قربة الی الله کافیست سؤال شخصی زارعی در ماه
مبارک رمضان مشغول تخم کردن و خرمن کردن میباشد و هوا هم
گرم میباشد اگر دهنش را می‌بندد تشنگی و حرارت برو زحمت وارد
و اگر نمی‌بندد گرد و غبار بر حلقش می‌نشیند آیا روزه‌اش
چه صورت دارد جواب همچنین کسیکه میداند که فلان عمل مبطل
صومش میباشد ترک او باید نماید در صورت که وجوب صوم سؤال
فقرا که سؤال میکنند بدون تحقیق مسئله ایشان از قبیل اصول و
فروع دین و شکیات و سهویات زکوة و خمس و التصدق دادن
جایز میدانید یا نه جواب در خمس شرط نیست عدالت همینکه سیادت
و فقر شخص ثابت شد شرعاً خمس میتوان داد بآن خواه
عادل باشد و خواه نه ما دامیکه محکوم بایمان باشد شرعاً اما
زکوة احوط است هرگاه ببالغ بدهند آنکه عادل باشد و اما

بسیاری از اقتضاآت بمومن غیر عادل میتوان داد سؤال آدم
مختضر یا در زادی بر نها میمند یا نه جواب احوط اجتناب است سؤال
آب کر یا آب که کر باشد باید بو متعفن باشد غسل و وضو میتوان کرد
یا نه جواب هرگاه متعفن و بدبوی او از استیلای نجاست بر آب کر
باشد آب نجس و وضو و غسل و تطهیر از آن جایز نیست جواب
و هرگاه از متنجس باشد احوط اجتناب است و هرگاه از استیلای عین
نجاست ظاهری یا مشتبهی باشد مانع ندارد ولکن اولی اجتناب سؤال
سه چهار نفر در بنده خانه خدمت بنده را میکنند بالفعل یا کنیز
یا محرمند نه کنیز و نه بنده زاده‌ها رغبت نداریم که اینها را
صیغه بکنیم بنده زاده‌های کوچک هستند دو ساله جایز میدانید
که یک ماهه دو ماهه به بنده زاده صیغه بکنیم بعد از آن تمام
مدت صیغه بنوکرهای خودم شوهر بدهم بکنیزان محرم میشوند
میشوند یا نه جواب والد مرحوم علی الله مقامه جایز میدانستند
چنانچه جناب در همه مسائل تقلید ایشان نمودید مانع ندارد
و اما حقیر احوط ترک میدانم مگر آنکه مدت یا قدری معتد بها زمان
از بلوغ اطفال باشد سؤال چاقوی دسته صدف و شیر ماهی اگر
در جیب باشد نماز صحیح است یا نه جواب اقرب است که نماز صحیح

در صورت متعارفه خصوصاً در غیر صدف سؤال چه میفرمایند در
خصوص اینکه شخصی نماز مغرب دو رکعت بجا آورده است و شک در سه و
چهار نماز عشا چه صورت دارد جواب مسئله احتیاج بتأمل است
و چنانچه در نماز عشا بنا را اکثر گذارد و تمام کند و نماز احتیاط بجای آورد
و بعد دو نماز را اعاده کند شاید اولی باشد سؤال چه میفرمایند نیت
نماز خوانده شده لکن شک نموده‌ام از ظهر یا عصر یا مغرب یا عشا یا صبح
بفرمائید که تفرقه عمل نمائیم جواب احوط آنست که بنا را بر اولی گذارد
پس بنا را بر فرض اول بر ظهر میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد اعاده
نمازها کند سؤال دیگر بعد از فراغ نماز یقین دارم که یک رکعت احتیاط
باید بگذارم خوب و فیما باید هم بجا آورم شک در تقدیم و تأخیر دارم
چکنم جواب احوط تقدیم ایشان بجزئی میباشد و بعد نماز احتیاط
والله هو العالم سؤال هفت تکبیر مستحب و واجب را بجا خوانده
ام نهایت اینکه تکبیرة الاحرام وجوب را هیچ یک از تکبیرات تعیین
ننموده‌ام چه چاره کنم جواب هرگاه معین نکرده که کدام تکبیرة الاحرام
است نماز او باطل است والله هو العالم سؤال دیگر نماز ظهر و عصر را گزار
ده‌ام و یقینم شد که ظهر و عصر را هفت رکعت بجا آورده و نمیدانم
که رکعت نقص از کدام نماز است چاره بفرمائید جواب احتیاط اعاده

صلوات ... است ... والله العالم سؤال بیع دیگر هرگاه کسی ملک یا باغ
خود را بقانون شرعی بلا نقص و عیب و شرط گذارد و بیع لزوم یافته
خیالچه ملک یا باغ قیمت ده تومان است و ثمن مبلغ پنج تومان بجهه ...
وجه مصالحه آیا میرسد مشتری را که در قیمت دو برابر ثمن تصرف
نماید اشاره فرمائید جواب هرگاه ... مفروضه جامع الشرائط
صحت ... دو عالم بقیمت واقعیه باشند معامله صحیح و معتبر است
الله اعلم سؤال هرگاه علم کامل بهم رسانیم که شخص صاحب وجه خمس
... آیا مالکان و زراعین زکوة ندهند در ... فقرا و سادات
از خمس و زکوات بذمه ایشان است آیا میتوان مال ایشان را
بخرند جواب مال حضرات حلال است در صورتیکه بعینه مخلوط بحق
غیر است خواه خمس و خواه زکوة سؤال دیگر هرگاه شخص را زمینی بوده باشد
و شاه زاده زمین ... را قلعه اطراف بلد خود ساخته ... شارع
عام نموده و آب از میان ملک مغصوب جهة حمام میبرند و مردم
... هم وضو میسازند و در این صورت غسل آن حمام و وضو
چه صورت دارد جواب تصرف در ملک مغصوب حرام است بدون
عذر شرعی و حکم بصحت وضو و غسل خالی از اشکال نیست خصوص
در بعض صور سؤال هرگاه احدی یا شخصی از معتمدین شاهزاده
دستی دارد از قبیل ... و غیره هرگاه ... دولت خود را

بمهد

۱۴۸

بمهد ... طلب فرمایند با عنایات و الطفها از هر اقسام که بدولت خود
نمایند آیا مغصوب است یا نه جواب مال حضرات حلال است هرگاه
ندانند حرمت آنرا بعینه و لکن تورع از مال شبهه بحرام اولی خصوصا
در صورت عدم ضرورت سؤال هرگاه شخص کاسب است و کاسبی آن
شخص وفا بمعونت آن شخص نمیکند و عیال و اطفال آنکس محتاج در
... بعض از ماکولات میباشند میرسد آنکس را از وجوه زکوة
تا ... عیال بری شود جواب هرگاه مشخص شود که قادر بر معونه
سنه خود نمیباشد علی وجه التمام و جامع شرائط استحقاق زکوة
باشد میرسد او را آنکه زکوة بگیرد اگر فی الجمله کاسبی داشته باشد
و آن کار وفا بخرج بعض از سال کند والله اعلم سؤال هرگاه
معتمدی طفل را تعلیم و تادیب سرمشق سیاق سوای تعلیم کلام نمیکند
میرسد معتمد را که حق تعلیم تادیب خود را از والدین طفل یا از
طفل بگیرد بعد از آنکه بسر حد بلوغ رسیده باشد یا نه جواب
هرگاه شخص را والدین اجیر نماید یا با او مصالحه کنند در اعمال مذکوره
صحیح خواهد بود والله اعلم سؤال هرگاه شخصی مال شخصی را سرقت نموده باشد
و دیگری مستحضر از سرقت بوده باشد خیالچه بر آنکس مستحضر راس
سرقت شده رسیده است هرگاه اظهار این معنی نماید شخص صاحب
مال شاهزاده عرف عرض مینماید در ساعت استحضار شاهزاده
عرف حکم بقتل سارق مینماید آیا در صورت قتل میرسد که چنین

علی را الصاحب مال برساند یا اینکه پنهان دارد یا بگذارد وقت
شایسته یا هرگاه صاحب مال را خبر نسازد آیا مشغول ذمه است
یا نه جواب در صورتیکه علم بقتل سارق دارد حرام است که بروز دهد
و لکن سارق را در خفیه نهی منکر نماید سؤال هرگاه کسی سید باشد
یا عامی مظلمه تقیین بر او باشد در حیوة خود تا بعد از فوت خود
و صاحبان آنرا نشناسد بدهد یا قبل از خود بدهد یا وصیت کند که
وصی بدهد بعامی و سید هر دو میتوانند داد جواب هرگاه مال غیر در
ذمه کسی باشد خواه عامی و خواه سید بر او لازم است که سعی نماید
که بصاحبش رساند و هرگاه صاحب را نشناسد و ممکن نباشد
او را معرفت صاحب به هیچ وجه و آن مال غیر مخلوط و ممزوج مال
خود شده باشد و یک سال خود شده باشد و یک سال احتیاطا
تعریف و جستجوی صاحب نموده و نرسیده باو میتوانند که او را
از جانب صاحبش تصدق نماید در صورتیکه بر ذمه خود گذارد که
هرگاه صاحبش پیدا شود او را حلال کند احتیاط آن است که او را
بغیر سید بدهد یعنی عامی و شرط نیست در او عدالت و لیکن حال عدالت
شاید اولی باشد و وصی او همین حکم دارد سؤال هرگاه شخص وصیت
کند که از بابت احتیاط فلان مبلغ را از ثلث مال من برد و مظالم
بدهد باز سید و عامی هر دو را میتوان داد یا نه جواب باز احتیاط
در خصوص دادن شخص عامی میباشد سؤال وصیت میت باشتغلات
میت خیرات و چراغ و آب و طعام که میدهند بمردم و فقرا و صغیر هم

۱۴۹

دارد و آن میت و کسی که میخورد لازم است تفحص نماید جواب یکی هرگاه
مظنه داشته باشد بفساد فعل ایشان و آنکه از مال صغیر میدهد
بوجه شرعی احتیاط احوط است اگر چه لازم است سؤال شخص با اهل
عیال خود از جهت امر ... تعلیم دادن یا نهی از معصیت میداند
که آن فائده نمیکند بجز قهر و غضب و هرگاه از قهر بگوید ای ملعون
یا ای سگ ... آیا معصیت کرده و از عدالت بیرون میرود یا نه
جواب هرگاه توبه کند چون عمداً میگوید چه ضرر دارد در اینکه اهل
معصیت در حقیقت از سگ کمتر است مادامیکه مشغول میباشد
گویا محل تامل نباشد اگر چه مؤمن را با این نحو خطاب کردن از انصاف
بعید است در بعض صور بهر تقدیر در گفتن این لفظ انتقال معصیتی
بنظر نمیرسد خصوصا هرگاه قصد معاصی حقیقی نداشته باشد خیالکه
غالب است و شخص از عدالت بیرون نمی رود و لکن ترک شاید اولی
باشد سؤال کسانی آمده اند بولایتی که مجتهد در آنجا است که امر دین
خود را درست کنند و هرگاه بولایت برگردند صورت اول ... کار
دنیا هستند و امر دین ایشان به بصیرت تحصیل نمیشود و اتفاق است
این ولایت بولایت دیگر الفت که ترک آنها را باید بکنند و در ولایت
غربت توهم میکنند که شاید در این ولایت بمانند بگذرد و در این
صورت سفر ایشان مباح است یا معصیت و ماندن ایشان در آنجا که

امر دین درست میشود و واجب است یا نه **جواب** واجب است بر هر
مکلفی که تحصیل مسائل دینیهٔ خود را از اصول دین و فروع دین
خواه در ولایت غربت باشد مستلزم ترک خویش و قوم وغیره و ترک
لذتهای دنیویه باشد و هرگاه ترک واجب نماید و سفر کند آن تارک عاصی
و روسیاه درگاه الله میباشد و مستحق عذاب و محروم از ثواب رحیم
بوده و نماز در سفری که مستلزم آن ترک باشد قصر نمیشود محل اشکال است
و احتیاط جمع اعاتست میانهٔ قصر و اتمام است و شک نیست که چنین
شخص تارک سفرها در امر آخرت خواهد بود و پس باید که قول شیطان ملعون
را نخورد و تحصیل مسائل کرده و الله اعلم **سؤال** هرگاه کسی از رجال
خود و وضع بلاد خود چنین میداند که هرگاه صد سال عمر داشته باشد
عمر آلوده کی دنیا و هوا و هوس طبعش میل طاعت ندارد و هرگاه
بکنهم امر دین داری که از روی بصیرت باشد برو ممکن نیست حال
هرگاه از برای خدا ترک آن بلد بکند برود به بلد دیگر ممکن است
تحصیل دین و امر دین خود را درست کند داخل کدام دسته
از مؤمنین محسوب است و چه ثواب دارد و واجب است که او این
کار بکند یا مستحب است **جواب** هرگاه شخص ترک لذائذ دنیویه نماید
و مهاجرت از بلاد خود نماید از برای تحصیل معارف ربانیه و احکام

الهیه البته از جملهٔ متقین الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
و رفیع الدرجات در دنیا و آخرت و عزیز دارین و صاحب سعادتین
و نشأتین خواهد بود و ثواب او بسیار عظیم و نزد او بسیار حسیم است
و بر هر کسی که فی الجمله خوف الهی و تصدیق با جناب حضرت رسالت
پناهی و ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم در دل او باشد لازم است
بقدر بالقوة سعی نماید در تحصیل امور دینیه بلکه اصل وجوب
این بر هر مکلفی لازم است مجملا از خداوند عالم جل جلاله باید که
بترسد و مشغول به تحصیل مسائل دینیه باشد و اگر عقل را قوتی
باشد البته جمیع اوقات خود را که قدر قلیلی است صرف در امر مذکور
خواهد بود **سؤال** شخصی را که عقاید این است که الیوم او را تکلیف
هست در عبادات و حجت خدا غائب است دست رس باو ندارد
در میان شیعیان مشهور است که زید مجتهد است و اعلم علما است
و عادل و متقی و صاحب ورع است و خلق امور دینیهٔ خود را
از او اخذ میکنند و او را بر اهم ترجیح میدهند او نیز میتواند
بر خود قرار بدهد تقلید کردن او را و واجب است یا باید خودش
برود و معاشرت کند و او را عادل بشناسد بعد تقلید کند
و این شخص هرگاه تقلید کند از روی بصیرت است یا تکلیف

دیگر دارد و هرگاه علم یا مظنه به جرف خلق معاشرت دست
دهد کافیست یا نه و هرگاه علم و مظنه دست ندهد چه کند **جواب**
بر هر شخص لازم است که جمیع امور دین خود را از راه بصیرت و یقین
تحصیل نماید خواه اصول و خواه فروع و خواه اجتهاد و خواه تقلید
پس هر کسی که میخواهد تقلید کند بایست که علم قطعی بهم رساند که
جناب اقدس الهی تقلید را نسبت باو جائز کرده و الا متدین
نخواهد بود و ادله بر اصل جواز تقلید از عقل و نقل بسیار است
و این محل گنجایش ایراد آنها ندارد و داعی تحریر این مطالب نموده ام در کتاب
مفاتیح الاصول هرگاه کسی خواهد رجوع نماید و بعد از آن لازم است
که بداند کرا باید تقلید نماید و بچه نحو شناخته میشود آن شخص و در چه مسئله
باید تقلید نمود و داعی این مطالب را تفصیلاً در کتاب مذکوره
و اجمالاً در اول کتاب اصلاح ایراد نمودم هر که خواهد اطلاع یابد
رجوع نماید باین دو کتاب والله اعلم **سؤال** زید زنی را صیغهٔ نود
ساله کرده حال بعد از مدتی که تصرف شده او را بدادنده و قطع نفقه
و کسوهٔ او را نموده و آن ضعیفه ادعا میکند که من فهمیدم ثواب
متعه بسیار است قبول کردم و نفهمیدم که نفقه و کسوه ندارم و الا
راضی نمیشدم حق با کدام است چه باید کرد **جواب** هرگاه شرط شده

نفقه و کسوه دادن لازم نیست بر زوج این هر دو زوجه را هر چه
میخواهد بگوید و لکن چون دعوا شده بر هر دو لازم است که
مرافعه در نزد مجتهد جامع الشرائط نمایند تا قطع دعوا بقانون
شریعت غرا نماید **سؤال** چه میفرمایند مولانای ما غلامی و کنیزی داره
و این دو را بیکدیگر داده مدتی باهم بودند و تصرف شد و حمل یافتن
زوج زوجه پیوسته در کار بودند بعد که از نسبت یکدیگر مطلع شدند برادر
و خواهر یکدیگر بودند حال چه کنند و هرگاه اولادی شده باشد چه
صورت دارد **جواب** حال باید تفریق شود بلا تأمل فیما بین ایشان
و اولاد و ولد الزنا نخواهد شد **سؤال** کسیکه در زید حلال و حرام نشنیده و امور
نماز واجبی و سایر واجبات ضروری خود را درست نکرده اند میروند
به تجارت و کسب و تحصیل معاش با وجود اینکه بعضی سالها هر گاه تجارت
نکنند امر ایشان میگذرد و نظر بفضل دارند جواب چه
میگویند **جواب** شکی نیست در اینکه کسی ترک واجبات نماید و مرتکب
محرمات میباشد عاصی میباشد و عاصی مستحق عذاب و سخط الهی
میباشد مگر توبه کند بقانون شریعت غرا که امید عفو میباشد
و بالجمله عاصی و روسیاه درگاه الله جل جلاله و امر او عظیم میباشد
و هر چند عذاب باشد تا عفو چه کند **سؤال** الیوم کسی تکلیف رسیده یا
اسلام آورده خبر از امور دین یعنی به بصیرت و یقین ندارد باید چه کند

چه کند **جواب** تحصیل امور دینیه واجب و لازم است و بمجرد بالغ شدن میشود و باید که بقدر ضرورت کسب نماید و باقی اوقات را صرف تحصیل نماید یا اینکه از وجوه بر ما بنده زکوة و غیرها صرف کند و تحصیل نماید بقدر بالقوه تحصیل واجبات اصولیه و فروعیه نماید و الا مواخذه خواهد بود **سؤال** زید و عمر کنیزی بشراکت خریده اند و هر دو او را مقاربه نموده اند حال چه کنند بکدام حلال میباشد وطی هرگاه یکی وطی کرده باشد بدون اذن دیگر شریک هم و دیگر چه صورت دارد **جواب** هرگاه وطی هر دو باذن یکدیگر باشد بر هر دو حلال میباشد و میتوانند هر یک بعد ازین تصرف نماید با شرط و آن اینست که اذن معتبر شرعی تحصیل نماید و هرگاه بر وجه حرام اتفاق افتاده معلوم نیست که جاریه محرم ابدی شده باشد بر وطی واحد و لیکن حرام است بر وطی جاریه مشترک بدون اذن شریک دیگر و الله هو العالم **سؤال** شخصی ملکی را وقف بر حضرت امام حسین ع کرد که هر جمعه تعزیه در آن خوانده شود و تولیت آنرا به زید و اولاد او واگذاشته نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن از آنگاه که سید محسن صیغه را جاری کرده و ملک حال پانزده سال است که زید تصرف دارد و حال بعضی از اولاد زید نا قابل بنظر آمده اند هر چند اولاد صغیر هم دارد و بعضی اولاد مؤمن مسلم هم دارد میتواند زید آن تولیت

را از خود خلع بکند و بصاحب ملک واگذارد و آنهم بدیگر صیغه تولیت را بخواند و بدیگری واگذارد از برای طرفین معصیت خواهد بود و سکنا در آن ملک مباح است یا حرام و نسلهای بعد را حقی دیگر نخواهد بود یا است که طبقه میتوانند ادعای تولیت کرد اگرچه برضای واقف و متولی که زید است بشود یا نه **جواب** متولی وقف میتواند خود را از تولیت وقف عزل نماید باختیار و عدم ضرورت و امر تولیت بعد بحاکم شرع مجتهد جامع الشرائط منتقل میشود مگر آنکه مقتضی تعیین در حین وقف کسی دیگر باشد **سؤال** علم اخلاق را بیان نمائید که چه چیز است **جواب** علم اخلاق علمی است شریف و منشأ درستی مکلف میباشد و نجات دنیا و آخرت از برای او حاصل میشود هرگاه مراعات نماید و بر هر مکلفی لازم است که منهیات و محکومات خود را بداند و آنها در این علم مذکور میشود و مسائل بسیار دارد و این ورقه گنجایش او را ندارد و مع ذالک وقت وفا ندارد و لازم است که رجوع نماید باحادیث اهلبیت و کتب علمای امامیه و مجتهدین اخیار و در تحصیل مسائل او مجملاً سعی بلیغ بایست نمود در تحصیل اخلاق حسنه و ازاله اخلاق سیئه و گول طائفه ضاله خود را نباید خورد

که دعوی می نماید اخلاق را و حال آنکه از شرع خبر ندارند و الله اعلم **سؤال** هرگاه از زید بپرسیم بگوید علم اخلاق را تحصیل کرده ام و عامل بآن هستم بود آن ادا اعتماد میشود یا حصول ظنی که باو است **جواب** گفتن شخص که من علم اخلاق را تحصیل کرده ام و عامل باو هستم چنانچه قصدش تزکیه نفس نباشد و بلند پروازی قدح در عدالت او عدالت نمیکند کلام سائل در این سؤال خالی از اجمال و ابهام نمی باشد **سؤال** هرگاه زنی زن دیگر عادله بداند و آن زن بمرور از مجتهد تحصیل مسائل نماید و باو خبر دهد میتواند بقول او عمل خود را در امر فروع قرار دهد یا نه **جواب** میتواند بعد از ثبوت عدالت بمجرد اعتماد بر نقل او در فتوی که تقلید در آن جائز است **سؤال** هرگاه در بین نماز رای دو سه مجتهد را میدانند و لکن نمیدانند که رای مجتهدی که تقلید او را کرده کدام است میتوانند عمل خود را از برای هر کدام باشد قرار دهد یا نه **جواب** احوط اینست که بنا را بر رای یکی از مجتهدین گذارده نماز را تمام کند و بعد اعاده کند **سؤال** هرگاه در بین نماز مسئله رو دهد که رای مجتهد خود را فراموش کند و یا مظنه که فلان قسم بکنم نماز صحیح است لکن رای هیچ مجتهدی را بنظر ندارد و عمل بآن مظنه

بکند نماز را تمام کند نماز صحیح است یا نه و با شک در این مسئله نیز چه کند **جواب** هرگاه راه احتیاط نظرش باشد که منافات با تمام نماز نداشته باشد احوط آن است که نماز را تمام نماید و احتیاج به باعاده ندارد و هرگاه احتیاط ممکن نباشد جائز است قطع کند نماز را در سعه وقت و مسئله یاد گیرد و ثانیاً نماز کند و مظنه اعتباری ندارد و لکن مراعات ظن خود و اتمام نماز و بعد اعاده آن اولی و احوط میباشد **سؤال** هرگاه در مسئله دو عادل از یک مجتهد خبر دهند محتاج بآن مسئله می بینند که مخالف یکدیگر خبر میدهند در آن مسئله چه کند قول هر دو را باطل دانند یا میتوانند بقول یکی از ایشان عمل کند یا احتیاج بآن مسئله **جواب** هرگاه علم از قول یکی از ایشان حاصل کند عمل بقول آن کند و الا احوط آن است که از راه دیگر تحصیل فتوی مجتهد کند **سؤال** آیا میتوان از مجتهد خبر اعلم بودن او را از دیگری گرفت هرگاه بگوید من خود را اعلم میدانم یا بر وثوق باو کفایت میکند یا آنکه بگوید زید اعلم از من است آنهم کفایت از برای مسئله میکند یا نه **جواب** اعتماد بر مجتهد در حق خود اشکال است بلکه ظاهر آن است که اعتماد نتوان نمود و لیکن شهادت او در حق غیر مسموع است **سؤال** هرگاه کسی چیزی نایت مظالمی بر ذمه او باشد چیزی که وفا بآن

کند نداشته باشد و هرگاه داشته باشد بدهد افقر باشد میشود
و میتوانند سید و عامی مسئله را نزد او به بینند و باید آن حال
خود را بگویند و ایشان بگویند و حرام اسرائیل کو ما درست کرده آن
میکنیم و قبول میکنیم و او را بری الذمه میکنیم و بکنند بری الذمه بشود
یا نه و حصه امام علیه السلام آن موقوف است باذن مجتهد یا نه جواب
هرگاه دست گردان بقانون شریعت غرا اتفاق افتد در دوریست
که شخص بری الذمه می شود سؤال هرگاه کسی امیری بوده یا عامل او
و حال تائب شده لیکن خود را بری الذمه نکرده با مجتهدی
مال او حلال است بر خودش که از در خانه ظالم تحصیل کرده باشد
و لذا حرام معلوم نبوده که اجتناب کند و هرگاه بعضی جاها اجتناب
کرده و بنظر خودش حلال و حرام مخلوط است و بر ذمه او نیز
مال مردم است میگوید هفتاد کرم است و تصرف در آن مال چه صورت
دارد و خیر و خیرات هرگاه بکنند چه صورت دارد و فعل حرام نموده
یا ثواب جواب تصرف در مال غیر بدون اذن شرعی حرام است
و فاعل عاصی و روسیاه درگاه الله جل جلاله خواهد بود و باید
رد بصاحب شود اما غیر خودش هرگاه ندانند این مال از قسم حرام است
یا حلال است البته باو باذن صاحب ظاهری و من یکون
فی یده سؤال اول اینکه بچه دلیل تقلید مجتهد واجب است بیان
فرمائید جواب مجموع این مسئله و سایر مسئله که مذکور میشود در کتاب

مفاتیح الاصول مفصلا و با دلیل ذکر کردم و در مقدمه کتاب
اصلاح که فارسی شده بدون دلیل ذکر کردم شما رجوع نمائید
بهر کدام که رفع حاجت شما میشود سؤال هرگاه تقلید غیر اعلم را
کرد با عدم فهم خود که تشخیص اعلم را هرگاه فهمید اعلم واجب است
باید عدول باعلم بکند در آنچه تقلید کرده و عملش را نیز قضا
کند یا نه جواب هرگاه تقصیر در وقت مسئله نکرده واجب است
که عدول باعلم نماید و در بسیار از صور قضا صلوٰة واجب است
با صوم و احوط قضا هر دو است مطلق سؤال در ولایت بعیده هرگاه
مقلد مجتهد مشهوری را عامی به بینند تحصیل مسایل از او میتوانند کرد و هرگاه
او را عادل دانند و آیا واجب است اخذ از دو عادل خبر دهند یا
جائز است و بر همان مقلد عادل واجب است ایشان بگویند یا
جائز است جواب هرگاه تقلید نمودن مقلد مجتهد را موقوف باشد
بر خبر عادل و چاره دیگر در تقلید نداشته باشد واجب است که
اعتماد بر خبر او کند و بر مخبر در اینصورت نیز واجب است خبر دادن
سؤال نعش کشها صیغه جاری می کنند که میت را به نجف اشرف
بیاورند مثلاً دفن کنند می آرند در کربلای معلا دفن می کنند
یا بین راه بولایتی دفن میکنند آن وجهی که گرفته اند مشغول
ذمه هستند و جواب میت را نیز در قیامت باید بگویند یا نه

جواب بر نعش کش معروض واجب است ما دامیکه اجرت عمل را
آورد و هرگاه بعمل نیاورد چنانکه ظاهر فرض سؤال است مستحق
تمام اجرت نخواهد بود و مشغول ذمه خواهد بود سؤال ضعیفه
میگوید که شوهر من بمن نفقه و کسوه نمیدهد میگوید از پیش خودت
خرج بکن و نزد من باش و خودش با زن دیگر خود میباشد من
بدون رضای او بکربلا رفتم آمدم و در اینجا الی آخر عمر بمانم و او
میخواهد من بروم بولایت و از کیسه خود بخورم هرگاه بروم معصیت
است بجهة اینکه نفقه و کسوه بمن نمی دهد و دیگر در ولایت ما امر
دینی و شرعی را چندان طالب نمیباشد و اکثر امرا ایشان عرفی است
چه میفرمائید جواب احوط از برای آن ضعیفه آنست که
برود نزد شوهر خود و مخالفت او را ننماید و لکن برود بخدمت
مجتهد جامع الشرائط و حق خود را از شوهرش بگیرد مجملا اینکه
داعی اذن نمی دهم بماندن مگر اینکه امور دینی واجبه او موقوف
باشد بر ماندن در این صورت ماندن بقدر تحصیل واجب جائز
باشد سؤال هرگاه کسی فوت شود و یکی از ورثه او غایب باشد
و سایر ورثه جمع شده مخلفات را تقسیم نمایند و از برای غایب
نیز سهمی قرار و تعیین نمایند لکن حصه غائب را در حقه غائب
منظور ندارند آیا چنین تقسیم صحیح است یا نه و بعد از آمدن غائب
هرگاه رضا ندارد تقسیم را از سر گیرند یا اینکه آن شخص که غایب

بود حاضر شده است مختار است در اختیار سهم یکی از سهام یا
اینکه میبایست هر یک دکاکین و بساتین و املاک بقدر الحصه رسد
خود را بگیرد و دیگر اینکه در حین غیبت آن وارث بعضی ورثه حصه
خود را فروخته اند آیا از غلات مبیع مولدات حصه میبرد بقدر الحصه
با اینکه معامله فاسد است و تقسیم جدید باید بشود در این مدت
اجرت المثل را از حصه خود از جمیع مخلفات میتوانند بگیرد یا نه
جواب چنانچه تقسیم واقع شده در آن خبطی است بحصه غائب
اتفاق افتاده حصه غائب علی وجهها معروض نشده و بالجمله بنحوی
شده که غائب مغبون و ضرر آن میباشد بی اشکال تقسیم نسبت
بآن فاسد و لازم است که از سر گیرند و چنانچه تقسیم علی الوجه المعتبر
واقع شده و حصه غائب درست منظور شده و لکن برضای
ولی و رضای وکیل با ولی و لو حکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرائط
اتفاق افتاده حکم بصحت چنین قسمتی محل اشکال است بلکه
حکم نفس در صورت توقف قسمت برضای شریک
و عدم رضای غائب محل اشکال است بلکه و چونکه قسمت مفروض
فعل خارجی میباشد و او را صور بسیار میباشد بعضی صحیح و بعض
فاسد نمیتوان بحکم بصحت و فساد آن نمود مگر بعد از اطلاع بر
کیفیت واقع شده و بر فرض فساد البته غائب مستحق اجرت

المثل زمان تصرف خواهد بود درجائیکه تصرف موجب اجرت است
عادتاً **سؤال** هرگاه زید عالم است باینکه پدرش از مال حرام
جمع نموده و مخلوط است بمال دیگر غیر حرام و علمی هر یک و قدر هر یک
را نمیدارند و صاحبانش ادعا نمیکنند بعد از ادعای ایشان باید
بدهد بدون بینه یا نه **جواب** احوط مراعات قول ایشان است
بلکه مراعات حصول اراده یقینیه ولکن لزوم اعتماد بر قول ایشان
محل تأمل است **سؤال** واین شخص پدرش از مال حرام مستطیع شده
فوت شده هرگاه مال را حساب کند استطاعت نداشته است حجت
نیابت عنه باید بگیرد یا نه **جواب** در صورت مفروضه حج واجب نیست
بر میت و هم چنین بر حج هرگاه چنین باشد بلکه لازم است رد مال
حرام بار بابش **سؤال** هرگاه آب مباح در ظرف غصبی باشد آیا
میتوانند از آن آب در ظرف غصبی وضو بسازد یا نه **جواب**
احتمال صحت در غایت قوت است چنانچه وضو ساختن مانع رد
بصاحب نباشد و آب مباح در ظرف مباح دیگر ممکن باشد **سؤال**
در ظل خانه غصبی نماز میتوان کرد یا نه **جواب** میتوان کرد در
مفروض **سؤال** با جامه مخیط غصبی و دوخته شده نماز میتوان کرد یا نه
جواب احوط اجتناب است ولکن احتمال صحت در صورت عدم
منافات نماز در مغصوب و عدم انحصار ساتر در آن جا هم

درمهايت قوة است **سؤال** بالباس شسته بحریر یا غصب نماز میتوان
کرد یا نه **جواب** جواب نمیتوان نماز کرد و نماز در آن فاسد است
سؤال در کفش عوضی بدون اذن صاحبش وضو میتوان ساخت یا نه
جواب احوط ترک است ولکن حکم بفساد وضو محل اشکال است و احتمال
صحت اقوی است در صورت عدم مانعیه و ضرر ده مال لصاحب
سؤال در ظرف غصبی میتوان چیزی خورد یا نه **جواب** حرام است چیزی خوردن
در ظرف غصبی چرا که تصرف در غصبیت حرام است **سؤال** ظروف
کوزه ولایت مشرکین می آورند با وجه میتوان خورد **جواب** چنانچه علم
بنجاست آنها نباشد و لو شرعاً با تطهیر آنها نشود در روصه (?) شرعی چیز
خوردن در آن ها مانعی ندارد **سؤال** بروشنائی چراغی که پیه او
غصبی باشد منتفع میتوان شد یا نه **جواب** ظاهرا مانعی ندارد چون
بسبب تصرف در غصبیت واقع نشود **سؤال** هر شخصی در حالت شدت
غیظ زده گوید بطریقی که مختار نباشد احکام مرتد بر وجاری می شود
یا نه **جواب** چنانچه غضب بحدی باشد که شخص از حال طبیعی و اختیار
بیرون رود و شعور بچیزی نشود حکم بارتداد او نمی شود
سؤال مطایبه و شوخی الفاظی که کفر است ظاهرا با هم میگویند
بدون قصد حقیقت آیا گفتن هم داخل کفر است یا نه **جواب**
حکم بکفر نمیشود هرگاه قصد معنی نباشد و موجب استخفاف
دین نباشد **سؤال** قلیان مفسد صوم است یا نه **جواب** حکم بفساد

محل اشکال است و احوط مراعات احتمال فساد است **سؤال** هرگاه
عمر طلبی از زید دارد و نمیدهد و حال اینکه دارد آیا بدون مرافعه بقدر
حق خود از مال او میتوان برداشت یا نه **جواب** چنانچه ممکن نباشد
استیفاء حق خود را الا بطریق تقاص جائز است لکن بعد از مراعات شرط
شرعی او در کتاب اصلاح بیان نمود **سؤال** شخصی زید و عمر را وصی
و عمر مطلع از وصایت خود نبوده و بعد از مردن مشخص شد
که عمر هم از جمله اوصیا است آیا میتواند قبول ننماید یا نه **جواب** احوط
از برای عمر آنست که رد وصیت ننماید و قبول نماید **سؤال** هرگاه شخص
در مرض موت چیزی را ببخشد ورثه میتوانند ندهند یا نه **جواب** هرگاه هبه
مقرون بشرائط صحت باشد ورثه را نمیرسد که منع نماید **سؤال**
هرگاه شخصی وجهی تعیین نمود بوصی بجهت صوم و صلوة و رد مظالم که زید
و عمر و متوجه باشند بدون اطلاع عمر و زید یکسانی داده که عمر را قبول
نیست آیا چه صورت دارد و همچنین هرگاه ورثه ندهند بدون
اذن عمر و عمر میتواند مؤاخذه نماید و یک اینکه اعتقاد دارد
ندهد یا اینکه پنهان دادن ورثه محض است و هم چنین هرگاه مال را
تعیین بجهت اخراجات حمل نعش بعتبات عالیات و بعد وصی یا نعش
نعش را صرف صوم و صلوة او نماید چه صورت دارد آیا تعیین است (?)
یا نه جواب بگو **جواب** هر دو با وصی بالاشتراک باشند تصرف اتفاقاً

بدون دیگر باطل است و شخص متصرف ضامن است **سؤال** چه میفرمائید
در اینکه در یکدیگ آب علیحده بدون ملک خرید و فروش میشود برادر
زید حصه و از آب زید را فروخته است بدون اذن زید در حالیکه زید
غایب بود باشد بعد حاضر شود و قبول ننماید بیع را بعد لو در را تا مثل
آب را از برادر خود مطالبه نماید یا از مشتری مطالبه نماید و حال اینکه
مشتری عالم بوده است که برادر زید آب را نداشته است و مخفی بوده است
بیع آب برادرش که زید باشد در این مدت که در دست مشتری بوده است
اجرت المثل را میتواند مطالبه از مشتری نماید یا از بایع و حال اینکه
تصرفات در جمیع در این مدت با مشتری بوده است **جواب** چنانچه
بی اذن فروخته شده و بعد صاحب مال راضی نشده آنچه مشتری استیفاء
نموده از آب بابت که رد ننماید یا عین او را هرگاه باقی باشد یا مثل او را
چرا که آب از مثلیات میباشد و اجرت در این مقام معنی ندارد چنانچه
گفتگو واقع شد رجوع بمجتهد جامع الشرائط نماید **سؤال** بیان
بفرمائید که مزرعه چند است در کوهسار که بعد از اخراجات بذر و جو
و سیورسات دیوان و عوامل و کاو بجهت قوه زمان بالغ
دینار که خرج میشود ششصد دینار عمل کرده دارد یا صد دینار که مضاعف
آنده زکوة دارد یا هم ششصد دینار **جواب** مسئله نزد داعی احتیاج
بتامل دارد لکن مراعات احتیاط مهما امکن اولی است **سؤال**
عوام الناس که بعتبات عالیات مشرف میشوند زیارت نامه که

دیگری بجو لله زبانش نمیگردد و خود نمیتواند بخواند چه کند و نیت زیارت
را باید کرد یا همان قصدی که دارند کافیست و نیت نماز زیارت
بچه نحو باید کرد **جواب** اصل زیارت همان حضور است پس هرگاه این
معنی را از برای محض رضای خداوند عالم جل جلاله بعمل آورد امید
ثواب بسیار دارد و میباشد خود زیارت نیت را بر زبان جاری
نمودن چرا که محل او قلب است **سؤال** شخص ملکی را ده تومان خریده و خمس
قیمت او را داده حال ملک مذکور صد تومان کمتی بیش دارد آیا نود تومان
دیگر خمس دارد یا نه **جواب** جواب بجز در زیادتی قیمت خمس واجب نیست
اگرچه احوط است **سؤال** کسی نائب زیارت زید میشود چند روز زیارت
جهت زید باید کرد **جواب** بایست بعمل آورد آنچه را در عقد اجاره
منظور داشته طرفین و هرگاه تعیین عمل و مقدار او نشده باشد
اجاره باطل است **سؤال** هرگاه زید عمر را وکیل نماید در شرای خانه
و وجه آن را نیز بدهد لکن وکیل صیغه را باسم خود خواند و خانه را
بجهت خود خریده بعد موکل میگوید خانه مال من است و وجه را از برای
آن داده آیا بمجرد تنخواه که زید داده خانه مال زید است یا محتاج
و وجه است و خانه مال عمر است **جواب** چنانچه عمرو وکیل خانه را از برای
خود خریده نه از برای موکل چنانچه فرض سؤال است خانه از برای عمرو
وکیل میباشد و ملک او است و بمجرد تنخواه دادن موکل منشأ منع

این مبیع

این معنی نمی شود **سؤال** قناتی را چند نفر شریکند و نزدیک است که بهم
خراب شود بعضی از شرکا در اخراجات کمک نمی کنند شریک دیگر میتواند
جبر کند او را در دادن خرج قنات و اگر نکند ضرر با آن شریک دیگر می
رسد **جواب** شریک نمیتواند شریک دیگر را جبر نماید مگر آنچه ذکر شد
سؤال شخص بجهت غسل لاعلاج بضرورت تیمم کرد با لباس کثیف نماز کرد
و ممکن نبود او را تبدیل جامه یا ممکن بود و جاهل بود آیا معذور است
یا نه **جواب** جاهل مسئله در مسائل مذکوره بالتقصیر معذور نیست
و تیمم بدل غسل با شرایط جایز است و همچنین نماز در جامه نجس
سؤال عمر زید را وصی خود نموده و نفر دیگر را شریک کرده که در امر
وصیت موافق وصیت نامه دخل التصرف و داد و ستدی که در مال
و اموال موصی مینمایند باطلاع و استحضار هر سه نفر باشد زید بدون
اطلاع آن دو نفر میگوید فلان قدر از مال موصی از قرار وصیت نامه
خمس امام علیه و غیره را بمحض ادعا باید قبول کرد یا اثبات ضرور است
و یا اینکه شرکا را مجبور ساخته و خلاف وصیت موصی نموده خیانت
کرده از وصی بودن اخراج میشود یا نه این عمل شرعا حق است یا نیست
جواب ادعای شخص وصی مذکور مسموع نیست بلکه اخراج در هر تصرفی
که کرده باطل است و در بسیاری از صور ضامن مال است و مع ذالک
کلمه فاسق نیز میباشد **سؤال** هرگاه کسی مشغول ذمه است بردن مظالم مثلاً

سیصد تومان و عمرو عارف مسئله است با جمیع شرایط استحقاق
و میخواهد محض لله براءت ذمه خود را از شغل ذمه کسی بیرون بیاورد و دویست
تومان از زید بعنوان رد مظالم قبول بکند و باز بزید رد بکند تا آنکه او را
بری الذمه بکند میشود یا نه **جواب** چنانچه شخص مشغول الذمه باشد برد مظالم
و تعلق بر ذمه او گرفته باشد مال غیر عمل مذکور جهت براءت ذمه خواهد بود
بلا اشکال **سؤال** اگر شخص بی اذن والدین نذر بکند آیا آن نذر بی اذن
باطل است یا محتاج است بنفع والدین و صدقه اگر کسی داشته باشد از آن
صحیح است یا نه و همچنین با انگشتر غصبی نماز صحیح است یا نه و نیت را ادای
بفعل میدانند یا خطور بالبال و دیگر در غسل ارتماسی آیا ضرور است
که مجموع بدن در آب بیرون باشد یا تا کمر یا سینه یا حلق که در
میان آب است میتوان نیت کرد و سر را در آب فرو برد و دیگر
دستمال و بند زیر جامه که حریر باشد آیا مبطل نماز است یا نه **جواب**
اقوی در نذر و عهد داعی این است که نذر بدون اذن والد صحیح و لازم
الایتان است خلاف الجماعة و اما والده هیچ وجه مدخلیتی ندارد
اذن او پس نذر صحیح است بدون اذن والدین مطلق و صدقه
مستحبه منع نماز نیست و هم چنین انگشتری در صورتیکه برد
بصاحبش موقوف بر ابطال نماز نباشد و نیت را داعی میدانند

صورت

نه صورت خطور بالبال و لکن این احوط است و در غسل ارتماسی واجب نیست
خروج از آب و لیکن احوط است و استعمال حریر مستصحب بعث فساد نمی
شود و اما نکته را در کتاب اصلاح نوشته اند حکمش را الحاق در خواطر
من نیست **سؤال** در خصوص زعفران مغشوش بغش ظاهر معلوم
بین المتبایعین و اهل تجار خرید و فروخت مینمایند و بیع و شرای زعفران
و مغشوش مذبور در میان تجار شهرت یافته بلکه عادت قدیم و سیره
ناشیه بر منطبق رفتار ایشان میباشد و ترک نمیشود هرچند موعظه میکنند
تجار را که این بیع و شرا باطل است زیرا که از جمله شرایط صحت
بیع تعیین ثمن و مثمن است کسی قبول نمیکنند و التماس آنست
که بنا بطلان این معامله آیا زعفران مذکور را بمصالحه یا هبه میشود
و نقل انتقال نمود یا نه **جواب** چنانچه غش ظاهر باشد بر هر کس و
مخفی نباشد مانعی از ابتیاع آن بنظر نمیرسد و اشتراط عدم
جهالت ثمن و مثمن در بیع منشأ فساد معامله مذکور نمیشود
و همچنان که بیع جایز است در این مقام صلح و هبه نیز جایز است
سؤال هرگاه بدن یا جامه رطوبت دار ملاقات میت آدمی
شود قبل از تطهیر و بعد سرد آیا طهارت جامه و بدن واجب است
یا نه **جواب** بدن و جامه مفروضین بملاقات بدن میت بعد از
سرد و قبل از غسل نجس میشوند و تطهیرشان از برای مشروط الطهاره

لازم است سؤال هرگاه بدن یا جامه قبل البرد و قبل التطهیر میت
مذکور را ملاقات نماید آیا غسل واجبست هر چند غسل واجب
نشود یا نه جواب احوط مراعات غسل است بعد ثبوت موت شرعا
سؤال آیا وقف با حرکت و وصل بی حرکت چنانچه قراء تجویز نموده اند
واکثر علما مجتهدین این قسم از قرائت را باطل میدانند جواب
داعی موجب بطلان نمیدانم ولکن احتیاط مؤکد آنست که
ترک نماید سؤال هرگاه عمر اجیر زید شد در مدت معینی و در مدت
مریض شد بقدر یکماه مثلاً آیا این مدت از کیسهٔ زید میرود یا آنکه
زید با عمر میتواند محسوب داشت بطریق توزیع جواب در کیسهٔ مستاجر
بی اشکال نمیرود و البته زمان ترک عمل محسوب میشود مثل اتیان
عمل سؤال در قنات که جمعی شریکند مشاعا و بعض از شرکا میگویند
ما راضی نیستیم احدی از آن وضو سازد یا سایر استعمالات کند
آیا شخص شریک میتواند بقدر الحصه استعمال نماید جواب نمیتواند والله
هو العالم سؤال چه میفرمایند در اینکه هرگاه نهری از خارج بلدی
داخل بلد شود و در این نهر جمعی شریکند و قدری وقفست که مصرف
آن معلوم نیست و الآن غصب نموده اند ظلام و حکام و هر روزی
جمعی کثیری که شریکند چندین تقسیم میکنند و در ایام سنه هر روز
بطایفهٔ خاصه و جماعت مخصوصه تعلق دارد و میراب آن بلد

باحاکم

یا حاکم آن آب را در روز غصب مینماید و اما اینکه میراب آن آب را
که امروز مثلا نوبهٔ جماعتی است بدیگری میدهد در روز دیگر را بدیگری و همچنین
تا آخر سال میدهد آیا آنچه این را میتوان وضو و غسل و سایر تصرفات از
آشامیدن و داخل طعام و غیره نمودن یا نه و هرگاه کسی خود هم در آن
آب حصه داشته باشد آیا میتوان بقدر الحصه از همان آب تصرف
نماید یا نه و دیگر اینکه این آب را قدری و حصهٔ از زور او وقف حمام
و حوضها نموده اند و حمامی هر روز بقدر حصهٔ از این آب مغصوبه بحمام میبرد
میتوان از آن آب غسل کرد یا نه و سایر تصرفات نیز میتوان نمود یا نه
جواب در مال مشترک بدون اذن شریک تصرف نمیتوان نمود یا نه
هرگاه تصرف نماید مثل نماز در زمین مشترک و وضو و غسل از آب مشترک
و آن تصرف بدون اذن شریک باشد و لو بنحوی حرام خواهد بود و
عبادات مفروضه فاسد خواهد بود بلی دور نیست که در آبهای نهر بعضی
تصرفات مثل وضو و غسل و تطهیر ثیاب جایز باشد از برای غیر
مالک با عدم ظهور منع مگر آنکه کسی دیگر آنرا غصب نموده باشد در
اینصورت نمیتوانم حکم نمود باباحه و صحت مجملاً احوط اجتناب
از آب مغصوب است مگر آنکه اذن صریح یا بنحوی قطعی از مالک یا من
یقوم مقامه داشته باشد سؤال هرگاه جابری گوسفندی را بکسی داده
و آنکس عالم است باینکه مال غیر است و غصبی است و صاحبش را نیز

نمیشناسد که با ورد و نماید و خود ساری داشته و نتاج بهم رسانیده و محصول
گوسفند و نتاج را در اخود صرف نموده و جاهل است بر اینکه نتاج تابع
و فرعست اصل خود را از آنچه فهمیده که حلال است هرگاه صاحب گوسفند
بهم نرسد بفقرا باید بدهد سید باشد یا عامی و اینکه باید تمام محصول
و نتاج را بدهد بفقرا یا همان اصل را که گوسفند اول است بفقرا باید
بدهد و هرگاه خودش فقیر باشد میتواند تمام را خود صرف کند
یا بقدر حصه و هرگاه گوسفند اول قیمت رساند و وجه او را تمام
گرفت و اصل حاصل و نتاج حلال است در اینصورت یا نه و هرگاه
میش غصبی باشد و تر از مال خود در اینصورت تابع بدار است
یا مادر و شیر و ماست اینهم مثل اصل است هرگاه خود تعلیف نمود بقدر
اجرت میتواند از و بگذرد و اجرت تعلیف را برداشته از محصول
یا نه جواب گوسفند مذکوره با جمیع مراتب نتاج از برای صاحبش
است و تصرف در آنها بی اذن صاحب حرام و موجب ضمان
و باید که سعی نماید که بصاحبش برساند بقانون شریعت و حاصل
مسئله مقصر در جاهل مسائل معذور نه نسبت بحکم تکلیفی که حرمت
باشد و نه نسبت بحکم وضعی که ضمان باشد و این مسئله اخیر بس
محتاج بتأمل است سؤال هرگاه کسی علم دارد بر اینکه زید
نه خمس میدهد و نه زکوة و نمیداند که بر ذمه میگیرد تا بعد بدهد

یا اینکه

و صلا نمیدهد مال او را میتوان خورد و هرگاه مهمان شود و هرگاه
فقیر باشد میتواند اخذ بکند بقدریکه میدهد زکوة را یا مکرر جواب
مالی که نمیداند عین خمس و زکوة در آن هست میتواند تصرف در آن
اکلا و غیر اکل کند باذن صاحبش سؤال چه میفرمایند در اینکه هرگاه
شخصی از وجه خمس آل محمد حصهٔ امام بوده باشد و سادات عالی
درجات آن ولایت بسیار باشند مضطر و فقیر آیا جناب شما
اذن میدهید که آن شخص حصهٔ امام بسادات مضطر الاولی داده باشد
اشیا بر امضا و رسانند یا نه جواب هرگاه شخص را شناسیم و بدانیم
که عارف بمسائل حصهٔ امام است و عادل است و کیفیت در صرف
در سادات طاهره میتوانیم کرد سؤال چه میفرمایند در اینکه زید از عمر مبلغ
معینی طلب دارد و از گرفتن عاجز باشد هرگاه بقدر طلب خود از مال
آن عمر تقاص نماید حلال است یا نه جواب چنانچه شرائط تقاص
موجود باشد چنانچه ظاهر فرض سؤال است بلی میتواند که تقاص نماید سؤال
هرگاه زید خمس مال خود را نداده باشد آیا عمر از وی تنخواه گرفته داد و ستد
تواند کرد یا نه و باز بار نسیه و نقد مال گرفته بمال خود ممزوج تواند
نمود یا نه جواب خمس تعلق بعین میگیرد هرگاه عمر بداند که این مالیکه
از زید گرفته شده خمس داده نشده تصرف در آن نمیتوان نمود و حکم
مال مشترک کند سؤال هرگاه زید زکوة گندم خود را نداده باشد و عمر از وی گندم

بجهة جزدون ابتياع نموده باشد آیا زکوة بر ذمه تعلق گرفته بود
که زید مشغول ذمه میباشد باید بدهد ویا بمال که باید عمر بدهد وانچه
گندم را بخورد آیا بکدام یکی واجبست جواب زکوة تعلق بعین
میگیرد نه بر ذمه اگرچه مسئول قیمتش را ادا دهد وعلیه مالی که
زکوة دارد و حکم مال مشترک دارد که بی اذن شریک نمیتوان
دران تصرف کرد سؤال اگر کسی مجموع دیوار خانه خود را
از چهار جانب که ملک اوست واحدی دخل ندارد اعم از آنکه
در جانب شارع عام واقع باشد یا در جانب شارع خاص یا در
جانب همسایه از تحت الی فوق شبکه بسازد آیا احدی
را میرسد که او را منع نماید و بگوید این سوراخها را بند کن
یا نه جواب شخصی را میرسد که تصرف در ملک خود نماید خواه بنحو
مذکور وخواه بغیر آن مطلقا اگرچه ضرر مترتب شود بهمسایه ولکن
احتیاط اکید ترک افراز غیرست وان غیر مسلطا بر آن نمیباشد
که ممانعت نماید سؤال چه میفرمایند در اینکه زید در غربت
آلان رفته دارد زن وصغیر باقی مانده و زید متوفی وصی پدرش
و ثلث پدرش ومال برادر ومال همشیرهٔ اینکه در نزد زید بود
و بعضی از اموال واجناس امانتی در ید زید بوده است وبا وجود
این مقداری تنخواه از عمر در ید زید بوده است وبا وجود این مقداری تنخواه

بعنوان

بعنوان مضاربه بوده بعد از آنکه زید در غربت متوفی میشود صاحب
تنخواه مضاربه وصاحب امانت مشخص کرده یا نکرده که تنخواه مضاربه
وامانت کدام است آیا تلف شده یا باقی مانده ودر اینصورت
هر دو بعضی از مخلفات متوفی زید وخود زید را وبا غیر را
وصغیر را میفروشند وهر یک بقدر مال خود بر میدارند آیا صاحب
تنخواه مضاربه وصاحب امانت خلاف شرع کرده اند باید آنچه تنخواه اش
خود بر داشته اند رد نمایند بعد از تقبیلی وصی ویا قیم ووکیل از جانب
ورثه هر یک حق خود را بردارند ویا بهر نوعیکه کرده اند محل ایشان
شرعی وبی عیب است وچنانچه صاحب تنخواه مضاربه وصاحب مال امانت
قبل از تصرف نمودن در مخلفه زید هر یک بخواهش خود با شاهدی عادی
خود قیم شوند نوعی عمر در ولایت دیگر قیم شود وصاحب مال مضاربه
در ولایت دیگر خود را قیم شرعی نماید برای خاطر جمعیکه مال ایشان
تلف نشود وتنخواه خود رد کنند اما قیمومیت ایشان صحیح است یا نه جواب
چون عملی از دو مسلم صادر شده نمیتوان مبادرت بحکم بفسق ایشان
نمود شاید وجه صحتی داشته باشد بلی هرگاه دو عادل الحال خود را
نشناخته اند باشتغال ذمه متوفی بمال ایشان شده در رجوع بحاکم
مجتهد جامع الشرایط ننموده وبمن عندی استیفاء مال خود را نموده
دور نیست که حکم شود که آنچه کرده اند بیجاست وغلط است

وقیم را که بغیر حاکم نمیتوانند بکنند سؤال چه میفرمایند که کسی سلدار
فرنگ از برای امر تجارت برود وبعد از مدتی چند نفر از تجار آمده در پیش
بعضی از ملاها شهادت داده اند که در اسلام بودن مثلا شنیدیم
که فلان شخص تاجر که بفرنگ رفته مرتد شده وبدین نصاری در آمده
وبعضی از آن شهود ادعای حصول علم قطع از برای خود در این خصوص
نموده لکن اهم شهود متفقند که ما آن شخص تاجر را ندیده ایم آیا
بمجرد این شهادت حکم به بینونه اما ملاهای این ولایت که مجتهد
بالفعل نیستند زوجهٔ او را بشوهر میتوانند داد یا نه وبر فرضی
که مجتهد باشند عدالت ایشان معلوم نیست بلکه معلوم العدم است
اما حکم ایشان در اینصورت ممضی است یا نه واگر زوجهٔ او را الحال
کذالک بشوهر داده باشند آیا از برای عدول مؤمنین من باب
الحسبه واجبست که تفریق میان زوجهٔ مذکوره وزوج ثانی نما
نیند یا نه واگر در اینصورت مذکور چند نفر دیگر بیایند که ما دیدیم
که فلان شخص تاجر که میگویند مرتد شده مسلم بود ونماز وزیارت
عاشورا میکرد با وجود این اثبات شهادت سابق باطل میشود
ودیگر کسانیکه شهادت بارتداد او داده اند عدول نباشند
لکن بحد استفاضه رسیده باشد یعنی مفید ظن متاخم بعلم باشد
در این خصوص این نوع شهادت اعتبار دارد یا نه واگر دو عادل

مثلا

مثلا شهادت داده باشند آیا شرطست در قبول شهادت
ایشان که تصریح نمایند بعدم خوف از جانب مشهود علیه یا همین
که مطلق شهادت نمایند اگرچه مظنه خوف نقص مشهود علیه بوده
باشد قبول میشود جواب حکم غیر مجتهد اعتباری ندارد خواه عادل
وخواه غیر عادل وهمچنین حکم مجتهد غیر عادل اعتباری ندارد وچنانکه
حکم از این دو نفر صادر شده باشد اولی آنست از برای کسیکه
قادر بر منع باشد نگذارد که جاری شود بلکه واجبست ودعوی
علمی را در امور محسوسه بحسب ظاهر معتبر نمیدانم در اعتبار استفاضه
ظنیه محل اشکال است وچون مورد سؤال قضیهٔ شخصیه است برجوع
نمودن در تحقیق حکم بحاکم شرع مطلع بر اصل قضیه اولی وبا استفتاء
شکل حکم او ظاهر شود سؤال اگر کسی یک تومان را تسفیه مثلا
مصالحه بکند به دوازده هزار سفید بموعود یکسال آیا این مصالحه
صحیح شرعی است یا باطل است جواب این معامله صحیح است در صورت
عدم تحقق ربا وفیض مجلس در مصالحه فقدس شرط نیست
علی الاقرب ولکن احوط اشتراط است سؤال اگر کسی زن
خود را طلاق بدهد بجهة آنکه متعه کند او را آیا قبل از انقضای
متعه کردن صحیح است یا نه جواب هرگاه طلاق باین باشد

باشکال جایز است و جایز نیست که در رجعی هم جایز باشد
سؤال اگر کسی رأس المال و سرمایهٔ پول بقدر کفاف داشته
باشد و بعد از آن از ربح آن مال از ربح و سرمایهٔ پولی بر دارد
و منظور اش این باشد که آنرا معامله بکند و سرمایه کند و علاوه
بر سرمایهٔ اولی از اسخیاء حیل شرعا آیا خمس از آن رأس المال
و سرمایهٔ ثانی واجبست یا نه جواب خمس واجبست در آخر
و هر تجارتی بعد از وضع مؤنه بنحو مقرر شرعا و فرقی نیست
در آن باب المعاملات والمکاسبات هو العالم سؤال اگر چنانچه
طلا آلات از قبیل گوشواره و قلابه و طلسم و مانند اینها را از
ارباح تجارت و مکاسب بجهة زوجهٔ خود و عیال خود درست میکند
و حال آنکه ارزش آن انگشن بعد باشد که اینها را بکنند آیا اشیاء مذ
کوره از مؤنهٔ سالیانه میتوان حساب بکند یا اینکه خمس از
قبیل این چیزها باید داد بعد از وضع مؤنهٔ سالیانه جواب
چنانچه احتیاج شدید با خلق امور مذکوره باشد و متعارف بزرگ
آن شود جایز نیست که از مؤنه مستثنیات در خمس باشد
ولکن مراعات احتیاط بترک اشیاء احوط است سؤال

آیا رأس المال و سرمایه که خمس داده نشده خمس از آن باید داد
بعد از وضع مؤنه از ربح آن و بر تقدیر عدم وجوب خمس رأس المال
مذکور را اگر بعد از حلول حول سرمایهٔ اولی قانع نشود قدری
از ربح سرمایهٔ اولی با آن از برای خود سرمایه نماید با اینکه در سرمایهٔ
اولی بقدر کفاف بطور متعارف امثال و اقران خود ربح حاصل
میشود آیا خمس از سرمایهٔ ثانی بالکلیه ساقط است یا نه جواب
در رأس المال خمس واجب میشود بعد از تحقیق شرایط وجوب
خمس و مجرد رأس المال بودن منشاء استثناء از وجوب
نمیشود سؤال اگر در جائی که شخص ظاهر العداله بمعنی حسن ظاهری
یافت نشود آیا در اجرای صیغهٔ طلاق و در خصوص تولیت امر
صغار چه باید کرد و حال آنکه بجای دیگر رفتن بجهة اجرای صیغه طلاق
مستلزم عسر و حرج باشد جواب اما در مسئلهٔ اول بغیر از صبر یا
تمکن از حضور شاهدین عدلین چاره دیگر الحال بنظر نمیرسد و اما
در مسئلهٔ ثانیه غیر عادل از باب حسبه میتوانند که ضبط اموال
صغار را نماید و حفظ از تلف شدن کند و خرج صغیر کند
بقدریکه تلف نشود سؤال آیا صیغهٔ فضولیه در متعه مثل
عقد دائمی جایز است یا نه جواب اقرب جواز است سؤال

دو نفر یتیم لهم باشند و مادر و پدرش فوت شده باشد و مال و پول
نداشته باشند که مصرف نمایند و کسی نباشد که برای رضای خدا
با آنها خرج و مصرف نماید و کس دیگر میاید که ده سال یا زیاده
اینها را نگهداری نماید با این نیت که هر وقت بزرگ شدن آنها خرج
خود را میتواند از آنها بگیرد یا نه جواب چنانچه باذن ولی آنها این
بنا را گذارده و با آنها باذن ولی قرض داده میتواند مطالبه نماید و در
غیر اینصورت مطالبه محل تأمل است سؤال هرگاه شخص بدون
اذن مجتهد مال حضرت صاحب عجل الله به فقیر داده باشد بعد
از اذن از مجتهد جامع الشرایط داده شود شخص دهنده ضامن
میباشد و مجرد امضاء مجتهد بری ذمه بودنش محل اشکال است سؤال
هرگاه شخصی مثلا صد تومان دارد و لکن خانه و ظروف و فرش
ندارد و از آن صد تومان خمس بدهد یا اینکه بعد از ساختن و اساس
البیت خمس بدهد جواب خمس واجب میشود در ارباح تجارات
بعد از وضع مؤنهٔ سالیانه بحسب حالش و مراعات وسط بجهة
تعسر و نه بحد اسراف و از جملهٔ مؤنه است اشیاء مذکوره در
احتیاج با آنها بلکه احتیاج متعارف هم کافیست سؤال مال
جناب صاحب الامر عجل الله به فقیر سید میتوان داد یا نه جواب

نمیتوان داد هرگاه داده شود بدون اذن از مجتهد دهنده ضامن
خواهد سؤال زید مثلا سی و نیم فنجان آب و نخلستان ده جریب
زمین و چهار دنگ باغ خود را نزد شرعی ملای غیر مجتهد وقف نموده
که بعد منافع را بمصرف افطار روزه داران در ماه رمضان و مهمانی
روز عید غدیر و باقی خرج تعزیهٔ سید الشهداء علم بکنند و تولیتش
مادام الحیواة در دست خود باشد و از برای خودش قرار داده که نه
حصهٔ از زمین و چه مال خود باشد و یک حصهٔ دیگر خرج برا آنکه وقف نموده
خرج نماید و بعد از مماتش حق تولیت منعکس باشد باینطریق
طوری که عشر حق تولیت باشد و نه عشر دیگر الخ خرج وقف است یا نه
جواب حکم بصحت این وقف نزد داعی اشکال عظیم دارد سؤال
که زید قناة جاریه را خرید از عمرو آیا قنات دیگر در جنب قنات
جاریه بود بعد از خریدن زید قنات جاریه را منفذ از جاریه بیباره
پیدا شده و صاحبان قنات با یکدیگر مصالحهٔ شرعیه نموده اند
بیان فرمائید که وجه المصالحه تعلق بکدام یک دارد بزید یا بعمرو
جواب در این مسئله باید رجوع بحاکم شرع شود تا قطع نزاع بقا
نون شریعت غرا نماید سؤال زید قدری تنخواه بعمر داده و عمر
نزول تنخواه مفروض را تصرف نموده و بسفر رفته و تا حال که
آمده زید مطالبهٔ قیمت تنخواه خود نموده عمر منکر شده زید

جمعی شهود بر این مطلب دارد که تمام را بعمرو داده و از راه اضطرار زید
بنای مصالحه نموده است با عمرو و قبل از اجرای عقد مصالحه زید چند
نفر شاهد گرفته است که مطلع باشند که این توریه میکنیم که قدری حق
خود را تحصیل نموده باشیم و تتمه او را بعد از این مطالبه نموده باشیم
آیا زید میتواند بعد از صلح مفروض ادعای تتمه حق خود
نماید یا نه جواب ظاهر این است که بر فرض مسئول میتوان ادعای
تتمه حق خود نماید سؤال زید دو سهم مباح از قنات جاریه دایره بطلان صلح و مطالبه
بعمرو فروخته بعد از چند عام معلوم شده که از قناة مسدوده
بایره آب باین قناة جاریه می آمده و صاحبان قناة بایره حرف
زنگه این آب تعلق بقنات ما دارد و مال ما است و شرکای
قناة جاریه میگویند که این آب از قدیم الایام داخل به قناة
جاریه میشده و حق مال ما است بعد از قیل و قال بسیار شرکاء
قناتین با یکدیگر مصالحه شرعیه نموده اند که قناة بایره جمیع
اراضی و صحاری را بالمناصفه بینهم قسمت شود آنرا از دهن زهنگ
قنات بایره بیرون آورند و جاری نشد مشارالیه که بایع قناة
جاریه است میگوید که من باین آب که از قناة بایره داخل
به جاریه میشده عالم نبوده ام و اختیار فسخ با من است و عمرو که
مشتری است میگوید که تو قنات جاریه را مع متعلقات بمن فروخته

و در عرف

۱۶۶

و در عرف این ولایت این آب نیز از جمله متعلقات قنات
دایره است و من این آب را در دهن زهنگ قنات دایره
دیده ام و خریده ام از چند هیچ کدام در روز بیع عالم بمبیع
این آب نبودیم بیان فرمائید که این آب از قدیم از قنات
بایره داخل بجاریه میشده بعد از مصالحه شرعیه مذکوره
بکدام تعلق دارد جواب چونکه مسئله مذکوره متضمن دعوا میباشد
باید که رجوع شود در قطع نزاع بمجتهد جامع الشرائط سؤال در
خصوص زیدی که عمرو را وکیل کرده در خصوص طلاق زن خود و عمرو
در پیش زید حاضر نبوده است و عمرو قطع دارد در وکالت خود
آیا این قطع حجی از برای وکیل مطلقه است یا نه جواب چنانکه
عمرو قاطع است بانکه وکیل شرعی است بمعنی که توکیل زید او در عمرو مذکور
رسید بطریق قطع جایز است که مباشر طلاق فیه باشد و اما مطلقه
شرعا بداند و الا فلا سؤال شخصی ملک طاقیه بلا مالکی که تخمینا یکصد
سال طاقیه شده و مالکی ندانسته سالیه بمبلغ بقدر ششصد تومان
قابلیت بهم رسانید خمس آنرا داده آیا بعد ها هر قدر نما و ترقی
کرده خمس زیاده آنرا باید بدهد یا نه جواب در زیادتی قیمت
ظاهرا خمس نباشد سؤال هرگاه حاکم عرف محصلی بر سر زید
بگذارد که فلان ملک خود را بفروش و زید مجبور از ترس

مزبور بفروشد عمرو مزبور آن ملک را از زید باولاد خود وقف نماید
و بعد از مدتی بایع و مشتری فوت شده و ورثه زید آمده است
از اولاد صغار عمرو که موقوف علیهم است ادعای نمایند این
ملک وقف شده پدر ما ملک ما است او را پدر ما جبرا فروخته بعد
از طول سبب وقتی اولاد صغار آن ملک وقف ابا ورثه زید
عمرو مصالحه نمایند که نصف آن ملک مال ورثه زید میباشد و
نصف مال ورثه عمرو را آیا این صلح صحیح است یا نه جواب هرگاه
جبریت بیع مزبور ثابت نباشد وقفیت ملک بطلان از شرع و مصالحه
مزبور فاسد سؤال هرگاه شخصی مدیون باشد و قلیل وجهی
داشته باشد بقدر مئونه خودش نباشد آیا واجب است
که هر چه باشد بدهد بطلب کار یا آنکه کاری بکند نفعی عاید
او شود که معاش نماید و طلب کار را هم بدهد و هرگاه چنین
وجهی را بطلب کار ندهد و تلف شود آیا معصیت کرده
و مواخذه است یا نه جواب با مطالبه طلب کار لازم است
که بدهد و توکل بر خداوند عالم نماید و هرگاه در صورت
وجوب دادن مخالفت نماید عاصی خواهد بود سؤال
هرگاه شخصی مدیون باشد و قلیل وجهی دارد و طلب کار ندهد
و اظهار نماید که ندارم که وجه ترا بدهم و وحشتی باید که صاحب

طلب

۱۶۷

طلب وجه خود را بقلیل وجهی صلح نماید چه صورت دارد و هرگاه
صاحب مطلع باشد البته صلح نخواهد کرد جواب ظاهر آنست که
صلح صحیح باشد ولکن احتمال اختیار فسخ میباشد در صورت
اطلاع بر کذب سؤال شخصی که مالی را بکسی بفروشد و صیغه بخواند
و قدری از وجه تنخواه اهم بصاحب مال بدهد آیا میتواند فسخ معامله
نماید یا نه جواب در صورت بقاء تمام عین و ثمن و مثمن هر یک
از متعاملین قادر بر فسخ میباشد سؤال شخصی مدیون باشد
در عرض سال نفعی عارض او شود و طلب کار خود ندهد آیا خمس
در آن نفع واجب است یا نه و ندادن طلب مردم آیا فعل
حرامی کرده و مواخذه است یا نه جواب خمس واجب میشود در
نفع کسب بعد از وضع مئونه بتفصیل مقرر در شرع و از جمله مئونه
دین ثابت است و ندادن طلب مردم با مطالبه و با آن و تمکن از
اداء بی اشکال حرام است بلکه احتمال قوی آنست که نماز
مدیون و سایر عبادات منافیه اداء در اول وقت باطل باشد
سؤال شخصی وجهی را بشخصی بمضاربه داده و شخص عامل بسفر رفته
و تنخواهی خرید نماید بعد از منزل الوجه را بذمه خود گرفته بدون
اذن مالک بقصد خود تنخواهی خرید و نفعی عاید شود آیا نفع
چنین مالی مال مالک است یا مال عامل و بر هر تقدیر آیا عامل

گناه کار است یا نه جواب نفع معامله ثانیه از عامل است چنانچه
ثابت بشود مقدار و وجه کلی است اگر اتفاق افتاده باشد و چنانچه
تصرف در مال غیر بر غیر وجهش و بدون رضای مالک شده
البته حرام است سؤال شخصی از هر جنس مثل گندم و روغن و کره
و هیزم و غیره بجهت سال خود و عیال خود گرفته و سر سال از هر
یک قدری زیاد شود آیا خمس آنها واجب است یا نه جواب
ظاهر آنست که واجب نیست در زیادتی معروف و الکلی احوط است
سؤال در خصوص معامله اینکه حال متعارف شده که وجهی
را و تنخواه قلیلی را بقیمت زیاد از شخص میدهند و صیغه هم
میخوانند با اینکه خانه را بیع شرط میگیرند و از صاحب خانه اجاره
ره میدهند بزیاده از کرایه متعارف خیلی معاملات صحیح است
یا نه جواب ظاهر آنست که صحیح است در صورت عدم ثبوت
عدم قصد سؤال هرگاه شخصی بیست روز قبل از فوت جمعی را
احضار و اقرار نموده که مبلغ چهار تومان را نذر کردم که بمصرف
حمام مخصوصه نمایند در این باب چند نفر اظهار نموده اند که نباید
عمل باین نذر نتوان کرد شخصی را تعیین و وصی نموده که هرگاه
عمل بنذر میتوان کرد چهل تومان را وضع نمایند و بمصرف

حمام

حمام مذکور نمایند و الا ثلث مالش تخمیناً سی تومان میشود
و وصی بردارم و بمصرف حمام مذکور نماید آیا در این صورت
چهل تومان وضع نماید یا ثلث جواب چنانچه معلوم باشد که صیغه
نذر که معتبر است شرعاً جاری نموده و شرایط معتبره محقق بوده است اشکال
نباید نذر او اخراج شود از اصل مال و چنانچه معلوم نباشد که معتبر
را جاری نموده چنانچه غالب است عرفاً و عادتاً یا شرط دیگر محقق
نشده نذر معتبره نیست و نباید اخراج نمود بلکه بوصیت او
عمل نمایند و هرگاه امر آن مشتبه باشد و شخصی گفته باشد نذر کردم
باید نقد مرا اخراج کنید لزوم اخراجش محتاج بتأمل است
سؤال هرگاه شخصی صاحب عیال باشد و از ضروریات
و اساس البیت و سکنی چیزی نداشته باشد تقتیر بکند
و قدری مال جمع بکند که اینها را درست نماید آیا این وجه
خمس تعلق میگیرد یا نه جواب چنانچه از معاملات منفعتی
حاصل شود اول وضع میشود از آن مؤنه سنه یعنی ما یحتاج
سال او و از جمله ضروریات اساس البیت ضروری و سکنی ضرور
است و چنانچه تقتیر کند باو وا میگذارند آنقدر را که تقتیر کرده
و حساب میکنند برای او و آنچه اسراف نموده سؤال هرگاه شخص
قدری مال نقد جمع کرده باین قصد که این پول متأهل شود

شود و خوانه و اساس البیت و خوانه را درست نماید آیا خمس واجب
شده است در این پول یا نه جواب چنانچه این مال جمع شده از
ارث یا بخششی باشد خمس ندارد و هر چند زیاد آید از ما یحتاج
سال او و هرگاه از نفع معامله حاصل شده باشد بعد از وضع ما یحتاج
سال بنحوی که سابق اشاره شد باید خمس بدهد سؤال هرگاه شخص از
پدرش قدری از مال نقد و جنس ملک و غیر مالکی مانده است هر را
نقد کرد و مدتی از منافع الوجه گذران کرده است حالا اصل
الوجه باقی است آیا بر الوجه با منافعش یا اصل مال تنها خمس تعلق
گرفته است یا نه الی حال در ارث خمس است یا نه جواب اما آنچه
از ارث باو رسیده یا بخشیده باشند باو خمس در آنها نیست
اما آنچه از معامله حاصل شده نفع معامله است خمس در آن واجب
بعد از وضع ما یحتاج سال سؤال در باب شخصی که کتاب نویس امیری
بوده باشد و وجهی که از راه مواجب و یا بطریقه انعام باو عاید
شود گاهی اتفاق افتاده که از صندوق خوانه خود بوده
و در آن صندوق خانه از بیش کسی آن موجود میشده و برخی
اوقات حواله بمباشرین و کارگذاران امر دیوانی فرموده
و بعض را بحکام و ضابطین محال و صاحبان قریه مینموده و شخص

کتاب

کتاب نویس مزبور نظر بحسن ظن و وثوق اعتماد که نسبت به بعض از
ملازمان که داشته مطابق اقوال ایشان که بصلاح اقرب و الیق بوده
بعدی اگذاشته در رد و صور اخیر براة مزبور را که تدریج باو داده شد
باشخاص دیگر که دخلی بعالم و غیر نداشته اند بکمتر از الوجه که در براة
مندرج بود بزعم عدم شغل الذمه که بانضمام اشیا و دیگر بان براة
فروخته و در عوض و مقابل آن اثاث از مال خود بوی داده
و آن براة و اشیاء دیگر را قبول نموده اند علاوه بر این مراتب نیز
راضی شده و گفتگوی هم فیمابین شده الآن هفت هشت سال
میشود که باین طریق رفتار شده و از وجوه مزبوره و برخی از وجوهات
که قبل از آن داشت مخلوط و منظم بهم نموده و معامله و داد و ستدی
کرده و از آن معاملات نفع دیده و علاوه بر آن ارثی از پدر
بوی رسیده الحاصل به تنهائی از الوجه موروثی قوت استطاعت
ندارد و بانضمام آن وجوهات تحصیلی خود قوه استطاعت
دارد بلکه زیادتر در اینصورت حکم شرعی درباره این شخص
چه چیز است جواب هرگاه آنچه منظم شده بمال موروثی حلال باشد
نظر بشرع و موجب استطاعت شود مجموع مرکب از مالین حج واجب
میشود اگرچه شبهه در احد المالین باشد و اگر چنانچه حرام بوده شرعاً
و مال حلال بنفسه موجب استطاعت نباشد حج واجب نیست

و اما مال حکام جور پس منقسم میشود باقسام کثیره و بیان آنها
موجب تطویل است از تحریر **سؤال** آیا کسی میتواند خود حصه صاحب
الامر عج را بدهد با وجود امکان مجتهد یا نه و در فرض تعذر آیا نسبت باید
که به مجتهد بدهد یا مجتهد اذن دهد و اگر مجتهد نباشد خود میتوانند
داد یا نه **جواب** حصه صاحب الامر عج از خمس شخص نمیتواند که صرف
در مستحقین نماید بدون اذن مجتهد جامع الشرایط و اگر چنین
نماید ضامن خواهد بود و اما هر گاه با اذن مجتهد و لو توکیلا صرف
نماید مجزی خواهد بود و ضامن نیست و فرقی را در آنچه ذکر شد
از اینکه نمیتوانند که بدون اذن مجتهد بدهد ما بین تمکن و عدم
تمکن نیست **سؤال** آیا در سیادت سید یا فقر فقیر شهادت
یک مرد عادل کافیست که با ایشان خمس و زکوات میتوان داد و یا
آنکه خود شان اقرار بسیادت یا فقر کنند قول ایشان مسموع است
یا نه **جواب** سیادت سید و فقر فقیر ثابت میشود بشهادت عدلین
و استفاضه مفیده قطع بصدق مدعی بغیر از آن از امور مفید
علم عادی و فقر ثابت میشود بمحض ادعای مدعی در صورتیکه
مسبوق بعلم غنا نباشد و اما سیادت بمحض ادعا محل
اشکالات و احتمال ثبوت بظن حاصل از استفاضه و غیر

آن

و غیر آن در نهایت قوت است **سؤال** صوفی که در میان مردمان شهرت
دارد و درین زمان آیا نجس است یا نه **جواب** هر گاه ثابت شود شرعاً
که ظاهر شده از او یکی از اسباب موجبه کفر مثل انکار ضروری دین
علی بعض الوجوه حکم بکفر او میشود و نجس خواهد بود و بالجمله باید ثابت شود
کفر او شرعا با حد اسباب مثبته کفر و بمجرد اشتهار در میان مردم
بتصوف اکتفا نمیشود در حکم کفر و نجاست او شرعا **سؤال** کسی مثلا
از کسب و غیره مدارک سالیانه خود نسبت بحالش گرفته از ماکولات
و ملبوسات و ظروفات و فروشات بعد از خروج سال خرجی
از ماکولات زیاد مانده و باقی مذکورات قلیلا و کثیرا مانده است
آیا از آن زیاده ماکولات و باقی اشیا خمس باید داد یا نه
جواب خمس واجب نیست در آن در فرضی که سائل و لکن شاید
احوط باشد **سؤال** در نذر و عهد و سایر معاملات صیغه عربی
شرط است یا نه **جواب** در نذر صیغه عربی شرط است و آن
احقه علی الله کذا الا انه غلیم هو الغالب **سؤال** کسی زنان
داشته باشد و یکی از ایشان گوید که بگذار ریکسال یا مطلق نزد خانه
پدرم باشم حق و آتش و نفقه ام را بتو حلال کردم و مرد هم راضی
باشد آیا بری الذمه میشود و این صحیح است و بعد هر گاه ادعا

کند از زوج ادعای او باطل است **جواب** ظاهر اینست که مردی بری الذمه
میشود در صورت مفروضه ادعای زن بیجا خواهد بود **سؤال** زید عمر
خانه از ارث از پدر شان با ایشان منتقل شده زید مجنون شده
خانه مشرف بخرابی بوده مسلمانان از قبیل علمای آن بلد از پیش
نماز و شیخ الاسلام و غیره صلاح را بدین دانسته اند حصه زید
مجنون را بکسی فروخته اند و عمر هم حصه خود را فروخته حالا زید
مجنون ادعای حصه خود را میکند از مشتری آیا ادعای زید مجنون
مسموع است یا نه **جواب** چنانچه زید مدعی در حین جنون سابق باشد
باشد اعتباری بدعوی او نمیباشد و چنانچه عاقل مسموع است الکلمه
در حین دعوی باشد باید مرافعه بشود در نزد مجتهد جامع الشرایط
سؤال هر گاه زید مبتلا شود بآزار ناسور مدتی طول کشد آزار
رشش و زید مذکور اولاد بسیار داشته از ذکور و اناث و زید
مخلفه بسیار هم دارد از قبیل ملک و غیره همه را بیک ولد
ذکور خود هبه معوضه نمود و بهمان مرض زید فوت شده بعد از
چندی آیا وارث دیگر را میرسد که ادعای ارث بکنند یا نه
جواب چنانچه آن مرض مرض موت نبوده و هبه در غیر مرض موت الاتفاق

افتاده

افتاده هبه صحیح خواهد بود و سایر ورثه را ابرا و تسلطی نمیباشد و چنانچه
در مرض موت بوده و عوض هبه بقدر اصل موهوب بوده قیمت و یا
بالاتر و زیاده نبوده نیز هبه صحیح است و سایر ورثه را تسلطی نمیباشد
و چنانچه موهوب امر کلی باشد و عوض آن بسیار جزئی محل خلاف است
که از اصل بیرون میرود یا از ثلث راضی باید از ثلث و چنانچه والله درهم
بر آن بوده اند از اصل بیرون برود مراعات احتیاط در این مسئله
بسیار بجا میباشد **سؤال** شخصی عمر بسیط التکرار نموده و در مدت
عمر خود مشغول ملازمت بعد واز دین غافل بعد و حال که در دار الارض
اقدس شده و چند روزی است شرفیاب خدمت عالی شده از مواعظ
و قبایح که میفرمائید اندک بهوش آمده میخواهد بعد از اوقات خود را صرف
امور دینیه نماید تا حال از راه جهالت تقلید هیچ مجتهدی نکرده است جاهلا
مقلد نبوده کان عاجلا باشد و بعد هم عازم ولایت خود میباشد و نماز
و روزه که بخیال خودش آورده است چه باید بکند **جواب** امر دین مهمی بوده
بخواهد و عذری که شخص از دنیا و دینیه و چندی بالیست توقف نماید
در اینجا با امکان و هر گاه ممکن نباشد بالیست که سعی نماید در تقلید
نمودن مجتهد حی جامع الشرایط با اخذ از او مشافهتها یا باخبار
شخص عادلی یا رجوع بکتاب معتبری از او یا باستفاضه مفید
قطع و با عدم تمکن از مجتهد حی جهد امکن عمل باحتیاط کند و با عدم

امکان عمل کند بفتوای مشهور علمای امامیه و با عدم امکان عمل کند
بفتوای اعلم و ازز زند ایشان و هرگاه هیچیک ممکن نشد مختار زند در
تقلید هر مجتهد میت از امامیه و بعد از تقلید احوط اعادهٔ جمیع عبادا
تست که بدون تقلید بعمل آمده و این مجملست از مفصل ولیکن
ماندن بهترست سؤال ملائی که تفرقه میان انشا و اخبار نکرده است
و قواعد اعراب از حروف و عدم ضوابط بنا و اعراب را نداند
باوجود ملائیکه هر را بتدقیق و تحقیق بداند یا بدون این چنین
ملا عقد و نکاحش آیا درستست یا در صورت نادرستی
چنین عقدی ولد حاصل از آنرا ولد الزنا توان گفت یا نه جواب
شرط نیست در عقد و نکاح معرفت قواعد عربیه از حروف و نحو
و معرفت انشاء و اخبار بتفصیل بلکه باید معنی ایجاب و قبول دانسته
شود مقصود را فهمیده باشد و احوط آنست که صیغهٔ عربی خالی
از غلط باشد و او موقوف نیست در معرفت قواعد عربیه چراکه
بتلقین و تعلیم هم حاصل میشود و معرفت معنی انشاء و اخبار امر
دقیقی نیست بلکه کل ناس میفهمند اگرچه معنی لفظ اخبار و انشاء
ندانند والله العالم سؤال معنی عدالت را بیان فرمایند و عدد گناه
کبیره برای الفقاحی چندست جواب علمای اسلام اختلاف کردند
در اصل حقیقت عدالت بعضی بر آنند که عدالت عبارتست از

اسلام

از اسلام و ایمان با عدم ظهور فسق و بعضی برآنند که عبارتست
از اسلام و ایمان با حسن ظاهر و این هر دو قول ضعیفست و اکثر برآنند
که ملکه ایست در نفس که مانع است از ارتکاب کبایر و اصرار بر صغا
یر و منافیات و این قول حق است ولکن شرط نیست ترک منا
فیات مروت علی الاقرب ولکن احوط است و اما عدد کبایر کلام
علمای اسلام و ایمان و اخبار در بیان آن اختلاف دارد شاید
حکمت در ابهام آنست که از معاصی کلا شخص دست بردارد
و مشهور برآنست که هر گناهیکه وعدهٔ آتش بر آن شده آن
کبیره است و آن هم ابهامی دارد مجملا داعی ضبط کبایر بروجه تحقیق
نمیتوانم نمود نظر به بسیاری او و اولی مراعات اختیاط است
از هر گناهی که احتمال کبیره بودن آن میرود و در کتاب اصلاح
تالیف حقیر ذکر نموده از مسائل عدالت و از کبایر بسیاری
سؤال هرگاه وصی علم داشته باشد که موصی از زید بده دارد و لی
تواند از مال موصی با آن بدهد بدون اذن شرع یا نه جواب وصی
میتواند که بعلم خود عمل کند در صورت عدم تعارض سؤال کسی
باغ انگور دارد از امنا آنچه از جهت شراب مطالبه مینماید و یقین
دارد که انگور باغ را تماما شراب خواهند نمود مبایعه آن صحیحست
یا نه جواب مسئله احتیاطی بتأمل دارد و احوط ترک بیع است
مدت نسبه نمیباشد که اهالی ولایت قرا باغ بر فاقت لشکر

سؤال

رؤسیه رفته از اهل شقاقی و شاهبول و حاجی علیلو و غیرهم غا
رت نموده اند از اجناس و مواشی آورده اند و بعضی در عرض راه
یافته از صحرا که پراکنده شده بود گرفته و بعضی بقیمت از رؤسیه
رؤسیه گرفته اند و حالا اکثر آنها تلف شده و از مواشی اولاد بنتجه
مانده میخواهند که برائت نمایند و رد بصاحبان آنهم اشکال بهمرسا
نیده است آیا بهر طوری که باشد باید بصاحبان رد نمایند و رد
مظالم نمایند و در رد مظالم که مستحق آن داده و مبلغ قلیلی از
بگیرند و قلیل هم سلب محبت مال از خود شان نمایند چه صورت
دارد جواب مال مسلمانان مجهول المالک را مالک باید سعی
نماید که بصاحبش برساند هرگاه بر غیره چه غیر از و گرفته باشند
چنانچه ظاهر فرض سؤال میباشد و با عدم امکان و عدم معرفت
صاحبان و بروجه معتبر شرعی باید که حکم مجهول المالک در آن
منظور دارند بعضی از آن حمد در پیش واجبست و بعضی را القدر
میتوان نمود والله العالم سؤال اگر کسی مظنه کند که خودش مجتهد است
و اهل خبره بر حال او مطلع شود در هر مسئله قدر و جهد کند در
ظن حاصل شود بر ظن خود عمل کردن محل اشکالست ولکن
همچنین شخص تکلیف خود را بهتر میداند سؤال اگر شخص عوام تقلید
بر هیچکس نکند و خبردار هم شود که تقلید واجبست چه صورت
دارد جواب غالبا عبادات و معاملات او فاسد خواهد بود

کند آیا هیچ مقاربت عند الله
یا نه جواب بمظنه عمل بعمل

سؤال بتبعض در تقلید جایز نیست یا نه جواب بلی جایزست در
صورت تساوی مجتهدین در علم و ورع یا بعد مظنه در ترجیح یا
محض از تو و عدم ارتباط احدی مسائل بدیگری من حیث الاحاله
سؤال تقلید افضل واجبست جواب بلی واجبست سؤال
اگر شخص خود را قابل اجتهاد داند آیا اجتهاد کردن بر او واجبست
یا نه هرگاه قوه اجتهاد فعلا نداشته باشد ولکن قوه قریبه
داشته باشد واجب نیست و هرگاه قوت فعلیه داشته باشد احوط
مراعات وجوبست ولکن احتمال عدم وجوب خالی از قوت
نیست ولکن شخص مفروض تکلیف خود را بهتر میداند سؤال
اگر شخص استعداد داشته باشد که اگر در دو سه سال تحصیل کند اجتهاد
میتواند کرد آیا تحصیل بر او واجبست یا نه و بر فرض وجوب اگر اهل
و عیال داشته باشد که اگر بر تحصیل رود نفقهٔ ایشان را نمیتواند کرد آیا
کدام یک از اینها مقدمست جواب در صورت حصول این واجب
کفائی بقدر کفاف واجب نیست تحصیل ولا محاله تحصیل نفقهٔ خود
و عیال خود اولی بلکه شاید لازم باشد و اما در صورت عدم حصول
این واجب کفائی بقدر کفایه احتمال وجوب تحصیل بسیار قوت
دارد بلکه حق عین است و اما ترجیحش بر تحصیل نفقه محل تاملست
و کیف کان بقدر تمکن جمع بین الحقین نماید سؤال آیا شخصی
عادل ادعای اجتهاد کند مجتهد ادعای او معتبرست یا لا بد از

اثبات نیست جواب لابدست از اثبات و محض ادعای اعتبار ندارد
سؤال آیا عدالت چه معنی دارد و شناختن بچه طریق است جواب حق آنست
که عدالت عبارتست از ملکه راسخه در ترک کبائر و عدم اصرار بر صغایر
و احوط ترک منافیات مروت است بهر دو شناخته میشود به چند خبر لما
انجمله حسن ظاهر است یعنی ظاهر الصلاح بود سؤال اگر شخصی مانع از زکوة
شود و اعتقاد او معلوم نشود چه صورت دارد جواب چنانچه زکوة براو
واجب شده و نداده باشد فاسق خواهد بود ولکن حکم بکفر او
نمی شود با عدم انکار وجوب سؤال اگر شخصی حروف شهادتین
از مخارج ادا نکند ولکن اعتقاد داشته باشد چه حکم دارد جواب
ظاهر این است که مانع ندارد سؤال اگر در اعراب شهادتین تحریف
کند چه صورت دارد جواب ظاهر آنست که مانعی ندارد در مقام
اظهار اسلام و با اظهار شهادتین خصوصاً در صورت عدم تمکن از صحیح سؤال
اگر شخصی معنی شهادتین را نداند و محض تکلم بر الفاظ آن در حکم اسلام
میشود یا نه جواب حکم اسلام چنین شخص مشکل است بلکه ظاهرا
نشود سؤال آیا تقلید در اصول دین جایز است یا نه جواب با عدم
تمکن از تحصیل علم مطلقه و تقلید دور نیست و اما با تمکن از تحصیل
علم مشهور مابین علما عدم جواز تقلید است و اینقول اقوی است
سؤال اگر شخصی در خارج کنار نهر ولکن قریب بر قلعه باشد
و در آنجا معموره نباشد زیاده از درهم یافته شود حلال است یا حکم

لقیط

لقطه در وجاریست بر فرض انکه حکم لقطه باشد چند سال از آن
زمان گذشته باشد چه طور کند جواب اگر خبر او در صحرا بیابد و ما
لکش را نشناسد بنیت مالک مباشد سؤال اگر شخصی چند سال
نماز زجاره گذاشته است و بعد از مدت مدیدی شک کند که رکوع و
سجود درست بعمل آورده است یا نه چه صورت دارد جواب
شک آن محل اعتبار نیست و التفات باو واجب نیست سؤال
اگر شخصی در قنوت و اجبی غلط کرد در کلمه یا در اعراب نماز او باطل است
یا نه جواب در اذکار مستحبه لحن و غلط در حروف و اعراب باعث
فساد و نماز نمیشود سؤال هرگاه زید قدری نقد بعمرو دهد که بعنوان
مضاربه کار بکند و بعد از آن قدری جنس بهابل دهد که انها را
فروخته وجه آنرا بعنوان سابق بمضاربه عمل کند آیا ربحی از
مال اجناس بهم رسد بمالک میرسد یا تماما مال اوست یا ربح مال
عامل است جواب مضاربه بجنس صحیح نمیباشد مگر مال عامل
را وکیل کند در فروختن مال و بگوید که بعد از فروختن تو از جانب
من وکیلی یا خودت بنای مضاربه گذاری و صیغه مضاربه جاری
سازی و هرگاه این معنی را بعمل آورد عامل مستحق نفع مشروط
در ضمن عقد مضاربه خواهد بود و هرگاه مضاربه شرعی متحقق
شده باشد ثمن مبیع تماما از شخص مالک است هرگاه راضی
بفروختن او باشد سؤال هرگاه شخص نخواهی بنوشتند نزد شخص دیگر

بجهت او بفروشند و چنانچه مظنه دارد صاحب مال که از راه
دوستی آن شخص حق سعی فروش خود را بر نمیدارد و شخص فروشنده
حق سعی خود را بر دارد و اظهار نکند که من حق سعی خود برداشتم
چه صورت دارد جواب شخص عامل هرگاه شارع در عمل نموده
و عمل او عادت اجرت دارد مستحق اجرت خواهد بود سؤال
هرگاه شخصی مالی خریده شده بجهت او حق سعی خرید از آن اضافه
از مایه بمنزله تفصیل نماید و خواهد براس المال بفروشد نفعی اضافه بر
خرید بگیرد آیا واجب است که اظهار بمشتری نماید که این قدر حق سعی
با او اضافه یا نکه ضرور اظهار این معنی نیست و شخص مشتری هرگاه
صاحب مال اظهار نکند بخاطرش میرسد که همین سرمایه است
بدون حق سعی جواب بر شخص فروشنده لازم است که نفس
الامر و واقع را بگوید و کذب نگوید سؤال هرگاه شخص خودش
در ولایت توطن ندارد و نهایت پدر آن شخص در آن ولایت توطن
و ملکی که در توطن معتبر است هم دارد آیا بر ولد آن شخص هرگاه
داخل آن ولایت بشود و قصد اقامه نکند واجب است قصر بکند
یا اتمام جواب باید ولد قصر کند سؤال هرگاه شخص خانه را

رسم رهن

رهن در نزد شخصی بموعد شش ماه بمبلغ معینی گذاشته و آن شخص
را رسم قرض الحسنه داده موعدی که قرار داده بودند منقضی
شده آن خانه مذکوره را صاحبش نخواهد انتقال نموده بفروشد بی
اذن صاحبش یا نه جواب چنانچه مرتهن وکیل بود از جانب راهن
در فروختن رهن از برای استیفاء دین خود مرتهن بفروشد
خانه و حق خود را استیفا نماید و هرگاه وکیل نبود چنانچه
ظاهر فرض سؤال است احوط آنست که اذن بگیرد از صاحب
و هرگاه ممکن نباشد رجوع کند بمجتهد جامع شرائط اثبات
حق خود را از دین راهن کند یا آنکه اذن بدهد داخل در
فروختن دهد سؤال زید بعض اجناس متفرقه بعمرو فروخته دین
خود را از آن محسوب داشته باز زید مذکور بهای اجناس
را از عمرو خریده بمبلغ معین بر یک فتحعلیشاهی معلق الوزن
بوعده یکسال بقیمت علاوه بر از آنکه خود فروخته بود
قدری نقد هم که از عمرو گرفته و تمسک داده بعد از مدت قبض اجناس
و مع وجه قرض الحسنه کارسازی نماید آیا این معامله چه صورت
دارد جواب این معامله چون که قرض تعیین ثمن شده چرا که ریال فتحعلی
شاهی معلق میباشد فسادش بخاطر نمیرسد سؤال دیگر آنکه بعد از مدت

یکسال زید بر بور ادای وجه مذکور عاجز مانده و برضا و رغبت ملک را بعمرو فروخته بقیمت مشخص و معین و وجه ملک را العوض طلب عمر از زید محسوب داشته و جواب این معامله اهم برای فتحعلی شاهی نشده جواب در این معامله هم ضرر و بنظر نمی رسد سؤال عقد النکاح و مزاوجت بچه لفظ از ایجاب و قبول واقع میشود در بین عروی عقد تصریح وکیلین باسم هریک از زوجین لازم است یا نه همچنین ذکر مهر وجوب دارد یا نه و بد خلقیتی در صحت عقد دارد یا نه و مهر لفظی که امر زوجیت و زن شوهری متحقق میشود ایجابا و قبولا بعض آنها نیز بفارسی بیان فرمائید و دیگر اینکه در اخذ مطلق مسائل نوشته حاکم شرع کافیست و مکلف بمدلول آن نوشته میتواند عمل کند یا اینکه شخص مکلف خود آید مسئله را از او بواسطه عادله اخذ کند و فرا گیرد و دیگر اینکه بتعیین وکیل احتیاج بصیغه مخصوصه دارد یا بهر نوع و هر قسم که وکیل کند زید عمر را از قبیل اینکه تو وکیلی یا اختیار سرداری و امثال اینها کافیست جواب عقد نکاح واقع میشود بلفظ زوجتک نفسی و انکحت نفسی و تطویل معارف ضرور نیست و قبول بلفظ قبلت واقع میشود و ذکر اسم زوجین در بین عقد لازم نیست و همچنین تصریح بخصوص مهر نیز لازم نیست

لازم نیست بلکه مهر

بلکه معهود نیست هر دو کافی و مجزی می باشد ما اخذ مسایل از مجتهد جامع الشرایط اخذ از نوشته او باعتبار است و در توکیل لازم نیست صیغه مخصوصه بلکه هر عبارت که دلالت کند بر نیابت کافیست بلکه مطلق فعل دال باو کافیست سؤال هر گاه از کسی مکرر نذر و عهد و یمین ها در شود که فلانه زن را بعقد خود در نیاورد در اینصورت آن زن باین شخص میشود ۹ حرام خواهد بود یا اینکه اگر زن را بحباله عقد درآورد و عقد مزبور صحیح خواهد بود و بعقد مزبور نذر و عهد و یمین منحل میشود و کفاره لازم میشود یا نه جواب حکم بحرمت شود بحیثیتی که عقد نباشد احتیاج بتأمل دارد و مراعات احتیاط در این باب بسیار نیکوست سؤال آیا زنی بچه بلا زنا حرام است میشود آیا جایز است که شرعا او را بحباله نکاح خود در آورد عقد او صحیح خواهد بود یا نه جواب بمجرد زنا تحریم نمیشود بلکه زنی بچه را می تواند بگیرد بعقد شرعی سؤال شیء الوزن را با امکان کیل و وزن میتوان معامله کرد یا نه جواب احوط کشیدن است و لیکن اقرب عدم لزوم است و صحت معامله است سؤال کثافات بول و غایط انسان را با خاکستر مغشوش کرده در جایی ریخته مدت دو سه ماه هم باران باو میریزد هم آفتاب و هم بول بر آن واقع میشود و رنگ آن نجاست در اول سیاه بود و حال هم سیاه است بر ما معلوم نیست که استحاله شده و ببارش طاهر شده یا بر نجاست باقی است

دکسی حکم در باد داشته باشد اول در کل طاهر با نهاده چند گام رفته بعد در سکل نجسی که عرض شد و بعد در کل طاهر قدری رفته و بعد رطوبتی در توی حکم پای او رسیده آیا پای آنکس طاهر است یا نه جواب هر گاه محل و سکی نجس شده و بعد شک حاصل شده در طهارت بنا را بر نجاست او میگذارد و لکن هر گاه جزئی تری بآن برسد حکم نمیشود به نجاست او بلکه باقیست بر طهارت و لکن مراعات احتیاط اولیست و هر گاه رطوبتی برسد و معلوم نباشد که آن رطوبت پاک بود یا نجس حکم به بقاء بر طهارت بالنسبه بملاقی کرده میشود سؤال چه میفر مایند زوجه که حسب زوج باشد در حال اختیار و صحت بدان بگوید بخدا بگوید الحیدا تو زیین بیفتی یا بیا یا به سوی آیا بلفظ ای جه عبارات ضعیفه بردوده میشود میان زوج و زوجه بجهه گفتن این کلام بینونت واقع میشود یا باید زوج از او اجتناب بکند یا نه جواب در این شکی نیست که صاحب اینکلام هر گاه جز دیگر قصد نکرده باشد از ان ظاهر لفظ را قصد کند کافر میشود سؤال زید دختر خود را بعمر داده است و در ضمن عقد شرط نموده که از بلده بیرون نبرد و آیا شرط صحیح است یا نه و زید میتواند بیرون ببرد و اگر دختر راضی باشد آیا رضای دختر شرط است یا رضای پدر دختر جواب احوط بلکه لازم وفا بشرط مفروضی که در ضمن عقد واقع

شده

برضای زوجه را لازمست و هر گاه زوجه راضی شود بخروج و ترک شرط جایز است مخالفت سؤال ضعیفه برادر یا خواهر شوهر خود را شیر بدهد آیا نشر حرمت زوجیت میشود یا نه جواب احوط نشر حرمت است و لکن حکم بنشر محتاج بتأمل است سؤال آیا آن سنگ و آلاتی که در سنگها که فرش حمام در روضه مطهره است میتوان نماز کرد یا معدنی است نمیتوان جواب این مسئله از جمله موضوعات است هر گاه الشخص دانست که معدنی است و هر سنگ نماز نکند و هر گاه دانست که معدنی نمیباشد و هر سنگ نماز کند و هر گاه شک کرد احوط ترک نماز است سؤال هر گاه رویت هلال رمضان نشود بسبب علتی مثل غباری یا ابری و غیر اینها و شهادت دو نفر از اهل بلده مقبول است یا نه جواب هر گاه دو نفر شاهد عادل شهادت بر رویت هلال بدهند شهادت ایشان مقبول است سؤال کسانیکه رویت هلال کردند و در نزد مجتهدین و علما و فضلا شهادت بدهند و برایشان ثابت شود آیا میشود کسانیکه در اطراف و اکناف نشسته اند بطریقه ایشان عمل کنند بدون آنکه کسانیکه رویت هلال کردند به بینند و از شان احوال بپرسند که حقیقت برایشان معلوم گردد یا نه جواب کسیکه تقلید مجتهد جامع الشرائط را بکنند و رویت هلال نزد مجتهدش ثابت شده باشد و او حکم کند بخوردن میتوانند خورد

سؤال مال مجهول المالک حکم لقطه است یا نه جواب بعد از تعریف
سنه او را التصدق میکنم سؤال زید وقف کرد مثلاً سه قریه را
بر اولاد عمرو بدون قید ذکور و اناث اولاً اینکه ذکر اولاد مطلق
شامل ذکور و اناث است یا نه بر فرض شمول آیا با وجود بودن طبقه
اول طبقه ثانی هم قسمت دارند یا نه بر فرض داشتن قسمت فیمابین طبقه
اول طبقه ثانی چه نوع قسمت خواهد شد بیان فرمائید جواب هرگاه عبارت
در وقف بر اولاد باشد شامل خواهد بود ذکور و اناث و طبقه اولی و ثانیه
و ثالثه و هکذا و فیمابین ایشان بالتسویه باید قسمت شود و هرگاه خلاف
شرط ذکوریت یا ترتیب نموده باید که مراعات شرطها در ضمن عقد وقف
شود سؤال حقیر قدری ملک دارم که منافع آن صرف معاش اهل
و عیال میشود و اما اگر آن ملک را بفروشم خرجی سفر مکه معظمه و نفقه
یک سال عیالم میشود آیا در اینصورت مکلف بفروختن ملک و رفتن
بمکه هستم یا نه و نیز از این اهم قادر بر عملیکه گذران نشود نیستم بیان فرمائید
جواب هرگاه ثمن ملک مذکور بنحوی باشد که خرج رفتن بمکه معظمه و برگشتن
و نفقه عیال واجب النفقه و چیزی باید که کفایت او نماید بجهتیکه
مضطر در شدت و پریشانی و سائل بکف نشود حج بر او لازم است
مجملاً دعای رجوع بکفایت را شرط میدانم در وجوب حج سؤال هرگاه
زید یک قطعه باغ را که مشتمل به ... وقف بر فقرا نموده و حال باغ مذکور

خرابه

خرابه بایر افتاده و نفعی بفقرا نمیرسد و طاحونه که سالی مبلغی نفع
کلی دارد در جنب آن باغ میباشد که میفروشند آیا متولی وقف
میتواند که القطعه باغ خرابه را بفروشد و بعوض آن طاحونه را بخرد
و وقف نماید جواب هرگاه باغ از غرض افتاده نفع بهیچوجه بفقرا
نمیرسد متولی میتوانند که باذن حاکم شرع بفروشد و بعوض آن باغ
دیگر بخرد و وقف بر فقرا نماید سؤال املاکی را اشتراکاً مشاع
در میان چند نفر برادر و خواهر داشتیم و تصرف در آنها برادر
بزرگ بود و کمترین را اصلاً نمیدانستم آن املاک و محصول را
برات میکرد و علم دارم که زکوة آن باید داد و حالا باید زکوة
متعلقه بمحصول سابق را از حصه خودم بدهم یا نه و بر فرض لزوم دادن
ابهام و اجمالی در قدر آنها هست و تعیین آن در کمال صعوبت است با حکیم
که برائت ذمه حاصل شود جواب هرگاه تفریط در دادن زکوة واقع شده
باشد باید عوض داده شود و احتیاط القدر داده شود که یقین کند در ذمه
چیزی نیست سؤال رعایای چند دارم که زکوة محصول آنها تعلق
میگیرد و ایشان در ادا نمودن آن تأملی دارند و موعظه هم بانها
تأثیر نمیکند و بهیچ قسم نمیتوان گرفت مگر بتسلط عرفی آیا نمیتوانم
شرعاً زکوات غلات ایشانرا گرفته بمستحقین یا مجتهد جامع الشرائط
برسانم یا نه جواب بر جناب امر بمعروف نهی از منکر واجب است

واجب است که ایشانرا وادار بدادن زکوة واجب اگر چه بزور عرفی
باشد سؤال شخصی دختری را بعقد در آورده و در شب زفاف که تصرف
کرده باکره نبوده و آن شخص آن عیب را پنهان کرده و حال مدتی از این
مقدمه گذشته و اولاد از آن زن بهم رسیده از باب آن اولاد نقصی
هست یا نه و از برای حق و مهر آن چه صورت دارد و چه باید کرد جواب
اما حق و مهرش بحال خود باقی است و در اولاد نقصی بنظر نمی آید سؤال هرگاه
شخص زمینی را که وقف اولاد باشد از موقوف علیه اجاره نماید و بعد از
اجاره در آن زمین بنای عمارتی بگذارد و بعد آن خانه را بدیگری فروخته
و در بین مبایعه اسم وقفیت زمین و اجاره مذکوره نشود و مشتری هم
عالم بوقفیت آن زمین نباشد آیا و الحال هذه والمبایعه صحیح و زمین
وقف در عرض مدت اجاره تابع اعیان بوده و متعلق بمشتری خانه
خواهد بود یا متعلق بمستأجر بایع بود و بعد از مبایعه آیا بایع حق
خواهد رسید که دخل و تصرف در زمین بقدر حقوق اجاره نماید یا بمحض
مبایعه سلب حقوق او شده نخواهد بود جواب لعل بعد از اطلاع مشتری
کالبایع بر وقفیت زمین بلا اشکال زمین داخل مبیع نخواهد شد
و بیع صحیح بالنسبه به سایر اجزاء مملوکه و اما استحقاق مشتری منافع
زمین منفعت بایع را خالی از اشکال نیست سؤال هرگاه زید دختری را

منعه

منعه کند و نخواهد بگذارد که او را ببرد میتوانند وطی در دبر او بکند یا نه
جواب بلی میتواند ولکن احوط ترک است سؤال هرگاه زید با زن
خود جماع کند بقصد دیگری اجنبی یا زن دیگرش آیا جایز یا نه
جواب حرمت آن بر داعی معلوم نشده و احتمال بجواز در غایت
قوه است سؤال هرگاه زید دو زن داشته باشد در حضور دیگری
با دیگری جماع کند جایز است یا نه جواب در صورتیکه مستلزم حرام نباشد
فی حد ذاته مانعی ندارد سؤال هرگاه زید ودیعه نزد عمرو گذارد
و عمرو میخواهد بسفر رود و زید حاضر نبوده باشد عمرو چه کند جواب با عدم
اذن مودع احوط ترک سفر است بلکه واجب است هرگاه حفظ امانت
موقوف بر آن باشد سؤال هرگاه زید ودیعه نزد عمرو گذارد و بعد بگوید
که هرگاه بسفر میروی ودیعه مرا همراه ببر و الحال که عمرو بسفر میرود و احتمال ضرر
از برای ودیعه مذکوره میدهد با وجود این آیا ودیعه را همراه ببرد
یا نه جواب مجرد احتمال ضرر منع سفر نمیکند بلی هرگاه ظن بتلف
باشد لازم است که با خود ببرد سؤال هرگاه ملک مفتوح العنوه
حاکم عرف جبراً و قهراً حق امام را بگیرد آیا ذمه مزارع بری
میشود یا نه جواب ظاهر آنست که بری الذمه میشود در
صورتیکه جابر سلطان مخالف باشد بلکه دور نیست که اگر سلطان
مطلق سؤال هرگاه زید غائب شود که بجهته عمرو عبا و قبا بعمل

بعمل آورد و با نطریق که واجب شده شرعاً بر نائب که آن عبادت بلکه
منوب عنه بعمل آورد آیا عمر میتواند که آن عبادت را در ولایت دیگر
بعمل آورد یا نه و این در حالتی که شرط نشده است فیما بین
نائب منوب عنه جواب چنانچه عمل آوردن عبادت در بلد
دیگر منافات با شرط و مستلزم حرام نباشد مانعی ندارد و
محلل از معصیات و لوازم شرعیه اجاره نیست بعمل نیاوردن
عبادت در بلده دیگر سؤال هرگاه زید با عمر ملاعبه کرد بنحوی
طریق که زید ذکر خود را بالای دبر عمر مالید بدون انزال یا با انزال
آیا عمر میتواند که خواهر زید را بگیرد مفروض اینست که از دو پدر زید
و یک مادر یا بالعکس جواب چنانچه دخول حشفه در دبر اتفاق
افتاده ولو جزء از آن تزویج معروضه صحیح است مطلقا سؤال زید
دختر خود را بنکاح پسر عمر درآورد و عمر یک دانگ خانه از مال
خود جزء صداق زوجه مشار الیها نمود بعد الله القرف زوجه را
عمر رجوع بخوانه نمود آیا میرسد والد را که استرجاع خوانه
مرقومه را نماید یا در جزء صداقیت باقیست و بر فرض رجوع
بخوانه زوجه را میرسد که ادعای قیمت خوانه را از زوج نماید
بمهر المثل بر میگردد جواب چنانچه عمر خوانه مفروضه را بعقد

شرع

شرع صداق زوجه پسرش قرار داد و مال او کرد دیگر نمیرسد او را
که بدون سبب شرعی استرداد نماید چنانچه فیما بین منازعه باشد باید
در خدمت مجتهد جامع الشرائط قطع نماید سؤال هرگاه ده
عدد اشرفی را یا دوازده عدد اشرفی و یا ده روپیه یا ده
عدد روپیه لو عده یکسال بعنوان مصالحه معامله نمایند صحیح است
یا نه جواب در صلح نقدین قبض مجلس شرط نیست علی الاقرب
ولکن احوط مراعات عدم حصول ربا است پس معامله مفروضه از
جهت اشتمالش بر ربا محل اشکال است والا از جهت عدم قبض
مجلس صحیح است هو العالم سؤال ده عدد اشرفی را بصد عدد روپیه
و یا ده عدد روپیه بدو لنده اشرفی بعنوان مصالحه معاطاة باید
صحیح است یا نه و بنا بر صحت طریقه صیغه مصالحه شرعی آن
را بیان فرمایند جواب چنین مصالحه بنا بر اقرب جایز است و کا
فیست در صیغه مصالحه صالحتک هکذا و صیغه عربی
نزد داعی جایز است اگرچه ترکی و هندی باشد سؤال هرگاه
شخصی خواهد که رد مظالم بکند خودش میتواند و یا اینکه باید بفقیه
جامع الشرائط برساند و در صورت تعذر فقیه چه نحو باید
کرد و کدام یکی از طالب علم و سادات و عوام الناس احق اند
و هرگاه بطلبه بدهد در عوض آن برای صاحبش قرآن بخواندن

و یا روزه لازم است یا نه جواب رد مظالم اقسام است آنچه در آن
خمس واجب است آنچه سهم امام علیه السلام میباشد باید بمجتهد جامع شرائط
برساند و بقیه را خود اختیار دارد و آنچه از بابت صدقه واجب
است خود میتواند که بفقیر بدهد و احوط آنست که بسادات
ندهد و حقیقت کسی از عوام بنظر نمیرسد و در عوض قرآن خواندن
یا روزه داشتن واجب نیست سؤال جاجیم فرنگی که قبضه آن
از استخوان مجهول الحال است در حالت نماز نزد مقتدی بودن چه صورت دارد
جواب احوط اجتناب است ولکن اقرب جواز است سؤال هرگاه
قبضه اش صدف باشد چه طور است جواب هرگاه صدف باشد ضرر ندارد
سؤال زنان با زن مختلفه در اثنای عده موجب حرمت ابدی
میشود یا نه جواب ظاهر آنست سؤال تصرفات منجزه مریض
از قبیل هبه و غیرها از ثلث است یا از اصل مال جواب محل اختلاف است
و داعی را قول محقق در این نیست و احتیاط را مهما امکن منظور
میداریم سؤال هرگاه بمال حرام موازی یک راس جاموس ابتیاع
نموده باشد و نتاج بسیار و منافع بیشمار از او بعمل و حصول آید
و بعد بداند که این بیع فاسد است در اینصورت جاموس مزبور
با نتاج و منافع بصاحب مال میرسد یا بصاحب جاموس میرسد

و با تقدیر

و با تقدیر رسیدن بآن و جهل بحکم مال مجهول المالک در غلط است
سؤال عباهائیکه در اصفهان میبافند راه راه که یک راه مثلا
یکسر حریر محض است و یکراه هم بآن معتدل مخلوط بریسمان است
یعنی تارش هم حریر محض است و پود یکراه هم حریر محض است و پود یکراه
دیگر ریسمان محض است آیا نماز در آن عباها چه صورت دارد
جواب هر وقت عبای مذبور ممزوج باشد بحریر بحیثیتیکه آنرا
حریر محض نگویند جایز است از برای مردان پوشیدن آن و نماز
گذاردن در آن و فرقی نیست در جواز نماز در آن بلی آنکه
حریر آن بیشتر باشد یا کمتر باشد یا مساوی و لهذا آنچه فرض
شده حریر محض نگویند پس نماز در آن جایز میباشد سؤال
میراث زوجه از زوج خود از چه چیز است و از چه چیز نیست جواب
زوجه خواه ذات ولد باشد و خواه غیر ذات ولد از زمین مطلق
چیزی نمیبرد نه عینا و نه قیمتا و از ابنیه و از آلات بنا و نخیل و اشجار
قیمت میبرد نه عین و از سایر چیزهای دیگر مثل اساس البیت
عین ارث میبرد و نه قیمت سؤال هرگاه انبار وقف را بالانکه
مجتهد نباشد بجهت مصلحتی فروخته باشد التصرف مشتری
جایز است یا نه جواب در بعض صور مثل آنکه از مجتهد جامع

الشرایط وکیل و ماذون بوده جایز نیست هرگاه آن مصلحت شرعاً
مجوز بیع باشد والا فلا و هرگاه من قبل نفسه کرده اقرب عدم صحت
معامله است سؤال زید صد قروش پول نقد از مال امام علیه السلام که
شخص مدیون پنجاه قروش دیگر از عمرو طلب دارد و آن مرده است
در غیر آن ولا و مالش هیچ موجود نیست و زید مدیون خانه را با آن پنجاه قروش
غایب سادات داده با اذن وکیل مجتهد عصر و آنها هم قبول نموده
اند آیا زید مذکور بری الذمه میشود یا نه جواب چنانچه خمس تعلق بذمه
زید گرفته باشد اهم چنان که ظاهر فرض سؤال است نمیتواند خمس در فقط
در برائت ذمه خود بدهد پس آنچه به سادات بطریق المذکور رسیده
است بری الذمه خواهد بود اما آنچه غایب است محض قبول سادات
مال ایشان نمیشود و شخص مدیون نخس بری الذمه نمیشود سؤال
هرگاه کسی شارع تنگ عبور بر ایشان بجهة مصلحت آنکه گشاده تر شود در زرد
اسان تر باشد یا از اراضی دیگر که از ملک خودش باشد گشاده تر باشد
و کوچه هم راست شود خواهد معاوضه نماید جایز است یا نه جواب
هرگاه شارع سلطانی و عام نیست میباشد و هر وجهی اقرار اید از ملک
خود مانعی ندارد اما هرگاه خواسته باشد که معاوضه نماید شارع را
بملک واسع جوازش آن بنظر نرسیده بلکه اقرب عدم جواز است
سؤال زید املاکی را وقف کرد از برای اولاد عمرو بر اولاد اناث
عمرو از آن موقوفات نمیدادند آیا بر اولاد اناث عمرو از آن

موقوفات

موقوفات نمیدادند آیا بر اولاد اناث عمرو از آن موقوفات
باید داد یا نه املاک مذکور قسمت قدیمی میباشد آیا آن قسمت
را می توان برهم زد یا نه و وقف نامچه هم در دست نداریم جواب
هرگاه معلوم شد که املاک مذکوره وقف شده بر اولاد عمرو داخل
میشود ذکور و اناث در معنی اولاد پس باید باولاد اناث هم بدهند
و مجرد ندادن در سابق حجت شرعیه نمیباشد و وقف قابل قسمت
نمیباشد سؤال زکوة فطره پدر به پسر لازم است یا نه و پسر هم طالب علم
میباشد و پدر آن قدر استطاعت ندارد که متحمل اخراجات پسر شود
جواب احوط اینست که پدر زکوة خود را به پسرش ندهد و لکن زکوة
عمرو را میتوان داد به آن پسر هرگاه مجمع شرایط استحقاق
زکوة باشد سؤال هرگاه پدران رضای مالک تمکین بمواقعه
دهد و بعد از وقوع مواقعه از نطفه بعمل آید آیا حرام زاده است
یا نه و بر تقدیر اولی حرام زاده نجس العین است یا نه و علی کل التقدیرین
آیا بیع او صحیح است یا نه و بر تقدیر اول آیا بعد از اطلاع مشتری باینکه احتیاط
اجتناب از حرامزاده است خروجاً عن شبهة الخلاف قادر بر فسخ
است یا نه ~~و بر تقدیر اول آیا بعد از اطلاع مشتری باینکه احتیاط~~
~~اجتناب از حرامزاده است خروجاً~~ و این عیب است یا نه جواب
هرگاه فاعل و مفعول هر دو عالم بحرمت و مختاراً عمل شنیع

بجا آورده اند بلا اشکال آن طفل حرامزاده است در صورتیکه مالک
راضی باین عمل فیما بعد نشود اما نجاست حرامزاده محل خلاف است
و بر داعی ثابت نشده و ممکن مراعات احتیاط اولی میباشد
و نیز بر داعی نجاست بیع آن طفل ثابت نشده سؤال خواهر خود را
زید نزد عمرو رهن گذارده بدون اطلاع عمرو بدیگری فروخته است آیا
آیا بیع صحیح است یا باطل قلمی فرمایند جواب در صورتیکه عمرو مرتهن
راضی نشود بیع مذکور فاسد است سؤال آیا خمس را کسی نمیداند
که چگونه باید داد و چگونه واجب میشود همین قدر فهمیده که واجب است
و لکن اینکه مشهور بسیادات باشد باید داد و نصف آن که رسد
امام است بحاکم شرع باید داد و نمیدانست که رسد امام علیه السلام
وداده بعد قدری رسد امام را داده و آیا این نوع خمس دادن
جایز بوده یا نه جواب خمس از جمله عبادات است مثل نماز پس
باید عارف بمسائل او شود و جاهل مسئله در آن معذور نیست
مثل نماز پس هرگاه خمس داده شده بر خلاف شرع بوده و مقصر
باشد شخص عامل جاهل باید اعاده کند سؤال از فواکه آنچه آب
جوشیده شود آیا باید ثلثان شود یا نه جواب لازم نیست که آب
ثلثان در آب فواکه غیر انگور و مویز سؤال آیا سرمه چوب
که بچشم کشند و رنگ آن بچشم باقی باند ضرر بوضو دارد یا نه

جواب

جواب هرگاه جسم مانع از رسیدن آب رفع شده باشد مجرد
رنگ مانعی ندارد سؤال زید متوفی وصیت نموده که مال مرا
بعد از فوت من صرف فقرا و سادات نمایید و توقف نمایند
بجهة آنکه اموال کمتر از ثلث من است و دو ثلث بیشتر در دست
ورثه است آیا وصی را میرسد که حساب نکرده اموال مزبوره را صرف
مصارف معینه نماید و موصی را تصدیق کند یا باید صبر نماید و وصیت
را تاخیر بیندازد و بر فرض جواز صرف و عدم جواز تاخیر اگر بعد از
حساب بیشتر از ثلث صرف شده باشد چه حکم دارد جواب
لازم نیست وصی که صبر نماید و میرسد او را که صرف نماید در مصرفیکه
موصی معین نموده است و هرگاه بعد از صرف معلوم شد که زیاده
از ثلث مصرف رسیده ورثه راضی بتصرف زاید نشده استرداد
نماید از اشخاصیکه بایشان داده و هرگاه ممکن نباشد احتیاطاً
وصی غرامت کشد بلکه وجوب او خالی از قوت نیست سؤال
شخصی مثلاً بقدر بیست تومان پول بطریق معامله از زید گرفته و با پول
خود مخلوط کرده بعد معلوم شد که زید مذکور خمس نمیدهد آیا در این صورت
این شخص مفروض چه کند و هرگاه قبل از گرفتن پول علم داشته باشد
داشت که خمس نمیدهد چه کند و هرگاه کسی مظنه کند که زید خمس نمیدهد
آیا معامله کردن با او چه صورت دارد و هرگاه مظنه کند که از شخص

اگر گندم گرفته زکوة نمیدهد آیا این شخص زکوة گندم را باید بدهد یا خیر
جواب هرگاه آنچه گرفته از زید یا میگیرد نداند که در عین آن خمس
یا زکوة ست مانعی ندارد و مسئوال در آن تصرف نمود و اللهم
مشروع هر آن مال مال دهنده است اگرچه بداند که او خمس و زکوة
نمیدهد و در مال فی الجملة خمس یا زکوة هست باشد و معامله با چنین
کسی مانعی ندارد هرگاه عین مال حرام را نداند **سؤال** زید متوفی
شده و عمر را وصی خود کردانید و مخلفات اسباب دکان او را بجا زید
اهل خبره بقیمت رسانیده و مشتری نقد در مقابل نبود و وصی با سایر
مسلمین صلاح در آن دانسته اند که لذا متروکات متوفی دکان قنا
دی که در اجاره بود مشغول قنادی وصی مشغول شود الا انقضای
زمان اجاره و خیال نموده و بعد از انقضای بعض اجناس را قیمت
نازل شده آیا جبر نقصان بر وصی لازم است یا آنکه بر ورثه است
جواب تا خبر نمودن وصی را اجاره دادن دکان و اسباب هرگاه
بجهة حاکم شرع جامع الشرایط بوجه معتبر شرعا ثابت شده بود و وصی
چیزی نمیباشد ولکن تردد دارم تأخیر نمودن انفاذ وصیت با آنکه
باید شرعا تأخیر نشود و جایز بدانند نیست و همچنین اجاره دادن
با آنکه مقصود موصی نبوده جواز آن شرعا ثابت نشده و هرگاه
بدون فتوی مجتهد جامع الشرایط استعمال را نموده شاید احوط
غرامت کشد وصی ولکن الحال وجوب آن بر داعی معلوم نمیباشد

هو العلی

184

هو العالم **باب** در صلوة است **سؤال** شک در عدد
نماز ثنائیت چه طریق است آیا بنا را بر اقل گذارد یا بر اکثر **جواب**
بنا را بر اقل میگذارد در جائیکه شک رکعات بر نگردد و الا باطل
خواهد بود **سؤال** متابعت کردن ماموم را با امام در اقوال و افعال
کلام واجب است **جواب** پس جایز نیست تقدم بر امام و احوط
مراعات تاخر است و ترک مساوات و اما در اقوال واجب نیست
الا در تکبیرة الاحرام **سؤال** هرگاه شخصی وضو ساز د آبرا در وقت
شستن رو از بابت مقدمه بالاتر از رستنگاه مو بریزد و وقت مسح
پیش سر دست با آن تری برسد و از آن مسح پا ها نماید چه صورت دارد
جواب هرگاه رطوبت خارجه از آب وضو بسیار باشد و ممزوج شود
با آب وضو بحیثیتیکه در عرف نگویند مسح ببلل وضو اتفاق افتاده
باشد یا شک در آن کند وضو باطل خواهد بود **سؤال** غسل ارتماسی
همان فرو رفتن جمیع بدن است در آب یا بیرون آوردن جمیع بدن
هم ضرور است یا بیرون آوردن تنها است در فرو رفتن **جواب** غسل
ارتماسی تمام میشود بعد از رسیدن آب بجمیع اعضائیکه واجب است
غسل آن و بجهت خروج از آب مدخلیتی ندارد **سؤال** ذکر رکوع
و سجود را باید معین نماید میانه این سه ذکر یا نه **جواب** بلی واجب
ست تعیین واجب از مستحب **سؤال** آیا واجبست فرق نماید

میان واجب و مستحب در افعال نماز و روزه یا نه **جواب** تمیز واجبات
از مستحبات و معرفت صفت افعال از حیثیت وجوب و استحباب
احوط است ولکن حکم بوجوب محل اشکال است بلکه ظاهر عدم وجوب
ست **سؤال** هرگاه کسی عاری الجسد باشد از مسائل دینیه و مسلم هم
اشخاص چه صورت دارد آیا میتواند که نماز خود را قضا و روزه خود
را بجا آورد یا نه **جواب** احتیاط این است که چنین شخصی سفر نکند
و هرگاه بکند احتیاط جمع کند **سؤال** هرگاه زید جزء بدهد عمر را که فلان
چیز نجس است و عمر یقین بر نجاست ندارد ولکن از برایش ظن حاصل است
آیا عمل بظن واجب است که بکند یا نه **جواب** عمل بظن در این مقام واجب نیست
در صورتیکه مخبر غیر عدول باشد ولکن احوط مراعات ظن است **سؤال**
هرگاه زنیب تمام بر سر و عادة حیضش بوده بلکه سه روز از عادة
مستمره حد حیضش گذشته که خون جزئی کمی دیده است بنا بر استحاضه
گذاشته در وقت نماز عصر نماز کرده و الیوم بقدر رشته ناخنی دید
و دیگر ندید تا وقت غروب سیم بقدر رشته ناخن احتمال میرود
این چند کلمه اضافه باشد دیده دیگر ندید تا وقت غروب بقدر رشته
ناخنی دید در اینصورت چه کند بنا را بر استحاضه گذارد یا عمل حیض
کند **جواب** خدا که علم دارد که حیض و غیر استحاضه نیست بنا را
بر استحاضه میگذارد و عمل آنرا ایجاد آورد و هرگاه مشتبه شد
بین الحیض و الاستحاضة مراعات احتیاط باینکه غسل حیض را

عمل

185

بعمل آورد با عمل استحاضه و نماز گذارد شاید اولی باشد **سؤال** هرگاه
شخص محتلم شود که شغل ذمه فقضات غسل بکند اما نماز قضا بکند ارد
و غسل را تا رسیدن وقت حاضره از نواقضات نگه دارد آیا غسل
را تا رسیدن وقت حاضره از نواقضات نگه دارد آیا غسل
این شخص صحیح است و با آن غسل حاضره را میتوان بگذارد و یا اینکه
غسلش فاسد و در وقت حاضره محتاج بغسل دیگر است یا نه **جواب**
غسل او صحیح است و هرگاه خود را از نواقضات نگاه داشته تا
وقت نماز داخل شود با آن غسل نماز بجای می آورد نماز صحیح است
سؤال تشهد واجبی را بیان فرمائید که کمتر از آن مجزی نیست
جواب احوط بلکه اقرب است که مصلی بگوید اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بغیر صلوات اللهم
صل علی محمد و آله هم جایز است لکن خلاف احتیاط
ست و اما در تشهد غیر آن جایز نیست **سؤال** رکن نماز بنا
بر رای الفاضی چند است و بیان فرمائید که کدام است **جواب**
داعی در اصلاح العمل ایراد نموده اکثر ارکان را مجملا تکبیرة الاحرام
و قیام متصل برکوع و رکوع و سجود از جمله ارکان میباشد و اما
نیت در اکثر امور یا رکن شریک میباشد **سؤال** جوب و حصر

حکمش حکم زمانی است که آفتاب آنها را پاک میکند یا غیر و هرگاه رطوبت نجس با آفتاب خشک شود و بعد با رطوبت بچیزی ملاقات کند آیا آن چیز نجس است یا طاهر جواب هرگاه خشک نمود آفتاب به طهر آن شد ملاقی رسیدن آن نجس نمیشود سؤال و هرگاه جزئی از زمین محصور یا جزوی از فرش نجس شود و مشتبه شود آیا اجتناب از کل فرد است یا نه جواب اجتناب از کل ضرورست در سجود ولکن چیزی رطوبتی با آن برسد و معلوم نباشد که بنجس رسیده یا نه و آن شیوه ملاقی باقی بر طهارت خواهد بود سؤال هرگاه مظنه حاصل شود بجزء مشتبه آیا تطهیر مظنون کافیست یا تطهیر کل ضرور است جواب ظن درین مقام اعتبار ندارد سؤال دیگر ادخال نجاست مطلق در مسجد حرام است یا نجاست مسری جواب احوط عدم ادخال نجاست مطلقا و لکن اقرب جواز ادخال نجاست غیر مسریست سؤال هرگاه نجاست در مسجد باشد و ما دامیکه ازالهٔ نجاست نشود نماز صحیح است یا نه جواب احوط مراعات فیدست سؤال دو نفر با هم معامله میکنند بفروش رایج و یا فروش ربائی یا آنکه فعل حرامی کنم و آن لباس که گرفته پوشیده و غذائی که گرفته خورده و زنی که گرفته مهرش بفروش ربائی داده و اولاد ازو بعمل آید در اینها چه باید کرد و دیگر در عجم با هم با طریق معامله میکنند مثل اینکه چیزی را میخرند بچند شاهی و چند عباسی و چند هزار و چند تومان آیا اینها همه مثل آنها فاسد میباشد

یا نه جواب فروش رایج در سال هر چند مثل آنهاست در عدم تعیین جنس کرز طلاست یا نقره است و یا پول سیاه اگر بیع و شری با آنها بشود اگر کلی است فاسد است و اگر جزئی است اگر مشاهده و محسوس دیوان میشود بحیثیتیکه معلوم شود که جنس آن چیست غایت الامر بتعبیر از آن برایج دیوان شده بیع صحیح است و اگر جزئیست و لکن معلوم نشود که عین خارجی از چه جنس است فاسد است در عقد نکاح جرئت حکم بفساد نمیکنیم و در صورتیکه فاسد است تصرف

در بیع حرام است و متصرف
ضامن است مگر آنکه اهل فتوی
قطع بغیر که معامله فاسد کند
که اثم و ضمان منتفی است

الحمد لله العالم
تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد

بدانکه ای مکلف که اصول دین پنج است و واجب است بر هر بالغ و عاقل بدلیل عقلی بداند و هر که نداند کافر و مستحق

آتش جهنم است پس باید دانست که خالقی هست که جمیع مخلوقات عالم را آفریده است زیرا که چون عالم متغیر است و غیر شاید که متغیر مخلوق نباشد و هر مخلوقی البته خالقی دارد پس معلوم شد که خالقی هست که این موجودات را آفریده و از کتم عدم بوجود آورده است و این خالق چند صفت دارد که در اخبار متواتر مسطور است و الجمله هشت صفت در آن موجود است که آنها را صفات ثبوتیه گویند و از هفت صفت مبراست که آنها را سلبیه گویند اما صفات ثبوتیه که باید بدلیل عقل دانست این است که قادر و عالم و حی است و مرید و مدرک است و هم قدیم و ازلی و متکلم صادق اول قادر یعنی خدای تعالی تواناست زیرا که اگر توانا نباشد عاجز خواهد بود و عجز نقص است و نقص بر خدا روا نیست دوم عالم است یعنی خدای تعالی داناست زیرا که اگر دانا نباشد نادان خواهد بود و نادانی نقص است و نقص بر او روا نیست سیم مرید است یعنی خدای تعالی اعمال نیک بنده را از او میخواهد زیرا که عمل نیک را خواهان نباشد تکلیف عبث و بیفائده خواهد بود و فعل عبث قبیح است و قبیح بر او روا نیست چهارم مدرک یعنی خدای تعالی دریابنده است زیرا که اگر دریابنده نباشد ناقص است و نقص بر خدا روا نیست پنجم

حی است یعنی خدای تعالی زنده است زیرا که اگر زنده نباشد نقص او لازم است و نقص بر او روا نیست ششم قدیم ازلی است یعنی خدای تعالی همیشه بوده است و خواهد بود زیرا که اگر قدیم نباشد محتاج بقدیم دیگر خواهد بود و احتیاج نقص است و نقص بر او روا نیست هفتم متکلم است یعنی خدای تعالی سخن آفرین است زیرا که اگر سخن آفرین نباشد عاجز خواهد بود و عجز نقص است و نقص بر او روا نیست هشتم صادق است یعنی حق تعالی راست گوست زیرا که اگر راست گو نباشد دروغ گو خواهد بود و دروغ بر او نقص است و نقص بر خدا روا نیست اما صفات سلبیه هفت است نه مرکب بود و جسم نه جوهر نه عرض نه مرئی نه محل بیشریک است معانی تو یقین دان خالق اول مرکب است یعنی خدای تعالی مرکب نیست زیرا که اگر مرکب باشد محتاج باجزا خواهد بود و احتیاج نقص است و نقص بر او روا نیست دوم جسم است یعنی خدای تعالی جسم نیست زیرا که اگر جسم باشد محتاج بمکان خواهد بود و احتیاج نقص است و نقص بر او روا نیست سوم مرئی یعنی خدای تعالی دیدنی نیست زیرا که اگر دیدنی باشد جسم خواهد بود و هر جسم محتاج بمکان خواهد بود و احتیاج نقص است و نقص بر او روا نیست

چهارم محل نیست یعنی خدای تعالی مکانی ندارد زیرا که اگر مکان
داشته باشد محتاج است و احتیاج نقص است و نقص بر او روا نیست
پنجم بی شریک است یعنی خدای تعالی شریک ندارد زیرا که
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و اگر احتیاج
شریک داشته باشد نقص خدا لازم می آید و نقص بر او
روا نیست ششم معانی یعنی صفات ثبوتیه او عین ذات
اوست و غیر ذاتش نیست زیرا که اگر غیر ذاتش باشد محتاج
است و احتیاج نقص است و نقص بر او روا نیست هفتم
غنی است یعنی خدای تعالی محتاج نیست و بی نیاز است از زن و
فرزند و نسل و پیوند و صاحب جاه و جلال است و خالق است و همه
مخلوق با او محتاج میباشند و او بکسی محتاج نیست زیرا که
اگر محتاج باشد و احتیاج نقص است و نقص بر خدا روا نیست
بدانکه اصول دین پنج است و اصول مذهب دو تاست و باید
به دلیل عقل دانسته شود که اصول دین اول توحید دوم نبوت
سوم معاد و اصول مذهب دو تاست اول عدل دوم امامت توحید
یعنی خداوند عالم یکیست و دو نیست و شریک و مثل و مانند
ندارد زیرا که اگر شریک و مثل و مانند داشته باشد در ایجاد

وفنای

وفنای عالم محتاج بشریک خواهد بود و احتیاج نقص است
و نقص بر خدا روا نیست عدل یعنی خدای تعالی عادلست
و ظالم نیست زیرا که اگر عادل نباشد ظالم خواهد بود و ظلم
قبیح است و قبیح بر خدا روا نیست نبوت یعنی یکصد و بیست
چهار هزار پیغمبر از جانب خدا و رسول اند و ختم ایشان محمد ابن
عبد الله ابن عبد المطلب ابن عبد الهاشم ابن عبد المناف است
امامت یعنی دوازده امام که اول ایشان جناب امیر المومنین ع
که پسر عم پیغمبر آخر الزمان است و بعد از وی امام حسن و بعد از
وی امام حسین است و بعد از وی امام زین العابدین است و بعد از
وی امام محمد باقر و بعد از وی امام جعفر صادق و بعد از وی امام
موسی کاظم است و بعد از وی امام رضا ع و بعد از وی امام محمد
تقی و بعد از وی امام علی نقی و بعد از وی امام حسن عسکری ع و بعد
از وی حضرت صاحب الزمان علیه السلام و خلیفة الرحمن
و بعد از رسول خدا جانشین و امام بر حق است و حجت خدای تعالی
بر جن و انس میباشند زیرا که امامت لطف است و لطف
بر خدا واجب است معاد یعنی روز قیامت و زنده شدن
خلایق در صحرای محشر بجهة حساب و صراط و میزان و بهشت

و دوزخ آنچه پیغمبر و دوازده امام خبر داده اند حق است زیرا که
اگر درست نباشد آنچه حضرات معصومین صلوات الله علیهم خبر
داده اند دروغ خواهد بود و ظلم است که خداوند عالمیان
دروغ گو را امام و پیشوای مخلوقین خود کرده اند و ظلم قبیح است
و قبیح بر خدای عز و جل روا نمی باشد تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه چون بعضی از مسائل فروع دین را لابد است مکلف که یا به اجتهاد
یا به تقلید مجتهد حی جامع الشرایط بداند و عمل نماید لهذا
چون در این عصر الحقار یافت در رجوع بفتاوی عالیجناب فضایل
مآب قدوة العلما و الفضلا فخر المحققین و المدققین علامی
فهامی مرجع للاحکام آقای آقا سید محمد طباطبائی دام عمره این
بی بضاعت چند مسئله بر سبیل اختصار از کتاب فتاوی ایشان
که مسمی باصلاح العمل مومنین است از موعظات ایشان انتخاب
نموده امید که با رضای باری تعالی عز اسمه موافق بوده باشد بدانکه
فروع دین شش است اول نماز دوم روزه سوم زکوة چهارم خمس پنجم

ع

ع جهاد و دیگر واجبات بر هفت قسم است اول واجب
عینی دوم واجب کفائی سوم واجب موسع چهارم واجب مضیق
پنجم واجب فوری ششم واجب مخیر هفتم واجب مشروط هشتم
واجب عینی یعنی چون آدمی بحد التکلیف رسید آنچه خدای تعالی بر او
واجب نموده خود بجا آورد تا حیات دارد و نمیشاید که دیگری
بنیابت او بجا آورد اما واجب کفائی مثل نماز میت
هر که مطلع شود باید برود و نماز کند و جوبا اما اگر دیگری بر آن نماز
کند از گردن او ساقط میشود اما واجب موسع مثل نماز
صبح که وقتش از طلوع صبح صادق تا طلوع آفتاب است و دیگر مثل
نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا از اول مغرب تا نصف
شب که وقت آنها وسعت دارد اما واجب مضیق مثل
روزه رمضان اما واجب فوری آن است که اگر کسی
معصیت بکند بالفور باید توبه کند زیرا که اگر فورا توبه نکند
مثل کسیست که همیشه در آن گناه باشد اما واجب مخیر
مثل کسیکه بگیرد روزه ماه رمضان را عمدا بخورد مخیر است
ما بین سه قسم کفاره یا دو ماه متوالی روزه بگیرد یا بنده
بخرد و آزاد بکند یا شصت مسکین را طعام دهد اما واجب

شروط یعنی کسیکه بنماز تو قیمیری ایستد باید شرایط نماز خود را بداند و از جمله شرایط نماز طهارت از حدث است و آن

بر سه قسمست وضو و غسل و تیمم و آب وضو و غسل باید مطلق باشد و مضاف و غصبی و نجس نباشد و پاک باشد

اما واجبات وضو هفت است اول نیت دوم شستن رو سوم شستن دستها از مرفق تا سر انگشتان چهارم مسح سر پنجم مسح پاها ششم ترتیب هفتم موالات و باطل کنندهٔ

وضو هشت چیزست اول بول دوم غایط سوم باد چهارم خواب پنجم بیهوشی ششم مستی هفتم دیوانگی هشتم استحاضه قلیله و هر

گاه در وضو غلط واقع شود عمداً یا سهواً وضو و نماز هر دو باطل میشود و هر گاه در بین وضو شک کند در افعال او هر چند در

نیت شک نماید باید برگردد از همان موضع گرفته بترتیب باتمام رساند و هر گاه از مکان وضو برخواسته و وضو را

تمام کرده باشد شک او اعتبار ندارد و وضویش درست است و اگر یقین دارد که وضو گرفته و شک دارد که بعد از وضو

آیا حدثی از او سر زده یا نه باین شک اعتبار ندارد و وضویش درست است و هر گاه یقین در حدث و شک در وضو دارد باید

تجدید

تجدید کند و هر گاه یقین در وضو و یقین در حدث دارد و شک در تقدیم و تاخیر آنها دارد درین صورت هم باید تجدید وضو نماید

و هر گاه پیش از وقت به نیت قربت وضو سازد با آن وضو نماز واجب میتواند اما غسلهای واجبی شش است اول

غسل جنابت دوم غسل میت سیم غسل مس میت چهارم غسل حیض پنجم غسل نفاس ششم غسل استحاضه و

استحاضه بر سه قسمست قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست که پنبه که زن بخود بگذارد خون سرایت ننماید و متوسطه آنست

که پنبه را سوراخ نموده لکن بلته سرایت نکند و کثیره آنست که پنبه را سوراخ کرده بلته سرایت نماید اما قلیله باید پنبه

عوض نموده از برای هر نماز وضوئی بسازد اما متوسطه حکمش اینست که بجهة هر نمازی وضوئی بجا آورد و غسلی بجهة نماز صبح

بجا آورد و بجهة نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا واجب نیست و بعضی قایل بوجوب شده اند و آن احوط است پس بنا بر احتیاط

حکم متوسطه و کثیره یکی میباشد اما کثیره واجب است وضو از برای هر نماز و سه غسل از برای او واجب است یکی از برای نماز صبح

و یکی از برای نماز ظهر و عصر و یکی از برای نماز مغرب و عشا

اما

غسل جنابت پس بدانکه کسیکه جنب باشد نمازش صحیح نیست الا بعد از غسل پس غسل شرط صحت نماز است خواه نماز واجب

باشد خواه نافله اما اگر نماز فریضه وقت آن داخل شود غسل واجب میشود اما بجهة نماز مستحب غسل واجب نمیباشد

و همچنین شرط صحت طواف است خواه واجب و خواه مستحب و بر جنب واجب میشود و نیز بجهة طواف واجب و حرام است بر جنب

مس کتابت قرآن و اگر مس قرآن بنذر و شبه آن بر جنب واجب شود غسل بر او واجب میشود و حرام است بر جنب

مکث در مساجد و اگر واجب شود غسل بر او واجب میشود و حرام است بر جنب

وضع چیزی در مساجد غسل بر او واجب میشود و حرام است

بر جنب گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و اگر واجب شود غسل بر او واجب میشود و حرام است بر جنب خواندن سورهای

عزایم یعنی سورهائیکه سجدهٔ واجب در او است حتی بعض از آنها حتی بسم الله بقصد آنها خواندن و اگر واجب شود غسل

بر او واجب میشود و اقوی آنست که غسل واجب بغیره است پس با شروط بطهارت مثل این مذکورات واجب نشود غسل

واجب نمیشود اما جنابت پس بدانکه حاصل میشود بدو چیز

اول

اول خروج منی از قبل مرد و زن خواه در خواب و خواه در بیداری

دوم ادخال حشفه است در دبر یا قبل زن یا مرد و خواه

در مستی و خواه یکی در خواب و یکی در بیداری بهر وضعیکه باشد و بالجمله با علم بجماع غسل واجب میشود بر فاعل و بر مفعول

و بتطبیق اکتفا نمیشود و غسل بر دو قسمست یکی ارتماسی و یکی ترتیبی و در ارتماسی دو چیز واجب است یکی نیت و یکی در آب

فرو رفتن دفعهٔ واحده و در ترتیبی پنج چیز واجب است

اول نیت دوم سر و گردن شستن سیم طرف راست را از گردن تا سر انگشتان پا شستن چهارم طرف چپ را از

گردن تا سر انگشتان پا شستن و احوط آنست که عورتین را با هر یک از طرفین بشوید پنجم ترتیب و موالات در غسل ترتیبی شرط

نیست پس هر گاه سر را بشوید و بعد طرف راست را بشوید و بعد طرف چپ را بشوید غسل او صحیح است و اگر در میان

غسل حدثی از او سر زده باشد احوط آنست که غسل را از سر گرفته باتمام رساند و او را از حدثی شکسته وضو بسازد

و نماز بکند و اگر بعد از غسل رطوبتی بهم رسد که مشتبه باشد یعنی اگر پیش از غسل استبرا کرده غسلش درست و اگر استبرا نکرده

غسل را دوباره باید بکند و اگر در وقت غسل کردن هر گاه

انگشتر یا زیورهای دیگر مثل انگشت یا حلقه که در گوش داشته باشد در آورد
تا آب بزیر آنها برسد و اگر بقدر سر موئی از بدن آدمی را آب
غسل فرا نگیرد غسلش باطل است دیگر غیر از غسل جنابت هر
غسلیکه باشد پیش از غسل باید وضو بسازد و اگر بی وضو
نماز کند نمازش باطل است و با غسل جنابت نماز میتوان
کرد بی وضو و اگر بعد از غسل حدثی بکند یکسش اعتبار ندارد
وغسلش درست است واما تیمم در جائیکه باعث عذر میشود مثل
جائیکه آب نباشد یا وقت تنگ باشد یا خوف از دشمن داشته
باشد یا سرمای شدیدی باشد که موضع وضو را ضرر رساند یا بیمار
است یا زخمی داشته باشد که آب وضو از گریبان ماله باد خشک
شود و بخواهند شرط است در آن زمان که تیمم میکند غصبی نباشد
ولباس و کفش او غصبی نباشد و انگشتری یا حایل در انگشت
نباشد و جای تیمم پاک و فرقه باشد و موضع تیمم در حال اختیار
باید پاک باشد و نجس نباشد و خاک تیمم مخلوط بچیز دیگر نباشد
مثل گچ و کاه و امثال اینها و واجبات تیمم شش است اول
نیت دوم دست بخاک زدن سیم مسح پیشانی چهارم مسح پشت
دستها پنجم ترتیب ششم موالات وهم در بیان مطهرات است
وآن ده چیز است اول آب و آب مطلق پاک کننده همه چیز است

غیر نجس مانع و نجس العین دوم زمین پاک کننده زیر کفش و ته عصا
و کف پا است سیم آتش است و آن پاک کننده هر چیز است که
سوزد و خاکستر شود چهارم آفتاب است و آن پاک کننده دیوار و در
است پنجم اسلام است و آن پاک کننده کافر است ششم
انقلاب است و آن پاک کننده شیره انگور است که بجوشد و ثلث
ثلثان شود هفتم انتقال است یعنی خون آدمی که در شکم کیک یا پشه
و پشه باشد هشتم استحاله است مانند سگی که در نمکزار بمیرد و
نمک شود یا فضله آدمی که خاک شود نهم تابع اسلام است یعنی
طفلی که تابع پدری که کافر باشد و مسلمان شود پاک میشود دهم
غیبت است مثل حیوانیکه دهن او بخون یا نجاستی آلوده شود و آن
نجاست از او زایل شود پاک میشود واما در مقدمات نماز است
و مقدمات نماز شش است شناختن وقتهای نماز واجبی
یومیه است بدانکه اول وقت نماز صبح طلوع صبح صادق است
و آخر آن طلوع آفتاب است و اول وقت نماز ظهر زوال شمس است
و آخر آن بقدر چهار رکعت بغروب آفتاب مانده و اول وقت
نماز عصر وقتی است که از اول زوال بقدر چهار رکعت از زمان گذشته
باشد و آخر آن یک رکعت مانده بغروب آفتاب است و اول وقت
نماز مغرب برطرف شدن سرخی مشرق است و آخر آن وقتیست که از نصف

شب بقدر چهار رکعت نماز باقی مانده باشد و اول وقت نماز
عشا وقتیست که از مغرب بقدر سه رکعت گذشته باشد و آخر آن
نصف شب است و باید دانست که جاهل مسئله معذور نیست
مگر در جهر و اخفات و قصر و اتمام در سفر پس بر همه کس واجب
است که مسائل خود را از مجتهد جامع الشرائط یا از رسائل عا
دل اخذ نماید دوم شناختن قبله است سیم غصبی نبودن
مکان و پاک بودن موضع سجده است چهارم پاک بودن و غصبی
نبودن لباس است پنجم ستر عورتین است ششم طهارت
از حدث و خبث است واما در نجاست است بدانکه از جمله
نجاسات شراب و بول و غائط انسان و سگ و خون و عرق
شتر جلال است یعنی نجاست خوار و احوط نجاست عرق هر حیوان
جلال است و در نجاست عرق جنب از حرام خلاف است و احوط
قول به نجاست است لکن اقرب در نظر عدم نجاست است و از جمله
نجاسات میت آدمی است بعد از سرد شدن و قبل از غسل دادن مومن
میدانند و آن احوط است و در نجاست عصیر عنبی بعد از غلیان
و اشتداد و قبل از رفتن ثلثان خلاف است و معتمد در نظر
قول بنجاست است واما در بیان نماز است بدانکه نماز ستون
دین است و اگر نماز در درگاه خالق عالم قبول شود جمیع اعمال او قبول
میشود و اگر نماز قبول نشود جمیع عبادات او قبول نخواهد شد

و نماز آدمی درست نیست مگر بقرائت صحیح یعنی باداء حروف از
مخرج و فوق آن و حروف را الطابق قرائت سبعه یا صفاتیکه لا
بدست از امتیاز آن بحرف دیگر باید ادا نمود پس بر عاقل و بالغ
لازم است که بعد از اصول دین قرائت را یاد گیرد و قبل از نماز
باید عدد رکعات را تعیین نمود واما نماز واجبی دوازده است
اول نماز یومیه دوم نماز جمعه سیوم نماز عید رمضان چهارم نماز
عید قربان پنجم نماز خانه کعبه ششم نماز آیات یعنی کسوف
و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای
سرخ و سیاه و امثال آن هفتم نماز میت هشتم نماز یکه نذر واجب
شود نهم نماز یکه بعهد واجب شود دهم نماز یکه باجاره واجب شود
یازدهم نماز یکه بسوگند واجب شود دوازدهم نماز یکه از پدر فوت
شده باشد بر پسر بزرگتر واجب شود فصل آنچه
در نماز معتبر است بر دو نوع است یا فعل است یا ترک
فعل هر یک از این دو تا یا واجب است یا سنت و هر یک
از این چهار یا برکن است یا بدل یا با عضو و جمیع آنچه بنماز
تعلق دارد از این دوازده نوع بیرون نیست اول آنچه بر پا
بجا آوردن آن واجب است مثل تکبیرة الاحرام دوم آنچه باید
بجا آوردن آن واجب است مثل نیت سیم آنچه از اعضا

بجا آوردن آن واجبست مثل رکوع و سجود چهارم آنکه بزبان
بجا آوردن آن سنتست مثل قنوت پنجم آنکه بدل بجا
آوردن آن سنتست مثل بخاطر گذرانیدن معنی آنچه در
نماز خوانده میشود ششم آنکه باعضا بجا آوردن آن سنتست
مثل دستها را در وقت قنوت برداشتن هفتم آنکه بزبان ترک
کردن آن واجبست مثل تکلم کردن بدو حرف یا زیاده تر
که قرآن و دعا نباشد هشتم آنکه بدل ترک کردن آن
واجبست مثل ترک قصد کردن ریا در نماز نهم آنکه باعضا ترک
کردن آن واجبست مثل دست بستن بطریق اهل تسنن
در نماز در جائیکه تقیه نباشد دهم آنکه بزبان ترک کردن
آن سنتست مثل تسبیح کردن مأمومین با وجود شنیدن
قرائت امام یازدهم آنکه بدل ترک کردن آن سنتست
مثل گریه در نماز در امور دنیا دوازدهم آنکه باعضا ترک کردن
آن سنتست مثل دست بکمر زدن مانند متکبران فصل
در بیان مقارنات نماز است و رکن است و سه چیز آن جزو و شرط
نماز است و غیر رکن است اما پنج چیز که رکن است اول

و اول آن پنج چیز ... نماز است

ملت

نیتست دوم تکبیرة الاحرام سیم قیام متصل برکوعست چهارم
رکوعست پنجم سجودست که اگر عمداً یا سهواً مصلی یکی از اینها را
بجا نیاورد نماز او باطلست اما آن سه چیز که شرط نماز است
اول قرائت ۲ ذکر رکوع و سجود است ۳ تشهد و سلام است که اگر
عمداً اینها را بجا نیاورد نماز باطلست و در حال سهو باطل نمیشود
و واجبات این هشت چیز بترتیب ذکر خواهد شد اما واجبات
نیت که رکن است پنج است اول قصد قربة الی الله دوم تعیین
کردن وقت نماز سیم آنکه معین کند که اداست یا قضا چهارم
آنکه نیت مقارن عمل باشد پنجم آنکه باستدامت نماز باشد
و واجبات تکبیرة الاحرام که رکن نماز است شش است اول بزبان
عربی گفتن دوم حرف او را از مخرج ادا نمودن سیم آنکه چنان بگوید
که اقلا خود بشنود چهارم آنکه مقارن نیت باشد پنجم آنکه میان
الله اکبر فاصله نشود ششم آنکه باستقلال بگوید و واجبات
قیام که رکن است پنج است اول اعتدال و استقلال دوم باستقلال ایستادن
سیم آنکه باستقرار باشد چهارم آنکه پا بپا بی ضرورت از زمین برندارد
پنجم آنکه پا را از حد قیام بیرون نگذارد و واجبات قرائت
هفده است اول بسم الله الرحمن الرحیم گفتن دوم ادای حروف

حروف از مخارج نمودنست سیم مراعات تشدید و مد و زیر
و زبر آن کردنست چهارم مد ولا الضالین گفتنست پنجم
آنکه ادغام نمودن تنوین و نون ساکن در جائیکه یکی از حروف
یرملون برسد مثل نون تنوین محمد که در واو و آل محمد ادغام
یافته میشود ششم اصل و وقف ملاحظه نمودنست هفتم
مراعات جهر و اخفات کردنست هشتم ترتیبست نهم
موالاتست دهم بعد از حمد آیه گفتنست یازدهم سوره عزائم
را در نماز نخواندنست و واجبات تسبیحات اربعه پنج است
اول ادای حروف از مخرج کردنست دوم چنان بخواند که خود
بشنود سیم احوط اینست که باخفات بخواند چهارم ترتیبست
پنجم موالاتست و واجبات رکوع که رکن است پنج است
اول خم شدن بحدیکه کف دست بسر زانو برسد دوم آرام
گرفتن سیم تعیین ذکر واجب از سنت نمودنست چهارم راست شدنست
پنجم آرام گرفتنست و واجبات سجدتین که رکن است هفت است
اول هفت موضع را بر زمین گذاشتن دوم مساوی بودن موضع سجده
با سایر اجزای و بلندتر بقدر زیاده تر از چهار انگشت مضموم
ننمودنست سیم بر چیزیکه صحیح باشد سجده کردن بر آن
چهارم آرام گرفتن بقدر ذکر واجب پنجم معین نمودن ذکر

واجب

واجب از سنت ششم سر از سجده برداشتن هفتم آرام گرفتن
و ذکر در سجود زیاده از یک تسبیح کبری که سبحان ربی الاعلی باشد گفتن سنتست
و اگر بقصد قربت سه مرتبه سبحان الله بگوید کافیست و هم چنین است در رکوع
مختار است میان سه تسبیح صغری که سبحان الله باشد بقصد قربت
یا یک کبری که سبحان ربی العظیم باشد بقصد وجوب و زیاده بر اینها
سنتست و واجبات تشهد پنج است اول آرام گرفتن دوم
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له گفتن سیم و اشهد ان
محمداً عبده و رسوله گفتن چهارم اللهم صل علی محمد و آل محمد گفتن
پنجم ادای حروف از مخرج و واجبات سلام پنج است اول ادای
حروف از مخرج دوم نشستن و آرام گرفتن سیم یک سلام را واجب
دانستن چهارم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
را واجب دانستن پنجم بعد از تشهد سلام گفتن فصل بدانکه باطل
کننده نماز هشت چیز است اول حدث دوم پشت بقبله کردن
سیم خنده و قهقهه چهارم گریه کردن از جهت امور دنیا پنجم فعل کثیر
ششم حرف زدن عمداً هفتم دست بستن نماز کردن در جائیکه تقیه نباشد
هشتم خوردن و آشامیدن فصل در شکیات نماز است
بدانکه اگر شک واقع شود در نماز دو رکعتی و در نماز مغرب و در یک

دو در هر نمازی که باشد و در دو سه چهار پیش از اکمال سجدتین چه در سوره
در حضر نماز باطل است و شک اگر اوقات رو تعلق میگیرد چند
قسم است و صورت غالبه الشک است **اول** اگر شک کند میان
دو و سه بعد از اکمال سجدتین اظهر و اشهر این است که بنا را بر سه گذارد
و یک رکعت دیگر بجا آورد و بعد از سلام یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
نماز احتیاط بجا آورد و در نماز احتیاط حمد تنها بخواند بی اذان و اقامه
و تشهد و سلامش مثل تشهد و سلام نماز است و شروط آن مثل شروط
نماز است و باید نماز احتیاط را بی فاصله بجا آورد و در روی از قبله بگرداند
و مبطل نماز بعمل نیاورد مثل سکوط بل و خنده و قهقهه و غیر آن
قسم دوم اگر شک کند میان دو و چهار پیش از اکمال سجدتین باطل است و بعد از
اکمال سجدتین اشهر و اظهر این است که بنا را بر چهار گذارد و تشهد
خواند و سلام دهد پس دو رکعت ایستاده نماز احتیاط بجا آورد **قسم سیم**
اگر شک میان دو و سه و چهار پیش از اکمال سجدتین باطل است و بعد از
اکمال سجدتین اشهر و اظهر این است که بنا را بر چهار گذارد و نماز را
تمام کند بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا
آورد و **قسم چهارم** شک میان سه و چهار است در هر جا که باشد بنا را بر چهار

گذارد

گذارد و نماز را اتمام کند بعد از آن یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط
بکند و اگر در نماز احتیاط شک کند که یک رکعت کرده ام یا سه بنا را بر
دو گذارد و نماز را اتمام کند **قسم پنجم** اگر شک کند میان چهار و پنج و این
چند صورت دارد **اول** آنکه آن شک بعد از اکمال سجدتین باشد
در اینجا واجب است که بنا را بر چهار گذارد و سلام دهد و دو سجدهٔ سهو
بجا آورد و نماز احتیاط ندارد و فرقی نیست میان آنکه آن شک
قبل از تشهد باشد یا بعد از آن بنا را بر چهار گذارد و نماز را
تمام کند و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده نماز احتیاط بجا آورد
و این شک متحقق میشود با اینکه شک کند که آیا این قیام بجهة رکعت
چهارم است یا پنجم یا اینکه شک کند که رکعت سابق سیم بود تا اینکه
رکعت چهارم باشد یا اینکه چهارم بود تا اینکه این رکعت پنجم باشد
و فرقی نیست در اینکه این شک قبل از قرائت باشد یا بعد از آن
یا در اثنای آن بلکه اگر شروع بخم شدن نیز کرده باشد و هنوز بحد رکوع
نرسیده باشد که شک کند حکمش همین است که مذکور شد بنابر اقوی چه اعتنی
سجدهٔ سهو را در اینجا واجب میدانند و آن احوط است
آنکه آن شک بعد از رکوع و قبل از سجود باشد و در صحت نماز در اینجا خلاف
است و مسئله در کمال اشکال است پس باید احتیاط را تمام کردن
و نماز را اعاده را ترک ننماید و اگر چه قول بصحت خالی از قوت نیست

و بنابرین فرقی نیست میان آنکه این شک بعد از رفع سر از رکوع باشد
یا در حال قیام یا در حال فرود آمدن بجهة سجده باشد یا در حال آنکه نشسته و
هنوز بسجده نرفته و سجدهٔ سهو در اینجا واجب نمیباشد بنابر احوط و
اقوی و صورت شک در اینجا این است که نداند که این قیام بعد از رکوع چهارم
است یا بعد از رکوع پنجم این است که شک واقع شود در اثنای یکی از
سجدتین یا میان دو سجده در اینجا نیز مسئله در غایت اشکال است پس
احتیاط را تمام کردن نماز با سجدهٔ سهو پس اعاده نماز را از سر ترک
ترک نباید کرد اگر چه قول بصحت نماز و عدم لزوم اعاده خالی از قوت
نیست در اینجا گفتیم میان آنکه شک در سجدهٔ اول واقع شود
یا ثانی قبل از شروع در ذکر باشد یا در اثنای آن یا بعد از آن
آن است که این شک در رکوع واقع شود در صحت نماز و نماز
در اینجا نیز خلاف است و مسئله در کمال اشکال است و احوط اتمام
نماز و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته با سجدهٔ سهو است
پس اعادهٔ نماز از سر کردن و این احتیاط را نباید ترک نمود و فرقی نیست
میان آنکه شک قبل از ذکر یا بعد از آن یا در اثنای آن واقع شود
در احکام گذشته فرقی نیست میان نماز ادا و قضا و استیجاری و
غیر آن نیست کیفیت سجدهٔ سهو این است که اول نیت میکند
که دو سجدهٔ سهو میکنم از برای سجده که مثلا در این نماز فراموش کرده ام
واجب قربة الی الله آنگاه بی فاصله بسجده رود و مثل سجدهٔ نماز و بگوید

بسم الله

بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله پس سر از سجده بردارد و درست بنشیند
و تشهد سبک باین قسم بخواند که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته و در سجدهٔ سهو بعد از سجده
تکبیر ضرور نیست و احوط آنست که پیش از سجده تکبیر بگوید سهو در
غیر رکن چند صورت است سهو در واجبات است که موجب تدارک نیست
یعنی بعد از آنکه بخاطرش بیاید و از محل آن گذشته باشد بجا آوردن ضرور نیست
و آن در دو از ده جا میباشد سهو در حمد و سوره یا بعض از آن تا برکوع
برود سهو در جهر و اخفات است مطلقا در ذکر رکوع است مطلقا
در طمأنینه است تا آنکه سر از رکوع بردارد سهو در سر برداشتن
از رکوع است سهو در طمأنینه بعد از سر برداشتن از رکوع است
سهو در ذکر سجود است سهو در سجود بر یکی از اعضای هفتگانه
سوای پیشانی که سهو آن در هر سجده موجب فوت رکن است
در طمأنینه در سجود است سهو در سر برداشتن بقدر معتنی و سجود است
سهو در طمأنینه بعد از سجدهٔ اول است سهو در نشستن بجهة
تشهد است در صورت دویم سهو در واجباتیکه موجب تدارک
است در محل بدون سجدهٔ سهو و در غیر محل بخواطر آید تدارک احتیاج نیست
و آن در هشت موضع است سهو بخواندن حمد و سوره است تا برکوع
نرفته و سوره را بخواند و برکوع رود سهو در سوره است تا بحد رکوع نرسیده

سجده است بجا آورند و سوره را میخوانند   سهو در رکوع است
مادامیکه بجهة سجده خم نشده و هنوز بجائی بمحل سجود نرسیده بر میخیزد
و راست می ایستند و رکوع را بجا می اورند   سهو در سجود است
خواه یک سجده باشد و خواه دو سجده هرگاه پیش از رکوع بخاطرش
آید بر میگردد و سجده میکند و بر میخیزد و ما بعد را بجا می اورد   در سهو
یک سجده اگر بعد از سجدهٔ اول طمانینه را بجا اورد سجده را بکند
سهو در تشهد اول است در غیر دو رکعتی هرگاه پیش از رکوع بخاطرش اورد
می نشیند و تشهد میخواند و بر میخیزد و اعادهٔ ذکر رکعت سیم را میکند
زیاده ان ضرر ندارد   سهو در سجدهٔ اخر و تشهد هم است هرگاه
پیش از سلام بخاطرش اید تدارک نماید و در صورت اول اعادهٔ تشهد
لازم   سهو در صلوات است بر محمد و آل محمد یا یکی از انها که اگر تشهد
اول باشد و پیش از رکوع بخاطرش اید بنشیند و انرا بجا اورد
بر میخیزد و ذکر را اعاده کند و اگر در تشهد دوم باشد و پیش از سلام
بخاطرش اورد انرا بجا می اورد و بعد از ان سلام میگوید و اگر تشهد
اول باشد بعد از رکوع و در تشهد دوم بعد از سلام میگوید اگرچه
در نماز دو رکعتی باشد بخاطرش اید انرا قضا میکند و اما در صورت
سیم سهو در واجبات است که موجب تدارک یا سجدهٔ سهو است و ان
در دو جا است یا سهو در یک سجده و یکی سهو در تشهد هرگاه پیش از رکوع
متذکر شود هر یک را بعد از سلام قضا کند و دو سجدهٔ سهو بجا اورد

فصل

در مقدمات روزه است و انچه روزه را باطل میکند بدانکه روزه از
عبادات است که محتاج به نیت است و واجب است در ان نیت قربت و واقع
ساختن ان از برای تقرب بخدا پس اگر خالی از قصد باشد یا خالی از
قصد قربت باشد روزه اش فاسد است و فرقی نیست در بین میان
روزهٔ واجب و مستحب بمعتقد در نظر این است که لازم نیست در روزه
ماه مبارک رمضان قصد کردن اینکه روزه مبارک است بلکه فردا
روزه میگیرم قربة الی الله کافیست و هم روزهٔ واجبی که زمان معین ندارد
مثل نذر مطلق یعنی غیر معین مثل روزهٔ کفاره لازم است در ان تعیین
و قصد کردن روزهٔ مخصوص و هم چنین روزهٔ مستحب اگر زمان معین
نباشد لازم است در ان تعیین بنا بر اقوی اما اگر معین باشد بعض
از علما گفته اند محتاج به تعیین نیست مثل روزهٔ ماه رمضان و شرط
است در نیت انکه خبر داشته باشد پس اگر نیت داشته باشد
که فردا روزه میگیرم اگر خدا خواهد نیت روزه اش درست
نیست و جایز است که نیت کند بجهة روزه در پایان جزء اول
و اخر شب در هر جزئی که بوده باشد و احوط ترک نیت روزهٔ
معین یا غیر معین است در جزء اول و اخر شب در هر جزئی که بعد باشد
و احوط ترک نیت روزهٔ معین یا غیر معین است در جزء اول
که مقارن اخر روز سابق بعد باشد در روزهٔ معین مثل روزهٔ
رمضان و نذر معین است و غیر معین مثل نذر مطلق و قضا است

اما نیت روزه در روز سابق جایز نیست اگرچه در اخر ان بعد باشد
و اگر در روزی که مشتبه است که ایا از شعبان است یا از رمضان روزه
گیرد به نیت سنت و بعد معلوم شود که از رمضان بود ان روزه او را
مجزاست و اگر در اثناء روز معلوم شود که از رمضان است جماعتی نیت
عدول از نیت اول را بسوی رمضان واجب میدانند و ان احوط است
و واجب نیست در نیت تصور کردن و در نظر در اوردن هر یک
از مفطرات را بخصوصه بلکه کافیست قصد اجمالی که متعلق بجمیع
مفطرات باشد و ابتدای روزه از ابتدای روزه از ابتدای فجر
صبح صادق است که ابتدای وقت نماز صبح است و انتهای ان
غروب است و در انچه شناخته میشود بان غروب خلاف است معتمد
در نظر این است به برطرف شدن سرخی مشرق از بالای سر و اگر
وقت مشتبه باشد واجب است امساک و باقی بودن روزه
تا یقین حاصل شود و اگر قبل از برطرف شدن سرخی افطار کند
باید کفاره دهد مگر انکه افطار بجهة تقیه بوده باشد که بر ترک ان خوف
تلف نباشد و اگر روزه را افطار کند بجهة تقیه که خوف تلف در ان
باشد قضا کند و اگر ظن غالب داشته باشد توسعت وقت جایز است
اکل و شرب و اما جماع جایز نیست مگر انکه وقت وسعت جماع و غسل
داشته باشد و الا واجب است ترک ان و مستحب است از برای روزه

دار

دار مقدم داشتن نماز مغرب را بر افطار و اقرب این است که فرقی نیست
میان روزهٔ ماه مبارک رمضان و غیر ان اگرچه مستحب باشد بشرط
انکه کسی انتظاری او را نکشند و الا مستحب است مقدم داشتن
افطار و همچنین هرگاه نفس منازعه کند با او ایا کافیست مجرد
منازعه یا باید بنحوی باشد که بر ان صبر نتوانند کرد در ان خلاف است
در بیان مفطرات است بدانکه بر روزه دار واجب است ترک خوردن
و اشامیدن بنحو متعارف یا غیر ان مثل بلعیدن و گذاردن در دهن
تا اب شود و فرو رود و انچه در بین دندانها مانده از بقیه قضا اگر انرا
عمداً فرو برد روزه اش فاسد است و واجب است بر او قضا بلکه تصریح
کرده اند بوجوب کفاره و نیز فرو بردن اب دهن عمداً باعث
بطلان روزه نیست و اما فضلات دماغ که از سر می اید بحلق
مادامیکه بفضای دهن نیامده فرو بردن ان باعث فساد روزه
نمیشود اگرچه بتوانند انرا بیرون کنند بنا بر اقوی و اما اگر
بفضای دهن اید فرو بردن ان باعث فساد روزه و وجوب
قضا و کفاره میشود بنا بر اقوی و احوط و خلط سینه اگر پیش
از انکه بفضای دهن رسد فرو بردن ان موجب افطار و قضا و کفاره
بنا بر اقوی اگرچه عمداً باشد و اگر صبح طلوع کند لقمه در دهنش
باشد باید انرا بیندازد و اگر فرو برد روزه اش فاسد است
و قضا و کفاره بر او واجب است بنا بر اقوی اگرچه از مخرج خارج

کذشته واجب بیرون کردن بنابر اقوی و فاسد نمیشود روزه بجکیدن
خاتم و خوابیدن اندن طعامی طعامی بجهة طفل و خورد کردن آن بجهة
مرغ و چشیدن آب کوشت و بالجمله هر چیزی که بحلق نرسد باعث
بطلان روزه نمی شود خواه در صورت اضطرار باشد یا غیر اضطرار
اگر خاتم و سنگ ریزه در دهن کذارند و بیرون آورند و آن آلوده باب
دهن باشد پس باز دو مرتبه در دهان کذارند و اگر آب دهنی
که از دهن بیرون آمده داخل حلق شود و مستهلک نبوده باشد
معتمد در نظر این است که روزه اش باطل است و از جمله مبطلات
روزه استمناست و انزال منی است لهذا از طلب آن ممنوع باشد
بهر نحویکه باشد اگر چه بجهة ملاعبه خود بعضی باشد و اگر چه از عادتش
امدن آب لهذا از ملاعبه نباشد و اگر شهوتش بسیار باشد بنحویکه
مظنه غالب داشته باشد اگر ببوسد انزال شود و او را بعضی گفته اند
که در این حال حرام است تقبیل او و الا مکروه است و حرام است
دروغ بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم و تاکید میباید
حرمت در روزه آیا باعث فساد روزه میشود مثل اکل و
شرب یا نه در آن خلاف است و مسئله محل اشکال است و
قول ببطلان در کمال قوت است با اینکه احوط است در ترک
آن نیز واجب است و از جمله مبطلات و محرمات در حال آن ارتماس است

بلغ

یعنی سر زیر بردن میباشد خابر اقرب از ارتماس حاصل میشود بفرو
رفتن در آب یکدفعه بنحویکه هیچ جزء از بدن بیرون نباشد بلکه
اگر سر را بزیر آب کند و بدن بیرون باشد نیز ارتماس حاصل
میشود بنابر اجود و اما اگر همه منافذ را مثل گوش و دماغ و دهن بزیر
آب کند و اصل سر بزیر آب نرود ارتماس حاصل نمیشود بنابر اقرب
و فرقی در احکام ارتماس میان روزه واجب و مستحب نیست
بدانکه واجب است روزه بر هر که هلال ماه مبارک رمضان را ببیند
مطلقه چه تنها باشد و چه متعدد و هلال شوال نیز باین ثابت میشود و هم
چنین ثابت میشود در هر دو ماه بگذشتن سی روز از ماه سابق و شیاع
و شهرتیکه علم از آن بهم رسد و اما شیاع که باعث مظنه شود در ثبوت
هلال بآن خلاف است و اقرب این است که ثابت نمی شود اگر چه ظن
غالب از آن حاصل شود و فرقی نیست میان شیاعیکه از مردان باشد
یا از زنان یا از اطفال یا از مسلمین باشد یا از کفار خواه حاکم حکم
کند بآن یا نه و بالجمله بعد از حصول علم البته هلال ثابت میشود
بهر نحویکه باشد و در ثبوت هلال ماه رمضان بدو شاهد عادل خلاف
عظیم است اقرب و اشهر ثبوت آن است مطلقا خواه از داخل
بلد باشد یا از خارج خواه مانعی مثل ابر یا غیر آن باشد یا نه و این
در صورتیست که علم بخطای آن دو شاهد بهم رسد و الا قبول نمی شود
بلا اشکال و ثابت نمی شود هلال بشهادت یک عادل بنابر اظهر

و اشهر و بعضی گفته اند هلال رمضان بآن ثابت میشود و هلال شوال
ثابت نمی شود و این قول ضعیف است و ثابت نمی شود هلال رمضان
و غیر آن بشهادت زنان خواه تنها شهادت دهند یا با مردها
در بیان بعضی از احکام روزه است بدانکه مریضی که بجهة روزه گرفتن
متضرر شود جایز نیست او را افطار بلکه اقوی این است که حرام است بر او
روزه و روزه اش فاسد است و فرقی نیست میان روزه واجب
و سنت و رمضان و غیر رمضان و مرضی که روزه بآن ضرر نرساند باعث
افطار نمیشود و روزه بآن صحیح میباشد و ضرر رسیدن روزه بمرض بچند
چیز متحقق میشود   اگر روزه باعث بر حادث شدن مرضی شود و ظاهر
در این خلافی نیست   اگر باعث دیر خوب شدن مرض شود و ظاهر
این است که معتبر در دیر خوب شدن این است که آنرا ضرر دانند نه هر دیر
شدنی اگر چه یک لحظه باشد   اگر باعث شود که این مرض بمرض
دیگر مبدل شود که آسان تر از اول باشد باعث افطار نمی شود
اگر روزه باعث شود که مرض مهلک شود   اگر روزه باعث
شود حصول مشقتی را که متحمل آن نتوان شد بحسب عادت و بالجمله آنکه
معتبر که با افطار باشد اقوی جواز افطار است و ثابت میشود ضرر رسانیدن
روزه بمرض بچند چیز   اگر علم حاصل شود بهر نحویکه بوده باشد اگر چه بعلت
یا به تجربه یا بحکم طبیبی باشد اگر چه طبیب کافر باشد   مظنه که بقول عارف
حاصل میشود خواه عادل باشد یا فاسق یا کافر   مظنه که
بتجربه حاصل شود بلکه معتمد آن است که مظنه بآن مطلق کافیست

از هر راه

از هر راه که باشد و از هر جه باشد و اگر شخص صحیح المزاج خوف حدوث
مرض داشته باشد اقرب این است که افطار از برای او جایز است
و اگر مریض معتاد باشد در روزه بجهة آن نافع است ضعف تر باشد
و دفع آن اولی باشد روزه واجب است و افطار جایز نیست
و اگر امر بعکس باشد افطار جایز نیست و اگر مساوی باشد بحرمت است
و لیکن احتمال صحت روزه و مساوی بودن در کمال قوت است
و دست بازی با زوجه خود و یا بوسیدن او باید مراعات را نگاه داشته
باشد و الا اگر آنرا انزال منی شود کفاره شرعی بر او واجب است
و بوسیدن موجب بطلان نمیشود و هر گاه عادت انزال در بوسیدن
نداشته و اتفاق آمده باشد اما ان قضای تنها دارد و کفاره بلکه
غسل کردن بروزه آن روز را هم داشته باشد و بعد قضا بگیرد مسئله
درها نیت سجود و غیر آنست و هر گاه انگشتر نگینه سجده بر آن جایز است
بر نهادن نباتات و غیر آن حتی از معادن طلا و نقره و آهن پس نیست درست
و یا بر جامه سجده کند و اگر چه جامه دیگر نباشد باشاره سجده کند احوط
این است که بهمان اشاره اکتفا نکند هر چند مشهور آن است که کافیست
در مقدمه تشهد است و هر گاه کسی تشهد اول را فراموش
کند و پیش از آنکه برکوع رود هر چند مستحب شده باشد برگردد
و تشهد را بخواند و آنچه ما حاجت اعاده کند و سجده سهو را

به نیت وجوب بجا آورد و بعد قضای تشهد را بجا آورد و هرگاه تشهد
دویم را فراموش بعد از سلام آنرا قضا کند و احوط آنست که سجدهٔ سهو
هم بکند و هرگاه بعد از سلام حدثی از وی سر زده قول ابن ادریس است
که اگر قضا تشهد را قبل از حدث بجا آورده بود نماز او باطل است
و این قول ضعیف است بلکه احوط آنست که وضو ساخته آنرا بجا
آورد و صحیح است و اما اگر پیش از تشهد ثانی حدثی از وی سر زند
پس مشهور آنست که باطل است خواه عمداً و خواه سهواً و اگر بعد از تشهد
حدثی از وی سر زند اولی و احوط است که نماز را تمام کند و طهارت گرفته
اعاده کند خصوصاً بنا بر قول بوجوب بلکه بنابرین قول احتیاط
را ترک نکند اما در سلام و ترک آن مبطل نماز است و اظهر آنست
هرگاه حدثی عمداً از وی سر زند قبل از سلام نماز او باطل است و اگر
سهواً و یا بی اختیار باشد احوط آنست بعد از سلام نماز را اعاده
کند بدانکه داخل شدن نماز گفتن تکبیرة الاحرام است و
بیرون رفتن از نماز گفتن السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و یا گفتن السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته و هر کدام را که اختیار کند خوبست بدانکه
رکوع من جملهٔ رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک آن عمداً و سهواً
و همچنین هرگاه کم و زیاد کند پس اگر رکوع را فراموش کند تا داخل
سجده نشود برمیگردد و رکوع را بجا آورد و هرگاه داخل سجده

شده باشد

شده باشد هرچند یک سجده را کرده و نشسته باشد برگردد و رکوع را
بجا آورد و بعد دو سجدهٔ دیگر بعمل آورد و هرگاه داخل در سجدهٔ دویم
شده باشد و یا سر از سجدهٔ دویم برداشته باشد در این صورت
نماز او باطل است چرا که هرگاه برگردد و رکوع را بجا آورد و بعد دو سجدهٔ
دیگر بکند زیاده رکن میشود بجهت آنکه بعد از فراموش شدن باید دو سجده
دیگر بکند و این اظهار میشود و هرگاه ذکر رکوع و آرام گرفتن را فرا
موش کند احوط آنست که نماز کرده را اعاده کند اما اگر راست
شدن بعد از رکوع را فراموش کند اقوی آنست که برگردد و راست
ایستد و آرام گیرد و سجود رود و اگر شک کند در حالت قیام و سر
فشیب شود بعد از برای رکوع تا برسد بحد رکوع و پیش از راست شدن
بخاطرش آید که رکوع را کرده بوده است در این اقوال بسیار است
و احوط آنست که بنا را بر بطلان گذاشته اعاده کند و جمعی از
فقها میگویند که در همان حالت که هست بدون راست شدن بسجود رود
و نمازش صحیح است مسئله بدانکه حد خم شدن بحد رکوع آنست که کف
دستها بزانوها برسد و علما دعوی اجماع کرده اند بر اینکه فرقی میان
مرد و زن نیست بنا بر آنچه در بعضی احادیث وارد است که زن برای رکوع
کمتر از مرد خم شود اما احوط آنست که زن از مرد کمتر خم نشود مسئله
هرگاه کسی فراموش کند و اول نماز عصر را بکند و بعد از آنکه فارغ
شده بخاطرش بیاید که ظهر است پس اگر در آن وقت مخصوص ظهر
باشد نماز عصری که کرده است صحیح نیست و باید بعد از ادای

ظهر عصر را اعاده کند و اگر وقت مشترک بوده است عصر صحیح است و ظهر
را بعد از آن بجا بیاورد و همچنین مغرب و عشا بخلاف آن اما
هرگاه در بین نماز بیادش بیاید پس در حالی که ممکن است عدول
به نیت نماز اول کند یعنی بجهة قرار دهد که آنچه کرده ام نماز اول باشد
اما هرگاه عدول ممکن نباشد مثل آنکه لازم آید زیادتی رکن پس آن
نماز باطل است مثل نماز عشا را مقدم داشت و بعد از رکوع رکعت
چهارم بخاطرش آید که مغرب را نکرده دیگر نمیتواند عدول
بمغرب کند چرا که زیادتی رکن میشود پس عشا را تمام کند و مغرب را بجا
آورد و اگر برکوع نرفته است میتواند عدول کند و در نماز عصر نمیتواند
عدول کند تا مادامیکه سلام نداده سلام نداده است بلکه در روایت
که در نماز عصر بعد از خلاصی شدن هم عدول بنیت ظهر کند چنانکه حدیث
صحیح وارد است مسئله بدانکه اگر تمام نماز پیش از وقت واقع نماز
او باطل است باتفاق علما و اگر ظاهر شود که وقت در بین نماز داخل
شده هرچند پیش از سلام باشد اشهر و اظهر آنست که نماز صحیح است
و اعاده در کار نیست پس هرگاه کسی پنج رکعت در آخر روز را دریابد ظهر
و عصر هر دو را دریافته است و همچنین هرگاه مقدار سه رکعت آن آخر
وقت را دریابد و مسافر باشد هر دو را دریافته است و هرگاه مقدار
پیش از نصف شب را دریابد مغرب و عشا را دریافته است و هرگاه نماز

فایته

فایته با نماز فرایضه حاضره جمع شود وقت هرکدام تنگ باشد اول مقدم
دارد و بعضی واجب دانسته اند مقدم داشتن حاضره را و این
احوط است مسئله مشهور است که حرام است کردن نماز مستحبی در
وقت نماز واجبی را نکرده است بغیر نوافل یومیه که آنرا در وقت
فریضه میتوان کرد بشرط آنکه فضیلت نماز یومیه فوت نشود و الا حرام
است و همچنین است حال کسی که نماز قضای واجب در گردن دارد و با
مثل آن و سنتی را میکند بدانکه عدول بعد از فراغ عصر با ظهر محل
تأمل آن خوبست و حدیث صحیح نیز در این خصوص وارد شده و همچنین
عدول نماز صبح بعشا یعنی بر سر نماز صبح بخاطرش آید که نماز عشا را نکرده
است و در همان جا عدول به عشا میکند مسئله هرگاه نماز ظهر را کرده
است و داخل عصر شده باشد پس چون دو رکعت نماز عصر را کرد یقین
نماید که دو رکعت نماز ظهر را نکرده است و هرگاه امری در میان دو نماز
روداده باشد که نماز بسبب آن فاسد میشد اعاده کند هر دو نماز
را و الا میگردانند دو رکعت آخر را از برای نماز ظهر و بعد از آن نماز عصر
را میکند مسئله بدانکه در نماز پنج موضع است که سجدهٔ سهو بر آن واجب
میشود اول فراموش کردن تشهد دویم فراموش کردن صلوات سیم
گفتن کلام بیجا و سلام بیجا چهارم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
پنجم قعود در موضع قیام و قیام در موضع قعود مسئله هرگاه در
اثنای نماز احتیاط معلومش شود که نماز او درست بوده با این نیت

که نماز را بهم نزند بلکه به نیت نافله تمام کند که تا ثواب آنرا دریابد و سه وجه
نیت به نیت احتیاط تمام کند بلا آنکه در نماز احتیاط چهار چیز واجب است
که در اصل نماز نیست اول قصد نماز احتیاط دوم تعیین یک رکعت
یا دو رکعت سیم اینکه ایستاده باشد یا نشسته چهارم اینکه این
نماز از برای اوست یا دیگری و هر گاه در دو رکعت نماز احتیاط شک
کند که یک رکعت کرده است یا دو رکعت بنا را بر دو گذارد و هر گاه در
یک رکعت احتیاط شک کند که یک رکعت کرده است یا دو رکعت بنا بر یک
گذارد و مشهور است که نماز احتیاط وجوب فوریه است بعد از نماز و هر گاه
بعد از نماز اصل حدثی یا دست زند وضو بسازد و نماز احتیاط را
بجا آورد و هر گاه نماز احتیاط را عمداً ترک کند یا سهواً اظهر آنست که
گناه کار است و نماز او باطل است نهایت اگر سهو شده باشد هر وقت
که بخاطرش آید بجا آورد و نمازش صحیح است مسئله اگر فراموش کند
قضا او نماز حاضره بر وجه برّی بنیت و نماز او صحیح است اجماعاً و هر گاه
در بین نماز بخاطرش آید حاضره که نماز قضای ما قبل آنرا نکرده است
پس عدول میکند بقاء نیت اگر گاه ممکن باشد و این مستحب است بنا
بر قول بتوسع و واجب است بنا بر قول تضییق و هر گاه وقت عدول
گذشته باشد نماز را تمام کند و بعد از آن نماز را قضا بکند مسئله هر گاه
نماز در سفر فوت شده باشد قضا را بهمان طور قصر بجا آورد هر چند
در حضر باشد مسئله هر گاه یکی از نماز یومیه فوت شده باشد و نداند
که کدام است مشهور آنست که یک نماز صبح و یک نماز مغرب

ویک

و یک چهار رکعتی میکند که هر گاه یکی از نماز ظهر و عصر و عشا
باشد این در عوض آنها نکرده است مسئله هر گاه یکی از دو طرف غالب
شود ظاهر تر باشد یا اول بار یا بعد از آنکه مساوی بودن در جانبین
ظاهر شود و بنا بر آن ظاهر تر گذارد و این ظن میماند پس هر گاه انقضای
صحت است بنا بر بطلان گذارد و دیگر نماز احتیاط در کار نیست مثلاً
هر گاه شک میانه سه و چهار کند و گمان او بر سه باشد بنا را بر سه
گذارد و یک رکعت دیگر بکند و هر گاه گمان بر چهار باشد بنا را بر چهار
گذارد و بر همان اکتفا کند و هر گاه گمان کند که پنج است نماز او باطل
است و همچنین است سایر مقدمات و اشهر و اقوی این است
که فرقی نیست در این معنی میان دو رکعتی آخر نماز چهار رکعتی و دو رکعتی
و در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و همچنین فرقی نیست ما بین اعداد رکعات
و افعال نماز و هر گاه در صورت ظن سجده سهو نکند بنیت و همچنین
مسئله هر گاه کسی عمداً روی خود را از قبله بر گرداند هر چند در میان
مشرق و مغرب باشد نماز او باطل است و هر گاه روی خود را
به پشت سر بگرداند هر چند سهواً باشد نماز او باطل است اما بجانب
مشرق و مغرب نماز باطل نیست ولیکن کراهت شدید دارد و
نگاه بچشم تنها و غیر آنها و مکانیها باشد در بجهه مبطل نیست نهایت کراهت
شدید دارد و احوط ترک است مسئله بدانکه خنده و قهقهه در نماز مبطل
نماز است هر چند بی اختیار باشد و اما تبسم کردن در نماز مبطل
نماز نیست و همچنین گریه کردن در نماز بجهة مال دنیا مبطل نماز است
و اگر خوف و طلب آخرت و حاجات اخروی بکند بیعیب نواز از جمله

مرد باشد اما با وجود اضطرار حرمت ساقط میشود و نه کراهت
و در جائیکه بهیچ امکان ندارد که بهم دوری در نماز نمایند و وقت
تنگ هر دو نماز کنند و اگر وقت موسع باشد اول مرد نماز کند
و بعد از آن زن مسئله هر گاه بعد از نماز یقین شود که یک رکعت را
سهواً نکرده بعد از آن بر خواسته بجا آورد و بعوض سلام دو سجده سهو
کند به نیت وجوب اگر چه در آن بین زده باشد و یا راه رفته باشد
نمازش صحیح است مگر در صورتی که پشت بقبله کرده باشد و یا وضوی
باطل شده باشد و یا قبل گفتن عمداً یا سهواً بجا آورده باشد که مبطل
نماز باشد در این صورت نماز را از سر گیرد مسئله هر گاه کسی قنوت
فراموش کرده باشد تا بر کوع رود بعد از سر برداشتن از رکوع بجا آورد
و هر گاه داخل شدن سجود بخاطرش آید بعد از نماز بجا آورد و هر گاه
در راه رفتن هم بخاطر بیاید و رو بقبله ایستاده بجا آورد و اگر
داخل رکوع شده ملتفت نشود مسئله بدانکه تکبیرة الاحرام واجب
است و رکن نماز است و ترک آن عمداً و سهواً نماز باطل است
و هر گاه سه بار بگوید صحیح است مسئله بدانکه فاتحة الکتاب
واجب است خواندن در همه نماز های واجبی و شرط صحت نماز است
و باطل میشود به ترک آن عمداً و الا فراموش کند پس اگر در رکوع بخاطرش
آید بر نمیگردد و نماز او صحیح است و هر گاه پیش از رکوع بخاطرش
آید بجا آورد و اما اگر عمداً ترک فاتحة الکتاب نماید و داخل

افضل عبادات است و در نماز خوردن و آشامیدن مبطل نماز است و اما
اگر بعض از اجزای غذا در بن دندان باقی باشد و در بین نماز فرو بردن
او ضرری ندارد و در نماز کشتن شپش و کیک و پشه و شمردن رکعات
نماز و تسبیحات را بسنگ ریزه برداشتن و ریک انداختن و غیر آن تنحنح
کردن یا دست بدیوار زدن بجهة خبر کردن حاجتی که باو دارد یا
کلاه از زمین برداشتن و بر سر گذاشتن و امثال اینها مبطل نماز نمیشود
و یا در تشهد زن طفل را شیر دهد لکن اهم حامرا عات این معنی بکند
که طول نمیدهد در اکثر تیز هر گاه نبات و شکر در دهان داشته باشد
و بتدریج فرو برد و مبطل نماز نمی شود و کشتن مار و عقرب در طبائ یک
یکضرب اهم مبطل نیست مسئله هر گاه مرد و زن در پهلوی هم نماز
گذارند باید فاصله ایشان بقدر ذرع کمتر نباشد و حایلی که شامل جسم
باشد یعنی دیوار و پرده و اما تاریکی و کوری و مانند آن فائده ندارد
و احوط آنست که مانع از دیدن یکدیگر باشد و مثل دیوار شبکه دار هم
بسیار نازک نباشد و هر گاه هر دو بی خبر از یکدیگر بگذارند و دانستند و بعد از
نماز مخبر شوند نماز هر دو درست باشد و هر گاه در اثنای نماز مطلع
شوند و باز هر دو نمازشان صحیح است و بعد آنکه هر کدام پیشتر ایستاده
اند از مرد و زن نماز آخری باطل است و نماز اولی صحیح است و اگر
هر دو یکبار ایستند نماز هر دو باطل است و این هم که گفته شد در حال
اختیار است و بر طرف میشود کراهت و حرمت بتقدیم مرد بر زن
بقدر یک واجب است و این اقل مراتب است و افضل آن که سر زن عقب

پای مرد

سوره شود نماز او باطل است و اگر گاه در سوره شک کند که حمد را نخوانده
اقوی آنست که برنمی گردد و التفات بشک نمیکند و همچنین اگر گاه شک
بعض آیات را شک کند بعد از آنکه داخل آیه دیگر شده باشد یا شک
قرائت در رکوع و شک رکوع در سجود و همچنین جزوی بجز دیگر
برنمی گردد و برگشتن آن دلیل واضحی ندارد و آنکه در جواز عدول از حمد
بر تسبیح و بالعکس اشکال است و اقوی آنست که اگر اول کلام
بخوانند برگشته بخوانند صحیح است مسئله بدانکه واجب است بر مرد
و زن در نماز غیره مراد از عورت مرد پوشیدن قبل و دبر است اما
از برای زن واجب است ستر جمیع بدن و غیر از رو و دستها از ابتدای
ساق تا سر انگشتان و همچنین پاها را قدری از دست و پاها تا ساق
به پوشد که خاطر جمع باشد که تمام ساقهای خود را پوشیده است و همچنین
قدری از رو را و ظاهر اینست که مراد از رو اینجا آنست که در
عرف زن بگویند آن قدر که شستن او واجب است در وضو
و ظاهر آنست که پنهان بوده زیر زنخ بقدری که متعارف است
باکی نیست اما گلو و گردن باید تمام پوشیده باشد و موها
را خود را نیز بالتمام به پوشد و آنچه مذکور شد حکم زنان است اما
کنیز و دختر تا بلوغ نرسد میتوانند نماز کرد اما کنیزی که آزاد باشد
در حکم آزاد است و بعضی از مجتهدین پوشیدن اعضای کنیز را سنت
میدانند و واجب است در نماز پاک بودن جامه و شرط است صحت

نماز

نماز با آن هرگاه علم بنجاست داشته باشد و عمداً نماز بکند نماز او باطل است
مگر آنکه وقت تنگ باشد اگر نتواند ازاله نجاست کند و هرگاه علم نداشته باشد و بعد از نماز
معلوم شود که بدن یا جامه نجس بود اعاده ندارد و نماز صحیح است مسئله در باب
رکن است و نیت رکن است و هرگاه ترک آن عمداً یا سهواً نماز را باطل
میکند و همچنین قیام متصل برکوع رکن است یعنی که باید برکوع از قیام بعمل
آید هرگاه کسی بسبب ضعف بنشیند و قرائت را نشسته تمام کند و چون
بعد از اتمام قرائت قوتی از خود ببیند باید برخیزد و راست ایستاده
برکوع رود و هرگاه راست نه ایستد و همچنین خم شده برکوع کند نماز او باطل
و همچنین خم شده رکوع کند نماز او باطل و همچنین ماموم هرگاه خواهد
داخل شود در حالتیکه امام برکوع باید تکبیر را بگوید در حال قیام و برکوع
رود و الا نماز او باطل است چرا که قیام در حال تکبیر را در نیافته است
و در اینجا رکن هم فوت شده و حد قیام آنست که فقرهای پشت از آ
صلب میکند بروی یکدیگر بر وصف استواری و استقامت قرار گیرد
و تکبیرة الاحرام قبل بر رکوع رود و قیام بعد از رکوع هر دو را واجب میدانند
و عمداً مبطل نماز است مسئله در کیفیت وضو است و واجب است در وضو
شستن رو و دستها و مسح با رطوبت و مسح سر و مسح پاها اما رو پس حد
طول از رستنگاه موها تا آخر زنخ است و از جهت عرض آن قدر است که در میان
او و انگشت بزرگ و هم قدری که شقیقه که داخل این شود و واجب است شستن
و اما همه دال آن واجب نیست و همچنین عذار روی موئیست در آخر شقیقه
میروید تا نرمه گوش و همچنین عارض آن موئیست در آخر عذار میروید

در طرفین را و هر قدر از اینها که داخل حد مذکور باشد باید شست و هر قدر
که خارج باشد واجب نیست و اما مواضع تحذیف و آن موضعیست که
مو روید در دو طرف پیشانی پس آن نیز چنین است و غالب آنست
که دو انگشت مذکور را منتهیا فرا گیرد اما نزعتان یعنی آن دو سفیدی که در
دو طرف پیشانی است که مو ندارد و شستن آنها واجب نیست و معتبر حال مستوی
الخلقه است پس کسیکه پیش سر او مو ندارد و نباید آب را بفرق سر برزد
و کسیکه موی سر او نزدیک ابروی پیش رسته آن اکتفا بشستن تا بن
مو نکند بلکه مراعات این موضع را بکند که شکی که اغلب مردم بدان شستکند
انگار را بشویند و همچنین در انگشتان بسیار بلند و صورت آنکه کوچک باشند که
انگشتان بسیار بلند دارند و بعض بعکس آن معاشند نیز ملاحظه میان
حال مردم را بکنند و واجب است که ابتدا ابالا کنند و اگر از دم موی بزند
و سر از زیر بشویند تا انتهای زنخ و واجب نیست که در وضو آب را بته
مو برسانند خواه ریش و خواه غیر آن را و همان شستن ظاهر کافی است
و هرگاه موی تنک باشد احوط آنست به ته مو برسانند اما دستها پس حد
اینها مرفقهاست تا سر انگشتان و قدری بالاتر از مرفق را بشویند احوط
آنست و اگر دست مو داشته باشد آب را به ته مو برساند و در دست مثل رو است
و شستن زیر ناخنها و ناخن واجب است اگر چند بلند باشد پس هرگاه چرک
و گل در زیر ناخن باشد واجب است ازاله آن و سابقاً پیهای ناخن که

که در

که در ریشه ناخن ها پیدا شود و از چرک با خود مانع رسیدن آب
نیست واجب نیست شستن آنها و هرگاه دست کسی بریده باشد
که مرفق هیچ باقی نیست شستن آن بر او ساقط است باتفاق علما
و هرگاه اندکی از مرفق باقی باشد شستن آن واجب است باتفاق و اما
مسح سر بقدر واجب آن مسمی کافی نیست مثل آنکه انگشت بقدر
ناخن بمالد و احوط اعتبار سه انگشت است و انگشتها بطول بگذارد
و بقدر عرض یک انگشت انگشتها را پائین کند اما در مسح پاها و
حد آن از سر انگشتان است افضل و احوط آنست که بکف دستها سر
انگشتان مسح کند تا شتالنگ یعنی آن کوتکه که آن زیر استخوان ساق
تمام میشود متصل با اصل قدم میشود و واجب مسح بتری آب
وضو باشد و اگر تمام عضو وضو خشک شده باشد واجب است
اعاده وضو و اگر هوا بسیار گرم باشد یا باد شدیدی باشد که اعاده هم
ممکن نباشد احوط آنست که تاخیر وضو کند و نماز تا آخر وقت که امید رفع
عذر باشد یا اینکه جمع کند مابین وضو و تیمم را بقصد قربت هر دو و پاها تر باشد
احوط آنست بخشکاند یا کم کند اما در چکمه و کفش و غیر آن
مسح کردن باطل است مگر بجهة تقیه و سرما و یا دزد و قطاع الطریق
و باز ماندن از رفقا که در این صورت جایز است و احوط آنست که چون
بر طرف شود و این وضو بشکند و وضو تازه سازد و نماز کند مسئله
واجب است در وضو ترتیب باین نحو که اول رو را بشوید و بعد دست

دست راست را و بعد دست چپ را و بعد از آن مسح سر و بعد از آن
مسح پاها و پای راست را مقدم دارد بر پای چپ و هرگاه ترتیب
را فراموش کند برگردد و آن فراموش شده را بشوید و بعد ما
بعد از آنرا نهایت احوط است که وضو را اعاده کند مسئله و واجب است
در وضو موالات یعنی اعضای وضو را از هم متفرق نکند و حدی
که اکثر علما قرار داده اند این است در هر عضوی شروع کند پیش
از آنکه خشک شود اعضای سابق بر آن پس اگر بسبب تفریق
و دیر کردن خشک شد یا بسبب تمام شدن آب یا بسبب نسیان یا غیر آن
باشد اتفاقیست که مبطل وضوست و اگر از جهة تفریق و دیر کردن
نباشد بلکه بسبب باد یا گرما یا غیر اینها باشد جمعی قایلند که مبطل نیست
و این سخن در غیر مسح است پس حکم در آن بطلان است بجهة آنکه
مسح میباشد با آب وضو و مسح با آب تازه جایز نیست اما در صورت
ضرورت مسح و غیر مسح مساوی اند در اینکه خشکیدن ضرر ندارد
و اما اکثر علما اعتبار خشک شدن همه اعضای سابقه کرده اند
باین معنی که اگر تری در همه اعضای سابقه باقیست کافیست مسئله
هرگاه مباح مشتبه شود با آب مغصوب و نداند که کدام ظرف آب مباح است
و کدام مغصوب است مشهور آن است که استعمال هیچ یک جایز نیست
و احوط آن است که بهیچ یک وضو نسازد خصوص در وقتی که آب
مباح بیقین ممکن باشد و اگر بیکی وضو ساخته و آب دیگر هم
بهم نرسد بهتر آن است که تیمم کند و اگر مشتبه آب پاک با آب نجس

هردو

هر دو را ریخته تیمم کند و اگر آب مطلق مشتبه شود با آب مضاف و آب
دیگر نباشد بهر یک وضو بسازد و هرگاه یکی را ریخته و یکی باقی است
با آن وضو ساخته و تیمم نیز بنماید و هرگاه کسی تقدر را تمام وضو نکند
عضوی از اعضای وضو را بشوید بر وجهی که نیت در وضو در آن است
و آب وضو باید بقدری که حد باشد و آن یک چارک تبریزیست و این
مستحب است مسئله هرگاه تکبیرة الاحرام را به تمامی بر زبان جاری نسازد
مثل نیت بخاطر گذرانده علمای نماز او باطل است بی اشکال خواه
عمداً و خواه سهواً و چنانچه بر زبان جاری سازد و لکن نشنود بعلت شغل
سامعه یا مانع دیگر مثل همهمه و خلق یا غیر آن مانعی ندارد و نماز او صحیح است و هرگاه
شنیدن منشأ و شدت التفات مانند آنکه شخص که مستوی الخلقه است
از فوت حکم بفساد او محل اشکال است پس مراعات احتیاط اولی است
مسئله اگر در بین نماز شک کند که آیا بچه نیت افتتاح نماز کرده است
مثلاً به نیت ظهر کرده یا به نیت عصر و حال آنکه نماز قبل را نکرده که احتمال
ظهر داشته باشد بنا بر این در هر جایی که هست عدول میکند و ظهر و عصر را
اعاده کند مسئله اگر کسی جاهل مسئله باشد با قیکه در نماز دو رکعت آخر
چهار رکعتی و یکرکعت آخر سه رکعتی حمد و سوره هر دو را بخواند آیا نماز
او چه صورت دارد صحیح است یا نه مسئله در دو رکعت نماز آخر مکلف
مخیر است ما بین حمد و تسبیح و سوره بر او واجب نیست و نه مستحب بنا علیه هرگاه
خوانند جهلاً مستلزم معصیت و مبطلات نماز بوده بی اشکال نماز باطل است
و جهل او عذر نمیشود و هرگاه مستلزم آن نبوده حکم بفساد و بطلان محل اشکال است
و مراعات احتیاط اولی است و لکن حمل بر صحت آن اقرب است
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و الحمد لله رب العالمین
اما بعد نظر بفتوای حاجی جناب آقا سید محمد کاظم طباطبائی سلمه الله
باید که انسان یا مجتهد باشد یا مقلد سوای این دو طایفه ضال و مضل
بوده بهره از دین نخواهد داشت پس بنا بر این باید که مقلد در تقلید
کردن چهار چیز را بداند تا تقلید او بر بصیرت و یقین بوده باشد
ستمکار باشد اول اینکه تقلید چه چیزست دویم آنکه تقلید چرا کند
سیم آنکه تقلید کرا کند چهارم آنکه تقلید در چه چیز کند و در چه
چیز نکند اما اول بدانکه تقلید نوکری غیر را کردن است از برای آنکه
غیر گفته است بدون دلیل و آن غیر مجتهد است و التقلید بمعنی قلاده میباشد
یا آنست که قلاده متابعت مجتهد را بگردن خود اندازد که هر چه مجتهد
بفرماید مو بمو عمل کند تا خود اهل نجات بود و اگر العیاذ بالله نا
خوش و منفی یا خطی بوده باشد در فتوی بگردن مجتهد خواهد بود
و بر او چیزی نیست با آنکه مقلد امور دین خود را قلاده کرده بگردن
مجتهد می اندازد تا آنکه در روز حساب مرجع او را از او پس گیرد و اگر نا
خوش در آن بوده باشد بر ذمه مجتهد تمام است و بر مقلد حرجی نیست
اما نه مطلق بلکه با شروطی که در تعیین مجتهد لازم میباشد چنانچه
میآید انشاءالله تعالی اما دویم که تقلید چرا کند از جهة آنکه اگر
تقلید نکند هلاک میشود مثل آنکه هر گرسنه طعام نخورد و تشنه

آب

آب نیاشامد میمیرد و بجای مکلف آنکه را که دین باشد آسمانها و
زمینها و کوهها نتوانستند بر دارند و بگردن او بر ذمه خود بر داشت
باید که در او خیانت نکرده بصاحبش برگرداند و اگر خواسته باشد که
احکام الهی را لاعن شعوری و بخواهش نفس یا تقلید پدر و مادر
بجا آورد باطل و فاسد بوده باشد و خیانت در امانت کرده خواهد
بود و اگر بعمل نیاورد و انکار کند کافر میشود پس چه کار کند
خودش نیز قابلیت آن ندارد که احکام از مأخذ اش که کتاب
خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اجماع علما و عقل کامل بیرون آورد
پس واجب است بر او که در این امر رجوع کند به مجتهد و در امور فرعیه
شرعیه تقلید نماید تا نجات یابد اما سیم آنکه تقلید کرا کند
باید که تقلید مجتهد حی جامع الشرائط را بکند و آن مجتهد باید که اعلم
و اعدل و افضل و اورع از اهل زمان خود باشد و عاقل و بالغ
و اثنا عشری باشد و متولد از پاک نطفه و ولد زنا نبوده و مرتبه
اجتهاد و فتوا را لااقل داشته باشد زیرا که در این مسئله ده مرتبه
میباشد مرتبه الوهیت است که آن مخصوص خداوند عالمیان است
و مخلوق را در آن بهره و نصیبی نیست هر کس ادعای آن کند مثل
فرعون و شداد و دقیانوس البته کافر و مرتد و اهل نار خواهد بود
و مرتبه دوم مرتبه نبوت است و آن نیز از برای مطلق خلق الله نیست

بلکه آن مخصوص انبیاست که افضل انها وخاتم انها جناب سرور عالم محمد بن
عبدالله صلی الله علیه وآله است ومرتبهٔ هشتم نیز عاصی نمیباشد که آن
امامت است بلکه آن دوازده امام علیهم السلام است وبس دیگران
را نمیرسد که ادعای منزلهٔ انها نمایند واما آن هفت مرتبهٔ دیگر
را میتوان تحصیل نمود بتوفیق الهی مرتبهٔ اول انچه که انهم پست تر
وکمتر است اما ناجی ورستکار واهل بهشت است ولکن درجات عالیهٔ
علما را ندارد وآن تقلید است مرتبهٔ دویم فقیه است مثل انکه
مثلا هرگاه مقلد فی الجمله ترقی نموده سوادی ومعرفتی بهم رسانیده
واطلاعی از اقوال علما داشت که عاصی صرف نبود فی الجمله علم باحکام
الهی بهم رسانیده انرا فقیه مقلد گویند مرتبهٔ سیم تجزی ومتجزی است
که در بعض مسائل اجتهاد کرده ودر بعضی که اجتهاد نکرده در آن تقلید
میکنند ومرتبهٔ چهارم اجتهاد است ومجتهد انست که احکام الهی را
مجموعاً از مواخذهٔ آن بیرون آورده باشد وبذل جهد واستفراغ
وسعی در آن کرده خودرا از نوکری غیر بیرون آورده عمل بقول
غیر نکند وهرگاه از آن مرحله ترقی نموده بمرتبهٔ پنجم رسید که آنرا مفتی
میگویند ومفتی مرتبه نیز ترقی نموده بمرتبهٔ ششم میرسد که آنرا قضا
نامند وقاضی انست که مرتبهٔ اجتهاد وفتوی را داشته وحکم کند
در مرافعات برانکه بگوید هر یک از خصمان که این از تو است واین از او

است

از دوست وانرا بده وانرا بگیر دیگر حکم آن بازگشت ندارد
تا روز قیامت وانکس نائب حضرت صاحب الزمان است وحکم
او مثل حکم حضرت است درباره خلق وهرگاه ازین مرتبه هم
ترقی نمود بمرتبهٔ هفتم میرسد که آن شیخ الاسلام میباشد پس باید
که شیخ الاسلام مرتبهٔ فتوی واجتهاد داشته باشد بعد از آنکه شیخ
الاسلام میرسد حکم اجرا بایست در رعایای خلق الله در جمیع احکام
الهی حد وتعذیر وکشتن ودست بریدن اگر صاحب ید وقدرت
لهم باشد وآن نائب معصوم است وجمیع احکام الهی را که جناب
معصوم متوجه میشوند آن نیز میتواند سوای جهاد کردن که آن
مخصوص پیغمبر صلی الله علیه وآله وامام علیه السلام است واز برای
مقلد بیچاره شناختن مجتهد جامع الشرائط از برای تقلید
کردن او ضرور است اما این امر مشکل نمیباشد هم چنانکه در امور
دنیاداری هرگاه کسی خواسته باشد که عمارتی بنا کند لا محاله
رجوع میکند باستاد بنا ونهایت سعی خودرا در طلب او میکند
که از همه استادها استادتر باشد ومومن ومتدین واهل الله
باشد تا انکه عمارت اورا ضایع نکند وبدست وهرگاه بدست
ناقابلی وشاگردی او باشی نمیدهد امور بنا را بهر قسمیکه لهم باشد
استاد بنا را پیدا مینماید اگرچه در ولایت های بعیده لهم باشد

چنانکه از برای امور دنیاداری چشم خودرا باز میکند اگر اورا
پاره پاره کنند که عمارت خودرا بدست بقال وآهنگر وخیاط
بدهد نمیدهد زیرا که عقل او دلالت میکند برانکه عمارت ساختن
کار استاد بنا است نه خیاط وآهنگر وبقال وهمچنین دلیل باید که
مجتهد حی جامع الشرائط اعلم زمان خود پیدا کرده وامر دین را
بدست هر قطاع الطریق ورهزن واوباش بدهد که نتواند پس
بگیرد ودین خدارا ضایع گرداند ودر چیزیکه رضای خدا در آن
نیست زیرا که اینکه ملک خداست وتصرف در ملک غیر
بدون اذن صاحب حرام است وتقلید کردن لاعن شعوری واز
هر دو مسئله نرسیدن وبدست هر نالایقی دین خودرا دادن
تصرف در ملک خداوند عالم میباشد بغیر رضای او باید که
این کس جوابی وحجتی ودلیلی در دست داشته باشد که از
عهدهٔ سئوال خدا برآید واگر خداوند عالم بفرماید که ای بندهٔ
من از کجا دانستی که رضای من در تقلید کردن است در تکالیف
تو که تقلید کردی بگو خداوندا دانستم که جناب مرا از برای بنده
که خلق فرمودی وتکلیف بمن نمودی که من از خودی نتوانستم
آنرا بعمل آوردن زیرا که قابلیت اخذ آنرا از محل آن نداشتم
ودست لهذا من بحجت تو نیز کوتاه گردید نتوانستم که

احکام

که احکام ترا از ایشان اخذ نمایم رجوع کردم باهل عالم ضایع بسیار
واختلاف بسیار در میان خلق دیدم که یکی از آسمان ودیگری
از زمین ویکی از کواکب ویکی از تسخیر ویکی از فلک ودیگری
از نجوم حرف میزدند حلالی وحرامی از ایشان نشنیده ام تا انکه
جماعتی را دیدم که از حلال وحرام وواجب وسنت ومستحب ومکروه
ومباح گفتگو دارند دانستم که احکام تو در دست ایشان است
وبعد از آن سعی بسیار کردم یکی از انها که اعلم وافضل واورع واز
همه مومن ومتدین تر از دیگران بود اورا اختیار کردم حلقهٔ
اطاعت اورا در گردن انداخته بفرموده او عمل نمودم وچنان
دانستم از روی بصیرت ویقین که رضای جناب در آن بود
وکردم تا انکه ناجی ورستکار باشم اما چهارم انکه تقلید در چه
چیز کند ودر چه چیز نکند بدانکه در اصول دین وضروریات وبدیهیات
وعلمیات تقلید نمیباشد مثلا انکه خدا یکیست وعادل است
ونبوت وامامت ومعاد انها اجتهادیست ووجوب نماز وروزه
وخمس وزکوة وحج وجهاد ویا انکه نماز ظهر وعصر وعشا هر یک چهار رکعت
اند وصبح دو رکعت ومغرب سه رکعت ودرینکه نکاح حلال وزنا ولواط
ودروغ وغیبت وقتل نفس وشرب خمر حرام است وهمچنین امر چیز
بکه جناب پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله از جناب خداوند عالمیان
آورده از حلال وحرام در هیچ تقلید نمیباشد زیرا که تغییر وتبدیل
در اینها نیست واما تقلید در مسائل اختلاف وفرعیه نظریه علما

اما چها

نباشد مثل آنکه نماز واجبست و روزه و وضو واجبست تقلید
ندارد اما سهو و شک و واجبات و مستحبات و اجزاء و ارکان
و قرائت و اذکار و افعال نماز و آداب نماز و شرایط و مبطلات
و واجبات و مستحبات وضو و مبطلات و کفارات و آداب و
شرایط روزه و همچنین آداب حج و مسائل زکوة و خمس که در اینها
تقلید کردنست که بدون تقلید فاسد و ضایع بوده زحمت
بیجا کشیده خسر الدنیا والآخرة میباشد والله الموفق والمعین
والحمد لله رب العالمين **مطلب** در اجتهاد و تقلیدست
بدانکه انسان بالغ و عاقل که قدرت بر علم و عمل بهم رساند تحصیل
تکالیف خود را که از شرع انور رسیده بدو قسم حاصل خواهد
نمود که بطریق اجتهاد چنانچه از برای بعض ممکن است یا بطریق
تقلید چنانچه بنای اکثر خلق براینست و شرط است در مجتهدی که
فتوی میدهد و تقلید او جایز است بلوغ و عقل و ایمان و عدالت
و بودن او در مرتبه اجتهاد در تحصیل احکام از ادله شرعیه
بطریقی که معتبرست نزد فقها تواند کرد و اقوی آنست که مرد باشد
و حلال زاده باشد پس هرگاه مقلد علم بهم رساند باجتهاد و
فتوی دهنده در تقلید او اشکالی نیست و هرگاه مظنه بهم رساند
باجتهاد او ظاهر اینست که کافی باشد در جواز تقلید او و هرگاه دو
مجتهد عادل شهادت دهند باجتهاد او نیز کافیست که مجتهد

فتوی

فتوی دهند بر هر مسئله که اجتهاد کرده عمل کند برای خود جایز
نیست او را در آن مسئله تقلید غیر کردن و اگر یکنفر عادل
شهادت دهد باجتهاد مفتی اگر مظنه حاصل شود حجت است
و هرگاه عامی مسائل به بنده مجتهد را در محل فتوی دادن بمردم
و جمع بر واحتیاط کرده باشند تکلیف مسائل خود را از او سؤال کنند
و او جواب گوید بقصد فتوی اقرب ثبوت و اجتهاد اوست
در صورتیکه فرض شده و هرگاه عامی مظنه بهم رساند باجتهاد دیگری
بهتر آنست که بفتوی ثانی عمل کند و واجبست تقلید مجتهد حی
و جایز نیست تقلید مجتهد میت مگر در صورتیکه مقلد در
ایام حیوة آن مجتهد تقلید او را کرده باشد حال که میت
شده واجبست بر آن مقلد که باقی ماند بر تقلید آن مجتهد میت
و در هر مسائل که در ایام حیوة او به تقلید بود اما در مسائلی
که عمل بقول مجتهد مذکور نکرده است در زمان حیوة او واجبست
که در آنها بفتوی مجتهد حی عدول کند و مقلد یکه در بعض مسایل
تقلید مجتهد حی کرده در مسائل دیگر که تقلید نکرده میتوانند
رجوع بمجتهد حی دیگر کند در آنچه تقلید کرده بود نمیتوانند و هرگاه
دو مجتهد بوده باشند یکی اعلم از دیگری باشد احوط بلکه اقرب تقلید
اعلم است و در تقلید مجتهد و مقلد لازم نیست که فتوی و حکم را
از خود مجتهد بشنود بلکه اگر از واسطه بشنود که مجتهد در این مسئله

فتوی او چنین است کافیست اگرچه بچندین واسطه بمجتهد برسد
لکن عدالت در جمیع وسایط شرط است و هرگاه رای مجتهد در مسئله
برگردد تا مقلد مطلع نشده بر او چیزی نیست و بعد از مطلع شدن
واجبست برگردد و خواهد نخواهد در این مسئله تقلید مجتهد دیگر
را بکند میتوانند و هرگاه قول مجتهد از خطای او معلوم شود یا از نسخ الکتاب
در کتاب او جایز نیست بر خلق تقلید کردن در علم یا آنکه کسیکه بمرتبه
اجتهاد نرسیده و تقلید میکند جایز نیست که فتوی دهد مگر آنکه فتوی
بگوید که فلان مجتهد است در این صورت هرگاه این اشخاصی که این خبر
فتوی را شنیدند و آن مجتهد را میشناسند و او را جامع الشرایط
میدانند و خبر دهنده را نیز عادل میدانند میتوانند عمل بقول کرد

والآن تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب
۱۲۳۹